حقایق وتحلیل وقایع سیاسی افغانستان

۱۹۷۳- ۱۹۹۹م



از سقوط سلطنت تا

ظهور واجراآت طالبان

با تصحیح و اضافات جدید

طبع سوم - خزان ۱۳۷۸هـ ش

نویسنده: عبدالحمید مبارز

40

حقایق وتحلیل وقایع سیاسی افغانستان

۱۹۷۳- ۱۹۹۹م

از سقوط سلطنت تا

ظهور واجراآت طالبان

تصحیح واضافات جدید

نویسنده: عبدالحمید مبارز

طبع دوم

حمل ۱۳۷۸هـ ش

ناشر: سباکتابخانه-مرکزنشراتی میوند

اهـــداء

به آن دلیر مـردان و دلیر زنان گمنامی که شجـاعانه در برابر تجـاوز تجـاوزگـران وطـن رزمیـده و سرهـایشان را قربان کرده اند.

معـرفـی کـتـاب

نام کتاب : حقایق و تحلیل وقایع سیاسی افغانستـان
۱۹۷۳ - ۱۹۹۹م از سقوط سلطنت تا ظهور واجراآت طالبان

نـویسـنده : عبدالحمید مبارز

طبع دوم تیراژ : (۲۰۰۰) جلـد

سال طبع اول : ۱۳۷٦ هـ ش

سال طبع دوم : ۱۳۷۸ هـ ش

ناشر : سبا کتابخانه(مرکز نشراتی میوند)بازار قصه خوانی
دهکی نعلبندی، پشاور

تیلفون: ۲٥٦٥٥۲۰

بسم الله الرحمن الرحیم

فهـرسـت

عناوین	صفحـه
سخن نویسنده دربارهء طبع دوم کتاب	الف
پیشگفتار	ب
فصل اول	
سقوط سلطنت و اثرات آن	۱
ملاقات همایون شاه آصفی با ظاهر شاه ...	۵
وضع اقتصادی پادشاه سابق افغانستان	۱۶
ملاقات آصفی با سردار محمد داؤد	۱۸
ملاقات با شهنواز خان ...	۲۵
موقف پاکستان در برابر ظاهر شاه	۲۵
موضعگیری پاکستان ...	۲۶
مذاکرات مخفی ...	۲۷
فصل دوم	
سقوط رژیم دکتور نجیب الله ...	۴۳
فصل سوم	
انتقال قدرت به حضرت صبغت الله مجددی	۶۶
ملاقات با انجنیر حکمتیار ...	۹۸
گلبدین حکمتیار و فعالیتهایش ...	۱۰۰
فعالیتهای سیاسی حکمتیار	۱۰۲

فصل چهارم
جنگهای کابل ۱۱۲
احمدشاه مسعود ۱۲۳
چپاول فرهنگ و موزیم ملی افغانستان ۱۳۱
فصل پنجم
ریاست جمهوری پوهاند برهان الدین ربانی ۱٤۲
واقعات مهم حکومت استاد ربانی ۱٥٤
شورای اهل حل و عقد ۱٥٥
موافقتنامه اسلام آباد به زبان انگلیسی ۱٥۷
فصل ششم
مداخلات خارجی در مسئله افغانستان ۱٦۲
روابط پاکستان و مقاومت افغانستان ۱٦۸
روابط مقاومت با نواز شریف ۱۷۳
روابط بینظیر بوتو با تنظیم های افغانی ۱۷۸
فصل هفتم
پیر سید احمد گیلانی ... ۱۸۱
نصیرالله بابر و... ۲۰٦
جنبش ملی افغانستان ۲۱۰
حزب وحدت اسلامی ۲۱۷
تحریك اسلامی طالبان افغانستان ۲۲٥
مساعی برای حل سیاسی مسئله افغانستان ۲٥٦
نورستانی ها ... ۲٦۸
نتیجه ... ۲۷۲

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن نویسنده دربارهء طبع دوم کتاب

ازطبع اول کتاب دو سال می گذرد و درین مدت واقعات مثبت ومنفی زیادی رخ داده است که باید ثبت گردد، از طرف دیگر درباره آن واقعاتیکه درصفحات این کتاب درج گردیده مطالب جدیدی بدست آمده که می تواند تحلیل را کامل تر سازد.

بحثی درباره نورستان، نورستانی ها و جهاد این قوم شجاع افغان برآن افزوده شده است. انتقاد اداره فرهنگی نجات ملی به نماینده گی حضرت صبغت الله مجددی جهت ثبوت بیطرفی مؤلف درج گردیده است. علاوتاً سند مهم نامه اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پادشاه سابق، عنوان قوماندان جهاد احمدشاه مسعود که تا حال درهیچ یك کتاب یا نشریه ثبت نشده، درین کتاب به مطالعه خوانندگان گرامی با ده ها مطالب دیگر می رسد.

نویسنده خوشحال است که با وجود تعداد بیشماری که ازطرف کتابفروشی... که متأسفانه از حق و عدالت انحراف ورزیده و بدون موافقت نویسنده طبع و نشر شده و به حق نویسنده تجاوز کرده اند و حق بازپرس واعاده این حق خود را ندارم و کدام مرجع دیگر هم این پرسش را بعمل نیاورد باآنهم چون علاقمندان کتاب روز افزون معلوم میشود، به طبع دوم اقدام و برای خوانندگان محترم تقدیم نمودم.

عبدالحمید مبارز

مارچ ۱۹۹۹

پیشگفتار

در تحلیل واقعات سیاسی افغانستان از واقعاتیکه در بین سال های ۱۹۱۹- ۱۹۹۲ رخ داده بود به تفصیل و از سال ۱۹۸۰-۱۹۹۶ با اختصار بحث شده بود که موجب انتقاد خوانندگان خاصتاً علاقمندان سیاست واقع شده است. درین کتاب می خواهم آن کوتاهی را رفع نمایم و جهت اکمال بحث و تحلیل سیاسی سال های اخیر بیشتر توقف نموده تلاش می نمایم تا این حقایق را ثبت و با بیطرفی تحلیل کنم.

تا حال در باره، واقعات قبل از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ بحث شده ولی نقاط تاریکی تا هنوز وجود دارد که درین کتاب پیرامون آن روشنی انداخته می شود و معلومات دقیق تری با حفظ امانت داری ارائه میگردد.

در باره شخصیت محبوب و جنجال بر انگیز شاه سابق در سطح ملی و بین المللی حرف های زده شده و تبصره های صورت می گیرد، تعدادی از سیاستمداران تنظیمی حضور شاه را در صحنهء سیاسی افغانستان به شدت رد می نمایند. رژیم شاهی را مسؤول رشد کمونیست ها در کشور می شمارند و علیه نقش شاه در تعین سرنوشت مردم افغانستان و اعاده صلح و ثبات ممانعت بعمل می آورند.

طرفداران شاه در بین مردم و در صفوف مجاهدین نقش وی را برای اعادهء صلح و ثبات ضرورت اجتناب ناپذیر تلقی کرده به حضور وی در صحنهء سیاسی افغانستان تأکید می ورزند. خواننده عزیز! در صفحات این کتاب در باره، شخصیت ها و این سوال های مثبت ومنفی معلومات دقیق را بیطرفانه ثبت، تحلیل و ارائه می دارم.

همه میدانیم که تحلیل اعمال و اثرات سیاسی مردان بزرگ در ایندهء کشور نقش قاطع می گذارد و برای اینده گان خاصتاً جوانان رهنمائی مثبت بعمل می آورد. برای

رفع این نیاز درین کتاب در باره شخصیت های جهادی و خدمات بزرگ و تاریخی شان و هم در مورد اثرات شان بعد از پیروزی جهاد و انتقال قدرت از رژیم نجیب به رژیم اسلامی معلومات ارائه می شود.

اشتباهات، جنگ ها، قتل و قتال، برادر کشی ها تجاوز ها به مال و ناموس مردم که درین سال های اخیر رخ داده بر اساس اطلاعاتی که از امواج رادیو ها ثبت و در جراید مطالعه شده یاشاهدان عینی اظهار کرده اند موردبحث و تحلیل قرار گرفته است.

نقش شخصیت ها و قوماندان ها درین حادثات و اثرات آن در آینده‌ء کشور از مسایلی است که مورد بحث قرار می گیرد. چپاول موزیم ها و موسسات فرهنگی کشور و طرز و ترتیب قاچاق بهترین و با ارزش ترین و قیمتی ترین آثار موزیم های ملی به خارج کشور از موضوعاتی است که برای اطلاع مردم ما درج میگردد.

طرز اداره دولت، وضع مامورین دولت و کار حکومت های جهادی در جریان ریاست جمهوری حضرت صبغت الله مجددی و استاد برهان الدین ربانی با ثبت واقعیت ها و اظهارات شخصیت های مسؤول این حکومت ها تشریح و توضیح می شود و همه میدانیم که راجع به این وقایع در کتب و اسناد داخلی و خارجی چیز مهمی بدست آمده نمی تواند، زیرا نویسندگان، مؤرخان و تحلیل گران خارجی هر کدام هدف های خاص خود شان را تعقیب نموده اثری را بوجود می آورند. بعضی ازین گونه نویسندگان و ژورنالیست ها صرف اهداف تجارتی میداشته باشند، آن صحنه های حیات افغان ها را روشن می سازند که مورد دلچسپی خوانندگان شان در غرب باشد. طور مثال در همین ماه های نزدیك مطبوعات و رسانه های گروهی غرب بیشتر راجع به موضع گیری طالبان درباره حقوق زن تبلیغات وسیعی را براه انداخته و فشار زیادی را به طالبان وارد ساخته اند تا درین مورد سیاست شان را تغییر بدهند مگر از حقوق مردان که حق اصلاح سر و ریش خودرا ندارند یا در پوشیدن لباس به محدودیت های مجبور شده اند که هیچ ارتباطی به شریعت ندارد ذکر نکرده اند. ولی همین رسانه های گروهی و مطبوعات غربی هرگز از مداخله کشور های خارجی که باعث ویرانی کشور ما و قتل

هزاران طفل و جوان، پیر و زنان گردیده حرفی نمی زنند زیرا منافع اقتصادی شان ایجاب می کند تا درین موارد سکوت اختیار نمایند ودر آن باره از آن جهت مبارزه می کنند که قیام اسلام را در سطح جهانی متأثر بگردانند.

نگارنده سعی می کند تا درین کتاب حقایق را به طور غیر جانبدارانه ارائه نماید تا در روشنی آن دیگر تحلیل گران برای اکمال مباحث استفاده به عمل بیآورند. بازیگران صحنه های سیاسی افغانستان اگر حیات داشته باشند در زندگی خود را و اعمال خود را درین آئینه ببینند، اگر از جهان رفته باشند، دیگران در باره خدمات مثبت و اعمال منفی شان قضاوت نمایند و این تحلیل ها و قضاوت ها راه را برای خدمتگاران و بازیگران صحنه های سیاسی آیندهء افغانستان روشن می سازد. علل ظهور طالبان، کار و پروگرام شان بحث مهم دیگری است که درین کتاب تحلیل گردیده است.

باید متذکر شوم که برای این وقایع اسناد وجود ندارد صرف اخبار رادیوئی و مقطوعات جراید و مطبوعات پاکستانی که بسیاری آن وقایع را مطابق به اهداف سیاسی این طرف و آنطرف نشر کرده اند مورد استفاده قرار می گیرد، ولی تحلیل طوری صورت گرفته که تا آنچه از اهداف غیر در آن وجود داشته باشد از آن خارج ساخته شده یا توسط تحلیل بیطرفانه جنبه های مثبت و منفی آن بر ملا ساخته شود.

بعضی از خوانندگان کتاب واقعات سیاسی افغانستان (۱۹۱۹-۱۹۹۶) انتقاد می کنند که مؤلف در باره شخصیت های جنرال احمد شاه مسعود و جنرال اسماعیل خان تعریف کرده و گزاف گفته است و حتی مؤلف را عضو جمعیت اسلامی می پندارند. در حالیکه مؤلف عضو هیچ یك از تنظیم ها و احزاب نمی باشد و آنچه در باره این شخصیت ها گفته ام در واقع معرفی اعمال برجسته جهادی شان باعث گردید نه کدام رابطهء اورگانیك. به شخصیت اسماعیل خان حین اشتراك در شورای هرات و طرز ادارهء آن آشنا شده بودم و نمی توانستم آنچه را دیده بودم نادیده بگذرم. توقع من این است که هر شخص باید وقایع را در زمان آن مطالعه و تحلیل نماید.

خدمات جهادی معیارهای ملی را تشکیل می دهد و متأثر ساختن ان در واقع

گوشهء از تاریخ ملی و قهرمانان آنرا زایل می سازد بناءً این تاریخ درخشان را که باید رهنمای جوانان ما برای حفظ استقلال، تمامیت ارضی ووحدت ملی باشد حفظ نموده به وسیله نقد و انتقاد آنرا برملا سازیم. بعضی از دوستان مرا از نوشتن کتاب دوم می ترساندند و می گفتند چون وقایع ناهنجار رخ داده و خطر موجود می باشد از نگارش آن صرف نظر نمایم.

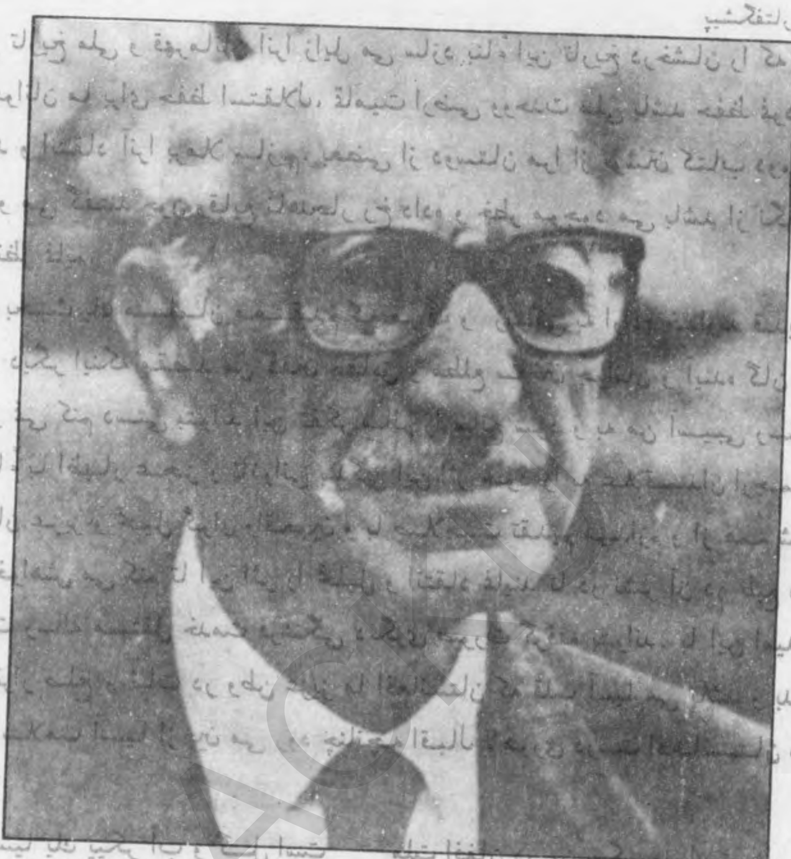
مؤلف بحیث یك مسلمان معتقدم که مرگ و زندگی به اراده خداوند قدیر و تواناست و دیگر اینکه مقصد من گفتن حقایق و مطلع ساختن جوانان و آینده گان می باشد. فکر نمی کنم دستی بتواند این تفکر سالم را مانع شود و به من آسیبی رسانده بتواند. بناءً با اظهار عجز و ناتوانی بندگی این اثر خود را به علاقمندان ارجمند، خواننده گان عزیز و تحیل گران واقعبین و با صلاحیت تقدیم میدارم و از همه شان صمیمانه خواهش می کنم تا این اثر را تحلیل و انتقاد نمایند تا در نشر آن در طبع دوم یا به صورت رساله مستقل خدمت فرهنگی دیگری صورت گرفته بتواند. با این امید و آرزوی استقرار صلح و ثبات در وطن عزیز ما افغانستان که قلب آسیا می باشد و بدون سلامت آن سلامت آسیا از بین می رود چنانچه اقبال لاهوری دوست افغانستان می گوید :

آسیا یك پیکر آب و گل است　　ملت افغان در آن پیکر دل است
از گشاد او گشاد آسیا　　از فساد او فساد آسیا

این اثر را تقدیم کردم.

عبدالحمید مبارز

مارچ ۱۹۹۷



فصل اول

سقوط سلطنت و اثرات آن

درین هفده سال اخیر در بارهء پادشاه سابق افغانستان نظریات و تبصره های مختلفی صورت گرفته، در حالیکه شخصیت ظاهرشاه در جامعهء بین المللی و در کشورهای منطقه حتی در بین خود افغان ها به یك شخصیت محبوب، ولی جنجال بر انگیز تبدیل شده است، طوریکه میدانیم وقتی ظاهر شاه در روم بود سردارمحمد داؤد کودتایی را

در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در غیاب ایشان انجام داد.

مخالفین ظاهرشاه انتقاد می کنند که چرا ظاهرشاه از قانون اساسی که برای حفاظت آن متعهد بود دفاع ننمود ؟ چرا ظاهرشاه با کودتاچیان که علیه قانون اساسی که ملت افغان آنرا تصویب و نافذ ساخته بود قیام و مقابله نکرده و از دیموکراسی که خود آنرا برای ملت افغان به ارمغان آورده بود دفاع ننمود؟

نجیب الله رئیس جمهور مقتول این مسئله را به روابط خانوادگی شاه سابق ربط داده ادعا می کند که چون در رأس کودتای ۲۶ سرطان پسر کاکا و شوهر همشیره اش قرار داشت وی هیچ حرکتی نکرد ولی برعکس آن با رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان حتی حاضر به مذاکره نگردید.

طرفداران جمعیت برهبری استاد ربانی این موضع ظاهرشاه را چون داکتر نجیب تلقی کرده از اینرو دیگر حاضر نشدند که شاه سابق به صحنهء سیاسی افغانستان برگردد.

به همین ترتیب انجنیر حکمتیار و استاد سیاف بکلی مخالف وی می باشند.

مقامات سلطنت ایران که از کودتا و تأسیس جمهوریت در افغانستان بسیار پریشان شده بودند و وقتی در رأس این جمهوریت شخصیت سردار محمد داؤد را با حضور تعدادی از افسران خورد رتبه ولی تحصیل کرده در پوهنتون های نظامی اتحاد شوروی راملاحظ می کردند این پریشانی شان بسیار بزرگتر می شد.

باید ناگفته نگذاشت که حکومت شاهی ایران در جریان صدارت اول سردار محمد داؤد ۱۹۵۳-۱۹۶۳ نیز با وی میانهء خوبی نداشت. شاهنشاه ایران در مسافرتی که در آن وقت به کابل کرده بود با مفاهمه صریح با ظاهر شاه جلوگیری از گرایش سریع محمد داؤد را به چپ و مسکو تذکر داده و نگرانی جدی خود را ابراز کرده بود.

قرار گفته سرهنگ ملك محمدی اتاشه نظامی ایران در سفارت آنکشور متعین کابل که به مؤلف گفته بود : "شاه ایران برای خاتمه دادن بدوره ای کار سردار محمد داؤد تلاشی بعمل آورده بود." زیرا ایرانی ها دیگر سردار محمد داؤد را چون امریکائی ها ،

شهزاده‌ء سرخ می شناختند، بناءً این حرکت جدید وقاطع محمد داؤد که سلطنت افغانستان را ساقط ساخت، قصر شاهنشاهی ایران را به لرزه آورد و تأثیرات آنرا در خاطرات امیر اسدالله علم وزیر دربار آنوقت ایران چنین می خوانیم : "سردار محمد داؤد نخست وزیر اسبق عمو زاده و شوهر خواهروی توطئه را علیه برادر همسرش رهبری کرده است. در چه دنیای کثیفی زندگی می کنیم، این خبر ضربه‌ء سنگینی به شاه بود بخصوص که داؤد خان با اینکه خودش از ملاکان متمول است، آشکارا طرفدار روسیه است، او نخست وزیر و حاکم مطلق افغانستان در پانزده سال گذشته بود و با وجود این ادعا میکند که این کودتا برای اعطای آزادی به مردم است... به خاطر موقعیت ارتش افغانستان اگر نبود می توانستیم قضایا را زیر سبیلی درکنیم. اما کلیه‌ء افسران ارتش اش در روسیه آموزش دیده اند و بدون شك با شتشوی مغزی مارکسیست شده اند. البته این امر با فقر مادی و عقب افتادگی افغانستان چندان جای تعجبی هم ندارد، طولی نخواهد کشید که خود داؤد هم قربانی یك کودتای نظامی خواهد شد و ما به وضعیتی مواجه می شویم که کمتر از وضعی که در عراق با آن روبرو هستیم فاجعه آمیز نخواهد بود..." علم می افزاید : "درین ضمن بعرض شاهنشاه رساندم که اگر پادشاه مخلوع که اینك در ایتالیاست ابتکار عملی را بدست می گرفت و به غرب افغانستان عزیمت می کرد. ما در وضعی قرار میگرفتیم که می توانستیم که هرگونه کمك مورد نیاز را به او بدهیم، اگر فقط او بتواند قبایل را پشت سر خود داشته باشد، ما می توانیم داؤد را بدون نیاز اعزام حتی یك واحد نظامی سرنگون کنیم." شاه ایران پاسخ داد که "متأسفانه شاه جربزه (اصطلاح ایرانی است) چنین کارهای را ندارد ما فقط باید حوصله کنیم و ببینیم چه پیش می آید." علم می افزاید : "به عقیده‌ء من چنین حوصله ای ممکن به مرگ ما منجر شود."

به این ترتیب دربار ایران سخت نگران شده بود مخصوصاً علم وزیر دربار که خود از سرحدات افغانستان واقع آنسوی سیستان و بلوچستان می باشد و در مورد خصوصیات

قبایل سرخدی غرب افغانستان تا کندهار و تأثیرات قومی به ارتباط سلطنت های افغانستان معلومات داشت، در رأس این پریشانی ها قرار گرفته بود. تجربهء تاریخ برای علم می آموخت تا اگر تحریکاتی به نفع سلطنت ظاهرشاه در غرب افغانستان یعنی نیمروز، فراه، هلمند و کندهار صورت بگیرد مایهء برای یك قیام بزرگ می گردد. مگر شاهنشا ایران که از اولین مذاکرات مستقیم خود دریافته بود که ظاهرشاه نتوانست در برابر زیاده روی علیه شخصیت قوی محمد داؤد در دورهء اول حکومت وی ایستادگی نماید، نیرویٔ چنین حرکتی را دروی نمیدید مگر علم بار دیگر چنین تلاش می کند که : "من توضیح دادم که بر انگیختن شورش در مناطق غربی افغانستان کار نسبتاً ساده ای است بعد پادشاه را دوباره به مردمش بقبولانیم." در اینجا شاه حرفم را قطع کرد و گفت که : "پادشاه بی رگ و بی حال است مردك نمیتواند دست به اقدام قاطع بزند، حتی علاقه ندارد با سفیر ما در روم تماس و صحبت نماید، به رغم اینکه چند بار دربرقرار کردن تماس تلاش شده است." علم می گوید که : "من اشاره کردم که پادشاه اینك عملاً زندانی نخست وزیر اسبقش نور احمد اعتمادی سفیر فعلی افغانستان در ایتالیا است که به او نمی شود ذرهء اعتماد کرد. در چنین شرایطی تعجبی ندارد که پادشاه از هرگونه تماس با سفارت ما در روم احتراز کند. ما باید از در دیگری وارد شویم، به عنوان مثال دکتر خانلری نویسنده شدیداً مورد احترام پادشاه و افغانها بطور کلی است. می توانیم او را به اروپا بفرستیم تا بعنوان واسطه عمل کند. در مرحله اول می تواند فقط به پادشاه پیشنهاد کمك مالی بدهد، اما وقتی مدیون ما باشد ممکن است در مورد بازگشت به افغانستان تغییر عقیده بدهد بخصوص اگر ما انگلیس ها و امریکایی ها را مجاب کنیم که فشار بیشتری وارد بیآورند" شاه ایران با این نقشه موافقت کرد.

به این ترتیب است که بعد از کودتای ۲۶ سرطان کشور های منطقه می خواهند مداخلهء صریح را در امور افغانستان آغاز کنند، ایران تلاش می کند تا انگلیس و امریکا را با خود همراه سازد. در همین موقع بود که ایرانی ها دریك تصادم سرحدی سه عسکر افغان را بقتل رسانیدند، علت آن این بود که کمیسار افغانی که از کودتاچیان

۲٦ سرطان بود، تظاهرات انقلابی را درجوار ایران راه انداخته بود، به این موقع مؤلف را سردارمحمد داود بحیث والی نیمروز تعیین نمود و فیض محمد وزیر داخله برایم گ فت که ما در حالتي قرارداریم که با ایران جنگ کرده نمیتوانیم بناءً سیاستمداری تو ازتصادم و برخورد جلوگیري میکند و احساسات وطني تو اجازه نمیدهد تا ایراني ها یك وجب ازخاك ما را تصاحب نمایند. این است جنبه های خارجی مسئله در آن مقطع زمانی، خوب است حال موضوع را از نگاه همایون شاه آصفی یکی از کسانیکه در امور سیاسی افغانستان آشنایی کامل دارد و در آن زمان در فرانسه مصروف تحصیل در رشته حقوق و علوم سیاسی بود مطرح سازیم. باید علاوه کرد که همایون شاه آصفی که پسرماما و خسربره پادشاه سابق افغانستان می باشد قانون اساسی ۱۳٤۲ - ۱۳٤۳ افغانستان را که ارمغان شاه بود با شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنوقت افغانستان هم آهنگ نمیدید، لذا موصوف برای تیز دکتورای خود همین موضوع را انتخاب کرده و در بارهء آن تحقیق می کرد که کودتا صورت گرفت.

ملاقات همایون شاه آصفی با ظاهرشاه بعد از کودتای ۲٦ سرطان ۱۳۵۲

همایون شاه آصفی که به نظر مؤلف شخص ریالیست، دقیق، دوربین و با حوصله معلوم می شود اظهار داشت که در سال ۱۹۵۱ برای فاتحه مادر مرحوم خود به کابل رفتم و اوضاع کابل را نسبت به قبل دگرگون دیدم، طرز اداره جدید با طرز اداره سابق با چهره های نوین در صحنه سیاسی افغانستان خاصتاً نفوذ کشورهای خارجی در بین جوانان افغان که بعضی گرایش راست و بعضی گرایش چپ داشتند مرامتوجه خود ساخت. در حالیکه این اوضاع برای جوانی که مدت طولانی را در جامعه فرانسه در بین افکار مختلف و آزاد سیاسی آنکشور گذشتانده بود بایست خیلی ها گیرنده می بود.

مگرطرز دید و تحلیل وی طوری بود که بین قانون اساسی جدید و شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از یکطرف و برخورد های موجود منطقوی و بین المللی از جانب دیگر هم آهنگی وجود نداشت او میگوید : خوفی در وی پیدا شده بود که افغانستان درین برخورد ها گیر نیاید و خورد نشود. با این خیالات بود که وی دوباره به فرانسه می رود مگر پس از مدت کوتاهی اطلاع می یابد که شاه نسبت عارضه یا جراحت چشم به انگلستان رفته و فعلاً در ایتالیا استراحت می کند، طی تلگرامی آرزوی صحتمندی شاه را می نماید که چند روز بعد در کابل کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به رهبری سردار محمد داؤد به پیروزی میرسد و نظام سلطنت لغو اعلان و در عوض آن نظام جمهوری برقرار می گردد. همایون شاه آصفی فوراً طی تلگرامی عنوانی ظاهر شاه از ظاهر شاه طرفداری و کودتا را تقبیح می کند. به قول دکتور سعدالله غوثی که در آن وقت رئیس تشریفات بود و درین سفر با پادشاه سابق همراه بود می گوید که درین موقع جز یك تلگرام از همایون شاه آصفی و یك تلگرام از محصلین افغان در امریکا هیچ پیام دیگر نرسید که منبع تلگرام اخیرالذکر معلوم نبوده و دیگر از تمام سفرای افغانستان صرف شش سفیر با شاه مخلوع تماس گرفته بودند و بس.

داکتر عبدالغفور روان فرهادی که در آغاز بسیار مورد حمایت و پرورش سردار محمد نعیم بود و به قولی تمام مصارف عروسی وی را سردار محمد نعیم پرداخته بود مگر بعد از برکناری سردار محمد داؤد از صدارت و سردار محمد نعیم از وزارت امور خارجه مخصوصاً بعد از استقرار نظام دیموکراسی دیگر به آن جناح التفات نکرده و خود را کاملاً به جناح ظاهر شاه بسته کرده بود از موفقیت کودتا پریشان شده و نمیدانست چه کند. همایون شاه آصفی که برای اخذ ویزای مسافرت به انگلستان و ایتالیا نزد روان فرهادی به سفارت می رود، روان فرهادی برایش می گوید که : "خود را در لحاف بیمار ظاهرشاه نپیچان، ظاهر شاه برای تو چه کرده که خود را به خطر مواجه می

سازی؟" همایون شاه می گوید که : "من به ظاهرشاه چون یك پدر احترام دارم." وقتی آصفی به لندن میرود و در آن جا سردار زلمی محمود غازی پسر کاکای پادشاه و داماد سردار محمد داؤد را که سفیر است می بیند او نیز پریشان میباشد زیرا سردار زلمی محمودغازی چون رابطهء خوبی با خانم خود نمیداشته باشد لذا تشویش دارد، مگر آصفی برای وی تسلی میدهد که سردار محمد داؤد برای نواسه های خود آسیب نمی رساند.

همایون شاه آصفی از لندن به روم برای دیدن شاه سابق می رود. وی شاه را مشوش نمیبیند، سرمیز نان همه حاضرین پریشان و مغموم می باشند صرف کسی که مشوش نبود و پیهم حرف می زد پادشاه سابق بود که به سردار عبدالغفور سراج خطاب می کرد ووی جواب می داد. همراهان ظاهرشاه که درین سفر با وی بودند و باید پس به کابل می رفتند بسیار پریشان دیده می شدند، یکی از حاضرین (نورآغا یکی از مصاحبین همیشگی و از دوستان ظاهرشاه) میگوید که این بدبختی را می بینی که من در هیچ یك از مسافرت ها شامل نبودم صرف درین سفر آمده ام که این حادثه صورت گرفت.

سردار همایون شاه آصفی می گوید که بعد از صرف طعام چند دقیقه میسر شد که با پادشاه سابق قدم بزند، وی برای شاه می گوید که برای ما چه امر است، آیا اجازه میدهید که برویم به یك منطقه افغانستان و مبارزه را با حکومت محمد داؤد و کودتاچیان آغاز کنیم. پادشاه می گوید نه، بلکه بروید به افغانستان و با سردار محمد داؤد همکاری نمایید و برای وطن خود خدمت کنید شاه علاوه می کند که : "اگر سلطنت را روی یك پطنوس نقره ای بگذارند و برایم عرضه نمایند آنرا قبول نمی کنم مگر که در افغانستان حالتی بوجود بیآید که موجودیت افغانستان را به خطر ببینم و آنهم اگر سازمان ملل متحد از من خواهش کند." این اظهارات پادشاه سابق همایون شاه آصفی را متعجب و مؤلف را به گذشته می برد. روزی حضور پادشاه سابق چون رئیس

آژانس باختر حاضر شدم، اعلیحضرت برایم وضع افغانستان را تحلیل و تشریح کرده گفتند که : "در اوایل سلطنت لازم بود بنیاد دولت که در اثر سقوط رژیم امانی و رویکار شدن سقوی ویران شده بود دوباره آباد شود، نظم و نسق اعاده گردد، معارف توسعه داده شود، یك نظام پولی بوجود بیآید و روی آن تهداب عمارت بزرگ اقتصادی افغانستان گذاشته شود، تازه یك تعداد متخصصین آلمانی، اطریشی و ایتالیوی استخدام گردیده بود، بانك ملی برای تنظیم پولی تأسیس شده بود، یعنی سعی میشد در کشور یك حرکت اقتصادی فرهنگی که راه را برای پیشرفت کشور باز سازد آغاز گردیده بود که جنگ جهانی دوم آغاز شد. افغانستان به مشکلات سیاسی طوری مواجه شد که بعضاً پریشان کننده بود، اشغال ایران از طرف متحدین پریشانی را زیاد ساخت که آنرا با احضار لویه جرگه و اتخاذ یك فیصله تاریخی رفع نمودیم.

پس از جنگ جهانی دوم دافغانستان بانك با تعدادی از شرکت های تجارتی تأسیس و برای صادرات و واردات رنگ و رونقی داده شد. پلان های اقتصادی را برای ساختمان یك زیربنای اقتصادی براه انداختیم، اعلیحضرت درین موقع مکث کرده بعداً علاوه کردند که وجیبه خود میدانیم که این زیربنای اقتصادی را کامل بسازیم و این دیموکراسی را به ثمر برسانیم، اینکه فردا چه شخصی درین چوکی می نیشند و چه روشی را از لحاظ سیاسی، اقتصادی اتخاذ می کند مربوط به من نمی باشد." به این ترتیب واضح می شود که ظاهرشاه به آبادی کشورش بسیار علاقمند بود و در راه ساختمان اقتصادی و فرهنگی آن تلاش می کرد مگر برای استحکام پایه های سلطنت نمی اندیشید یعنی آن جاه طلبی مثبت سیاسی که باید در وی وجود میداشت، وجود نداشت و علت آن این بود که بعد از سقوط موسسه سلطنت و تأسیس جمهوریت پیشنهادهای ایران را که در طول تاریخ قرون هژده و نزده شاهزادگان افغانی برای کسب قدرت و رسیدن به تاج و تخت کابل از ایران، انگلیس و روس مورد استفاده قرارداده

بودند رد می کند، حتی در حالت فقر اقتصادی نمی خواهد خود را مدیون ایران بسازد. به قول همایون شاه آصفی از طرف دیگر اعلیحضرت ظاهر شاه که در موقع سفارت پدرش اعلیحضرت محمد نادرشاه در فرانسه تحصیل می کرد در جامعه فرانسوی آن زمان نهضت جمهوریت خواهی و استحکام موسسه جمهوریت بسیار سرو صدا داشت و بسیار قوت گرفته بود، مطبوعات آزاد فرانسوی بیشتر نواقص رژیم های شاهی سابق فرانسه را برملا می ساختند و محسنات رژیم های جمهوری را تشریح می نمودند.

این نهضت بدون تردید در جوانی ذهن و دماغ پادشاه را قسماً مصروف نگه می داشت. شاه در زمان پادشاهی نیز در کنار مطالعات تاریخ و نشرات داخلی نشرات فرانسوی را پیهم می گیرد، مطالعات و تحلیل وی از اوضاع سیاسی دوام می کند و شخصیت وی بسوی داشتن یك نوع فلسفهء سیاسی تکامل می نماید، چنانچه از آنچه برای همایون شاه آصفی گفته و آنچه برای مؤلف تحلیل کرده بودند درك می شود که چندان به دوام موسسهء سلطنت معتقد نبودند و خود انکشافات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را براه انداخته بودند تا در پرتو آن ملت افغان رشد نماید و خود بر امور تسلط داشته باشند، یعنی ملت نباید کورکورانه حرکت نماید باید با بیداری در سرنوشت ملی و ساختمان نوین کشورشان سهم بگیرند. البته با درك از این طرز تفکر اعلیحضرت بعضی ها چنین برداشت مینمودند که گویا کودتای سردار محمد داود با تفاهم با اعلیحضرت صورت گرفته است که به عقیده همایون شاه آصفی این قضاوت درست نیست و کودتا یك کودتا بوده و به اراده سردار محمد داود صورت گرفته است.

اینکه چرا ظاهرشاه پیشنهاد ایران را قبول نکرد ناشی از طبیعت شاه سابق است، زیرا وی جاه طلبی سیاسی ندارد، با آنکه از لحاظ فزیکی یك شخص متهور و شجاع است مگر برای کسب قدرت اراده قاطع نداشته است زیرا معتقد نیست که برای کسب قدرت خون ریخته شود، در حالیکه تاریخ شاهد است که بدون ریختن خون قدرت ساده و

سهل بدست کسی نیامده است. مگر چون پادشاه سابق معتقد به یك پرنسیپ انسانی و اسلامی است روشی را در پیش گرفت تا از خونریزی جلوگیری شود.

در ابتدای کودتا سردار محمد داؤد، سردار عبدالولی را نزد خود محبوس نگهداشت که در مورد در کتاب خاطرات اسدالله علم وزیر دربار ایران چنین می خوانیم : "اولین کلمهء شاهنشاه به من این بود که ایا از کناره گیری پادشاه افغانستان خبر داشتم؟ او به داؤد خان سوگند وفا داری خورده و سلطنت را به نفع جمهوری جدید لغو کرده است... شاهنشاه تکرار کرد که مردك به هیچ درد ما نمی خورد، بعد از مدتی به فکر فرو رفت و افزود ببینید می توانید ترتیب فرار عبدالولیخان را از کابل بدهید، جواب دادم که جوانب را بررسی می کنم اما با توجه به اینکه او تقریباً دیوار بدیوار اقامتگاه داود زندانی است نمی شود او را مثل موسیولینی از نوك کوهی (موسولینی در یك هوتلی در قلهء کوه زندانی بود) دور افتاده فرار داد با وجود این اگر نتوانیم خود یك گروه نجات را تقبل کنیم شاید هنوز ممکن باشد به زندان بانش رشوه داد..." "باز که در باره افغانستان صحبت کردیم بی لیاقتی پادشاه علت اصلی کودتاه بوده است، ظاهراً تعدادی از رهبران افغانستان فکر حرکت مشابهی را در سر داشتند اما نتوانسته بودند روی جانشینی پادشاه به توافق برسند."

از این اظهارات بر می آید که ایرانی ها علت کودتا را در بی لیاقتی شاه افغانستان خلاصه کردند در حالیکه کودتا از بی لیاقتی وی صورت نگرفت بلکه تضاد های که در داخل خانواده سلطنتی جهت پر کردن خلای قدرت بعد از ظاهرشاه فکر می شد یکی از علل بوده چه ظاهر شاه خود برای بعد از خود شخصیتی را تربیت و پرورش نکرده به ملت معرفی ننمود با ملاحظه این خلاء رقابت بین دو شخصیت خانواده سلطنتی یعنی سردار محمد داود و سردار عبدالولی جزء شایعات روز بود. در آن زمانی که شخص سردار محمد داؤد بحیث صدراعظم یك محور قدرت بود، سردار عبدالولی

بحیث رئیس ارکان قوای مرکز قدرت دومی شده بود. با این تفاوت که داؤد خان در راه کودتا رفت و سردار عبدالولی تا هنور در کنار شاه ماند. بناءً پادشاه افغانستان را یك نوع احساس خالص انسانی سوق کرده است. همایون شاه آصفی از سردار عبدالولی می پرسد که خود شما که قوماندان قوای مرکز بودید ولی یکتعداد افسران خورد رتبه در کودتا اشتراك می نمایند چطور شده که اقدام نکرده اید؟ در جواب اشاره کرد که این سوال را از اعلیحضرت نمایید چه برای وی اطلاعاتی می رسید که یك تعداد افسران با سردار محمد داؤد دیدوادید دارند وقتي موضوع را به شاه گفتم به من گفت که تو در قسمت سردار محمد داؤد صلاحیت نداری قانون عسکری موجود است دیگر صاحب منصبان را می توانی به محکمه بکشانی. عبدالولی گفت که محاکمه چند افسر خورد رتبه بی فایده بود و مثال "سرمار و دم مار" را ارائه کرد.

درین مورد دگرجنرال نذیر سراج درکتاب رویدادهای افغانستان می نویسد که:

«درسال ۱۹۸۹ دو مرتبه جنرال عبدالولی در فرانکفورت بدیدنم آمد، هردوبار آمدنش غیر مترقبه و بدون اطلاع قبلی بود، اورا شانزده سال بعد می دیدم ازهرطرف گفتگو کردیم، ازگذشته ها یاد نمودیم، چون وقت کافی داشتیم عجله نمودم تا پیرامون کودتای داؤد خان باشتاب از او چیزی می بپرسم. بعد از صرف غذا به او گفتم که رفقای کودتای داؤد خان که من مدتی بعد ازکودتا با اوشان همکار بودم، به تمسخر می گفتند که:« دیموکراسی قلابی را ازبین بردیم. » شنیدن این قبیل حرف ها از زبان صاحب منصبان مانند غلام حیدر رسولی، سرور نورستانی، مولاداد وغیره برای من بسیار دردآور بود و تا امروز من رنج وعذاب این استهزاء هارا می کشم. ازخود می پرسم که چرا ما اینقدر بیخبر بودیم و نتوانستیم سلطنت را حفظ کنیم. پس اطلاعاتی را که درین باره ازعبدالغفور لغمانی مدیر استخبارات وزارت دفاع بدست آورده بودم به او گفتم و علاوه نمودم که خودت وزیر دفاع و لوی درستیز درسیاست داخل بودید و ازجریانات

مملکت واقف بودید، بقیه جنرالان و ازجمله من ما مردمان تکنوکرات بودیم و شب و روز سرگرم اجرای وظیفه که با قانون وسیاست سر وکاری نداشتیم. شما که اطلاعات و قدرت هردو در دست تان بود چطور جلو کودتای داؤد خان را گرفته نتوانستید؟ جنرال عبدالولی که غرورش با اظهارات من جریحه دار شده بود، نتوانست تاچیزی نگوید، دریچهء قلبش را کشوده و بیان داشت: «بلی من ازتحریکات داؤد خان اطلاع داشتم و برای بدست آوردن اطلاعات مؤثق سه نفر ازصاحب منصبان جوان را وظیفه داده بودم که درحلقه همکاران داؤد خان داخل شده و بمن ازجریانات خبر بدهند. از این سه نفر صاحب منصب دونفرش زنده است که نمی خواهم نام ببرم، نفر سوم که تورن صاحب جان خان قوماندان گارد داؤد خان بود ازطرف رژیم کمونیستی کشته شده است و این سه نفر صاحب منصب تازه ترین خبرهارا بانوارهای گفت وشنید های جلسات داؤد خان بمن آوردند. من نوار های ثبت شده را به اعلیحضرت شنوانده و می رسانیدم تا بمن اجازه دهد که همه این تحریکات را درظرف یك شب ازبین برده و داؤد خان را شخصاً به منزلش رفته توقیف نمایم. اعلیحضرت گمان میکردکه نظر به نفرت وانزجاری که من ازداؤد خان دارم در صدد انتقام گیری ازاو میباشم، از این رو بمن چنین دستور دادند که: (آغه لاله به هیچ تشبثی دست نخواهد زد غرضدار او نباشید) این جریانات چند بار تکرار شد و نتیجه باز همان که گفتم».

به این ترتیب دیده میشود که سردار عبدالولی شخص بی اطلاع نبوده مگر می توانست عوامل کودتا را توقیف و کودتا را خنثی سازد، اینکه این تصمیم را نگرفته مورد سوال می باشد ولی وفاداری وی به شاه ثابت گردیده وشایعاتی را که وحیدعبدالله، عبدالکریم سراج، عبدالرزاق ضیایی و دیگران راه انداخته بودند که سردارعبدالولی خواهرزاده اعلیحضرت امان الله می باشد و کودتا می کند حقیقت نداشت. مگر اینکه سردارمحمد داؤد از ایام صدارت خود بفکر گرفتن کامل قدرت بوده

ازاین سطور کتاب رویدادهای افغانستان ثابت میشود زیرا جنرال نذیرکبیر سراج می نویسد که:« یکسال قبل ازکودتای کمونیستی قرابتی بین من وجنرال متقاعد محمد رسول خان سابق رئیس ضبط احوالات به وقوع پیوست که جوانترین دخترم با جوانترین پسر محمد رسول خان باهم ازدواج کردند، این نزدیکی امکانات آنرا فراهم ساخت تا مکنونات قلبی اورا کاویده و بیرون بکشم. از او درباره‌ء محمد داؤد خان و نیاتش پرسیدم، برایم چنین گفت که:«بعد از انفاذ قانون اساسی محمد داود خان مرا به منزلش خواسته بعد از صرف چای و صحبت درباره‌ء موضوعات روز اوضاع کشور مقصد اصلی اش را چنین بیان داشت که:(مبلغ پنج ملیون افغانی نقد حاضر است به اختیارت میگذارم توسط اشخاصی مانند مجید کلکانی، ببرك کارمل، سید ظاهر وبعضی از وکلای چپ گرا را تشویق نمایی که درداخل مملکت و درمجالس ولسی جرگه بی نظمی و هرج و مرج بوجود آرند.)

من پولش را قبول نکردم اما گفتم که اینکار را می کنم و به وعده‌ء خود وفا کردم، امروز از این کارخود پشیمان هستم و بدربار خداوند همیشه دست دعا بلند کرده وتقاضا می کنم که خداوند مرا ازگناهانی که به نفع داؤد خان مرتکب شده ام ببخشد، گناهانی را که برای منافع خودم مرتکب شده ام جوابده می باشم.»

چندی بعد سوال دیگر از او نموده سبب جدایی اش را از داؤد خان پرسیدم... چنین توضیح داد:«باردیگر بازهم مرا احضار نمود و افشاء ساخت که خیال براه انداختن یك کودتا را دارد، از من خواست تا با او همکاری نمایم. من فکر میکردم که داؤد خان خیال پادشاهی دارد اما وقتیکه او گفت جمهوریت را اعلان خواهد کرد از او بریدم و از همکاری اش اباء ورزیدم بعد از کامیابی کودتا وقتی جمهوریت اعلان شد جداً راه مخالفت را درپیش گرفتم، همان بود که باتمام افراد خانواده ام مدت دوسال درمنزلم تحت نظارت شدید قرارگرفتم.»

مگر نذیر کبیر سراج می افزاید که:«مشوق محمدداؤد خان درین راه سه نفر بودند: دگرجنرال محمد عیسی نورستانی، تورنجنرال عبدالکریم سراج و عبدالرزاق ضیایی معین وزارت خارجه، سه نفر فوق الذکر به این فکر بودند که محمد داؤد خان کودتایی در برابر حکومت و قانون اساسی براه اندازد وقدرت را دوباره به حیث صدراعظم و وزیر دفاع دردست گیرد، پادشاه را بجایش ابقاء نموده وصلاحیتش را محدود سازد اما محمد داؤد خان طور دیگری می اندیشید که بعد تر به میدان برآمد.»

مگر از اینکه داؤد خان حین سفری که برای معالجه کمرخود درسال ۱۹٦۲ به ایطالیا رفته بود و سعدالله غوثی عضو مدیریت روابط سیاسی وزارت خارجه با وی بود، از وی خواسته بود تا کتاب «تکنیك کودتا Technique de Coupd-etat» اثر Curzer Malapar کیورزیو مالاپارت نویسنده ایطالوی را (البته ترجمه فرانسوی) برایش بیاورد که سعدالله غوثی این کتاب را برای داؤد خان آورده بود.

داؤد خان درایام بیکاری با این کتاب مشغول بود و فن کودتا را ازهمین کتاب آموخته و پلانش را به اساس همین کتاب طرح کرده بود، چنانچه رفقای وی با افتخار اظهار میداشتند که درپلان داؤد خان فقرات ذیل موجود بود:

۱- مساعی برای فزونی ناراضیان درکشور.

۲- توسعهء بی امنیتی و بدگمانی درسطح کشور.

۳- کوشش درافزودن بدبینی به مقابل اجراآت دولت .

٤- مظاهرات وکارشکنی ها درپوهنتون و ادارات دولتی توسط عناصر چپی حزب پرچم.

٥- نفوذ در ولسی جرگه و مشرانو جرگه و فلج ساختن قانون گذاری با مخالفت با پروگرام های دولت.

٦- تبلیغ برضد دولت توسط بعضی ازجراید آزاد وحتی تمویل بعضی ازآنها.

۷- جلب نارضایان خورد رتبه برای اجرای کودتا. (فارغان شوروی، خوردضابطان وفارغان جوان پوهنتون کابل)

۸- اشاعه پروپاگندهای ضد و نقیض برای سردرگمی وگیچ ساختن کارکنان دولت.
۹- نفوذ در اردو و تبلیغ درباره، آنکه حقوق شان تلف می شود.
۱۰- ایجاد اختلافات زباني، قومی و مذهبی.
۱۱- کتمان نام وهویت رئیس کودتا و اعضای آن از یکدیگر شان.
۱۲- درمرحله، اول جلب و جذب آن قطعات اردو که به درد کودتا بخورد.
۱۳- درصورت لزوم اعطای رشوت نقدی و یا سیاسی به اشخاص مور دنظر.
۱٤- سعی وکوشش دراینکه کودتا تا حد ممکن بدون خون ریزی به ثمر برسد.
با این پلان درنیمه، شب ۱۷ جولائی ۱۹۷۳ کودتا کرد.

همایون شاه آصفی که در دهه، پنجاه بعضاً نزد شاد میرود باری شاه برای وی گفته بود که : "آرزویم این است تا برای مردم افغانستان بگویم که این بار سنگین را که بدوش من گذاشته اید بدوش خود بگیرند و من آرزو دارم چند روزی را به آرامی زندگی نمایم."

آصفی می گوید این باعث تعجب من شد چه این اظهارات در موقعی صورت می گرفت که موسسه، سلطنت بسیار مستحکم بود و شخص شاه مورد هدف انتقاد مردم نبود زیرا در آن وقت شخصیت های دیگری چون سردار محمد داود و همکاران وی مورد اعتراض و انتقاد بودند. این نشان میدهد که یکنوع آرزومندی نزد شاه وجود داشت که خود را ازین مسؤولیت بزرگ در نیمه، دوره سلطنت چهل ساله فارغ بگرداند. روی این تفکر بود که ظاهر شاه نفر دومی را بجای خود تربیت و پرورش نکرده و طوری رفتار نمود که خودش آخرین پادشاه نظام شاهی افغانستان باشد. چنانچه هر موقع که از سلطنت حرف زده می شد خود را دریك موضع دفاعی قرارمیداد و سلطنت را مخصوصاً در حلقه، فامیلی و دوستان نزدیك خود قابل دفاع نمیدانست. به قول دکتور عبدالمجید وزیر معارف وقت شاه که شاه از وی خواسته بود که مفکوره، جمهوریت را برای جوانان

توضیح نمایند بنابراین دلایل است که بعد از سقوط سلطنت کدام پریشانی در وی به ملاحظه نمی رسید. به این ترتیب می بینیم که بین شاهنشاه ایران و پادشاه سابق افغانستان تفاوت زیادی وجود داشت، شاهنشاه ایران برای حفظ سلطنت خود صدها نفر را به چوغه های اعدام سپرد و تعداد کثیری را تحویل محبس و دستگاه مخوف ساواك کرد. در روزهای که شاهنشاه ایران با مراسم بزرگ وپر مصرف تاج پوشی می کرد، پادشاه افغانستان دیموکراسی را تقویت می نمود و به بیانیه های بسیار انتقادی و اعتراضات شدید نمایندگان ملت که حین ابراز رأی اعتماد به صدراعظم ایراد می کردند گوش می داد. بناءً اتهام شاه ایران نسبت به ظاهر شاه بی مورد می باشد زیرا شاه سابق آنچه می خواسته از روی عقیده سیاسی بوده است نه از عدم لیاقت و ترس.

وضع اقتصادی پادشاه سابق افغانستان

همایون شاه آصفی تصمیم می گیرد به کابل برود و موضوع را تیلفونی به شاه می گوید. شاه سابق بوی هدایت میدهد که قبل از حرکت جانب وطن یکبار به روم بیآید. همایون شاه آصفی به روم مي رود وخاطرهء خود را ازین ملاقات چنین شرح می دهد : "درین موقع که در حدود هشت ماه از کودتای محمد داؤد گذشته بود شاه را با خوشبینی قبلی اش نیافتم بلکه تأثیراتی درمحیط اونسبت رویهء خشنی که از طرف کودتا کننده گان با ملکه و دیگر اعضای فامیلش شده بود، و هم چنان نگهداشتن مارشال شاولیخان و سردار عبدالولی در زندان، دیده می شد، شاه از لحاظ اقتصادی زیاد دچار مشکلات شده بود چنانچه ملکه خواهرم برای تداوی تکلیف پای خود امکانات نداشت و نزد من که مبلغ نهصد دالر بود سه صدوپنجاه دالر آنرا به خواهرم ملکه داده باقی را خرچ راه کردم. محمد رحیم پیشخدمت، به همایون شاه می گوید از

جمله ده هزار دالریکه درین سفر با خود آورده بودند ماهانه دوهزار دالر کرایه خانه داده می شود و در چند ماه دیگر این پول تمام می گردد، ولی شخص شاه بدیگر چیزی فکر نمی کرد چنانچه به خانم سلطان محمود غازی که عازم کابل بود گفت که وقتی داؤد خان را دیدی برایش بگو که توجه کند که دوچیز در میز کار وی وجود دارد که بسیار قیمتی است یکی یك انگشتر عصر تیموریان است که در قبر پادشاه پیدا شده، دیگر یك کتاب که اهمیت تاریخی دارد تلف نگردد. آصفی می گوید که این اندیشه وی به وی زیاد تأثیر می کند که درین حالت در فکر خود و فامیل خود نبوده بلکه در اندیشه حفظ آثار تاریخی وطن می باشند، درین موقع شاه برای آصفی می گوید وقتی به کابل مواصلت کردی به سردار محمد داؤد و سردار محمد نعیم بگو که من یك پول در خارج ندارم خواهش می کنم که جایداد شخصی مرا که هیچگونه ارتباط به دولت ندارد بدولت یا اشخاص بفروش برسانند و پول آنرا ارسال کنند که گذارهء من شود و در اینجا سرپناهی داشته باشم. من با گرفتن این پیام و اندیشهء اینکه من از اعلیحضرت طی تلگرامی آنهم از طریق سفارت روم پیشتبانی کرده ام و دیگر اینکه نسبت استقرار جمهوریت به سردار محمد داود تلگرام تبریکی نفرستاده ام پریشان می باشم و حتی فکر می کنم که حین مواصلت به سرحد به هدایت کودتاچیان توقیف خواهم شد. با این افکار و تخیلات به کابل می رسم، اوضاع نسبت گرفتاری محمد هاشم میوندوال متشنج می باشد آصفی می گوید : می روم نزد سردار محمد نعیم وقتی وی را ملاقی می شوم از من می پرسد که شنیده ام که روم رفته بودی، در جواب گفتم بلی دوبار، برخلاف توقع من یکنوع رضایت را در پیشانی سردار محمد نعیم می بینم، بعداً به سخن ادامه داده برای وی گفتم که وضع اقتصادی پادشاه سابق بسیار خراب است، در خارج پولی ندارد و شما می دانید که در اروپا بدون پول زندگی امکان ندارد و آنچه دارد در دو ماه دیگر تمام می شود و مجبور خواهد شد که از کدام کشور امداد بخواهد و این برای فامیل ما و شما خوب نیست. سردار محمد نعیم می گوید که در شرایط فعلی هیچ کمکی به ظاهر شاه کرده نمی توانیم یك آدم که چهل سال پادشاه بود

و روزیکه سلطنت را از دست می دهد یك اشکی بطرفداری وی ریخته نمی شود و اگر درین موقع موضوع کمك به ظاهرشاه مطرح شود رفقای کمیته مرکزی کش می شوند ما درین مرحله چیزی کرده نمی توانیم. همایون شاه علاوه می کند که چون وضع رقت بار روم را دیده بود شنیدن این جواب برای وی غیر قابل تحمل بود بناءً ایستاده می شود و می گوید که من آمده بودم که همین پیغام ظاهر شاه را برسانم و بسوی در خروجی روان می شوم سردار محمد نعیم از حرکت من تکان می خورد و پشت سر من تا در خروجی می آید و در صحن حویلی با من خداحافظی می نماید. حرکت من که در واقع یك عکس العمل بود بعداً خودم را مشوش می سازد و فکر می کنم که رویه خشنی داشته ام و این موجب خوف من گردید.

ملاقات آصفی با سردار محمد داؤد

ساعت ۷ شام روز مذکور وعدهء ملاقات با محمد داود رئیس دولت بود. وقتی به موتر سوار می شوم چرت می زنم که تأسیس جمهوریت را برای وی تبریك بگویم یا نه، فکر می کنم که اگر تبریك بگویم و فردا این نظام جدید باعث خوشبختی ملت افغان نگردد وجداناً تا آخر زندگی نا آرام باقی می مانم، بناءً بهتر است بعد از اینکه جمهوریت خوشبختی مردم را تأمین کرد اگر زنده بود برایش تبریك خواهم گفت و اگر زنده نبود دسته گلی بالای قبرش می گذارم.

وقتی با.وی ملاقات می کنم و این در روزهای است که هنوز هم مردم برای وی تبریك می گویند ولی من در مورد جمهوریت و تغییر بزرگی که در جامعه رخ داده حرفی بر زبان نمی آورم بلکه در عوض از چگونگی تحصیلات خود صحبت می کنم، بالاخره سردار محمد داود ناراحت می شود خود می پرسد که در بارهء تحولات اخیر چه

فکر می کنید؟ در جواب گفتم که در اول بسیار پریشان بودم زیرا رسانه های جمعی ایران و پاکستان از خونریزی در کابل اخباری نشر کرده بودند؛ اینك جای خوشی است که در استقرار نظام جدید کدام خونریزی صورت نگرفته است. درین موقع گفتند طعام آماده است محمد داؤد گفت که ما امروز نان بدون گوشت داریم زیرا کمیتهء مرکزی فیصله کرده که هفتهء دو روز گوشت صرف نشود برویم نان بدون گوشت صرف کنیم. سر میزنان با بسیار عصبانیت پرسان می کند که قضیهء روان فرهادی در پاریس چه بود و وضعی را که با ظاهرشاه کرده تفصیل آن چیست؟ (ظاهر شاه با شنیدن خبر کودتا برای غفور روان فرهادی سفیر افغانستان در پاریس تیلفون می کند تا باوی در باره اوضاع مشورت نماید ولی روان خود را پنهان کرده جواب نمیدهد در حالیکه به شهادت مؤلف روان فرهادی از مشاوران سیاسی بسیار نزدیك ظاهر شاه در زمان سلطنت بود.) آصفی می گوید که با وجود آنکه از نظر اخلاقی رویهء روان فرهادی در برابر ظاهرشاه نامردانه بود اما چون محمد یونس متخصص کیمیا خسر روان فرهادی استاد من بود یکبار در مقابل ام مجسم گردید و نگذاشت تا واقعیت را تشریح کنم زیرا ترسیدم تا ضرری به داماد استادم برسد. من از دادن جواب خود داری کردم، سردار محمد داود درك کرد که از دادن جواب طرفه رفته ام دیگر سوال را تکرارنکرد.

من در مرحلهء دومی که در ماه سپتامبر در روم بودم تصادفاً روز مذکور مصادف با سالگرهء یکی از نواسه های ظاهرشاه بود، از طرف دیگر شاه پسرش میروس را که در لندن تحصیل می کرد نسبت نداشتن مصارف تعلیمی به روم احضار کرده بود، نور احمد اعتمادی سفیر موتر سفارت را توسط احسان کهگدای پسر حافظ نورمحمد کهگدای سرمنشی ظاهر شاه که آن وقت در روم سکرتر سفارت بود به میدان هوائی فرستاده بود تا میرویس را بگیرد، وقتی کهگدای با میروس وارد شد ظاهرشاه از کهگدای خواست تا پیاله چای بگیرد و بعداً برگردد، مگر کهگدای با بد روئی گفت

موتر سفارت است نمی توانم بمانم. ظاهر شاه با شنیدن این جواب کمی عصبی شده روی خود را طرف من کرد و گفت : "پدر این جوان چهل سال سرمنشی من بود؟"

پیرامون استعفای ظاهرشاه :

همایون شاه آصفی میگوید : ظاهرشاه کاغذی را که در آن متن استعفای وی درج بود و در آن تعهد کرده بود که در زیر بیرق افغانستان یعنی نظام جمهوری زندگی می کند، نشانداد. من فکر کردم که در باره‌ء آن با من مشوره می کند، چون از یکطرف تحصیل حقوق داشتم و از طرف دیگر در مورد قانون اساسی ۱۹٦٤ سطالعاتی کرده بودم گفتم به نظرم ارسال این مکتوب درست نمی باشد مخصوصاً که شما مطابق به قانون اساسی ۱۹٦٤ مکلفیتی برای حفاظت قانون اساسی و نظام سلطنتی داشتید، اینکه چند نفر افسران خورد رتبه با چند تانك و توپ چند نقطه‌ء شهر را بگیرند و نظام را فلج بسازند و شما آنرا برسمیت بشناسید در واقع این عملی است که یك حکومت غیرقانونی تائید می شود لذا روزی مسؤولیت متوجه شما می گردد.

این توضیح من اعلیحضرت را متفکر ساخت درین مباحثه بودیم که انور نوروز یکی از مامورین سفارت افغانی متعین لندن آمد و شاه برایش گفت که همایون می گوید که استعفاء نکنم. نوروز گفت که درست می گوید ولی شاه به ژست افسوس گفت که این اشتباه به وسیله نوراحمد اعتمادی صورت گرفته. (استعفاء قبلاً ارسال شده بود)

متن استعفای محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان

برادرم جلالتمآب رئیس جمهور!

ازموقعی که خبر جریانات اخیر را شنیدم تا این دم فکرم متوجه وطن من بوده و برای آینده‌ء آن نگران بودم، مگر همینکه دریافتم که مردم افغانستان بغرض اداره و

آینده‌ء امور ملی خود از رژیم جمهوریت بااکثریت کامل استقبال نموده اند با احترام از اراده‌ء مردم و وطن ام خود را ازسلطنت افغانستان مستعفی می شمارم و بدینوسیله از تصمیم خود بشما ابلاغ میکنم. درحالیکه آرزوی من سعادت واعتلای وطن عزیز من است خود را به حیث یك فرد افغانستان زیر سایه‌ء بیرق افغانستان قرار میدهم. دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی وطن وهموطنان من باشد.

محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان

تغییر رویه‌ء کابل در برابر ظاهرشاه :

همایون شاه آصفی می گوید که : "در سال های اول کودتای محمد داؤد رئیس دولت و وحید عبدالله معاون وزارت خارجه از نظام شاهی به شدت انتقاد و نکوهش می کردند ولی در اواخر سال سوم و آغاز سال چارم یکنوع تغییر را در موقف شان نسبت به ظاهرشاه ملاحظه می کردم یعنی کشیدگی اول را نمیدیدم حتی وحید عبدالله در اواخر از ظاهرشاه به نیکوئی یاد می نمود.

بعداً درك کردم که علت آن این است که وقتی ذوالفقار علی بوتو رهبر پاکستان هیأتی را متشکل از حاجی محمد یونس خوگیانی و وکیل محمد اعظم شنواری دو تن از بزرگان افغان و کرنیل ابراهیم خان پاکستانی را که محمد زائی نژاد بود به روم فرستاده و بوسیله این هیأت از ظاهرشاه دعوت کرده بود تا به پاکستان بیآید، پاکستان برای وی کمك می نماید. ظاهرشاه این دعوت را رد کرد و این سبب شد تا کمك ناچیز مالی را آنهم از محصول عایداتی که از جایداد شخصی ظاهر شاه بدست می آمد حکومت محمد داؤد برای وی ارسال بدارد و در عوض بدگوئی از ظاهرشاه، بخوبی از وی یاد نمایند و پاکستان از آن تاریخ با شاه سابق مخالفت را آغاز کند. همایون شاه بعد از مدتی بحیث سکرتر سفارت در بن مقرر می شود و هنوز که چهل

روز ازین ماموریت وی نگذشته بود که کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ صورت می گیرد و نظام جمهوری سردار محمد داؤد به وسیله تعدادی از رفقای خودش و دیگر اعضای حزب دموکراتیك خلق افغانستان سرنگون می شود. درین روز سردار محمد داؤد، سردار محمد نعیم، خانم سردار محمد داؤد سردار نظام الدین غازی و تعداد دیگر اعضای خانواده و فرزندان شان به شهادت می رسند. و تعداد دیگر اعضای خانواده سلطنتی به شمول خواهران پادشاه و روشانه خانم همایون شاه آصفی زندانی می شوند. به تعقیب کودتا و این وقایع وهشتناك آن وزارت خارجه وظیفه همایون شاه را در بن خاتمه داده وی را به کابل احضار می نماید.

همایون شاه آصفی با ملاحظه این وضع برای سفیر افغانستان می نویسد که نسبت مریضی و ضرورت تداوی فعلاً به کابل برگشته نمی تواند. نظر محمد سفیر افغانستان به آصفی می گوید که انقلاب به شخصیتی چون شما ضـــــرورت دارد. آصفی در جواب می گوید که : "من از اقارب ظاهرشاه و محمد داؤد می باشم" سفیر می پرسد که با مماثل شما چه رویه شده؟ من گفتم : "یك تعداد کشته شده و یك تعداد در زندان می باشند." نظر محمد سفیر می گوید هوش کنید که به افغانستان نروید (این سفیر از دوستان وفادار نورمحمد تره کی بوده و با گلالی برادرزاده تره کی ازدواج کرده بوددر سال ۱۹۹۸ درکویته ترور وکشته شد.). من وقتی سفارت را ترك کردم که دو روز قبل بیرق سرخ خلقی در عوض بیرق ملی سه رنگ افغانستان بالای سفارت نصب شده بود و در نکرم آمد که این آخرین بار است که از اینجا و از زیر این بیرق می گذرم دیدن همین بیرق سرخ خلقی دیگر در فکرم منفکوره، مجادله را تقویت کرد ، با خود عهد نمودم که تا پایان عمر برای استقلال و آزادی وطن محبوب خود و سعادت مردم شجاع افغانستان از مبارزه دریغ ننمایم.

همایون شاه آصفی از مساعی جهادی خود چنین حکایه می کند که :

در آخر سال ۱۹۷۸ که روشانه خانم من رها شده بود به پاریس آمده تقاضای

پناهندگی سیاسی می کنم. درین موقع است که اخباری به پاریس می رسد که در پاکستان هسته های مقاومت شکل گرفته و درباره، شخصیت های که مقاومت را شکل داده اند نام های سر زبان ها آمده که من با دو شخصیت شان یعنی پیر سید احمد گیلانی و حضرت صبغت الله مجددی آشنایی و دوستی داشتم و علاوتاً مجددی در صنف ۱۲ لیسه استاد من نیز بود. از طرف دیگر شایعاتی می رسد که اختلافاتی در بین تنظیم های سیاسي و هم در بین پیر سیداحمد گیلانی موسس تنظیم محاذ ملی و حضرت صبغت الله مجددی مؤسس تنظیم نجات ملی نیز بروز کرده است. به فکر و اندیشه افتادم که از یکطرف شوروی یك ابرقدرت نظامی جهان از کودتای ۷ ثور حمایت می کرد. تعدادی از افغانها تحت پوشش حزب دموکراتیك خلق درین توطئه بزرگ استعماری شامل شده اند. اگر بازهم هسته های کوچکی که برای مقاومت شکل گرفته باهم متحد نگردند پیروزی درین نبرد ملی، اسلامی و میهنی با مشکلات مواجه می گردد، بناءً تصمیم گرفتم تا در جهت تأمین تفاهم در بین تشکیلات و موسسات جدید التأسیس جهادی خدمت نمایم. برای تحقق این هدف در اواخر سال ۱۹۷۹ به پاکستان مسافرت می کنم ومدت چار ماه در آنجا توقف می نمایم. تمام تلاش من متوجه این است تا اول در بین رهبران محاذ ملی و جبهه نجات ملی یعنی پیر سید احمد گیلانی و حضرت صبغت الله مجددی توافقی را به میان بیآورم. بالاخره بعد از سعی متواتر توفیق حاصل می شود تا این دو تنظیم سند تفاهم را در بین هم امضاء نمایند و تعهد کنند که از تخریب یکدیگر جلوگیری به عمل آورده و در مورد مسایل باهم مشورت و در بین قوت های شان در داخل افغانستان همکاری را تأمین می کنند. بعداً در حالیکه باروسای دیگر تنظیم ها کدام شناسایی قبلی نداشتم نزدم فکری پیدا شد تا اگر بتوانم برای ایجاد تفاهم در بین دیگران تلاش نمایم، درین وقت است که سیدگلاب ننگرهاری سابق رئیس تبلیغات ریاست قبایل افغانستان که از دوستان سابق من می

باشد می آید و بعد از آنکه این فکر خود را در میان می گذارم و او آنرا می پذیرد یکجا نزد مولوی محمد نبی محمدی میرویم. با مولوی محمدی نیز کدام شناخت قبلی نداشتم، محمدی بدون تردد زیر سند تفاهم که دو تنظیم آنرا قبلاً امضا کرده بودند امضا می کند. درین وقت ربانی و خالص در پشاور نمی باشند بناءً نزد انجنیر حکمتیار میروم، این اولین ملاقات من با حکمتیار است، حکمتیار از من می پرسد چطور شده که آمده اید؟ در جواب مفکوره خود را برای تأمین تفاهم تشریح می کنم و از وی می خواهم همین سند تفاهم را که سه تنظیم امضا کرده اگر امضا نماید، اتحاد فکری و عملی باعث قوت جهاد در برابر قدرت بزرگ دشمن گردیده این پروسه بیشتر سریع و مؤثر واقع می گردد. حکمتیار بعد از آنکه سند را مطالعه می کند می گوید که مخالف اتحاد نمی باشم. مگر من اتحاد با تنظیم ها می کنم نه با فامیل ها، این دو، تنظیم نیستند بلکه فامیل های اند که رژیم شاهی برای شان وجاحت داده است. حزب برای من یک تعریف دارد مبنی بر اینکه در حزب اشخاص متعهد، تعلیم یافته و افسران با دسپلین شامل می باشند که این دو تنظیم فاقد این نوع دسپلین و تشکیلات می باشند (به عقیده مؤلف این آغاز برخورد اسلام ایدیالوژیک و سیاسی یعنی اخوانی با اسلام عنعنوی در افغانستان می باشد)

همایون شاه می گوید که من به فرانسه بر میگردم و متأسفانه اطلاع می گیرم که آن تفاهم نیز از بین رفته و مساعی دیگر کشورها و تعهدات مکرری که بین تنظیم ها تا پایان جهاد صورت می گیرد یکی بعد دیگر از بین می رود. ناگفته نباید بگذاریم که این سفر من بدون اجازه و اطلاع قبلی ظاهر شاه صورت گرفته بود، یک تعداد معدودیکه ارتباط فامیلی مرا با ظاهر شاه می دانند با من مسئله ظاهرشاه را مطرح می سازند و مکتوب های عنوان ظاهرشاه می دهند و ازوی تقاضا های حرکت را تکرار می نمایند.

ملاقات با شهنواز خان
معاون وزارت امور خارجه پاکستان

درین مسافرت ملاقاتی با سردار شهنواز خان که از اقارب مادری من بود می نمایم و با وی از طرف خود بدون مشورت با شاه آمدن ظاهرشاه را به پاکستان مطرح می کنم. شهنواز خان جواب می دهد که حال وقت آن نیست، فعلاً با آمدن تو مشکلاتی داریم زیرا دیروز سفیر روس آمد و احتجاج کرد، من گفتم که این شخص برای دیدن دوستان خود آمده و برای کدام فعالیت سیاسی نیامده است. ازین برخورد دیده می شود که روس ها از تنظیم ها هراسی نداشتند یا آنکه پاکستان از آن ها حمایت می کرد و به انتقاد روس ها اهمیت نمیداد، یا اینکه روس ها از ظاهرشاه خطر اساسی احساس می کردند یا اینکه پاکستان ظاهرشاه را برای خود خطری می دید و فکر می کرد که تنظیم ها را سوق و اداره کرده می تواند و سوق و اداره ظاهرشاه که یک گروپ تکنوکرات های با تجربه با وی همراه خواهند بود برای پاکستان مشکل می گردد بناءً از ورود ظاهرشاه جلوگیری میکرد، خوب است در اینجا باسیاست پاکستان تماس بگیرم.

موقف پاکستان در برابر ظاهرشاه

آصفی می گوید که یکی از خصوصیت های پاکستان این است که درین کشور مراکز تصمیم گیری متعددی وجود دارد. دیده می شود که عموماً نظر وزارت خارجه و نظر حلقه های نظامی پاکستان یکی نمی باشد و تصمیم آخر در صلاحیت نظامیان قرار

دارد. به همین شکل درین کشور جدید التأسیس که کدام سابقهء تاریخی که افراد آنرا بیکدیگر بافت بدهد وجود ندارد زیرا این کشور صرف بر بنیاد مذهبی عرض اندام نموده در بین افراد آن در هیچ یك از مسایل ملی و بین المللی تفاهم و نظرهم مانندی دیده نمی شود چنانچه وقتی در مورد مسئله افغانستان یا شخصیت ظاهرشاه با شخصیت های سیاسی پاکستان صحبت می کردم نظرهای مختلفی می شنیدم. مگر رویمهرفته صرف در مورد بازگشت ظاهرشاه نظر واحدی ابراز می کردند که آن مخالفت با بازگشت ظاهرشاه بود. اگر چه درینمورد دلایلی ارائه نمی نمودند مگر من درك می کردم که یگانه علت این موضع گیری شان در روابط گذشته افغانستان و پاکستان و علایق نزدیك افغانستان با هند بود بناءً این مخالفت ادامه پیدا کرد.

موضعگیری پاکستان
در برابر جمهوریت افغانستان

وقتی در افغانستان جمهوریت اعلام شد و سردار محمد داؤد که در طول دورهء صدارت اول خود از حقوق پشتون ها و بلوچ ها جداً پیشتبانی کرده و طرح دوستی با خان عبدالغفار خان و خان عبدالولیخان مخالفان پاکستان را گذاشته بود رهبری این جمهوریت جوان را به عهده دارد و تعدادی از افسران جوان تحصیل یافته شوروی در لیدرشپ جدید افغانستان شامل می باشند این موضوع رهبران پاکستان را بسیار پریشان ساخته بود که باعث آن شد تا متابله را با این رژیم جدید و جوان شروع نمایند. نخست با فرستادن هیأت سه نفری سعی کردند تا ظاهرشاه را به پاکستان بیآورند و

علیه داؤد خان تحریکات را آغاز کنند و برای گرفتن سلطنت به جنگ و مقابله بپردازد، وقتی ظاهر شاه این دعوت را رد کرد و هیأت سه نفری را که پاکستان فرستاده بود با دست های خالی برگشتاند. بقول جنرال متقاعد نصیرالله بابر که در آن زمان گورنر صوبهء شمال غرب بود وی از گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی و قوماندان احمد شاه مسعود خواست تا پلان مقابله با جمهوریت جدید را به منظور آنکه سردار محمد داؤد از اهداف قبلی خود صرف نظر نماید پیش ببرد (بابر این مطالب را در سیمناری که در پشاور ترتیب شده بود علناً اظهار کرده است) به همین سلسله است که به همکاری پاکستان در سال ۱۹۷۵ اغتشاشی در درهء پنجشیر و لغمان صورت گرفت. گرچه این واقعات سرکوب شد مگر تأثیر خود را بر پالیسی سردار محمد داود گذاشت. داود خان که از یکطرف تحت فشار افسران کمونیست قرار داشت و در فکر رهایی ازین فشار بود نمی توانست فشار دیگری توسط عناصر راستی افغان که با حمایت پاکستان صورت می گرفت قرار بگیرد. بناءً ترجیح داد تا مسایل را از طریق مفاهمه به یك راه حل عادلانه که نفع دو کشور افغانستان و پاکستان در آن مضمر باشد برساند. داؤد خان فکر می کرد که اگر با ذوالفقار علی بوتو کنار نیآید وضع طوری خواهد شد که پاکستان از طریق شخصیت های مذکور قدرت بزرگی را از مردم خود ما تشکیل نموده و درین مرحله حساس درد سر بزرگی را برای حکومت افغانستان ایجاد خواهد کرد. این پیش بینی محمد داؤد تحقق یافت چنانچه همایون شاه آصفی می گوید که : بعد از آنکه بوتو و بابر اطمینان پیدا کردند که افغان هایی که در پاکستان مستقر شده اند می توانند مقاومتی را تأسیس و حکومت جمهوری محمد داؤد را صدمه بزنند و زمینه را طوری میسر بسازند که این قوت ها رشد نمایند، چنانچه در سال های بعدی برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار تنظیم های خود را تشکیل کردند و به همکاري مقامات پاکستانی آنرا به یك گونه دولت کوچك در داخل پاکستان تبدیل نمودند. این تنظیم ها

از خود پرسونل اداری و انضباطی داشته مخالفین خود را در زندان های که خود بوجود آورده بودند تحقیق، تعذیب و زندانی می کردند ولی مقامات پاکستانی اعمال شانرا نادیده می گرفتند و می گذاشتند که این آزادی عمل باعث قدرت بیشتر شان بگردد. مگر وقتي سفیر کبیر عبدالرحمن پژواك که یك سال رئیس انتخابی مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز بود و شهرت بین المللی داشت در پاکستان به فعالیت سیاسی جهادی آغاز کرد بعد از دو یا سه مصاحبهء مطبوعاتی در خانه اش تحت نظارت قرارگرفت تا آنکه دوباره به امریکا برگشت. همین قسم هر روشنفکر و متخصص و استادی که از افغانستان به هدف اشتراك در جهاد وطن را ترك می کرد و به داخل قلمروتحت ادارهء پاکستان هجرت می نمود تحت فشار قرار میگرفت تا مجبوراً کارت یکی از تنظیم ها را بگیرند یا آنکه پاکستان را ترك نمایند.

این رویهء مقامات پاکستانی سبب می شد که پاکستان را ترك گفته و هجرت دوم را به اروپا یا امریکا تحمل نمایند. به این ترتیب جهاد در انحصار تنظیم های که مطلوب پاکستان بود گذاشته شد.

این زورگوئی و استبداد و فشار مقامات امنیتی پاکستان و بعضی از تنظیم ها سبب شد تا آهسته آهسته مردم خود متوجه گردیده و اسم ظاهر شاه درین صحنهء سیاسی و جهادی مطرح بگردد. همایون شاه آصفی وقتی از سفر اول خود در سال ۱۹۷۹ از پاکستان بپاریس بر می گردد طی مقالهء در نشریهء اکسپرس فرانسوی شماره ماه اگست چاپ پاریس در بارهء جهاد و وضع مجاهدین توضیحات مفصلی داده و به دو نقطهء تأکید می نماید و آن اینکه امکان اتحاد در بین سران مجاهدین دیده نمی شود در همین حالت بی اتفاقی شان سبب شده تا مردم متوجه روم گردیده و خواست های شان را برای آنکه ظاهرشاه رهبری را درین مقطع زمانی بعهده بگیرد زیاد می سازد. آصفی می نویسد مگر متأسفانه ظاهرشاه روحیهء شهزاده سهانوك را ندارد تا این

مبارزه را شروع نماید و به هر دری برای داشتن همکار، کمک دهنده و حامی دق الباب بنماید و این مبارزه را آغاز کند. پیش بینی دیگر وی درین مقاله این بود که شوروی مشاورین بی شماری را به افغانستان فرستاده حتماً در آینده قریب عساکر خود را نیز داخل افغانستان خواهد ساخت و افغانستان برای شوروی ویتنام دیگری خواهد شد. با آنکه تقاضا ها روز بروز افزایش می یابد بآنهم سکوت ظاهر شاه ادامه می یابد تا آنکه در سال ۱۹۸۳ حاضر می شود تا مصاحبه با روزنامه لوموند نماید. بطوریکه خبرنگار را با خود به روم می برم سوال ها را قبلاً گرفته و جواب ها تهیه می شود مگر بازهم ظاهر شاه تردد نشان میدهد و نمی خواهد که به این صحنهء سیاسی داخل شود. به نظر من درین تردد ظاهر شاه چند نکته مهم وجرد دارد که مانع وی میگردید :

الف : اینکه ظاهرشاه جاه طلب و اقتدار پسند نبوده و ممیشه در صحبت های خود می گفت که این یك تصادف بوده که در سن پانزده سالگی به مقام پادشاهی رسیده.

ب : اینکه از همهء ما بهتر شرایط بین المللی را تحلیل و ارزیابی کرده میتواند و می فهمید که هیچ کشوری از وی طرفداری نمیکند و کشورهای شوروی، ایران و پاکستان که مخالف او می باشند در مخالفت شان جدی هستند.

امریکا ازین که در ویتنام، چین و ایران شخصیت ها را انتخاب کرده و از آن نتیجه نگرفته بود نمی خواهد تجربه تلخ را دوباره تجربه نماید. چنانچه در طول جهاد امریکا کدام اشارهء هم به طرف ظاهرشاه نداشت که از آن حمایت یا رضایت آن کشور درك شده بتواند. از طرف دیگر ظاهرشاه شناخت عمیقی از مردم خود داشت، چه دیده شد همه مردمی که به روم می آمدند فهمیده می شد که عده معدود آن در احساسات و ابراز نظریات شان سالم می باشند و تعدادی هم برای بازی سیاسی می آمدند و اینهمه را ظاهرشاه تفکیك و ارزیابی می نمود. مهمتر از همه تشویش داشت تا حرکت وی طوری باشد که باعث استحکام وحدت ملی مردم افغانستان بگردد چنانچه در طول دورهء

طولانی سلطنت شخصاً هیچگونه تعصب قبیلوی و مذهبی نداشت بناءً هراس داشت که اگر در صحنه داخل شود و حمایتی از پشتون ها پیدا کند و دیگران احساس منفی نمایند وحدت ملی صدمه نبیند چنانچه در سال ۱۹۸۳ که بحیث نماینده ظاهرشاه با هیأتی به پاکستان سفر کردم تأکید کرد که :

پیغام مرا به تمام اقوام افغانستان و به تمام تنظیم های جهادی موافق و مخالف من برسانید، من همه را به یك نظر می بینم. مشکل دیگر این بود که در بین مشاورین و اعضای فامیل اختلافاتی وجود داشت و شاه سابق نتوانست راه حلی پیدا کند و همه را منسجم بسازد.

قرار معلوم در اوایل از جمله اعضای فامیل جنرال عبدالولی و همایون شاه آصفی با شاه سابق همکاری داشتند و بعد از سال ۱۹۸۳ سلطان محمود غازی و دکتور ولید حقوقی نیز درین حلقه شامل گردید.

سردار عبدالولی که تحصیلات عالی را در فرانسه تکمیل و تحصیل نظامی خود را در لندن انجام داده به وطن بازگشته و مدتی در حربی پوهنتون خدمت نمود. وی که نسبت به سردار محمد داؤد تحصیل عالی تر نظامی داشت و سردار محمد داود بعد از فراغ از تعلیم گاه نظامی پیاده که مدت تحصیل آن یك سال بود دفعتاً بدون طی مراتب برتبه جنرالی ترفیع کرده بود طبعاً در ارتقای مراتب او هم مانند سردار محمد داؤد شائق بود. ولی سردار محمد داود که خود از لحاظ داشتن و ظایف اداری بدون طی مراتب کار کرده بود یکنوع موانع را علیه سردار عبدالولی ایجاد می کرد و طرفداران وی علیه سردار عبدالولی، تبلیغ می کردند و می گفتند که سردار عبدالولی از هر لحاظ خود را مستحق می داند زیرا مطابق عنعنات مشروعیت های را در خود می بیند. وی تحصیل کرده بود، به زبان های انگلیسی و فرانسوی آشنایی داشت از لحاظ نسب به امیر دوست محمد خان و احمد شاه بابا می رسید. ولی سردار محمد داؤد علیه این

گونه مشروعیت وی قرار می گیرد و در هر قدم موانع ایجاد می نماید. در روم نیز چنین اختلافی در طرز تفکر و تلقی بین جنرال عبدالولی و همایون شاه آصفی رخ داد. افزایش نفوذ سردار عبدالولی به شاه سابق باعث دوری آصفی و تعدادی از روشنفکران گردید. چنین کشیدگی بین جنرال عبدالولی و سردار سلطان محمود غازی نیز پیدا گردید، درین گونه کشیدگی ها کدام رقابت وجود ندارد بلکه اختلاف در طرز تفکر است. همین قسم در بین مشاورین ظاهر شاه که از خارج فامیل همکاری می کردند نیز اختلافاتی وجود داشت، اینگونه اختلاف بین دکتور محمد یوسف و دکتور عبدالصمد حامد جدی بود که ظاهرشاه نتوانست آنرا حل نماید. عبدالستار سیرت که در دورهء شاهی به معرفی تورپالی اعتمادی بحیث وزیر مشاور شامل کابینهء نوراحمد اعتمادی می شود ولی در زمان جمهوریت محمد داؤد از نظر می افتد، سیرت با رابطهء که در زمان وزارت خود بحیث وزیر عدلیه به عربستان سعودی قایم می کند، بعد از اینکه رژیم کمونیستی در افغانستان مستقر میشود به عربستان سعودی مهاجرت می کند و در آنجا زندگی و بحیث استاد کار می نماید.

درین موقع است که یکتعداد افغان های مهاجر در آلمان جمع میشوند و جرگهء را به نام نجات افغانستان تشکیل می کنند، درین جرگه دکتور جلیل شمس، عبدالستار سیرت، جنرال عبدالکریم مستغنی، جنرال عبدالولی، همایون شاه آصفی و چند تاجر افغان سهم می گیرند. سیرت ازین تاریخ است که در جمله مشاوران ظاهر شاه احراز موقعیت میکند. مؤلف در حالیکه به شخصیت عبدالستار سیرت اطمینان دارد ولی اینکه وی به عربستان سعودی زیاد نزدیك می باشد چطور شده که نتوانسته حمایت عربستان سعودی را برای ظاهر شاه جلب کند و از نفوذ عربستان بالای پاکستان استفاده نماید مشاورت وی را مورد سوال قرار میدهد. دربین مشاوران پادشاه سابق که تا هنوز با وی کار می نمایند یعنی سیرت و عبدالولی صرف عبدالولی هدف انتقاد

مخالفین قرار گرفته و می گیرد. چنانچه بعد از واقعهء سه عقرب روابط عبدالولی با جوانان و تعدادی از روشنفکران داخل احزاب خراب می شود بقول همایون شاه آصفی فکر می شود که یك دست قوی غیر افغانی براي تخریب عبدالولی کوشش می نماید. زیرا او بیشتر به اقوام سمت جنوب اتکا کرده و شرایط تغییر خوردهء موجود را بدقت در نمی یابد. (ولی دیگر مشاوران فعلی ظاهرشاه مثل همکاران سابق آن در دورهء شاهی در امان می مانند و صرف جنرال عبدالولی صدمه زده می شود-مؤلف)

در حالیکه در سابق این گونه تقرب با قوم ها مفید واقع می شد چنانچه در آغاز سلطنت نادر شاهی مفید واقع گردید ولی در شرایط موجود بعد از آنکه رژیم برای رشد اجتماعی از طریق ارتقای فرهنگی و اقتصادی خود قشر روشنفکر و تعلیم یافته را بوجود آورد دیگر معیار ها تغییر خورده و روابط اجتماعی وسیع تر خاصتاً در یك دیموکراسی از ایجابات و نیاز اولیه به حساب می رود، این نارسایی ها دایره اختلافات را بیشتر وسیع ساخت، این گونه فضا در اواخر سلطنت و در جریان سال های مهاجرت در محیط شاه سابق وجود داشت که باعث گردید تا اول دوکتور عبدالصمد حامد که یك حقوق دان روشنفکر است و همایون شاه آصفی که هم حقوق دان و دیپلومات می باشد از حلقه روم خود را دور ساختند در حالیکه این دو شخصیت هر کدام در حلقه های مختلف روشنفکران و اقوام کشور و صفوف جهادی روابط و شناخت داشته و دارند با آنکه آصفی از روم دور گردیده می گوید که : "ظاهر شاه حتی در بین فامیل های که پسران شان اخوانی یا کمونیست شده اند نیز طرفدارانی دارد." به این ترتیب دیده می شود که محبوبیت ظاهرشاه طوری است که در داخل و خارج فامیل و حتی در تمام کشور در باره شخص دیگری دیده نمی شود. آصفی می گوید : اسرار من به جنرال عبدالولی این بود که چهرهء ظاهر شاه چهرهء پدرانه بوده و بالاتر از هر چهرهء دیگر می باشد، اگر خود را بوی نزدیك سازیم در حقیقت از مقام والای وی در نزد مردم خود می کاهیم

چه وی را به مقام خود پائین می آوریم و این صدمه ای به ظاهر شاه و افغانستان می باشد مخصوصاً که ظاهرشاه در اعلامیه ها و صحبت های فامیلی و خصوصی خود احیای سلطنت را طور قاطع رد می کند، باید این چهره به همین شکل ملی آن حفظ شود، این بود اختلافی که بین من و عبدالولی پیدا شد و نسبت آن تصمیم گرفتم تا از روم فاصله بگیرم."

این طرز تفکر نتیجه نداشت زیرا با اینکه اعلیحضرت ظاهرشاه یك سمبول ملی بوده واین موضع را تا هنوز حفظ کرده ولی این مفکوره که شخص دومی ازداخل یا خارج خانواده سلطنتی نباید ظهور نماید سبب آن گردیده که مبارزهء روشنفکران، تکنوکرات ها و کتله های بزرگ مردم خاصتاً اقوام وقبایل به یك خلای لیدرشب مواجه بگردند و زمینه کاملاً برای تنظیم های که مخالف حضور ظاهرشاه درصحنهء سیاسی بودند فراهم بگردد و تا امروز برخی ازتنظیم ها وبعضی ازگروپ های اجتماعی حتی طالبان ازنام ظاهرشاه استفاده نمایند وخود را بقدرت برسانند. وضع بطوری انکشاف کرد که ازنام ظاهرشاه ازطرف شخصیت های سیاسی وگروپ های اجتماعی زیاد استفاده شد ولی این استفاده های شخصی وگروپی چون درواقع با شاه توافق نداشتند بحال ملت ومملکت مفید واقع نگردید.

بعداً معلوم شد که حلقهء نجات ملی بزودی در اثر اختلافات اعضاء بدون آنکه کاری از پیش ببرد سقوط کرد. بار دیگر روشنفکران افغان با هم جمع می شوند. این بار جلسهء در سویس دایر میگردد، دکتور محمد یوسف، جنرال مستغنی، دکتور ولید حقوقی، دکتور عبدالحکیم طبیبی، دکتور عطا محمد نورزائی، دکتور قاسم فاضلی و احسان مایار بعد تر دکتور محمد امین فرهنگ نیز به این حلقه داخل می شود.

هدف این موسسه از یکطرف تنویر اذهان عامه می باشد از جانب دیگر تلاشی است تا یك پلاتفارم مشترك را برای مجاهدین ترتیب نمایند. فعالیت این جمعیت که به

"اصولاً" معروف است با ترتیب مصاحبه ها و کنفرانس ها و نشر مقالات در باره، مبارزهء مردم افغانستان علیه اشغالگران روسی در اروپا محدود می ماند.

در سال ۱۹۸۰ همایون شاه آصفی مسافرتی به پاکستان می کند، درینموقع در پاکستان شهنواز خان که یکی از اقارب مادری وی بوده و معاون وزارت خارجه پاکستان می باشد، از همایون شاه آصفی خواهش می کند که در پاکستان بماند برای وی تسهیلاتی که برای دیگران فراهم شده برای او نیز فراهم میگردد و می تواند فعالیت های سیاسی خود را در همینجا یعنی پاکستان شروع نماید. در آن وقت در پاکستان شش تنظیم جهادی تشکیل و از طرف مقامات پاکستانی شناخته شده بود همایون جواب می دهد که اگر افغانستان با شش تنظیم آزاد نشود با تنظیم هفتم نیز نخواهد شد. همایون شاه خود می گوید که دلیل این جواب این بود که چون من در افغانستان کدام ماموریتی نداشته و مدت طولانی در خارج کشور مصروف تحصیل بوده ام نه خود شناختی از مردم داشتم و نه مردم از من، بناءً اگر تعدادی هم دور من جمع بگردند از خاطر شخص خودم نمیباشد بلکه به خاطر قرابتی است که با ظاهر شاه دارم، بناءً هر اشتباهی که درین حرکت از طرف من صورت بگیرد زیان و ضرر آن به ظاهر شاه متوجه می شود زیرا در نظر من ظاهرشاه برای آینده افغانستان میتواند مهم باشد و مهم است باید آنرا هیچ کسی تخریب نکند زیرا تخریب ظاهرشاه یك شانس را برای آینده افغانستان کم می سازد از طرف دیگر درین پیشنهاد شهنواز خان یك نوع خدعه را می دیدم و آن این بود که با حضور من در پاکستان، مقامات پاکستانی ادعا می کردند که نماینده های تمام اقشار افغانستان به شمول نماینده و طرفداران ظاهرشاه که یکی از اقارب آن در رأس آن می باشد اینك در پاکستان وجود دارد و مصروف فعالیت سیاسی می باشد و اینهم مثل دیگر تنظیم ها بوده کدام برتری ندارد، یعنی قسمیکه تنظیم ها چیزی نتوانسته اند ظاهر شاه هم بدون رضاء و اراده پاکستان چیزی کرده نمی تواند. به

این ترتیب این پیشنهاد را رد کرده به شهنواز خان می گویم که برای پیشبرد جهاد در خارج بیشتر مؤثر می باشم تا در پاکستان زیرا با طرز فکر اروپائی ها آشنائی دارم، بهتر می توانم تا یك مرکز تبلیغاتی را برای تنویر افکار مردم خود، تبلیغ افکار و فعالیت های جهادی در فرانسه تأسیس نمایم و اگر شما اجازه بدهید ما شاخه ها یا نمایندگی های آنرا در پاکستان نیز افتتاح می کنیم تا اخبار جهاد را برای مرکز اصلی به پاریس مخابره نمایند. شهنواز خان بعد از مذاکره با وزیر خارجه پاکستان اجازه میدهد تا دفاتر مرکز تبلیغاتی پاریس در پاکستان باز گردد و به این اساس سید بهاوالدین مجروح را بحیث نماینده اطلاعاتی افغان در پشاور تعین می کنم، باید علاوه کنم سید بهاوالدین مجروح خود در کابل و فرانسه تحصیل کرده و از خدمتگاران معارف افغانستان بود و چون پدرش سید شمس الدین مجروح سال ها رئیس مستقل قبایل بود وی هم به نام پدر و هم به شخصیت علمی خود در کشور شناخته شده بود، علاوتاً صلاحیت به چرخ آوردن چنین یك دستگاه را داشت و نمایندگان دیگر را در اسلام آباد و کویته چون نمایندگان مراکز اطلاعاتی افغان تعین کردم ولی به مشکل اولی که مواجه می شویم مسئله پولی است. درینموقع داکتر شمس که تاجر مشهور بود و با وی در آلمان در موقع تشکیل جبهه نجات آشنائی حاصل کرده بودم حاضر می شود تا یك دفتر تجارتی عمده فروشی قالین را در پاریس باز نماید و از عایدات آن مرکز اطلاعاتی را تمویل کند. مرکز اطلاعاتی ما در پاریس اخباری را که از نمایندگی های اطلاعاتی خود از پاکستان می گیرد، برای آژانس های مهم خبر رسانی مخابره می کند و علاوتاً یك ماهنامه به زبان های فرانسوی و انگلیسی انتشار میدهد، قسمت فرانسوی را همایون شاه آصفی و قسمت انگلیسی را مك بیری یك نویسندهء فرانسوی امریکائی الاصل در بدل ماهانه چار هزار فرانك به عهده می گیرد، این نشریه در بین تنظیم های جهادی بیطرفی خود را حفظ و به نشر فجایع که روس ها در افغانستان مرتکب می شوند، می پردازد.

درین نشریه پیشروی روس ها در منطقه با عواقب وخیم آن برای سایر کشورهای منطقه و جهان توضیح می گردد. این مرکز بعد از فعالیت مثبت در پایان دو سال بنابر مشکلات اقتصادی دوام نتوانست ولی نمایندگی اطلاعاتی پشاور که سید بهاؤالدین مجروح در رأس آن بود فعالیت خود را ادامه داد. این موسسه تا امروز توسط نعیم مجروحخ پیش برده مي شود. همایون شاه بعد از فراغ از نشر ماهنامه در اکثر و حتی تمام کنفرانس های که در باره مبارزه مردم افغانستان دایر می شود اشتراک می کند و مبارزهء سیاسی را علیه تجاوزگران روس به پیش می برد.

در فرصت های مختلف از پاکستان دیدن می کند و در مناطق آزاد شدهء داخل افغانستان مسافرت می نماید و نقش فردی خود را در صف جهاد ایفاء می دارد.

در سال ۱۹۸۹ در حاجی کمپ جرگهء دایر می شود تا یك حکومت عبوری را برای افغانستان در خارج کشور تشکیل نماید. همایون شاه آصفی از طرف حضرت صبغت الله مجددی برای اشتراك درین جلسه دعوت می شود ولی وقتی ملاحظه می کند که همه امور جرگه از طرف استخبارات نظامی پاکستان اداره می شود با آنکه به پاکستان آمده است مگر در جرگه اشتراك نمی نماید.

درهمین موقع است که حکومت عبوری تشکیل می شود و برای دکتور یوسف و دکتور طبیبی که درین جرگه اشتراك میداشته باشند فرصت داده نمی شود یعنی ازتجارب شان استفاده بعمل نمی آید. حلقه های استخباراتی پاکستان موفق می شوند تا فاصله را بین این شخصیت ها و روشنفکران افغانی نه تنها حفظ کنند بلکه وسیع تر سازند. چنانچه ملاحظه کردیم که حکومت عبوری از تأمین یك اتحاد واقعی درین تنظیم ها توفیق حاصل نکرد و هنوز که چند ماه نگذشته بود که حکومت به حالت سقوط درآورده شد، چنانچه به پرداخت کرایه های خانه های که برای دفاتر خود گرفته بودند محتاج گردید. دیگر اینکه درموقع انتقال قدرت ازحکومت دکتور نجیب به وسیلهء خالقیار بی

تجربگی مجاهدین ثابت شد و در عوض نظم بی نظمی حکمفرما گردید که درایجاد این بی نظمی ها حلقات استخبارات نظامی پاکستان نقش عمده داشت. بناءً حکومت عبوری نتوانست نظامی را بوجود بیاورد تا در روز فتح مجاهدین یا انتقال صلح آمیز قدرت ازحزب دیموکراتیك خلق و رژیم نجیب به حکومت عبوری مجاهدین این قدرت را تسلیم شود. انتقال قدرت طوری صورت بگیرد که اردو حفظ، قوای امنیتی محفوظ و ادارات دولت بردوال عادی کار خود را ادامه بدهند. چون سران جهادی یا تجربه نداشتند یا آنکه بستگی بعضی شان با حلقات سیاسی نظامی پاکستان مشکل غیر قابل حل را بوجود آورده بود که باعث بدبختی های بعدی گردیده تا مردم ما از ثمرهء جهاد خود مستفید نگردند.

مذاکرات مخفی در آستان خروج قوای نظامی روس از افغانستان

همایون شاه آصفی می گوید که تا این لحظه مصروف پیشبرد اهداف سیاسی و تبلیغی جهاد بود ولی همین که خروج قوای نظامی شوروی سابق نظر به تغییراتی که در روابط بین المللی پدید آمده بود مطمئن شدم که روسها خارج می شوند و با سقوط رژیم نجیب که آنرا قطعی می دانستم خلای قدرت بوجود خواهد آمد بناءً تشویش عمده پیدا کردم و در فکر آن افتادم تا کاری صورت بگیرد که انتقال قدرت از رژیم نجیب برای رژیم مجاهدین به طور مسالمت آمیز صورت بگیرد. برای رسیدن به این هدف تلاش خود را آغاز کردم قبل از آن دکتور جلیل شمس به عین مفکوره تماس های را با رژیم کابل برقرار کرده بود. سعی را برای برقرار کردن تماس با کابل شروع نمودم بالاخره در تابستان سال ۱۹۸۹ زمینه مسافرت من به کابل آماده می شود و نجیب یك فروند

طیاره، آریانا را با کرووی روس (عمله روسی) به برلین شرقی ارسال می کند. این سفر را من تهیه کرده بودم و داکتر شمس همراه من بود من از سید اسحق گیلانی نیز خواهش کردم تا در این سفر اشتراك نماید. شرایط ما با رژیم کابل این بود که سفر کاملاً محرمانه باشد و این معنی را نداشته باشد که گویا ما حکومت کابل را برسمیت می شناسیم، یعنی که ما حکومت کابل را برسمیت نمی شناسیم و حکومت کابل نباید چنین فکری را بخود راه بدهد. در مدت دو روز توقف ما در کابل در مذاکرات از طرف مقابل دکتور نجیب، وکیل وزیر خارجه و یعقوبی وزیر امنیت دولتی اشتراك می کرد مگر من به هیچ وجه القاب رسمی آنها را که رئیس جمهور، وزیر خارجه و وزیر امنیت دولتی بود استعمال نمیکردم و تمام شانرا با نام های شان خطاب می نمودم. با آنکه این مسافرت با موافقه، سه تنظیم محاذ ملی، جبهه نجات ملی و حرکت انقلاب اسلامی صورت گرفته بود و ظاهر شاه ازین مسافرت من کدام اطلاع قبلی نداشت ولی نجیب ارتباط مرا با ظاهر شاه بیشتر اهمیت میداد تا ارتباط من را با مجاهدین و این سه تنظیم.

من برای نجیب می گویم که اشتباهاتی که شما مرتکب شده اید دیگر امکان ندارد که شما مورد قبول مردم افغانستان واقع شوید، هر قدر که کوشش نمایید تا به قدرت بمانید وضع افغانستان خراب تر می شود و جنگ دوام می کند قربانی بزرگتر می گردد، اگر شما واقعاً و صمیمانه کوشش نمایید تا وضع افغانستان بیشتر از این خراب نشود و انتقال قدرت به صورت مسالمت آمیز صورت بگیرد ممکن مردم افغانستان یك حصه از گناهان شما را عفو کنند. نجیب در جواب می گوید که ما به کلی متوجه اشتباهات خود هستیم، حال تمام کوشش ما همین خواهد بود که ما اشتباهات و نتایج آنرا رفع واصلاح کنیم. شما اصرار می کنید که قدرت به مجاهدین انتقال کند، تنظیم های مجاهدین همه بدون استثناء با ما در تماس می باشند ولی همه شان یك چیز را می

خواهند و آن اینست که چوکی را برای من بگذار؟ اما ما هم لیدرهای مجاهدین را می شناسیم و اطلاعات کافی در باره، شان داریم، اینها اگر در پشاور بالای تقسیم قدرت اتحاد کرده نمی توانند در کابل چطور چنین اتحادی را تحقق می بخشند، من اهلیت اداره، افغانستان را در ایشان نمی بینم. برای من استعفاء کار مشکلی نیست و خسته هم شده ام هر وقت بخواهم از افغانستان خارج شده می توانم، طیاره، من حاضر می باشد. اما مشکل افغانستان با استعفاء و خارج شدن من از صحنه، سیاسی حل نمی گردد، در حدود چار صد هزار نفر عسکر و معاش خور و مامور داریم سر نوشت اینها چطور خواهد شد؟ شخصی را که ما فکر می کنیم که می تواند مرکز وحدت ملی افغانستان باشد با تمام تلاش های که کردیم متأسفانه به ما جواب منفی میدهد و حتی حاضر نشد تا با نماینده های ما که به روم فرستاده بودیم ملاقات نماید. درین مجلس دو واقعه بین من و نجیب رخ داد که باید ثبت شود. وقتی در گلخانه مصروف صحبت می باشیم می بینم که وقت نماز عصر است و خواهش می کنم جای نماز بیآورند که نماز بخوانیم با تمام تلاشی که می کنند در تمام ارگ یك جای نماز پیدا نمی شود و این برایم موقع میدهد که بگویم که از یکطرف در رادیو و تلویزیون وعظ می کنید که دولت اسلامی است. عجیب است که در مقر یك دولت اسلامی یك جای نماز یافت نمی شود. نجیب جواب میدهد اینجا جای کار ما نیست مخصوص برای استقبال شما تعین شده من در جای کار خود جای نماز دارم. کشیدگی دوم چنین بمیان آمد که نجیب با لحن تهدید آمیز می گوید اگر مجاهدین به صلح حاضر نشوند روس ها برای ما سلاح های مدهشی داده اند که ما مجبور به استعمال آن خواهیم شد. این گپ نجیب باعث عصبانیت من می شود و می گویم که یکنفر که خود را افغان می گوید چطور می تواند چنین بگوید که روس ها برای وی سلاح مدهشی داده و اگر صلح را طرف مقابل قبول ننماید آنرا استعمال می کند پس اگر روس ها برای شما بم اتوم هم بدهند شما آنرا

بالای افغان ها استعمال می کنید؟

نجیب باشنیدن این انتقاد من که با یکنوع هیجان صورت می گیرد بحالت دفاع قرار می گیرد و کوشش می کند که این گپ خود را ترمیم نماید و می گوید که مقصد وی چنین نبوده. درین مذاکرات کوشش من و دکتور شمس این بود تا یك فورملی پیدا نماییم تا انتقال قدرت به صورت مسالمت آمیز صورت بگیرد. من و داکتر شمس یك طرح ما قبل انتقال قدرت را تهیه می نمائیم که خطوط عمده، آن این است :

حکومتی در کابل تشکیل شود که با مجاهدین بسیار نزدیك باشد یعنی مورد قبول مجاهدین باشد اما این حکومت وظیفه، یك پل را بین کابل و مجاهدین انجام میدهد و در مدت یکسالی که این حکومت به سر اقتدار می باشد مذاکره بین کابل و مجاهدین برای انتقال کامل قدرت صورت می گیرد قبل از ختم یك سال نجیب که تا حال با صلاحیت محدود به وظیفه، خود ادامه میدهد از وظیفه استعفاء میکند و لویه جرگه توسط حکومت مؤقت ک بر اساس طرح ما قبل انتقال قدرت بوجود آمده دایر می شود و حکومت انتقالی با تصویب لویه جرگه بوجود می آید و حکومتیکه به اساس ما قبل انتقال قدرت بوجود آمده قدرت را به حکومت انتقالی تسلیم می کند.

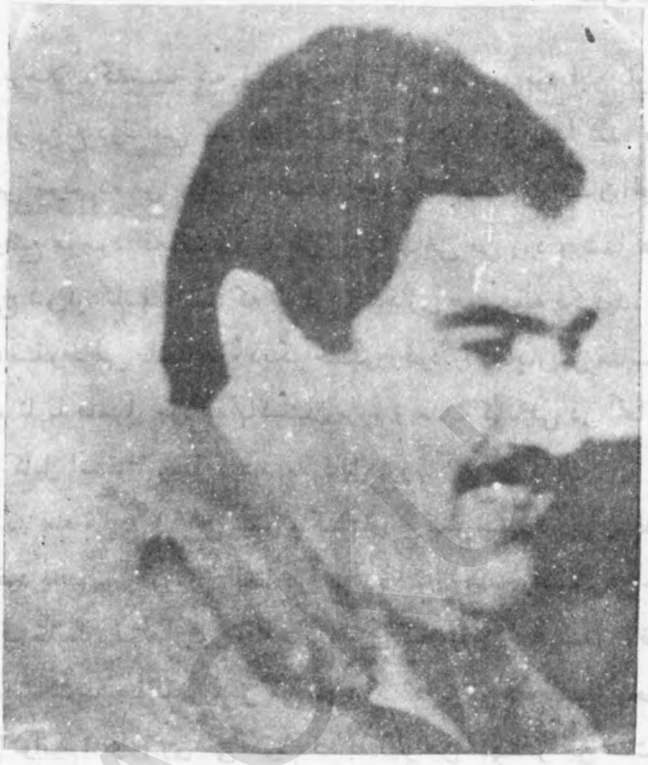
با این مفکوره سه تنظیم جهادی محمدی، گیلانی و مجددی موافق بودند. اما انتباه من در پایان تماس ها با نمایندگان کابل و خاصتاً از صحبت های که درین سفر با نجیب می داشتم این است که نجیب در گفتار خود صادق نیست بلکه وی می خواهد تا اصل قدرت را برای خود و حزب خود حفظ نماید زیرا درك می کنیم که تحلیل نجیب این است که حال که روس ها از افغانستان خارج شده اند و تغییرات عمده، در روابط بین المللی یعنی روابط امریکا و شوروی در حال تکوین می باشد دیگر غرب ضرورت ندارد با رژیم وی دشمنی را ادامه بدهد چه کدام خطری از ناحیه افغانستان متوجه غرب نمی باشد، با تقرب مزید گرباچف با امریکا زمینه مساعد می شود تا رژیم به حیات خود

ادامه بدهد چه به تدریج تیز تغییر می کند و غرب خود خطر بنیاد گراها را حتماً درك خواهند کرد بناءً اگر ما از فلسفه کمونیزم منصرف شویم و یك پروگرام معتدل را براه بیندازیم امکان دارد مورد قبول غرب واقع شویم، دلگرمی نجیب درین بود که اطمینانی هم از زمامداران کرملین داشت مبنی بر اینکه روس ها به وی گفته بودند که آنها عساکر خود را از افغانستان خارج ساخته اند مگر رژیم نجیب را تنها نمی گذارند و کمك های اقتصادی و نظامی شانرا ادامه میدهند. بنابر این اطمینان و با تغییر وضع جهانی نجیب تلاش می کرد تا وقت کمایی کند زیرا گذشت زمان را به نقص مجاهدین و نفع خود محاسبه می نمود. به نظر مؤلف این وضع و اطمینان نجیب تا موقع ادامه پیدا می کند که کودتا در مسکو صورت می گیرد، کودتای مسکو برای نجیب یك تکان بود ولی ناکامی کودتا بار دیگر روحیهء برای نجیب میدهد مگر ضعف گرباچف دیگر این امید و اطمینان را از نجیب کم می سازد و نجیب با تغییراتی که در مسکو رخ می دهد دیگر خود را یکه و تنها و بدون حامی می یابد و توأم با اختلافاتی که در داخل دستگاه به میان می آید تماس های اعضای برجستهء حزب با حکمتیار و مسعود طور جداگانه قایم می گردد. همایون شاه آصفی می گوید این وضع را وقتی درك می کند که کاویانی به پاریس می آید وقتی می گویم که با موجودیت نجیب موضوع حل شده نمی تواند کاویانی در جواب می گوید که برای حزب برکناری نجیب مشکل نمی باشد.

بار آخریکه با هیئت کابل در زوریخ سویس مذاکرات صورت می گیرد درست چند هفته قبل از سقوط رژیم نجیب می باشد. درین مذاکرات که در زوریخ سویس صورت می گیرد صدیق سلجوقی از طرف محاذ ملی، شاه باز احمد زی از طرف تنظیم انقلاب اسلامی و نجیب الله مجددی از طرف نجات ملی اشتراك میداشته باشند. من شامل این مذاکرات نبودم ولی بعداً وکیل خواهش می کند تا ملاقاتی با ایشان بنمایم. درین ملاقات وکیل وزیر خارجه و جنرال فاروق یعقوبی شرکت می داشته باشند. من بار دیگر همان طرح ماقبل انتقال قدرت را ارائه می نمایم، یعقوبی از طرح مذکور طرفداری می

کند ولی وکیل برخلاف گذشته که خود طرفدار طرح مذکور بود این بار می خواهد طرفه برود. من از وضع درك می کنم که اختلافی در بین شان پیدا شده من برای بار آخر برای شان می گویم که من خواستم وظیفهء خود را بحیث یك افغان انجام بدهم چه می بینم که با وضع موجود افغانستان به طرف یك تباهی می رود و شما هم از آن نمی توانید سالم خارج شوید، تأسف است که با طرح همکاری صمیمانه نکردید. چون میدانم که رژیم در حال سقوط می باشد بناءً دیگر حضور خود را در پاریس مناسب نمیدانم و تصمیم می گیرم تا با فامیل خود به پاکستان بروم و مدت کوتاهی در آنجا مانده بعداً که مجاهدین در کابل استقرار پیدا کردند به کابل بروم.

قبل از آنکه در ماه مارچ ۱۹۹۱ سوی پاکستان حرکت مینمودم برای خداحافظی با اعضای فامیل خود به بن می روم در آنجا در منزل دکتور وهاب زاده شوهر خواهر جنرال نورالحق علومی قوماندان قول اردوی کندهار با وی که برای انجام کدام وظیفه به بن آمده بود مواجه می شوم. جنرال نورالحق می گوید که درین مرحله بسیار بحرانی ما چه خدمت کرده می توانیم؟ برای وی می گویم که به نظر من مهمتر این است که اردوی افغانستان از هم نپاشد و شما این کار را بکنید که اردو حفظ شود البته من عازم پاکستان هستم می توانم برای رهبران جهادی بگویم که شما برای همکاری حاضر می باشید گمان می کنم برای جلوگیری از ازهم پاشیدن اردو مفید واقع شوید در عوض بهتر است شما با عناصر پروفشنل اردو که در صف جهاد می باشند تماس بگیرید و کوشش نمایید تا انتقال قدرت اردو به صورت مسالمت آمیز ولی سالم صورت بگیرد. از من پرسان می کند که با کی تماس بگیرم؟ من می گویم اگر با جنرال یحیی نوروز که در اردوی شاهی سابقه دارد و در صف جهاد باری بحیث لوی درستیز تعین شده بود تماس بگیرید برای حفاظت اردو و نظم وطن مفید واقع می شود. انتقال قدرت برای دولت اسلامی مجاهدین طور نورمال و بدون حادثه انجام می پذیرد. متأسفانه این پیشنهاد من بدو طرف نیز نسبت عدم استقبال طرف مجاهدین تحقق یافته نتوانست.



فصل دوم
سقوط رژیم دکتور نجیب الله
و تحـولات سیاسی افغانستان

قبل از آنکه تحولات سیاسی در افغانستان را پس از سقوط رژیم دکتور نجیب الله مطالعه کنیم، در پاره یی از موارد لازم می افتد تا به معرفی عده یی از اشخاص و افراد که درین تحولات به نحوی از انحا نقشی داشته اند بپردازیم تا در روشنی از ان

بتوانیم آنچه را مورد بحث ماست بخوبی به تحلیل گیریم لذا و بدینجهت در سرآغاز این بحث، بیوگرافی دکتور نجیب را که با سقوط رژیم وی تحولات و دگرگونیهای عظیمی در صحنه سیاسی، نظامی و اقتصادی افغانستان بوقوع پیوسته می آوریم.

دکتور نجیب فرزند اختر محمد متولد سال ۱۹۴۷ ولسوالی سید کرم ولایت پکتیا و متعلق به قوم احمد زایی بوده پدر دکتور نجیب مدت زمانی بحیث وکیل تجار افغانستان در پشاور اشتغال داشته که نجیب نیز در آن زمان با پدرش در پشاور میزیسته است.

نجیب در سال ۱۹۶۱ از لیسه حبیبه کابل فراغت حاصل کرده وشامل پوهنحی طب پوهنتون کابل گردید، موصوف در سال ۱۹۷۵ از پوهنحی طب در حالیکه مدت تحصیل در این پوهنحی هفت سال را به شمول دوره M.P.C.B احتوا می کرد، فارغ گردید.

نجیب از لحاظ فکری وایدئولوژیکی متعلق به جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان بوده و از آوان تحصیل در مخالفت با نظام شاهی و در تحت رهبری حزب خویش بیانیه های شدید الحن را طی مارش ها، میتنگ و مظاهرات، ایراد میکرد، به همین صورت موصوف از مخالفین جدی جنبش های اسلامی نیز بحساب میآمد.

موصوف حین به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق افغانستان طی کودتای ۱۹۷۸بحیث عضو شورای انقلابی رسماً معرفی گردید. بعداً برای مدت کوتاهی در زمان قدرت نورمحمد تره کی رهبر جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان ایفای وظیفه کرده و سپس به علت ارتباطش با جناح پرچم به رهبری ببرک کارمل بحیث سفیر افغانستان به تهران اعزام شد و بعد از آنکه نور محمد تره کی توسط حفیظ الله امین به قتل رسید و قدرت به حفیظ الله امین تعلق گرفت، کارمل و طرفدارانش که دکتور نجیب نیز شامل آن بود به کابل احضار شدند ولی تمام آنان از آمدن به کابل امتناع ورزیده و در عوض حفیظ الله امین همه را از حزب اخراج و از وظایف شان سبکدوش

اعلام کرد. دکتور نجیب در آن وقت تهران را ترک گفته دارائی سفارت را با خود برده با ببرک کارمل که در مسکو بود پیوست و در سال ۱۹۷۹ یکجا با ببرک کارمل وعده یی دیگر از اعضای جناح پرچم حزب دموکراتیك خلق افغانستان به وسیله طیاره نظامی شوروی پس از اشغال کابل به وسیله قشون نظامی روس وارد کابل گردید و بحیث رئیس دستگاه جاسوسی خاد یعنی خدمات اطلاعات دولتی مقرر شد. وی در سال ۱۹۸۱ بحیث عضو بیروی سیاسی و در سال ۱۹۸۵ بحیث عضو دارالانشاء حزب تعین گردید.

موصوف پس از برکناری ببرک کارمل تحت حمایت مشاورین نظامی و سیاسی شوروی بحیث منشی عمومی حزب تعین گردید، هنگامیکه کارمل به مسکو انتقال داده شد به تاریخ اول اکتوبر ۱۹۸۷ وی بحیث رئیس شورای انقلابی قدرت دولتی را نیز به عهده گرفت، او در همان سال لویه جرگه را دعوت کرد که در این لویه جرگه اکثریت اعضای آنرا، اعضای حزب و کارمندان خاد تشکیل میداد و خود را طی این لویه جرگه گویا بحیث رئیس جمهور کاندید نمود که طی همین لویه جرگه بحیث رئیس جمهور انتخاب یا انتصاب شد.

در سال ۱۹۹۲ که بینن سیوان نماینده‌ء خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان دکتور نجیب الله را تحت فشار قرارداد تا قدرت را به یك حکومت وسیع البنیاد تسلیم نماید کودتای به همکاری جنرال نبی عظیمی معاون وزارت دفاع و قوماندان گارنیزیون کابل، ملیشه های جنرال دوستم، پلان گذاری وکیل وزیر خارجه، فرید مزدك منشی حزب وعده یی دیگر صورت گرفت، نجیب هنگام فرار در راه میدان هوایی توسط ملیشه های جنرال دوستم ممانعت وموصوف بدفتر نمایندگی ملل متحد درافغانستان پناهنده شد.

نجیب به تاریخ ۲۵/ ۲۶ و سپتامبر ۱۹۹۶ ساعت یك شب از دفتر ملل متحد بوسیله نیروهای جنبش طالبان اخراج و به قتل رسید که به ساعت ۶.۳۰ صبح ۲۶

سپتامبر جسد او را در چهاراه آریانا با برادرش به دار آویختند.

اگر چه نیروهای جنبش طالبان تجاوز به حریم دفتر ملل متحد و قتل دکتور نجیب الله را بعهده گرفته اند ولی با اینهم تحلیل گران سیاسی قتل او را تا هنوز مجهول می دانند چه معلوم نیست آن اشخاصی که اول نزد وی رفته بودند و با وی ملاقات کرده بودند کی ها بودند، و آن اشخاصیکه به نام نیروهای طالبان در نیمه شب وی را گرفتار کرده به ارگ بردند چه کسانی بوده اند. مگر یکی از کارمندان طالبان در وزارت احتساب گفت که : "نجیب در همان شب در ارگ بجرم آنکه وی صدها راکت اسکاد را امر آتش داده تا مجاهدین را از بین ببرد و توسط آن صدها نفر مجاهد و مردم بیگناه به شهادت رسیده اند محاکمه شد و شهودی نیز شهادت داده است. بقول این کارمند وزارت احتساب طالبان جنرال اسحق توخی رئیس دفتر نجیب و جنرال جفسر یاور وی نیز بر علیه وی شهادت داده اند." بعداً حکم محکمه اضطراری صادر و وی را اعدام می نمایند. توخی و جفسر ازکابل به پاکستان رسیده و از پاکستان به دهلی رفتند، مگر اینکه چطور ازکابل به اسلام آباد رسیدند و ازاسلام آباد به وسیلهء کدام موسسه وتوسط کدام پاسپورت به هند رفته اند تا هنوز جزء اسرار قرار دارد. چه توخی وجفسر تاحال کدام اظهاراتی دراین مورد نکرده اند.

بعد از خروج قوای نظامی شوروی از افغانستان مجاهدین اطمینان حاصل کردند که رژیم نجیب به تنهائی نمی تواند مقاومت نماید لذا سقوط او را حتمی میدانستند. در بعد خارجی ایالات متحده امریکا در اندیشهء آن افتاد، تا از به قدرت رسیدن تنظیم های افراطی در افغانستان جلوگیری نماید چنانچه در همین مورد افسری بنام دگروال یوسف که مسؤول ارتباطی ریاست استخبارات نظامی پاکستان با مجاهدین افغان بود در کتاب تلك خرس می نویسد : "در طول چندین سال امریکائیان با جنرال اختر عبدالرحمن رئیس استخبارات نظامی پاکستان همکاری نمی نمودند. چه در ابتدای جهاد یکی از

اهداف شان را خروج روس از افغانستان و گرفتن انتقام ویتنام تشکیل میداد و به این منظور جنگ های چریکی را تایید می نمودند، مگر زمانیکه جپهء آب جانب مجاهدین برگشت روس ها هم از حضور خود در افغانستان کاستند، مخصوصاً زمانیکه شرایط عقب نشینی میسر شد، بعد از آن امریکا خود را در برابر یك افغانستان بدون اردوی سرخ یافت و از آنچه دیده بود احساس خطر کرد، امریکائی ها تصور اینرا نداشتند که حکومت کابل مانند حکومت ویتنام بعد از خروج امریکائیان امکان مقاومت را ندارد ومطمئن شدند که در کابل یك حکومت افراطی اسلامی جای آنها را خواهد گرفت و در موجودیت رهبرانی چون مولوی خالص. استاد سیاف، استاد ربانی و مخصوصاً انجنیر حکمتیار که همه در احیا و تشکیل یك دیکتاتوری اسلامی افراطی شبیه ایران و شاید هم تند تر از تهران ضد امریکا اقدام نمایند لذا این زنگ خطری برای آنها بود و به همین دلیل امریکائیان در تلاش جدی شکستاندن ثبات لیدرشپ در بین افغان ها شدند و میان احزاب و قوماندان های شان تفرقه را بوجود آوردند." C.I.A در سال ۱۹۹۰ به توزیع سلاح به طور مستقیم به قوماندان ها آغاز کرد که اینکار وسیله بسیار خوبی برای نزاع در بین قوماندان ها گردید. امریکائی ها برای جلوگیری از بوجود آمدن یك دیکتاتوری نظامی اسلامی شبیه ایران در کابل در سال ۱۹۸۵ می خواستند شاه سابق را به قدرت برسانند. که اینکار با مخالفت و تحریکات جدی پاکستان مخصوصاً اداره استخبارات نظامی انکشور مواجه شد. طوریکه از سال ۱۹۸۹ به بعد مفکورهء یك حکومت با قاعده وسیع از طریق نمایندهء سازمان ملل متحد طورجدی مطرح میشد، و اینکار نیز در حلقه های جهادی عکس العمل جدی داشت چنانچه قوماندان عبدالحق معروف به قوماندان کابل برادر حاجی عبدالقدیر والی سابق ننگرهار در سال ۱۹۸۹ در روزنامه نیویارك تایمز مقالهء نوشته و از وضع چنین انتقاد کرد که : "حکومت شما (مقصد امریکاست) همیشه ادعا میکرد که مجاهدین را در مقابله با حکومت

کمونیستی دست نشانده روس مساعدت می کند، همان حکومت دست نشانده هنوز در کابل است، نجیب الله رئیس جمهور است وزیر صحیه و یا معارف نیست او وزیر زجر و کشتن (خاد) است قبل از آنکه او رئیس جمهور گردد ما هزاران قربانی دیگر دادیم... زیاد تر از یکنیم ملیون کشته و هفتاد فیصد مملکت تخریب شد در حدود پنج الی شش ملیون انسان مهاجر گردید و اینکه گفته می شود ما در یك حکومت با قاعده وسیع بریاست نجیب الله و دسته اش اشتراك نمائیم چه قضاوت عادلانه است؟ جای تعجب نیست که امریکائیان تا به حال به کورت والدهایم رئیس جمور سابق اطریش ویزای دخول به امریکا را نمی دهند به علت اینکه او مسؤول جنایت در حرب دوم جهانی شده بود، چهل و پنج سال از آن گذشته مگر از ما درخواست آنرا دارد که با هیتلر ملك خود توافق نمائیم و یا هم حکومت بسازیم."

به این ترتیب پاکستان و بعضی تنظیم های جهادی از یکطرف از ورود ظاهر شاه در صحنهء سیاسی افغانستان جلوگیری کرد، از جانب دیگر با تشکیل یك حکومت با پایه های وسیع که همه جوانب ذیدخل در آن اشتراك داشته باشندو قدرت به تدریج به ملت افغان انتقال داده شود، مانع شد. همچنان از بوجود آمدن یك حکومت به اشتراك تنظیم های جهادی تا فتح کابل نیز جلوگیری به عمل آمد. به این ترتیب اندیشه های مختلفی برای تشکیل یك حکومت بعد از سقوط حکومت نجیب و طرز آینده ای اداره ای نظام سیاسی افغانستان پیدا شد. زیرا درینمورد امریکائیان به نحوی و پاکستانی ها به نحو دیگر می اندیشیدند.

به همین ترتیب برای قوماندان های جهادی نیز برای بعد از خروج قوای نظامی شوروی این امر مطرح شد که دیگر رژیم کابل تاب مقاومت را نداشته دیر یا زود سقوط می کند باید از خلای قدرت جلوگیری کرد.

به این منظور در ماه میزان سال ۱۳٦۸ هجری شمسی جلسه قوماندان های مهم

جهادی را جهت آمادگی و جلوگیری از یك خلای قدرت تشکیل دادند. در پایان جلسهء به تاریخ ۱۷ میزان ۱۳۶۸ این اعلامیه را به نشر سپردند.

این جلسه که به تاریخ ۱۷ میزان سال ۱۳۶۷ به اشتراك الحاج مولوی جلال الدین حقانی (قوماندان جهاد در جنوب افغانستان) انجنیر احمد شاه مسعود قوماندان جهادی ناحیهء پنجشیر و شمال افغانستان. جنرال سید محمد حسن معروف به سید جگرن (قوماندان جهاد در ولایت غزنی) قاری بابا رهبر سیاسی جهادی ناحیه غزنی، عبدالحق معروف به قوماندان جهاد اطراف کابل، ملا ملنگ قوماندان معروف جهادی در کندهار، خلیفه عبدالودود قوماندان جهادی در شمال کشور، محمد امین وردك قوماندان جهادی در وردك و نواحی غرب کابل، بلال نیرم، تورن نظری قوماندان های معروف ویك تعداد دیگر از شخصیت های جهادی در یك فضای اخلاص و صمیمیت در محل توپخانهء ولایت بدخشان تشکیل شد. درین جلسات در پرتو تصامیم شورای قوماندان ها که در دو جلسه قبلی اتخاذ شده بود مرحلهء فعلی جهاد و خواست های آن مورد تحقیق همه جانبه قرار گرفته و در بارهء عملی کردن فیصله های شورا توافق کامل به عمل آمد. درین جلسهء که چار روز دوام کرد این فیصله ها صورت گرفت :

۱- مطابق یك ستراتیژی واحد نظامی باید در عین وقت در تمام جبهات عملیات صورت بگیرد.

۲- تمام کشور به (۹) حوزهء اداری تقسیم و برای ادارهء هر حوزه از جمله علماء ، قوماندان ها و سران قومی یك نفر تعیین گردد.

۳- برای تأمین امنیت ساحات تحت کنترول مجاهدین یك سیستم منظم اداری تأسیس و راه های اکمالاتی مجاهدین مصئون گردد.

٤- برای هم آهنگ ساختن فعالیت های قوماندان ها یك نمایندگی و اداره تشکیل شود.

٥- به رژیم مزدور اعلان شود که تا شکست کامل آن، جهاد را ادامه میدهند.

٦- آن افراد و اشخاص رژیم که با استفاده از عفو عمومی با مجاهدین یکجا شوند سرومال شان مصئون می گردد.

ولی دیده شد که شورای قوماندان های جهادی کنار زده شد و در آستان رسیدن مجاهدین به کابل قوماندان محمد انور تولواك یکی از قوماندان های سیاف توسط بی سیم با احمد شاه مسعود قوماندان جمعیت تماس می گیرد و از وی سوال می کند که حال چه می کنی؟ احمد شاه مسعود که در چاریکار می باشد و دیگر اطمینان دارد که بسوی پیروزی رهسپار است، زیرا وکیل وزیر خارجه مستقیماً به وی مراجعه کرده و اطمینان داده که جنرال ها قدرت را بُوی تسلیم می کنند، در جواب به قوماندان تولواك می گوید که اگر چارصد تانك با یك قوای منظم می داشتی تو چه می کردی؟ این گفته چنین میرساند که مسعود دیگر قدرت نظامی است و به کابل مارش می کند، ولی تولواك از وی می خواهد که قدرت دولت به شورای قوماندان ها داده شود، احمد شاه مسعود جواب می دهد که وی منتظر فیصله رهبران سیاسی جهاد در پشاور می باشد، قوماندان تولواك می گوید که آنها در ظرف ده سال نتوانستند با هم توافق نمایند و غیر ممکن و حتی محال است که در ظرف چند ساعت به توافق برسند، بناءً بهتر است قدرت را شورای قوماندان ها بگیرد و نظم و امنیت را حفظ نمایند بعداً به تدریج قدرت به رهبران سیاسی جهادی انتقال داده شود، بقول قوماندان تولواك این پیشنهاد را مسعود قبول نمی نماید. این موقف و موضع گیری قوماندان احمد شاه مسعود امروز مورد انتقاد شدید تحلیل گران می باشد. چه همه معتقد اند که از یکطرف مسعود در همان لحظات در چاریکار اظهار داشت که دیگر تطبیق پلان صلح ملل متحد دیر شده است از طرف دیگر با شورای قوماندان ها که خود عضو آن بود توافق نکرد، به این ترتیب از یکطرف رژیم نجیب سقوط کرد از طرف دیگر حکومتی قدرت را از وی قبل از سقوط

تسلم نشد و جنگ های ویرانگر قدرت در بین جناح های مختلف احزاب اسلامی شروع شد و نظامیان رژیم سابق به تماشا نشستند.

به همین منوال وقتی قوای سرخ خروج از افغانستان را اعلام کرد در بین اعضای حزب دموکراتیك خلق نیز اندیشهء پدید آمد مبنی بر اینکه اگر رژیم سقوط نماید سرنوشت آنها چه خواهد شد، ازینرو مبارزهء شدید درون حزبی در بین جناح های خلقی و پرچمی، و در عین حال در جناح پرچم بین پرچمی ها طرفدار ببرك کارمل و پرچمی های طرفدار نجیب و بین پرچمی های طرفدار کشتمند شدت گرفت. مگر در آنچه همهء شان توافق داشتند این بود که از دست آوردهای حزب دفاع شود و از تشکیل یك حکومت با مجاهدین جلوگیری به عمل آید. خلقی ها که از رویکار شدن ببرك و پرچمی ها بوسیله قوای نظامی شوروی جریحه دار بودند از شکست شان عقده داشتند ضد این طرز تفکر پرچمی ها عمل میکردند چنانچه جنرال شهنواز تنی با گرفتن ارتباط با حزب اسلامی حکمتیار کودتای را براه انداخت که در ساعات اولیه ناکام شد. یك اشتراك کنندهء غیر ارادی و ناآگاه، درین کودتا که پیلوت طیارهء بود که قصر ریاست جمهوری را بمبارد کرده بود به مؤلف در پاریس گفت که وی برای تمرینات در میدان هوائی مزار بود که هدایت کابل رسید تا به بگرام پرواز نماید، وقتی به بگرام رسید برای وی استراحت مختصر داده شده بعد از صرف طعام برای پرواز آماده گردید. ولی وظیفهء معین داده نشد و گفته شد وظیفه در فضا برای وی داده می شود، وقتی پرواز می کند در فضا برایش هدایت داده می شود تا قصر ریاست جمهوری و عمارت کمیته مرکزی را بمبارد نماید، طیاره وی توسط توپ دفاع هوائی که در ارگ نصب شده بود مورد اصابت قرار می گیرد و بطرف میدان هوائی بگرام می رود و می تواند در حالیکه طیاره آتش گرفته بود فرود بیآید. این پیلوت علاوه کرد که جنرال تنی بدون تأمل و دادن دوام حملات به ارگ از طریق میدان هوائی بگرام کابل را به عزم خارج ترک کرد. تاپست

دفتر شهنواز تنی گفت که تنی ذریعه یك جیپ از در خروجی نه بلکه از بین باغ و تخریب دیوار قصر دارلامان خارج گردید تا کسی از خروج وی مطلع نگردد. به این ترتیب جنرال تنی با جنرال آکا قوماندان عمومی هوائی و دفاع هوائی و نیاز محمد مومند منشی حزب دموکراتیك خلق از میدان هوائی بگرام پرواز کرده در پاکستان فرود آمدند و این کودتا ناکام شد.

اینکه جنرال تنی به پاکستان می رود خود ثابت می سازد که کودتای تنی در واقع ضد دوام تسلط شوروی نیز بوده زیرا جنرال تنی با حزب اسلامی حکمتیار نسبت به این کودتا به توافق رسیده بود چون انجنیر حکمتیار با حلقه های نظامی سیاسی پاکستان نزدیك بوده تفاهم داشت بناءً این کودتای جنرال تنی را می توان کودتای دانست که به نفع این حلقهء جهادی و خاتمه رژیم نجیب و تسلط شوروی می توان تلقی کرد. در غیر آن اگر روس ها موافق به برکناری نجیب می بودند این کودتا از یکطرف به مقاومت مواجه نمی شد و از طرف دیگر در صورت ناکامی آن تنی به یکی از کشور های شرق اروپا می رفت. بهر صورت از آن تاریخ به بعد جنرال شهنواز تنی وزیر دفاع رژیم نجیب با حزب اسلامی حکمتیار همراه شد و در پاکستان پناهندگی سیاسی گرفت و در راولپندی زندگی می کند. گاهگاهی از طریق جراید و روزنامه ها آواز خود را بلند می نماید و با تشکیل حزبی به نام ملی غورحنگ دوباره می خواهد به صحنه سیاسی افغانستان داخل گردد. مگر مخالفت تنی با نجیب که از یکطرف مخالفت حزبی بود از جانب دیگر به دشمنی شخصی نیز تبدیل شد و این مبارزهء سیاسی دشمنانه را تا آخر با یکدیگر ادامه دادند. چه نجیب نخست جنرال سید محمد گلاب زوی را از وظیفه برکنار کرده به همکاری و توافق مشاورین روسی وی را دفعتاً توسط طیاره به مسکو اعزام و بعداً اعلام کرد که اگر یمان گلاب زوی بحیث سفیر کبیر مواصلت کرده است. جنرال گلاب زوی در بین خلقی ها از محبوبیت خاص برخوردار بود و در زمان وی وزارت

داخله دسپلین خاصی داشت و امنیت شهر به بسیار درستی تأمین گردیده بود. اگر گلاب زوی در کنار نجیب می ماند و نجیب خود را ازین جناح دور نمی ساخت قدرت مقاومت در برابر هر توطئه ولو از مسکو سرچشمه می گرفت بیشتر می شد و مقاومت کرده می توانست زیرا خلقی ها از حضور نظامیان شوروی ناراضی بودند ولی نجیب که می خواست قدرت در شخص وی متمرکز باشد ازین طریق پیروی نکرد.

ببرك کارمل که بیشتر از دیگران مورد اعتماد برژنف و یاران وی بود طبعاً در زمان گرباچف که تا هنوز همان اداره کننده گان زمان برژنف در دستگاه کی.جی.بی به اقتدار بودند طبعاً از کارمل جداً حمایت می کردند و با نجیب که انتخاب گرباچف بود میانهء خوب نداشتند ببرك را اجازه دادند یا هدایت دادند تا به کابل برود. در سال ۱۹۹۰ ببرك کارمل قبل از حرکت جانب کابل در میدان بین المللی هوائی مسکو به خبرنگاران گفت "به وطن بر میگردد تا برای کشور و مردم خود خدمت نماید." همه میدانیم که در چنان لحظات حساس که قوای نظامی شوروی تحت فشار مجاهدین و افکار عامه جهانی و ضعف سیاسی، اقتصادی شوروی از افغانستان خارج شده بود، مراجعت ببرك بدون مقاصد سیاسی نبود بناءً بازگشت ببرك مطابق با اهداف کی-جی-بی و خنثی ساختن پلان صلح سازمان ملل متحد برای افغانستان و دوام اقتدار حزب دموکراتیك خلق افغانستان پس از شکست گرباچف در مسکو و نجیب در کابل توسط ببرك و یاران وی یا کدام شخصیت دیگر مورد اعتماد مسکو صورت بگیرد. همان بود که کارمل در واقع رهبری مخالفین نجیب را بعهده گرفت و زمینه را برای کودتای وکیل، مزدك و جنرال نبی عظیمی به همکاری ملیشه های جنرال عبدالرشید دوستم فراهم ساخت.

مذاکراتی که در ژنیو بین شخصیت های افغانی غیر تنظیمی ولی با حمایت سه تنظیم حرکت انقلاب اسلامی جبهه نجات ملی و محاذ ملی از مدت ها قبل جریان داشت در اثر توطئه وکیل وزیر خارجه که در واقع با نجیب و صلحی که با حضور وی

بیآید مخالف بود خنثی شد. بناءً مذاکره روی پلان ما قبل انتقال قدرت که طراحان آن همایون شاه آصفی و جلیل شمس بود به موفقیت نرسید و جنگ ها روز بروز شدت میبافت، اقتصاد شوروی روزبروز ضعیف تر می گردید، نجیب از جانب شوروی که هر روز به ایالات متحده امریکا نزدیك می شد تحت فشار قرار می گرفت، چه امریکا حاضر نبود که با حضور نجیب در رأس دولت افغانستان از ارسال سلاح به مجاهدین خودداری نماید. بناءً نجیب تحت فشار حزب خود وهم فشار مستقیم امریکا بر شوروی، و فشار شوروی بر شخص نجیب از سال ۱۹۹۰ به بعد حاضر شده بود تا نوعی از صلح را موافقت نماید به طوریکه در سال های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ تلاش می کرد تا چنان صلحی بوجود بیآید که حزب دموکراتیك خلق افغانستان و شخص نجیب در آن نقش عمده را حفظ نمایند.

این تاکتیك را تا سال ۱۹۹۲ ادامه داد. مگر احساس ناتوانی شوروی را واداشت که نجیب را وادار بسازد تا بیشتر انعطاف کند و حاضر گردد که در صورتیکه مجاهدین به ائتلاف حاضر نگردند در چوکات شرایطی که نجات اعضای حزب و نظامیان را قبول نمایند به انتقال قدرت موافقت نماید.

نجیب با فرستادن خانم و سه فرزندش بدهلی در همان سال ثابت می سازد که برای انتقال قدرت آماده شده و از واقعاتیکه بعد از انتقال قدرت محتمل میدانست اندیشه داشت. بناءً می توان نتیجه گرفت که نجیب در اوایل سال ۱۹۹۲ برای انتقال قدرت تحت فشار بین المللی آماده شده بود ولی بازهم برای گرفتن امتیازی مقاومت می کرد و فکر می نمود که گذشت زمان به نفع وی می باشد.

جنرال نبی عظیمی دربارهء موضوع انتقال قدرت می نویسد که بین نجیب و بینن سیوان روی پلان ملل متحد موافقه شده بود و برای جلوگیری ازبوجود آمدن خلای قدرت، قدرت به شورای نظامی سپرده می شود که در رأس آن نبی عظیمی قرار داشته

باشد درین شورا که اعضای آن عبارت بودند از:

سترجنرال محمد آصف دلاور لوی درستیز بحیث معاون شورای نظامی.

دگرجنرال عبدالفتاح قوماندان هوایی بحیث عضو شورای نظامی.

دگرجنرال عبدالعظیم زرمتی معاون وزیرداخله وقوماندان عومی دفاع ازانقلاب به حیث عضو.

دگرجنرال سیداعظم سعید معاون وزیر امنیت دولتی و قوماندان عمومی گارد ملی بحیث عضو.

تورن جنرال غلام فاروق قوماندان عمومی قوای سرحدی بحیث عضو.

تورن جنرال ولی قوماندان ثارندوی شهرکابل به حیث عضو.

و ازجملهء مخالفین:

دگرجنرال عبدالرشید دوستم رهبر عمومی جنبش شمال بحیث عضو.

تورن جنرال حسام الدین معاون فرقه هشتاد بحیث عضو.

برید جنرال مؤمن قوماندان فرقه هفتاد به حیث عضو.

به این ترتیب به موافقه نجیب و بینن سیوان روی قدرت به این شورای نظامی تسلیم داده می شد بعداً شورای نظامی مذکور آنرا به دولت تحت سرپرستی ملل متحد بسپارند.

اینکه چرا ازین تمام جنرال ها نبی عظیمی انتخاب شده بود، اینکه چطور شده که جنرال یعقوبی وزیر امنیت دولتی که بسیار به نجیب نزدیك بود و تاپای جان وفاداری را با نجیب حفظ کرده بود، اینکه چرا اکثرشورای نظامی ازجناح پرچم انتخاب شده بود، اینکه چرا جنرال مؤمن ازحیرتان و جنرال دوستم از مزار یعنی دوجنرال باغی وضد شخص نجیب مگر طرفدار کارمل به عضویت شورای نظامی شامل ساخته شده بودند مگر جنرال لودین وجنرال منوکی منگل طرفداران داکتر نجیب درین شورا راه نداشتند

ثابت می سازد که جنرال عظیمی درکتاب اردو وسیاست کوشیده است تا:

۱- همنه مسولیت ها را بدوش نجیب بارکند و انتقام ببرك کارمل را بگیرد.

۲- خیانت وجنایت را برامین بار نماید و دیگر اعضای برجسته حزب مخصوصاً پرچمی هارا پاك ازآب بکشد.

۳- ازاینکه کارمل باطیاره ء نظامی شوروی بعد از آنکه نقاط حساس نظامی ازحیرتان تاکابل بدست قوای شوروی اشغال شده بود و قوای نظامی شوروی کابل را اشغال کرده و رادیو افغانستان و قوتهای زرهی پل چرخی و محبس پلچرخی را بدست گرفته، جنرال یعقوب لوی درستیز را بقتل رسانده بود حرفی نمی زند، طوری نشان میدهد که قوای روس به افغانستان تجاوز میکرد و این تجاوز پلان شده بود، مگر اینکه این تجاوز به مشوره وهمکاری کارمل ویاران نزدیك او که ازسفارت های تهران، واشنگتن، لندن وبلگراد با وی یکجا شده بودند برژنف را اطمینان داده صورت گرفته حرفی نمی زند.

برعکس بعضاً کلمات ناشایسته را در مورد اخلاق خانواده ء شاهی ابراز می کند و رژیم شاهی را محکوم می سازد. درحالیکه کودتای سال ۱۳۵۲ که نبی عظیمی چون یك کودتاچی حرفوی که به رژیم شاهی برقرآن مجید قسم یاد کرده بود به آن قسم خیانت کرد و در زمانی صورت گرفت که شاه دیموکراسی را به ارمغان آورده بود، اعضای مهم خانواده ء خودرا از احراز قدرت محروم ساخته بود وپلان پنج ساله اقتصادی تطبیق و چهره ء کشور را تغییر داده بود، پلان پنج ساله سوم اقتصادی تحت تطبیق قرارداشت و میرفت کشور ازمرحله ء کشور عقب مانده به یك کشور درحال انکشاف تحول نماید. معارف درنقاط مختلف کشور توسعه یافته بود، گروپ های جوانان بدون فرق و تفکیك رنگ، نژاد، مذهب، قوم وقبیله صرف به اساس لیاقت به کشورهای مختلف جهان برای تحصیل فرستاده می شد. کودتای سال ۱۳۵۲ صورت

گرفت و این همه پلان ها و پروژه ها شدیداً صدمه دید و یك تعداد ازاستعداد های ملی چون میوند وال ازبین برده شد ، بازوقتی سردارمحمد داودبه کار یك تغییر بنیادي، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آغاز کرد، یعنی با ترتیب پلان هفت ساله اقتصادی خواست که یك تحول اقتصادی سریع را بمیان آورد وچهرهء کشور را سریع تر تغییر بدهد. باراه انداختن پروگرام اصلاحات ارضی تغییر اجتماعی را درقشر های حساس ومستحق جامعه بوجود آورد.

باگرفتن قرضه ها از ایران وسعودی بستگی خاص افغانستان را ازشوروی خلاص نموده، استقلال سیاسی خودرا با استقلال اقتصادی کامل بگرداند، که نبی عظیم و یاران وی یکبار دیگر درکودتای ثور شریك شدند و افغانستان را کاملاً به دهن غول کمونیست یعنی شوروی داخل گردانیدند. بناءً می توان گفت که نبی عظیمی درکودتا علیه نجیب شامل بوده و حتی طراح این کودتا بوده ونجیب را درحالتی قرارداده بودند تا فرار را برقرار ترجیح بدهد تا هنوز که بینن سیوان بکابل نرسیده پلان وی ناکام بگردد. برای ناکامی پلان مذکور وکیل فعالیت را درجناح سیاسی جمعیت اسلامی و شورای نظار، و نبی عظیمی درجناح نظامی یعنی دوستم ومؤمن به انجام رسانید و پلان انتقال صلح آمیز قدرت و پلان ملل متحد ناکام ساخته شد، اینکه درناکامی این پلان علاوه به مداخلهء کی، جی، بی ویارانش در افغانستان دیگر کدام کشورخارجی از همسایگان نقش مهم بازی کرده مشکوك گذاشته شده چه هنوز جنرال عظیمی خودرا درکنار کرملین دیده ازآن آغوش گرم با دلگرمی صحبت می کند که درپایان ناکامی تنظیم های جهادی یکبار دیگر بازهم بقوت خارجی نوبت بگیرند و رنه اینکه محمود بریالی دو سال دیگر درکابل با شکوه و آرامی زندگی می کند ولی نجیب مجبور بفرار می شود خود میرساند که توطئهء کارملی ها درجریان وجود داشته است.

مگر وقتی نجیب ملاحظه کردکه دیگر یکه وتنها شده و گروپ کارمل باقوت های

جهادی شمال داخل مراوده شده اند برای انتقال قدرت آنهم بصورت فوری آماده شد و تطبیق پلان بینن سیوان را قبول کرد. مگر بینن سیوان نماینده، خاص سرمنشی ملل متحد بدون آماده گی قبلی و داشتن یك پلان دقیق سیاسی وطرح یك میکانیزم برای عملی ساختن آن به نجیب فشار وارد کرد تا قبل ازتشکیل حکومت مؤقت یا مجاهدین، یا حکومت مؤقت به موافقت مجاهدین و انتقال قدرت به چنین یك حکومت با پایه های وسیع اجتماعی استعفی بدهد. البته این واضح شده بود که درین حکومت گروپی ازتکنوکرات ها که آنهم معین نشده بودند و به ملت افغان معرفی نگردیده بودند اشتراك می داشته باشند. مگر حال روشن شده که پلان بینن سیوان بانجیب موافقه شده بود ولی جنرال عظیمی به همکاری جنرال دوستم وجنرال مؤمن ودیگر پرچمی های ببرکی فرصت را ازبینن سیوان گرفتند وخود پلان خود را تطبیق کردند، بناءً بنین سیوان دریك خلاء سیاسی واقع شد که حال آن بربادی افغانستان بود به این ترتیب اگر پلان بینن سیوان تطبیق هم میشد معنی آن چنین بود که حزب دیموکراتیك خلق قدرت را تسلیم نماید و کنار برود و مجاهدین که در انتظار گرفتن قدرت بودند، قدرت را تسلیم نشوند و درعوض یك گروپ تکنوکرات ها بقدرت برسند که عملی شدن چنین یك پلان درآن مقطع زمانی که مجاهدین سرشار از ظفر وخلقی ها و پرچمی در هراس از تسلط مجاهدین و سرنوشت خود شان بود کاملاً غیر عملی بود. یعنی درآن زمان جز آنکه یك ائتلاف وسیع ازقدرت های نظامی بوجود آورده می شد که درآن قوت های نظامی رژیم نجیب وقوت های نظامی جهادی و بیطرف ها هردو شامل می بودند و باز این قوت ها به حکومت مؤقت قبل ازانتقال قدرت معرفی و پلان عملیاتی خود را موافقه می کرد آنوقت پلان تطبیق وانتقال قدرت طور صلح آمیز صورت می گرفت. بناءً اشتباه یا نافهمی بزرگ سیاسی بینن سیوان درین بود که قبل از انتقال قدرت و استعفای نجیب از حکومت تکنوکرات ها معین بود ونه خودش با نظامیان درین مورد مفاهمه کرده و

توافق آنها را با خود داشت به همین ترتیب در بین نظامیان رژیم رهبران جهاد و تکنوکرات های مستقل و نظامیان رژیم کدام مفاهمه صورت نگرفته بود. بناءً این کار را با دست خالی براه انداخته و از اینرو اندیشه های زیادی را درین جناح و در آن جناح خلق کرده بود. چنانچه کمونیست های افغان از ترس آنکه کاملاً از بین نروند و به محاکمه و مجازات کشانده نشوند بدوجناح پر قدرت تر جهادی، یعنی انجنیر حکمتیار و قوماندان احمد شاه مسعود توصل جستند البته این تقسیم بندی بنابر ملحوظات قومی، قبیلوی و آشنایی های قبلی از یکطرف و پلان گذاری های سیاسی از جانب دیگر صورت گرفت. چون درینموقع طرفداران کارمل در مسکو با عدم موفقیت کودتای گنادی انایف قدرت را از دست داده بودند کارمل جرئت نکرد قدرت را در کابل بدست بگیرد و مفید دانست تا طرفدارانش به جناح جمعیت و شورای نظار گرایش نموده در بدل داشتن حمایت شان بگذارند که قدرت به آنها انتقال نماید بناءً این طرز فکر و فیصله سبب می شود که وکیل وزیر خارجه پس از سقوط نجیب و پناهندگی وی در دفتر سازمان ملل متحد در کابل به نمایندگی از دولتی که در رأس آن چار جنرال قرار گرفته بود به چاریکار برود و از احمد شاه مسعود تقاضا کند تا به کابل بیآید و قدرت را تسلیم شود که وی این کار را نکرد و هم حاضر نشد با شورای قوماندان ها موافقه کند و این وضع سر آغازی جدی و دقیق برای جنگ ها در بین تنظیم های جهادی محسوب می گردد. اگر بینن سیوان عجله نمیکرد و یك حکومت وسیع البنیاد را به اشتراك تنظیم های جهادی، تکنوکرات ها و روشنفکران در یك کنفرانس ملی به اشتراك همه جناح ها و مفاهمه و گرفتن توافق و همکاری نظامیان رژیم بوجود می آورد و برای انتقال مرحله به مرحله قدرت پلانی ترتیب می نمود تا قدرت در داخل یك نظم انتقال داده می شد اول کودتای طرفداران ببرك کارمل علیه نجیب عملی نمیشد واگر اقدامی هم انجام میيافت، یك اقدام ناکام میبود وفجایع بعدی که متأسفانه ادامه پیدا کرده، پدید نمی آمد.

حکومت وقت پاکستان که در جریان جهاد قدم بقدم فعالیت ها- و روحیه رزمی مجاهدین را توسط دستگاه استخبارات نظامی خود برهبری جنرال اختر عبدالرحمن، جنرال حمید گل وعده یی دیگر بدقت کنترول میکرد و انتقال صلح آمیز قدرت را به یك حکومت ملی متشکل از روشنفکران، تکنوکرات های سابقه دار و سران سیاسی و نظامی جهاد نمی پسندید و میدانست که اگر یك اداره قوی در کابل به قدرت برسد بدون تردید قوت های نظامی باقی مانده از رژیم نجیب توأم با قوت ها و سلاح های مجاهدین بزرگترین قدرت سیاسی نظامی در منطقه خواهد شد، لذا پاکستان نمی توانست چنین یك حکومت قوی و نیرومند را تحت نفوذ و تسلط خود قرار دهد و مسایل متنازعه سابقه را به تاریخ به سپارد، بناءً پاکستان با درك این موضوع در جریان جهاد چنین پلان گذاری کرده بود که :

۱- روحیهء ملیت گرائی در افغان ها تضعیف گردد و در عوض روحیهء امت اسلامی تقویت شود.

۲- سرحدات موجود را بین افغانستان و پاکستان بروحیه یك امت اسلامی تلقی نموده دیگر از حقوق پشتون ها و بلوچ ها حرفی به میان آورده نشود.

پاکستان برای بدست آوردن این مقاصد براه های سیاسی و اقتصادی متعددی اقدام کرد از اینرو در بین احزاب اسلامی پاکستان خاصتاً جمعیت اسلامی پاکستان برهبری قاضی حسین احمد و تنظیم های اسلامی افغانستان روابط بسیار نزدیك را ایجاد کرد. جمعیت اسلامی پاکستان به اساس ایده لوژی اسلامی حزب اخوان المسلمین بین المللی به تنظیم های جهادی تبلیغ می کرد که : "قدرت سیاسی ریشهء عقیده می باشد رهبر باید قدرت اجرائی را به منظور تحقق مکتب و محاکم اسلامی که احکام خداوند را تطبیق نمایند بدست بگیرد و تطبیق نماید. اینکه خداوند پرنسیپ های تشکل اجتماعی را هدایت داده است که اسلام است دیگر کدام تشکل قابل ارزش برای اجتماع

بدون اسلام وجود ندارد یعنی بدون مکاتب اسلامی، بدون محاکم اسلامی که احکام و هدایات خداوند را تطبیق نماید قدرت اجرائی دیگری وجود ندارد. یعنی اینکه قدرت سالم دیگری بجز قدرت اجرائی اسلامی وجود ندارد. هر نوع غیر مذهبی ساختن موسسات دولت باید رد شود زیرا قرآن قانون اساسی مسلمانان است و قانون اساسی دیگری وجود ندارد، قرآن قانون مسلمانان است و محمد (ص) رهبر آن..." محمد قطب می گوید : "اینکه اسلام صاحب آن قدرتی نیست که بتواند نقش ایده ال خویش را در جامعه ایفا کند؛ یعنی آن امت نمونه و صاحب ایمان را ندارد. بشریت درین روزگار بر اساس عقیده و ایمان مجرد عمل نمی کند و فرمان نمی برد... وجود امت مسلمان براستی از قرونی بس دراز تاکنون در صحنهء اجتماعی جهان محو شده و حکومت اسلامی که بر امت فرمان راند از روزگاری بس دراز، از میان برداشته شده و لذا اینك دیاری نمی توان یافت که اسلام بر آن فرمان راند و سرزمینی با حکومت و روند زندگی اسلامی وجود ندارد... اما امت مسلمان به جماعتی از انسان ها گفته می شود که زندگی شان و اندیشهء شان، و آمال شان و اوضاع اجتماعی شان، و نظم و ترتیب زندگی شان، و رهبر شان و هدف زندگی و رهبری و چگونگی فرمان پذیری و اوضاع اجتماعی و نظم و ترتیب زندگانی شان و مناسبات زندگانی و قوانین ان و همه و همه بر اساس اسلام و بر پایه و اصول راستین اسلامی استوار شده باشد، این چنین جامعه، جامعه ای اسلامی است و مردم چنین جامعهء امت اند با همه خصوصیت های که گذشت و براستی اسلام از جهان بشری رخت بربست از همان هنگامی که امامت و فرمانروائی اسلامی از جهان بریده شد، و شریعت و قوانین الهی بطور کلی از عمل و اجرا در میان خلق روی زمین برداشته شد... و اینك برای بازگشت اسلام ناگزیر به اعادهء وجود امت در روی زمین هستیم با تمام ویژگیهای قانونی، اجتماعی، سیاسی اخلاقی... تا بتوانیم خویشتن را مسلمان بنامیم و جامعه مان را جامعهء اسلامی بخوانیم و این عنوان ممکن نیست مگر

اینکه مکتب سازنده‌ء اسلام بار دیگر نقش خویش را در امر رهبری بشر به عهده گیرد..."

به این اساس جمعیت اسلامی پاکستان با الهام از افکار البناء، سید قطب و مولینا مودودی به میان آمد. موسس این حزب مولینا مودودی بود.

با توجه با آنچه از محمد قطب خواندیم مفکوره‌ء اسلام سیاسی در میان بعضی از تنظیم های جهادی افغان نیز تلقین گردیده بود و تلاش به عمل میآمد تا ناسیونالیزم افغانی و دیموکراسی را چون امتعه ای وارد شده از غرب محکوم نماید و به این شکل در نظر گرفته شده بود تا سرحد فکری و سیاسی در بین پاکستان و افغانستان از بین برود و در عوض همه یکسان پیرو افکار و عقاید حسن البناء و سید قطب، رهبران اخوان المسلمین مصری و مولینا مودودی موسس حزب جمعیت اسلامی پاکستان و رهبر اخوانی های آن کشور گردد، دیگر احساسات ناسیونالیزم و ملت خواهی به کلی از بین برود زیرا پاکستان که خود تاریخ و گذشته‌ء ندارد چنانچه این کشور با توجه به همین معیار ها سرزمین اسلام نشین است و از نیم قاره هند جدا ساخته شد لذا آرزو داشت تا افغانستان را که تاریخ عظیم و درخشانی دارد به سوی خود و عقاید خویش بکشاند. این مساعی تا اندازه‌ء مؤفق هم شد چه حزب اسلامی حکمتیار و اتحاد اسلامی سیاف و خالص از لحاظ ایده لوژیکی به آن یکی گردیدند زیرا آنها دیموکراسی را قبول ندارند، از قانون اساسی حرف نمی زنند و هدف خود را صرف تشکیل حکومت اسلامی در افغانستان معرفی میدارند.

حزب اسلامی انجنیر گلبدین حکمتیار که با توافق درین جهت با جنرال ضیاء الحق همنوا شد و تحت پوشش و طرفداران مفکوره‌ء ضیاء و استخبارات نظامی آنکشور برهبری جنرال حمیدگل قرار گرفت. یکی دیگر از رهبران جهادی یعنی استاد برهان الدین ربانی که از زمان توقف خود در مصر با افکار اخوانی آشنایی پیدا کرده بود و

به جناح نظامی شورای نظار برهبری احمد شاه مسعود تسلط کامل نداشت و نتوانست که جمعیتی ها را به این هدف سوق کند باعث شد تا حلقه های مذهبی اخوانی و نظامی پاکستان از ربانی فاصله بگیرند. حکومت وقت از خود اهدافی داشت و با هر دو یعنی حکمتیار و ربانی بازی سیاسی می کرد که اثرات دیرپایی از گذشته داشت.

بعضی از حلقه های قدرت در پاکستان بعد از آنکه به اهداف اولیه شان رسیدند و از یك حل سیاسی مسالمت آمیز مسئله افغانستان با اشتراك تکنوکرات های بیطرف جلوگیری شد، احساسات وطنی به احساسات اخوانی تعویض گردید، امت جای ملت را و انترناسیونالیزم اسلامی جای ناسیونالیزم و ملی گرائی را گرفت و برادری اسلامی جای اتحاد ملی را اشغال کرد سعی برای تشکیل یك حکومت اسلامی تحت نفوذ پاکستان آغاز گردید، یعنی کوشیده شد تا راه برای تأسیس فدراسیون پاکستان و افغانستان صاف ساخته شود، البته درین جهت قاضی حسین احمد رهبر جمعیت اسلامی پاکستان، جنرال حمید گل رئیس سابق استخبارات نظامی پاکستان بسیار فعالیت بعمل آوردند. مؤلف به ملاحظه انکشافات سیاسی جهانی یکنوع اتحاد را بین دو کشور مستقل که هر یك آن هویت، آزادی و استقلال خود را حفظ کند مخالف مصلحت سیاسی و منافع دو کشور نمی بیند زیرا امروز چنین اتحاد جامعه اروپائی را از نزاع های تاریخی و تضاد های منافع اقتصادی که سبب دو جنك جهانی گردید بر کنار ساخته است. کشورهای اروپائی بعد از آنکه رشته های اقتصادی را بین شان محکم ساختند اینك تلاش دارند تا با ایجاد پول واحد برای اروپا بسوی وحدت بیشتر اقتصادی، سیاسی رهسپار گردند. از طرف دیگر امریکا نیز به تأسیس یك جامعه اقتصادی با کانادا و مکسیکو چنان هستهء را بوجود آورده است.

چین نیز در منطقهء ما خود یك قدرت اقتصادی است که با سیاست جدیدیکه اتخاذ کرده به زودی میتواند پس مانی های علمی و تکنولوژیکی را که در اثر انقلاب کلتوری

و محدودیت های که نظام های دیکتاتوری میداشته باشند متحمل شده بزودی تلافی و بحیث یك قدرت بزرگ اقتصادی درین میدان رقابت در برابر اروپای بزرگ و امریکای بزرگ قرار خواهد گرفت. در چنین یك جهان با چنین یك شکل و قدرت کشورهای دیگر تاب مقاومت نمیداشته باشند. امریکا برای آنکه با قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی بزرگ آینده چین مقاومت کرده بتواند امریکا با تجربهء ایکه از جنگ ویتنام گرفته دیگر راه های را جستجو می کند که خود در برابر حریف مقابل نگردد چنانچه ویرانی شوروی با کمك اقتصادی و وسایل نظامی امریکا مگر شجاعت و خون افغان ها بدست آمد. اینکه درین روزها آهنگ کنفدراسیون پاکستان هند و سریلانکا از واشنگتن به پاکستان آورده شده همین هدف را میرساند، بهرصورت اگر یك اتحاد سیاسی دو دولت افغانستان و پاکستان برای توسل به هدفی مانند. هدفی که جامعه اروپائی تعقیب کرد گذاشته شود منافع و مصالح پاکستان و افغانستان هر دو حفظ شده میتواند. بناءً عدم وجود صداقت کامل در بین رهبران سیاسی دو کشور مانع برای حرکت به سوی چنین هدف شده و در عوض باعث حدوث وقایع منفی بعدی گردیده است.

قبل از ختم این فصل باید در نتیجه بگویم که درین گیرو دار سیاسی که باعث بربادی افغانستان گردیده هیچ یك از شخصیت های سیاسی و گروه های حزبی مسؤولیت را بدوش نگرفته و نمی گیرند، هر یك می خواهد خود را به شکلی برائت بدهد ببرك کارمل حتی ادعا کرد که گویا وی خواسته قوای شوروی از افغانستان خارج شوند، در حالیکه این دروغ است چه خود وی قوای شوروی را به افغانستان آورده و به وسیله آن به قدرت رسیده است. نجیب که بدون تردید نسبت ایام وظیفه و کار وی در دستگاه جاسوسی خدمات اطلاعات دولتی "خاد" مسؤولیت های بزرگ را در برابر اعدام های که از طریق آن دستگاه و شعبات مربوط آن مانند حارنوالی اختصاصی انقلابی و محاکم اختصاصی انقلابی صورت گرفته بعهده دارد و بدون تردید قابل

محاکمه و مجازات بوده مگر در جریان ریاست جمهوری اش با پیروی خاصی که از گرباچف و سیاست اتحاد شوروی داشت حرکاتی برای حل سیاسی مسئلهء افغانستان کرده که اگر درین حرکات صادق می بود و برای کماهی کردن وقت که آنرا به نفع خود میدانست سعی و تلاش نمی نمود درین قسمت، تاریخ در بارهء وی قضاوت دیگری میداشت.



فصل سوم

انتقال قدرت به حضرت صبغت الله مجددی

حضرت صبغت الله مجددی پسر مرحوم میا محمد معصوم مجددی و نواسه حضرت فضل عمر مجددی مشهور به شمس المشایخ بوده در سال ۱۹۲۸ در شهر کابل تولد شده است. موصوف بیك خانواده بزرگ و معروف روحانی تعلق داشته تعلیمات دینی ابتدائی را از پدر و دوره، مکتب را در شهر کندهار و هرات سپری کرده بعداً شامل لیسه

حبیبیهء کابل گردیده است.

حضرت صبغت الله مجددی بعد از پایان تحصیل به مصر مسافرت کرد و به پوهنتون الازهر شامل و تحصیل خود را تا درجهء ماستری ادامه داده و در سال ۱۹۵۳ فارغ شد وی در سال ۱۹۵۵ به اتهام فعالیت سیاسی زندانی گردید.

حضرت در لیسه های استقلال حبیبیه و دارالعلوم عربی کابل بحیث استاد خدمت کرده است، قرار نوشته نیك محمد پوپل در کتاب کابل قدیم «نیاکان حضرات مجددی از بلاد عرب بخاك افغانستان آمده اند. » در زمان خلیفهء عباسی معاصر سلطان مسعود بن سلطان محمود غزنوی حضرت فرخشاء ملقب به شهاب الدین از عربستان به غزنی آمد و به امر سلطان مسعود برای تبلیغ ضد مذهب بودا به علاقهء نجراب فرستاده شد و به آن جا به نشر دین اسلام پرداخت. اولاد شیخ شهاب الدین فرخشاء از آن وقت به کشور عزیز افغانستان به شغل تدریس و تبلیغ ارشادات دین اسلام پرداختند و اکثر آن دودمان در طریقه سهروردیه تبلیغ و ارشاد داشتند. در زمان امان رفیع الدین که از اکبر روحانیون بود. بهمراه سید جلال الدین بخری بغرض جهاد وارد هندوستان شدند. بعد از اختتام جهاد که فتح کامل عاید حال سلطان فیروز شاه گردید بنای تعمیر شهر سر هند یا شهرند را گذاشت و در آنجا خانقاء و مسجد بنا نهاد و بحضرت امان رفیع الدین سپرد و او آنجا سکونت نمود و در تربیه و ارشاد کفه اسلام همت گماشت.

در سال ۹۷۱ قمری حضرت مجدد الف ثانی متولد گشت و از فیوضات آنجناب شهر سرهند دارالارشاد نامیده شد و خود حضرت شیخ احمد فاروقی سرهندی به الف ثانی لقب یافت. دفعه اول که اعلیحضرت احمد شاه درانی بسوی پشاور حرکت کرد وقتی به پشاور رسید نامه عنوان حضرت محمد معصوم پسر سوم حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی نقشبندی فرستاد و خواهش نمود که موطن اولی و آبائی شان افغانستان است و باید بوطن عزیز خود تشریف بیاورند ...»

حضرات افغانستان مربوط طریقت نقشبندیه می باشند این طریقت توسط بها الدین نقشبند پایه گذاری شد. خلیفهء این طریقت که مجددی از آن پیروی وخود در افغانستان رهبری کرد شیخ احمد سرهندی است. این خانواده در اواخر قرن نزدهم از هند به کابل آمده و جاگزین شدند، یك قسمت شان در شور بازار کابل اقامت کرد. مدرسه و خانقاهی از خود داشتند که بعد ها به غزني، لوگر و دیگر نقاط کشور توسعه یافت. شاخهء دیگر حضرات به هرات مسکون گردیدند و نفوذ شانرا در آن مناطق تا حوالی میمنه بسط دادند ولی هرگز نتوانستند اهمیت حضرات کابل را حایز شوند. عشایر غلجائی مرابطی به این طریقت پیوستند ولی نقشبندی های شمال و غرب از خاندان مجددی متابعت نمی کنند و شاهد ظهور آنها در صفوف جهاد نیز می باشیم. بر خلاف سلسله قادریه یعنی جناب نقیب و پسرانش شیر آغا جان و سید احمد گیلانی معروف به افندی آغا، مجددی ها در صحنه سیاسی افغانستان نقش سیاسی را بعهده داشته اند و برای کسب قدرت آرزومند بوده اند.

چنانچه در ابتدا از پان اسلامیزم اعلیحضرت امان الله خان طرفداری نمودند ولی همین خانواده علیه پروگرام اصلاحات اعلیحضرت امان الله مخالفت نموده و به مبارزهء جدی پرداختند. و با تجدد مخالف بوده اند چنانچه در سال ۱۹۲٤ حضرات مجددی در تحریك شورش خوست یعنی جنگ ملای لنگ دست داشتند و قبیلهء سلیمان خیل را برای شرکت در آن اغتشاش بوسیلهء یکی از مریدان شان عبدالغنی جان ترغیب نموده بودند. در سال ۱۹۲۸ بعد از دستگیری حضرت برادرش فضل عمر پس از آنکه از بچه سقاب بعد ها امیر حبیب الله پشتیبانی کرد بعد از سقوط سقاوی و ظهور نادر خان در صحنهء سیاسی افغانستان از وی حمایت نمود، در ابتدای سلطنت تا آخر حکومت سپهسالار شاه محمود خان روابط حضرات با سلطنت محمد ظاهر شاه صمیمی بود و حکومت ها به نظریات شان اعتنا میکردند چنانچه در سال ۱۹۳٦ اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

یك قطعه زمینی را در قلعهء جواد (خوشحال خان مینه) برای حضرت شور بازار تحفه نمود. حضرت صبغت الله مجددی در سال ۱۹۵۳ در مصر بوسیله هارون مجددی پسر کاکای صبغت الله مجددی که یکی از فعالین اخوان المسلمین بود و به این علت در رژیم جمال عبدالناصر محبوس شده بود و پسر کاکای صبغت الله مجددی به حزب اخوان المسلمین جذب و داخل شد. بعداً صبغت الله بکابل برگشته و در سال ۱۹۵۹به علت مخالفت با مسافرت خروسچف صدراعظم اتحاد شوروی به افغانستان زندانی شد، حضرت صبغت الله مجددی در سال ۱۹۹۲ بحیث ممثل دولت اسلامی افغانستان طبق فیصله راولپندی برای دوماه تعیین گردیده و از آن بعد به پشاور برگشت و برای سرنگونی استاد ربانی تلاش کرد، بر خلاف موضع قبلی اش تحت پوشش شورای هم آهنگی با انجنیر حکمتیار نیز متحد گردید. بصیر احمد دولت آبادی در کتاب احزاب و جریانات سیاسی افغانستان در باره حزب نجات ملی مینویسد که «... این حزب کوچك تر از شش حزبی است که در پشاور تشکیل شده است. از سوی دیگر در آن شبکه پوپلزئی ها به همراه خانواده، قره زائی وجود دارند مگر با این تفاوت که اعضای خود را بیشتر از میان بخشی از قبایل بر میگزینند که مستقیماً به خانواده های سران و اشراف درانی تعلق ندارند؛ مثلاً طایفهء نورستانی در وایگل و خانواده های بزرگ کنر... به همراه کوچروه (مولف : کوچی) و نوع عرفانی با گردهمایی اعضای آن برای دستیابی به اسلحه هیچ شانسی در جای دیگر ندارند و ازین رو به حزب وفا دار مانده اند» مگر حضرت صبغت الله مجددی که امروز از لحاظ سیاسی رهبری خانواده مجددی را بعهده دارد خود پیر طریقت انتخاب نشده است. پیروان مجددی ها در کابل، غزني، لوگر، کندهار، هرات و دیگر جاه های افغانستان زیاد می باشد. شخص حضرت صبغت الله مجددی شخص نیك و مهربان بوده صریح میباشد. از ورای فعالیت های سیاسی وی علاقمندی شان به داشتن قدرت روشن

میگردد. مشروعیت وی با وجود داشتن شخصیتکه که در بین افغان ها تهداب مذهبی داشت موفق نگردید علت آن اینست است که دیگر تنظیم ها نه در حکومت عبوری اول در پاکستان و در داخل افغانستان با وی همکاری نکردند و حضرت را مشاورین غیر افغانی نگذاشت تا در این وظیفهء خطیر و حساس شخصیت های با تجربهء افغان را با خود داشته باشد.

استقرار حکومت مجددی درست بعد از سقوط رژیم نجیب و انتقال قدرت به چار جنرال پرچمی و رفتن وکیل وزیر خارجه از طرف این قدرت نظامی به چاریکار و تقاضای وی از احمد شاه مسعود برای داخل شدن با تمام قوایش بکابل و تسلیم گیری قدرت و جواب رد احمد شاه مسعود از گرفتن قدرت که تفصیل آن در صفحات قبلی قسماً آمده آغاز تمام ماجرا های بعدی می باشد.

شورای جهادی در حالیکه میان محمد نواز شریف صدر اعظم پاکستان نیز حاضر بود در راولپندی تشکیل جلسه داده و نسبت مخالفت های که در آن شورا روی کسب قدرت بین اعضای آن وجود داشت در نیمهء شب ولی با عجله فیصله کرد که:

باید حضرت صبغت الله مجددی برای دو ماه بحیث ممثل دولت اسلامی افغانستان تعیین و بکابل برود. در پایان دو ماه قدرت را به پوهاند برهان الدین ربانی رئیس جمعیت اسلامی تسلیم نماید، ربانی بنوبهء خود باید برای چار ماه بقدرت بماند بعداً فیصله دیگر توسط شورای جهادی بعمل آید و رئیس جدید تعین شود.

در نتیجه حضرت صبغت الله مجددی بدون کدام پلان و ترتیبات مقدماتی و با عجله بکابل اعزام گردید وچون نزد شورای جهادی نیز کدام پلان و ترتیبات مقدماتی برای انتقال قدرت وجود نداشت با ورود مجاهدین در معیت حضرت صبغت الله مجددی کمر بند های امنیتی کابل به امر جنرال عظیمی معاون وزارت دفاع و قوماندان گارنیزیون کابل شکست و گروپ های ملیشه که طبعاً نظم و دسپلین نداشتند

از چار طرف، از شرق و شمال، از جنوب و غرب داخل کابل شدند و این آغازی بود برای از هم پاشیدن و از بین بردن اردوی منظم افغانستان زیرا با همین دخول نیروها در کابل بود که گارنیزون ها تقسیم شد، قطعات پراگنده گردید و تمام اسلحهء قطعات به تاراج رفت.

از جنگ های تنظیمی هر کدام بنوبه خود و قوماندان های مربوط به آن اموال دولت را به غنیمت گرفتند و بردند. یك شاهد عینی یعنی یك مامور عالیرتبهء اداره سواد آموزی به مؤلف گفت که: اموال اکادمی علوم کمره های ثبت ویدیویی و دستگاه های رادیو و سینمایی اداره امور سواد آموزی را که همه از کمك های یونسکو بود با موتر های آن افرادی از قوای جمعیت بردند، برای بدست آوردن واقعیت ها باید حکومت ملی افغانستان بعد از تشکیل خود تحقیق نماید تا از یکطرف اموال دولت که مال بیت المال است بدست آورده شود و دیگر اینکه اشخاص نا حق متهم نگردند. درین دوره بود که خانه های شهریان کابل چور شد و مردم از خوف و ترس راه هجرت را به پاکستان درپیش گرفتند. ملیشه ها درین چپاول سهم خود را از مکروریان کهنه و سید نور محمد شاه مینه بدست آوردند. حضرت، یکه و تنها بدون کدام قدرت نظامی در ارگ حکومت میکرد و چون روز های آخر حکومت وی فرا می رسید ولی شوق حفظ کرسی ریاست جمهوری در وی ازدیاد می یافت خود را مجبور دید تا از قوت های جنرال عبدالرشید دوستم که در حوالی کابل بودند معاونت بخواهد. ولی این قوت ها اطاعت از امر حضرت یعنی رئیس جمهور را منوط بهدایت جنرال دوستم ساخت. و این ثابت ساخت که حضرت بحیث رئیس جمهور کدام قدرت نظامی نداشت از طرف دیگر فشار انجنیر حکمتیار به کابل زیاد شده می رفت و دیگر رهبران از دور به تماشا پرداخته بودند، بناً حضرت که هدف داشت بعد از سپری شدن مدت دو ماه بقدرت باقی بماند به مزار شریف رفت و از دوستم و خدمت وی که برای سقوط حکومت نجیب بعمل آورده بود

تقدیر نموده وی را به رتبه ستر جنرالی مفتخر ساخت، لقب خالد بن ولید راکه در نزد مسلمانان اهمیت زیادی دارد برای جنرال دوستم اعطاء کرد تا باشد* که ملیشه های جنرال دوستم در کنار حضرت قرار بگیرند مگر حکمتیار به سهم خویش بطور مکرر اصرار می ورزید تا قوای دوستم که یك قدرت کمونستی است باید از کابل خارج شود و در مقابل حضرت صبغت الله مجددی تکرار میکرد که دوستم یك قدرت بزرگ است، توپ ها دارد طیاره ها دارد نمی توان و نباید از کابل خارج ساخته شوند» بناً اداره حکومت مجددی از ساحه ارگ جمهوری فراتر رفته نتوانست چنانکه وزیر تجارت وی شهباز احمد زی و وزیر امنیت حکومت وی جنرال نوروز را حزب وحدت و جمعیت نگذاشت تا از در ورودی به وزارت های شان داخل شوند. هر بارکه تکنوکرات ها از یکطرف همکاری های مشورتی شانرا برای مجاهدین اعلام میکردند و از جانب دیگر برای سهم گیری عملی نیز آمده بودند و در هر حالت برای خدمت وطن حاضر بودند. چنانچه در شورای مشورتی تعداد زیاد شخصیت های مهاجر افغانی از امریکا واروپا به پاکستان آمدند و برای تشکیل حکومت عبوری مشوره هاي شانرا ارائه کردند. مگر حکومت عبوری بدون اعتناء به مشوره های این شخصیت های با تجربه در حاجی کمپ پاکستان و بقول حسن ولسمل صاحب امتیاز جریدهء مجاهد ولس به مشوره مقامات استخبارات نظامی پاکستان تشکیل گردید. این حکومت نیز که در رأس آن حضرت صبغت الله مجددی قرار داشت کدام موفقیتی بدست آورده نتوانست چه خارجی های که مشوره می دادند یا اینکه غرض داشتند یا اینکه به خصوصیات افغان ها مطلع نبودند. بهر صورت اولین ناکامی از تشکیل و عدم موفقیت حکومت عبوری شروع شد. دومین بار تشکیل اولین حکومت جهادی بعد از سقوط رژیم نجیتب بود که در آن نیز از شخصیت های با تجربه افغانستان نه مشورت گرفتند و نه آنها را در ان حکومت حق همکاری دادند بلکه کرسی ها را به اشخاص فاقد تجربه اداری و سیاسی صرف به

اساسی تقسیمات در بین تنظیم ها تعیین نمودند، از یکطرف نفاق به روابط باهمی شان مسلط بود و از طرف دیگروارد نبودن در امور باعث ویرانی بنیاد موسسات دولت گردید. به این شکل می بینیم که جناح چپ و جناح راست هر دو ازخارجی ها مشورت گرفتند و افغان ها را به این اتهام و به آن اتهام از صحنه سیاسی دور گذاشتند، از اینرو این دو جناح ناکام گردیدند. این سطور را برای آن نوشتم تا اگر انتقاد شوندگان جواب داشته باشد برای اطلاع عامه بگویند تا تحلیل گران راه انحراف را نگیرند و تحلیل های سیاسی مثبت و درست برای مؤرخان در آینده کمك کرده بتواند.

دو ماه حکومت صبغت الله مجددی تحت راکت باران حزب اسلامی انجنیر حکمتیار دوام کرد. حتی طیارهء حامل حضرت صبغت الله مجددی ممثل دولت اسلامی افغانستان که وی را بعد از یك مسافرت غیر رسمی از پاکستان بکابل می آورد در فراز میدان هوائی کابل مورد حمله راکتی قرار دادند، به طیاره آسیب رسید ولی پیلوت طیاره را به آرامی فرود نشاند و حضرت صبغت الله مجددی سالم بمیدان هوائی فرود آمد.

حضرت، حکمتیار را فوراً به فیر این راکت متهم نموده انجنیر حکمتیار را باغی اعلام کرد ولی در هر حالت حکمتار پیهم تقاضا می کرد تا قوای دوستم از کابل خارج ساخته شوند و ادعا میکرد که چون جنرال عبدالرشید دوستم از طرف رژیم سابق کابل با مجاهدین جنگیده و تعدادی مجاهدین را به شهادت رسانده باید از کابل خارج ساخته شوند و در شمال کشور منحل گردند ولی حضرت صبغت الله مجددی که بعداز ورود بکابل عفو عمومی را اعلان کرده بود حاضر نگردید قوای دوستم را از کابل خارج بسازد و حکمتیار حاضر نگردید تا با حضرت کنار بیاید و از برادر کشی روی کسب قدرت گذشت کند. اتهامات دو طرف شدید می شد و به تعداد راکت هاي که بکابل فیر می شد بیشتر می گردید ولی با وجود این دشمني و این تضاد ها بازهم حضرت مجددی و انجنیر حکمیتار تحت پوشش شورای هم آهنگی بایکدیگر یعنی حضرت با

حکمتیار و حکمتیار با دوستم متحد شدند این روش نشانداد که این مبارزه از روی پرنسیب نبوده و کدام ارتباطی به مسایل جهادی نداشته است. هدف سرنگون ساختن استاد ربانی و سقوط احمد شاه مسعود بوده است، به این شکل انتقال قدرت به مشکلات درونی و دایمی مواجه گردید.

اگر ما تسلیمی قدرت را به مجاهدین با دوران کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ مقاسیه کنیم می بینیم که اولین اقدام کودتا چیان این بود که فرمان الغای قانون اساسی را صادر کردند و پیهم برای اینکه امور جاریه کشور مطابق به قوانین سابق جریان پیدا نماید و کشور در خلای قدرت قرار نگیرد حکم صادر نمودند که تمام قوانین و مقررات به شرط آنکه با روحیه جمهوریت مغایرت نداشته باشد مورد تطبیق قرار بگیرد. به قوای مسلح هدایت داده شد تا نظم و امن عامه را حفظ نمایند ولی بر عکس در دوران ورود مجاهدین بکابل قوماندان های و احد های نظامی جهادی چون همه طور مسلح بکابل داخل شدند، ر خود هر یك خود را کل اختیار میدانستند، تحت کدام قومانده واحد قرار نداشتند، از طرف دیگر قوت های موجود خود را کناره می کشیدند و می گذاشتند تا این گروه های جدیدالورود یعنی قوای پیروزمند خود عمل نمایند و اینها با تأسف به اصول و انضباط عادت نداشتند بناً هر چه دل شان خواست همانطور حرکت کردند. مال بیت المال را غنیمت دانسته بردند، نظم را از بین بردند و بی نظمی را حاکم ساختند، به این ترتیب این دسته های جهادی که تا لحظه ورود بکابل نام بزرگ غازی و قهرمان تاریخی جهاد آزادی بخش وطن را کسب کرده در نزد همه مردم افغانستان مخصوصاً شهریان کابل از محبوبیت خاص برخوردار بودند چنانچه شهریان کابل در طول سال های جهاد تحت فشار رژیم های سابق قرار داشته و شب و روز دعا می کردند تا مجاهدین پیروزمند شوند، روس ها شکست بخورند و رژیم از بین برود و اینها از فشار رهائی یابند و نفس آرامی بکشند مگر با آمدن جناب حضرت صبغت الله مجددی اولین ممثل دولت اسلامی که توام بود با چور و چپاول وزارت خانه ها مکرویان ها و حتی تجاوز

به نامـوس مردم روحیه، دیگر تغییر کرد.

هر شـخص کـه توانی داشت فـوراً قـسـمـتی از مـال و دارائی خـود را گـرفـتـه راهی پاکستان شدند. توانا ترها به کمک رژیم جدید اسلامی پاسپورت گرفته و راهی دهلی گردیدند. درین جمله شخصیت های مهم حزب دموکراتیک خلق چون محمود بریالی وکیل وزیر خارجه و اعضای فامیل های شان، خالقیار صدر اعظم و فامیل وی، تعدادی از جنرال ها و وزیران و اعضای بیوروی سیاسی و حزب به آرامی و عزت، کابل را ترک گفته بخارج رفتند مگر آنانیکه فقط شب و روز را بمشکل سپری می کردند و هیچ گناهی هم نداشتند در شـهـر کـابل زیر بارش راکت ها و هزاران پرویلم دیگر باقی ماندند. به این ترتیب همان حمام خون را که غربی ها قبل از سقوط رژیم نجیب پیش بینی کرده بودند و بعلت همین اندیشه دیپلومات های خود را قبلاً از کابل خارج ساخته بودند تحقق یافت. به این ترتیب جنگ باروس ها و جنگ با رژیم نجیب خاتمه یافت و جهاد انجام شد و در عوض جنگ برادر کشی در بین مجاهدین آغاز گردید. فراموش نباید کرد که در همین فرصت بود که حزب وحدت برهبری عبدالعلی مزاری غرب کابل را اشغال کرد و زور گوئی را آغاز نمود و آنهای را که هزاره نبودند در آن قسمت ها تحت فشار، مجازات، تعذیب، اعدام و تجاوز قرار گرفتند، کتابخانه و دفاتر پوهنتون چور شد و مقابلتاً در آن قسمت های که قوای اتحاد خود را رسانده توانست هزاره ها را تحت فشار و تجاوز و قتل و قتال قرار دادند.

اداره و کار اولین حکومت مجاهدین :

با آنکه رژیم ببرک و نجیب تحت هدایت و کنترول مشاورین شوروی بسیار کوشیده بودند تا مؤسسات دولت افغانستان را روسی بسازند مگر باز هم در پایان مساعی زیاد درک کردند که این کار ثمر ندارد و به مقاومت جدی مردم مواجه شدند. مردم به

این ترتیب تحت فشار اینگونه تغییر را قبول نکردند این بار به فشار دیگر مواجه شدند، این بار مجاهدین روش ها و عادات جدید را می خواستند تحمیل نمایند. بدون تردید این گروپ های جهادی که در ظرف ده سال جهاد با حلقه های سیاسی نظامی و گروپ های اجتماعی مردم پاکستان و اعراب در تماس بودند بدون تردید می خواستند تا آنچه را آموخته بودند به مردم تحمیل نمایند. دیگر اینکه چون در ظرف ده سال به فرهنگ جنگ پرورش یافته بودند و در ظرف ده سال برای شان تبلیغ شده بود که در کابل یك رژیم غیر مذهبی مستقر می باشد، روحاً انتقامی نسبت به کابل پیدا کرده بودند و این روحیه بود که باعث یك قسمت زیاد خرابی ها گردید، و برای کنترول چنین گروپ ها یك نظم جدی ضرورت بود. وقتی طرز اداره، اولین حکومت جهادی را با اداره، خود مختار فلسطین تحت رهبری یاسر عرفات مقایسه می کنیم تفاوت را از زمین تا آسمان می بینم. با آنکه شورای اجرائیه سازمان آزادی بخش فلسطین دور از سر زمین اصلی در تونس تشکیلات خود را ترتیب کرده بود. مگر از روزیکه به فلسطین آمدند نظم و ترتیب شان چون یك دولت با تجربه عملی گردید. پست ها قبلاً تعین شده بود، پولیس و ژاندارم هر کدام وظیفه، خود را اشغال کردند و با انتقال قدرت از اسرائیلی ها به فلسطینی ها کدام بی نظمی بوجود نیامد. بهر صورت جناب مجددی بعد از تعلل زیاد کابینه، خود را که نه متکی به کدام قانون اساسی بود و نه بکدام دستورالعمل چنین اعلان کرد که :

حمید الله بحیث وزیر مالیه

حکم بیگ بحیث وزیر اعمار شهرها

رحمت الله بحیث وزیر عودت کنندگان

حاجی سلیمان بحیث وزیر ارزاق

نجیب الله مجددی بحیث وزیر صحت عامه

عبدالمنان بحیث وزیر امور اجتماعی
شهباز احمدزی بحیث وزیر تجارت
قاسم بحیث وزیر لوی حارنوال (مولف : لوی ثارنوال)
جنرال محمد یحیی نوروز بحیث وزیر امنیت
یاسر بحیث وزیر ساختمانی
فاروق بحیث وزیر آب و برق
سلمان گیلانی بحیث وزیر امور خارجه
موسی توانا بحیث وزیر تحصیلات عالی و مسلکی
انور بحیث وزیر امور شهدا و معیوبین
عبدالاحد کرزی بحیث وزیر سرحدات
هادی بحیث وزیر اعمار دهات
انجنیر اکرم بحیث وزیر مخابرات
ارسلان بحیث وزیر اوقاف
قوماندان محمد موسی بحیث والی کابل
مولوی عبدالکریم بحیث وزیر شاروال (مولف : شاروال)
عبدالحق بحیث قوماندان ژاندرام و پولیس
داکتر ذبیح الله مجددی بحیث معیین وزارت تحصیلات عالی و مسلکی
گلبدین بحیث کفیل معین وزارت مالیه
واثق بحیث معین وزارت اطلاعات و کلتور
نعیم کوچی بحیث معین وزارت سرحدات
جلیل شمس بحیث معین وزارت امور خارجه
سید اسحق گیلانی بحیث کفیل معاون اداره‌ء امور غذائي

در تشکیل این کابینه تقسیمات تنظیمي، ارتباط های شخصی و فامیلی هم در نظر گرفته شده بود، یعنی وزارت ها باید برادر وار تقسیم می گردید. مسئله سواد، تحلیل، تخصص و کار دانی در نظر نبود، آن وزارت هایی را که تازه تأسیس کرده بودند کدام تشکیل نداشت، در باره بودجه خبری نبود، بآنهم چون در تقسیمات برادری نیز موافقت قلبی صورت نگرفته بود وزیر امنیت و وزیر تجارت را حزب وحدت وجمعیت نگذاشت از در وزارت در داخل وزارت قدم بگذارند. این حکومت بر خلاف معمول و قوانین سابق کشور صدر اعظم نداشت یعنی جناب حضرت هم رئیس جمهور بود و هم صدر اعظم. لوی ثارنوال، والی کابل و شاروال نیز در جملهء کابینه اعلام شد. طوریکه قبلاً ذکر شد فرمانی راجع به الغای قوانین سابق و دساتیری به عوض آن تا تدوین و انفاذ قانون اساسی جدید اعلام نگردید که همه مبین تلاش مذبوحانه برای اخذ چوکی ها بود، اگر اداره چپ و راست را باهم مقایسه کنیم این تفاوت ها را در آن ملاحظه می کنیم :

مردم علیه رژیم چپ قدرت مقاومت نداشتند، ولی عدم همکاری را با آن بهترین قوه تشخیص داده بودند، روس ها ملتفت شدند که خلقی ها و پرچمی ها تجربه اداری و سیاسی ندارند و روز بروز اوضاع بدتر شده میرود، بنا بر آن کوشیدند تا اشخاص با تجربه رژیم های شاهی و جمهوریت محمد داؤد را وارد دستگاه اداری دولت بسازند، تا از یکطرف چرخ اداره دولت بطور نورمال حرکت نماید از جانب دیگر تکنو کرات ها و روشنفکرانی که مانده بودند ترغیب به همکاری گردند تا مهاجران افغان در خارج با ملاحظهء رویه جدید برای مذاکره و مفاهمه با رژیم آماده گردند، به این ترتیب رژیم خلقی - پرچمی دستگاه دولت را به روال عادي آن برگردانده بعبارت دیگر مؤسسات دولت تخریب نگردید.مگر بعد از استقرار دولت اسلامی در کابل متأسفانه چون کدام تجربه سیاسی و اداری نداشتند لذا روز بروز چرخ هآی دولت به سقوط مواجه شد. اشخاص فاقد تجربه روی تقسیمات تنظیمی قومي، قبیلوی، منطقوی و محلی به کرسی

های مؤسسات دولت تعیین گردید، رئیس جمهور یا وزیر، دیگر آن قدرتی راکه امر شان تطبیق و احترام شود نداشتند، بزکشی بین شخصیت ها آغاز گردید، بی نظمی بمیان آمد از فرمان و احکام ریاست جمهور، صدارت و وزارت خبری نبود، مقرری ها مراحل طبیعی و نورمارل خود را طی نمیکرد، در وزارت ها کار وجود نداشت، مبل و فرنیچر دوایر دولت همه به یغما برده شد تعدادی از موتر های دولتی به پاکستان آورده شد و حال هم مورد استفاده بعضی از شخصیت ها میباشد، حتی کرسی برای نشستن باقی نماند، بودجه به اساس اراده آنکه رئیس دولت نامیده می شد توزیع میگردید و از فورمه های مالی احتراز می شد. چون جنگ ها شدت اختیار کرد دیگر مامورین طور منظم بوظیفه نمیرفتند بلکه در هفته یا ماه ها بدون آنکه سطری بنویسند حاضری را امضا کرده که این گونه کار مامورین تا پایان دورهء کار استاد ربانی ادامه پیدا کرد و به این شکل اداره حضرت صبغت الله مجدی و ربانی دوام داشت. این گونه کار در ادارات دولت در داخل کشور بود، اداره وزارت خارجه و سفارت خانه های افغانستان نیز پراگنده گردید و دستخوش اشخاص بی تجربهء که بعضاً حتی یك کلمه هم بزبان دیپلوماسی و خارجی وارد نبودند قرار گرفت، به این ترتیب مشاهده این وضع باعث ناامیدی شده و بین مردم و اداره یکبار دیگر فاصله ایجاد گردید. در اینجا باید متذکر گردم که راست و چپ هر دو کوچکترین تجربه سیاسی، اداری نداشتند و به عین صورت کار کردند مگر خلقی ها خود سوق و اداره را بدست گرفتند، در ادارهء خلقی روس ها نمیتوانستند از نقش مشاور پافراتر بگذارند یعنی همان طوریکه در زمان شاهی و جمهوریت محمد داود مورد استفاده تخنیکی قرار می گرفتند از ایشان استفاده بعمل می آمد، مگر ورود اردوی سرخ به افغانستان شکل همکاری مشورتی و تخصصی را با متخصصین شوروی تغییر داده و شکل تسلط شوروی را بر اداره امور افغانستان گرفت. روس ها توسط قوای نظامی خود حفیظ الله امین را بقتل رسانده و قدرت را از خلقی

ها غـصب کـرده ظاهراً برای پرچمی انتـقـال داد ولی در اصل خـود بر قـدرت دولتی افغانستان تسلط پیدا کردند. بعضی پرچمی ها به این گونه تسلط خارجی گردن نهادند ولی خلقی ها آنر با خـوشی تحـمل نمیکردند چه خلقی ها در حـالیکه در ایدیالوژی سـر سخت بودند مگر نمی توانسـتند از ناسیـونالیـزم هم خود را دور سـازند همین قـسم در صفوف مجاهدین قضاوت هایی دیده می شود زیر آخوانی ها نفوذ قریب به تسلط حلقه های استخباراتی و مشاورین عربی و پاکستانی را گردن می نهادند ولی تعداد دیگر شان با این گونه تسلط مقابله می کردند که تحلیل جنگ های کـابل کـه در صفـحات آینده ارائه خواهد شد این وقایع را بر ملا می سازد. به این ترتیب می بینیم که با تأثر راست و چپ از ملت گرانی و سیاست عنعنوی بیطرفی مثبت و قضاوت آزاد منحرف گردیده با خارجی ها وابستگی بعضاً قریب به بندگی پیدا کردند. این همان مسایلی بود که فـاصله را بین تکنوکرات ها و شخصـیت های سیـاسی اجتماعی افغانستان با حکومت ها و تنظیم های جهادی نیز ایجاد کرد.

با آنکه دکتور محمد یوسف، دکتور عبدالصمد حامد، همایون شاه آصفی دکتور عبدالحکیم طبیبی دکتور عطا محمد نور زائی، انجنیر مایار، دکتور قاسم، فاضلی، سید شمس الدین مـجروح، غلام علی آئین، ولسمل و صدها متخصصین تکنوکرات دیگر افغان پیهم در صفوف سیاسی و تبلیغی مجاهدین قرار داشتند و در هر موقع همکاری های شـانرا ارائه کـرده اند نسبت ارتبـاط تنظیم ها با حلقـه های خارجی و عدم اعـتنای شـان بر مـوازین دمـوکـراسی و حـقـوق بشر نتـوانستند با تنظیم ها همکاری نمایند و از طرفی هم خود تنظیم های جهـادی مـخصـوصـاً استـاد سیـاف مـولوی خـالص و انجنیـر حکمتیار و استاد ربانی حاضر نشدند که از تجربه و دانش این ذوات و شخصیت های دیگر مماثل آنها کار گرفته شود چنانچه در ظرف ۵ سال تسلط مجاهدین بکابل صرف سه نفر از تکنوکرات ها یکی دکتور حیدر، دکتور روان فرهادی و دیگر عبدالرحیم غفور زی حاضر شدند با حکومت مجاهدین همکاری نمایند.

اداره‌ء فرهنگی نجات ملی طی مکتوب خود از برخی از نظرات مؤلف انتقاد کرد ، که اینك متن مکتوب و انتقاد شانرا بدون کم وکاست خاص برای حفظ بیطرفی دراینجا ثبت می کنم.

جبهه ملی نجات افغانستان
ریاست امور فرهنگی

شماره: نمبر ۱۸۹
تاریخ: ۲۷-۵-۱۹۹۸

دانشمند محترم آقای عبدالحمید مبارز! امید واریم صحتمند باشید.

آثار شما تحت عناوین تحلیل واقعات سیاسی افغانستان ۱۹۱۹تا ۱۹۹۶ وحقایق و تحلیل وقایع سیاسی افغانستان ۱۹۷۳ تا۱۹۷۷ از سقوط سلطنت تاظهور طالبان به مطالعه رسید در ورائی آنکه یك سلسله حقایق بازگو گردیده وبرای تاریخ واقعی کشور درآینده مفید واقع خواهد شد زحمات شما را در فراهم آوری وقایع ناگوار کشور در خور توجه همگانی میدانیم واما از اینکه از ابراز یك سلسله واقعیت ها چشم پوشی صورت گرفته وحتی تحریف شده مایه اندیشه تاریخی گردیده و تاجائی انزجار خاطر هارا فراهم نموده، باعث گله مندی گردیدکه باید درقسمتی از آن بشما توضیحات داده شود تادر اصلاحات گذشته ونگارشهای بعدی تاریخی منحیث اعتبار خود و حقیقت تاریخ درتحقق وثقه بودن واقعات توجه خاصی مبذول داشته باشند.

۱- درآنوقت که حکومت کابل بریاست نجیب باموجودیت بیش ازیکصد هزار عسکر تابه دندان مسلح روسی در کشور ما حمایه میشد و روزی نبود که ده ها هموطن ما توسط روسها قتل عام نمیشدند ، شهر ها بمباره نمیشد وانسان ها زنده بگور نمی شدند، سیاست وپالیسی جبهه‌ء ملی نجات افغانستان را عدم مذاکره چه سری وچه علنی باجانب کمونستها تشکیل میداد که این موضوع بار ها درشورای عالی واجرائیوی جبهه‌ء ملی نجات افغانستان تائید گردیده است واین موضوع که درصفحه ٤٨٥ رساله شما تحریر شده که گویا مرحوم گلاب ننگرهاری نماینده حضرت صاحب در تورخم باسلیمان لایق تماس گرفته هیچ حقیقت نداشته ونماینده حضرت صاحب درپاریس نیز با وکیل نیك محمد نماینده نجیب ملاقات نداشته است واحیاناً اگرچنین ملاقات هم صورت گرفته باشد شخصی بوده و ارتباطی به جبهه‌ء ملی نجات افغانستان نداشته وجبهه‌ء ملی نجات وقیادت آن ازهمچو ملاقات ها قطعاً اطلاعی ندارد ولی تقاضا ها و توصیه های جدی درسپردن قدرت از کمونستان به ملت و اراده‌ء ملت همیشه صورت گرفته وگوشزد حکومات کمونستی وقت گردیده است که این را نباید صبغه‌ء ملاقات با حکومت های کمونستی داد.

ضمناً شما از تفاهم آقای همایون شاه آصفی باجناب حضرت صاحب وبعداً تماس وی باحکومت نجیب وسفر خصوصی وی بکابل یاد آور شده اید درحالیکه این تفاهم باجناب مجددی قطعاً صورت نگرفته واگر آقای آصفی این موضوع را بشماگفته باشد حد اقل جهت صحت وسقم آن باید خود شما که صاحب تجربه طولانی میباشد موضوع را باشخص مجددی صاحب باافراد نزدیك ایشان درمیان میگذاشتید و بعد معلومات واقعی را قید تاریخ میفرمودید. ومهم تر ازهمه اینکه جناب شما درصفحه ٤٩١ کتاب تان می نویسید که: «جبهه نجات ملی حضرت صبغت الله مجددی مترصد اوضاع بود چه در اول درساحه طرفداران ظاهرشاه نجات ملی خود راجان بخشید بعداً که خود در راس ....»

برادر محترم! این جملات شما یك افتراء محض است. جبهه ملی نجات افغانستان به ابتکار قائد آن حضرت صبغت الله مجددی و عده‌ء دیگر درشهرمقدس مکه معظمه اساس گذاشته شد که هیچ یك ازطرفداران ظاهر شاه درآن اشتراك نداشتند و اعضای مؤسس همه طرفدار جهاد مسلحانه علیه کفر وکمونیزم و تشکیل یك دولت اسلامی وملی درکشور بودند چنانچه باتشکیل جبهه ملی نجات افغانستان حضرت صبغت الله مجددی به صفت رهبر و آقای برهان الدین ربانی به حیث معاون آن تعیین وآغاز به فعالیت نمودند واینکه شما نوشته اید که درسایه طرفداران ظاهر شاه آنراجان بخشیده اند به هیچ صورت حقیقت ندارد.

۲- درصفحه شش حقایق مینویسد: «حضرت صبغت الله المجددی در سال ۱۹۹۲ بحیث رئیس جمهور اسلامی

افغانستان طبق فیصله راولپندی برای دوماه تعیین گردید و از آن بعد به پشاور برگشت وبرای سرنگونی استاد ربانی تلاش کرد.»

برادر محترم! این تلاش سیاسی وتوصیه وی باهماهنگی عمومی در برابر سرکشی استاد ربانی ازفیصله مجوزه بعد از ختم دوره چهار ماهه صوت گرفته است نه تلاش عندی وبرگشت به پشاور- و درحقیقت از اثر همین سرکشی بود که کابل به ویرانه مبدل شد وبیش ازچهل وپنج هزار مرد و زن وطفل به قتل رسید یا زیر خرابه های منازل جان سپردند وبعد این فجایع در سراسر افغانستان گسترش یافت که تاامروز دوام دارد و هم برای مزید معلومات شما باید گفت که:

الف : برادر محترم اولاً حضرت صبغت الله مجددی به اساس معاهده راولپندی نه بلکه به اساس فیصله رهبران جهادی درپشاور بحیث ممثل دولت اسلامی افغانستان تعیین وجهت انتقال قدرت ازکمونستان به مجاهدین عازم کابل گردید و مطابق اصل معاهده متذکره باید برای دوماه ریاست دولت را تمثیل مینمود که روی همین فیصله بمجرد بسر رسیدن میعاد متذکره حتی یکروز هم اضافه تر به قدرت ادامه نداد تا مبادا خون ناحقی نریزد وزمانیکه قدرت را پس از یك بیانیه عالمانه (کاپی آن ضمناً جهت اطلاع تان تقدیم است) به شورای محترم رهبری سپرد، شورای رهبری جهاد آنرا به استاد ربانی تسلیم نمود وزمانیکه حضرت مجددی عازم پشاور گردید قطعاً در سدد سرنگونی استاد ربانی نبرآمده بلکه پسر شان دوکتور ذبیح الله مجددی به صفت نماینده شان درشورای رهبری درکابل باقی ماند واعضای تنظیم هم به وظایف شان ادامه دادند ونماینده های هم ازطرف حضرت شان به کمیسون تدوین لایحه وبرگزاری شورای اهل حل وعقد که مطابق فیصله رهبران جهادی باید پس ازچهار ماه حکومت استاد ربانی دایر میشد و از آن طریق قدرت به اراده، ملت مسلمان افغانستان وشخص مورد نظر ملت انتقال میشد معرفی گردید، ولی زمانیکه جناب استاد ربانی از تعهدات شان سر باز زدند ومطابق تعهدات شان نخواستند یانتوانستند شورا را به وقت وزمان آن دایر نمایند وبعداً قدرت را غصب نمودند مبارزه درمحدوده سیاسی ومخالفت باجنگ وخونریزی آغاز یافت نه قبل ازآن.

ب : درصفحه ٤٩٩ تحلیل مینویسید:« ماملاحظه کردیم یاسرعرفات چطور قدرت را گرفت وچطور اداره را دریك روز تنظیم کرد.»

کاش این ملاحظه را هم میداشتید که درپشاور چند یاسر عرفات باروابط جداگانه، قدرت های جداگانه، تفکر و اندیشه های جداگانه و بالاخره با قبول فرمایشات ابادی های جداگانه و معامله گری های جداگانه تشریف داشتند که مثل مسئله فلسطین همه بیك فکر ویك اندیشه ویك عقیده واحد نبودند وازهمین جهت مجددی صاحب را برای دوماه بریاست دولت اسلامی افغانستان وتسلیمی قدرت از رژیم کمونیستی تعیین کردند و ایمان کامل داشتند که اول مجددی صاحب بسلامت به کابل نمیرسد و باز اگر برسد رژیم کمونستی بر سراقتدار چطور قدرت را باو تسلیم خواهد نمود و اگر چنین هم شود مجددی صاحب باید دو ماه بعد کناره زده شود تا ما آنچنان کنیم که میخواهیم وخود هم تااطمینان سلامت شانرا حاصل نکردند بکابل نرفتند که بعد ها همه از نیات شان آگاهند وداغ کارنامه های شان راهمه درچهره مظلوم ملك وملت به چشم سر می بینند.

۳- به همین تسلسل می نویسید: «جناب مجددی را بدون یك پلان باششصد لاری مملو از مجاهدین عازم کابل ساختند... بعد ازگذشتاندن یك شب درجلال آباد روز دیگر بکابل مواصلت کرد.»

بعدازآنکه خبری مبنی براینکه اگر طیاره حامل مجددی صاحب ازطریق هوا ویا موتر حامل آن از راه زمین جانب کابل حرکت کند مورد اصابت راکت حزب اسلامی قرار خواهد گرفت از رسانه های خبری شنیده شد و بعد موانع قصدی ازجوانب متخاصمین در رفتن مجددی ازطریق هوائی ایجاد شد کاروانی حامل شورای جهادی که متشکل از پنج ، پنج نفر نماینده گان تنظیم های جهادی تحت ریاست محترم مجددی صاحب برای تسلیمی قدرت از رژیم مسقوط کمونیستی

تعیین گردیده بود بانامه نگاران عکاسان وفلمبرداران داخلی وخارجی ازطریق خیبر به راه افتیده که پس ازیك مزاحمت وامتناع قصدی از طرف حزب اسلامی در جلال آباد جانب کابل حرکت وشب را آنطرف تنگی غارو ودر منطقه وادی کابل گذشتانده فردا وارد کابل گردید که جریان این حرکت را حامد علمی نامه نگار بی بی سی درکتاب سفرها و خاطره ها زیر عنوان (در رکاب امیر) ازپشاور تاکابل مفصل به چاپ رسانده که این خود بی خبری نویسنده گی را درتاریخ نشان میدهد وکاروان مذکور هنگام حرکت از پشاور اضافه ازچند عراده موتر بیش نبود ولی در مسیر راه باعلاقه مندی گرم صد هاتن ازهموطنان بدرقه گردید و تارسیدن به کابل به یك کاروان بزرگ مبدل شد وجز تعداد محدودی ازمحافظین مورد ضرورت دیگر مجاهدین مسلح راباخود نداشت.

٤- از بصیراحمد نام دولت آبادی نقل قول کرده اید که:« دوماهه حکومت صبغت الله مجددی تحت راکت باران حزب اسلامی انجنیر حکمتیار دوام کرد.»

طوریکه در پرگراف اول تذکر رفته این راکت پرانی بعد از سرکشی ربانی ازفیصله سران سیاسی جهاد در پشاور صورت گرفته وارتباطی به دوماهه حکومت مجددی ندارد بلکه برای مردم کابل وافغانستان خوش آیند ترین همین دوره دوماهه مجددی بود که میتوان از زبان مردم آنراشنید.

٥- روی همرفته به نقل قول از دولت آبادی بساقتل وچور و چپاول که درچهار سال اخیر صورت گرفته همه را تلویحاً در دو ماه دوره« مجددی وانمود کرده در سطور اخیر ص ٤٠ حقایق مینویسید :« مگر باآمدن جناب حضرت صبغت الله مجددی اولین رئیس دولت اسلامی که توأم بود باچور وچپاول وزارت خانه ها ، مکروریانها وحتی تجاوز به ناموس مردم روحیه دگر تغیر کرد».

برادر محترم آقای مبارز! شما هم خود میدانستید وآگاهی داشتید که در دوماهه فرصت کوتاه ریاست جمهوری مجددی صاحب جز همان خدعه خلقی ها که ملیشه های چندی را در وزارت داخله مسلح وجابجا نموده بود و آن هم قبل از ورود مجددی بکابل به زد وخورد انجامید وازبین شهر کابل کشیده شدند دیگر کدام حادثه، قابل توجهی درکابل رخ نداد واینکه شما همین افتراء محض و تهمت مطلق غیر مسئولانه یك بیگانه نویس تاریخ را درکتاب تاریخ تان جا داده وکوچك ترین دفاعی از حقیقت موضوع نکرده باخاموشی معنی تصدیق آنرا به خواننده ارائه داده اید سزاوار گله مندی از شماست که در شروع نوشته ای تان دم از بی غرضی وغیر جانبداری زده اید وشما بشمول همه ملت افغانستان میدانید چور وچپاول وبی ناموسی درچه وقت و توسط چگونه مردم بوقوع پیوسته و دوام کرده است.

٦- درسطور اخیر صفحه الف فدرالیزم نوشته اید: «حتی موتر بنز ریاست جمهوری به غنیمت گرفته شده به پشاور آورده شده ومورد استفاده قرارگرفته» .

بمصداق : نویسنده اول باید بداند باز بنویسد(خاصتاً که تاریخ نویس باشد).

باید متذکر شد که این موتر به غنیمت گرفته نشده بلکه مجددی را پس ازسپردن دوماهه امانت ریاست دولت اسلامی به شورای عالی جهادی به پشاور آورده وبعداًبه شورای عالی ننگرهار سپرده شده که دیگر آن بنز درپشاور نبوده بوطن برگشتانده شده است.

مجددی صاحب یك رئیس جمهور بود ویك موتر بنز او را از کابل به پشاور آورد وبوطن برگشت، اما آن قوماندانانیکه توپ و تانك طیاره وراکت وموتر وکلاشنکوف وتجهیزات حربی ملی را غنیمت گفته باخود برده روی میله های آن سوار اند و از دهن این سلاح ها باملت گپ میزنند و آقائی میفرمایند وتاکنون ده ها هزار بیچاره ومظلوم ملت اعم از مرد و زن طفل وپیر وجوان را بقتل رسانده وهزار ها خانه وباغ وغیره را ویران نموده واز ماشین های فابریکات گرفته تا حجار قیمتی معادن را از وطن غنیمت گفته برده در بازار های خارج گرم معامله اند هیچ حرفی به میان نیست ولی تنها موتر بنز است که به غنیمت برده شده آنهم بافتراء شما.

وهم لازم شمرده میشود تابرای معلومات شما در موضوع روشنی بیشتر انداخته شود:

هنگامیکه جناب مجددی ازطرف شورای مشورتی افغانستان بحیث رئیس حکومت عبوری مجاهدین انتخاب شدند وطی سفریکه به آلمان داشتند یك عراده موتر بنز مستعمل را از آلمان خریداری نموده وتعدادی از افغان های مقیم آلمان با احساسیکه نسبت به امنیت شان در آنوقت داشتند موتر متذکره را ضد مرمی ساختند که تقریباً چند هفته قبل از انتقال قدرت وتأسیس دولت اسلامی افغانستان به پاکستان رسیده بود چنانچه هنگام حرکت جانب کابل توسط همین موتر تا دروازه تورخم تشریف بردند واما زمانیکه میعاد دوماه تمثیل ریاست دولت به اتمام رسید ذریعه موتر بنز ریاست دولت که شما آنرا غنیمت گفته اید به پشاور تشریف آوردند که بلاوقفه آنرا به شخص حاجی عبدالقدیر والی ولایت ننگرهار که درعین زمان رئیس یك شورای طرفدار صلح وامنیت ومخالف جنگ وخون ریزی ومحافظ دارائی ملی بود و از حکومت بی نظم وقانون وپوشالی استاد ربانی در اصول طرف اطمینان بیشتر قرار داشت تسلیم داده شد تا به کابل انتقال بدهد که شما می توانید جریان را از محترم حاجی عبدالقدیر هم جویا شوید و اما موتر بنزیکه فعلاً درخدمت قرار دارد همان موتریست که ازآلمان خریداری گردیده است.

۷- جناب محترم! چون شما تاریخ مینویسید باید به صفت یك شخص موسفید وخدمتگار وطن حقایق را درك و روی کاغذ بیاورید، درتاریخ یك کشور افتراء وتهمت بالای یك شخصیت مخلص وموسفید کشور هم درجامعه از اعتبارساقط است وهم روزیکه تاریخ واقعی کشور بااسناد به رشته تحریر درآید نویسنده های محترمیکه حقایق تاریخ را وارونه جلوه میدهند خوا قصدی باشد یاسهوی هم در نزد ملت مورد ملامت قرار میگیرند و هم در نزد خدای بزرگ (جل جلاله).

درفیصله پشاور که اسناد آن نزد اکثر برادران موجود است چنین آمده بود که برای دوماه حضرت صبغت الله مجددی بحیث ممثل دولت اسلامی افغانستان به کابل تشریف برده قدرت را از کمونستان تسلیم شده ودولت اسلامی را بنیان گذارند وبعد از دوماه استاد برهان الدین ربانی برای چهار ماه قدرت را برای آن بدست گیرد تاشورای اهل حل وعقد متفق علیه را دایر وقدرت را به اراده ملت مسلمان افغانستان (به هرکه ملت خواسته باشد) تسلیم نماید. بناءً جناب حضرت صاحب صرف به خاطر انتقال قدرت وتأسیس یك دولت اسلامی انتخاب گردیده بودند، خود شما بگوئید که درطول دوماه اگر شما منزلی را به کرایه بگیرید میتوانید آنرا مطابق میل تان سر وصورت بدهید واضح است که جوانب منفی است ولی اینکه دست های اجانب رول خود را بازی کرد وچنین فیصله ظالمانه را ترتیب دادند موضوع دیگریست بناءً با درنظر داشت اصل فیصله پشاور ونشست رهبران محترم جهادی در وهله نخست موضوع لویه جرگه یاشورای اهل حل وعقد مطرح بوده ورهبری جهاد کلاً طرفدار غصب قدرت نبودند مجموعاً صرف شش ماه برای برگزاری شورای که تمثیل اراده ملت را کرده بتواند تعیین شده بود ولی اینکه محترم استاد ربانی به وعده خود وفا نکرد و اولاً شورای اهل حل وعقد را درمیعاد معیین آن دایر ننمود وزمانیکه دایر نمود یك شورای مطلق از طرفداران جمعیت اسلامی و اتحاد اسلامی دایر شد چنانچه هیئت سایر تنظیم های جهادی از آن شورا طی اعلامیه اخراج خود را اعلام نمودند واین کار آقای استاد ربانی بود که لویه جرگه را دایر می نمود بناً خود شما که شخص محترم ونویسنده ویك ژورنالست سابقه دار کشور هستید قضاوت نمائید که گناه دایرنکردن لویه جرگه بدوش کیست واینکه فرموده اید که چند نفر ملا وتنظیم های خود رابه رای مردم افغانستان ترجیح دادند. درمورد دوره دوماهه مجددی مطلقاً صدق نمیکند که آنرا همه کس بوضوح میداند.

۸- واینکه درسطور اخیر ص ۸٤ فدرالیزم می نویسید:« رژیم های مجددی وبرهان الدین ربانی لویه جرگه را دایر نکردند وآرای چند نفر ملا وتنظیم های خود را به رای مردم افغانستان ترجیح دادند در قبولاندن رژیم های شان مشروعیت آن واعاده صلح سرتاسری ناکام گردیدند».

این رابابد خود بفهمید که مجددی صاحب ازطرف شورای رهبران جهادی یابفرموده خود شان فیصله سران سیاسی جهاد درپشاور در(ص ٤٩٩ تحلیل) برای مدت دوماه بریاست دولت اسلامی افغانستان تعیین شد که این خود یك میعاد معین بود وایجاب لویه جرگه را درهمچو یك دوره کوتاه (به اصطلاح خود شما در رژیم مجددی) نمیکرد ولی آقای ربانی که مکلف به اجرای این امر شناخته می شد چنان نکرد زیرا او به هیچوجه خود را طرف قبول لویه جرگه نمیدید و شما هم جای آنکه این تقاضا را از آقای ربانی به تنهائی می نمودید مجددی راهم شریك این خلا وانمود کرده اید.

ودر آخر ازگله مندی ها پیرایه بندی ها ویا اتهامات قصدی وعمدی بدون کدام سابقه داری فیمابین که بگذاریم باید گفته آید که تنظیم جبهه، ملی نجات افغانستان برهبری حضرت صبغت الله مجددی بالاثر عدم قبول مرام های بیگانه گان ازنظر تجهیزات جنگی ومالی درهمان بدو کار نزد صاحب اختیاران قلابی وغاصبان کمك های جهادی ومعامله گران درصف اخیر قرار گرفت، ولی باقبول هرگونه مشقاتیکه چه ازتنظیم های همسنگر وچه از مقامات غاصب تمویلی عاید جبهه ملی شد باکمال حوصله مندی واستقامت ایمانی در ادای وجایب میهنی وجهادی در برابر وطن ومردم خود از مال وجان دریغ نکرده ونمی کند وتاوطن بصلاح وسلامت وامن برگردد خدمت اندرین طریق را ازوجیبه های دینی خود میداند، اما ازنظر استقامت وایستادگی درحفظ شئونات اسلامی وملیت افغانی و مجادله علیه مداخلات خارجی هم درسطح تنظیم ها وهم درسطح ممالك تمویل کننده ومداخله گر همیشه درصف اول قرار داشته واز هیچ خطری نه هراسیده است که ازهمین لحاظ از بسا امتیازاتیکه تنظیم ها حائز آن بوده واستفاده ها نموده اند جبهه ملی همیشه محروم ونامحرم قرار گرفته است.

ولی هزار حیف که سران جهادی چندی برای بدست آوردن قدرت مشخص خود که مسلماً کمالات زمام داری در وجود شان به مشاهده نمی رسید لحاظ خاك وطن مردم وملت رانکردند وسیاست رکیاست ملت افغان را تاآنجا خدشه دار تاریخ نمودند که در دوران شان یك ثلث کشور به ویرانه مبدل شده وده ها هزار مرد و زن، طفل وپیر وجوان بکام مرگ فرو رفت وسه نسل اولاد وطن ازتعلیم باز ماند ونظام اداری، اقتصادی ونظامی ازهم پاشید وخود هم در آستانه معدومیت قرار گرفتند که بعد ازختم جهاد مقدس ازاین تلاش های بعدی جز مسئولیت وملامت تاریخ چیزی بدست نیاوردند.

برادر محترم آقای مبارز! درین آتش بیست ساله که بنیاد آن از طرف چند وطنفروش نمك حرام به کبریت کمونیست برافروخته شده همه درآن یکسان سوخته ومی سوزیم برهمه ماوشماست تااین آتش را به یك هم وجوده گی همگانی خاموش ساخته دراستحکام بخشی از تاریخ عظمت آفرین شش هزارساله، آریانای پریروز و خراسان دیروز و افغانستان امروز بانظم و قانون و تمدن عصر خود از دل و جان و ازسر و مال بذل مساعی نمائیم و به لحاظ خدا و به لحاظ مردم مظلوم و بلاکشیده و وطن ویران شده خویشتن از هرگونه تشنج افزائی زیر هر نام ونشانی که باشد بپرهیزیم زیرا مادر وطن از اولاد راستین و صالح و صدیقش جز اتفاق و یکدلی دربازیابی عظمت ازدست رفته اش دیگر آرزوی ندارد که این آرزوی وی از وجیبه ای دینی ایمانی و افغانی ماست. با اظهار همین مختصر از شما انتظار آن را داریم تا منحیث تساند مسلمانی و هموطنی و ملیت افغانی چه در اطمینان وصول این نامه و چه در چگونگی موضوعات مربوط، برادر وار مارا بی اطلاع نگذارید زیرا ما بادر نظرداشت یك فرصت کوتاه تری که مورد نظر ماست منتظر جواب شما خواهیم بود.

با احترام

محمد ...

رئیس اداره، امور فرهنگی

پوست باکس ۳۷۷ پشاور

بیانیهء حضرت صبغت الله مجددی
درمجلس انتقال قدرت به استاد ربانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلواة والسلام علی سیدالانبیاء والمرسلین وعلی آله واصحابه اجمعین.

فضیلتمآبان محترم، رهبران تنظیم های جهادی، جلالتمآبان اعضاء محترم شورای جهادی، اعضاء محترم شوراهای جهادی ولایات کشور، علماء کرام، قوماندانان محترم وسائر هموطنان عزیز.

السلام علیکم و رحمة الله وبرکاته.

طوریکه همه اطلاع دارید اینجانب براساس فیصلهء که درمیان تنظیمات هفت گانه جهادی درپشاور صورت گرفت وهمه تنظیم ها متفقاً آنرا تصویب و تائید نمودند به حیث رئیس شورای جهادی وممثل دولت اسلامی افغانستان تعیین گردیدم. قبل ازطرح و تصویب مصوبهء مذکور چون دیدم که رهبران جهادی درمورد تعیین دولت وحکومتی که باید قدرت را ازرژیم گذشته تسلیم گردد به نتیجه نمی رسند، حدود ده روز قبل از اینکه درخدمت هموطنانم قرار دهم و از هموطنانم بخصوص علماء کرام، بزرگان اقوام وقوماندانان و مجاهدین دلیر که درداخل کشور درانتظارمن بودند تقاضا نمایم تا خود در سورد سرنوشت وآیندهء کشور و نظام اسلامی افغانستان تصمیم بگیرند. اما عدهء از اعضای شورای سرتاسری قوماندانان که از این موضوع اطلاع یافته بودند به منزل من آمدند ومصرانه تقاضا نمودند که منتظر بمانم و آنان با رهبران محترم مفاهمه می نمایند وآنها را وادار میسازند تا به فیصلهء برسند.

وقتی بازهم دیدم باجلسات متعدد و پیهم خویش آنان به نتیجه نمی رسند، رهبران محترم جهادی را در دفتر ریاست دولت دعوت واعلام نمودم که اگر تا یك روز دیگر به نتیجهء نرسند بیشتر منتظر نمی مانم و عازم میهن میشوم واگر آنان به هر نتیجهء برسند حاضرم آنرا بدون ملاحظهء بپذیرم. درجلسهء که فردای آن روز دردفتر استاد

سیاف واقع چمکنی پشاور دایر شد، متن مصوبهء پشاور که توسط استاد سسیاف آماده گردیده بود، به اینجانب ارائه شد که با احترام به فیصلهء رهبران محترم بدون هیچگونه ملاحظهء آنرا پذیرفتم.

همین که ازپاکستان وارد کابل شدم بعد از تسلیم شدن قدرت ازرژیم سابق دراولین فرصت عفو عمومی را طبق فیصله های قبلی تنظیم های جهادی اعلام نمودم و ازهمه هموطنان خواهش نمودم که دیگر کینه وکدورت های گذشته را فراموش نموده دست دوستی وبرادری باهم بدهند وآنانی که مرتکب خطا واشتباهاتی شده اند به درگاه رب العزت(ج) توبه نمایند، دیگر زمان، زمان جنگ نیست زمان آبادی وعمران وطن ویرانه ما وتسکین آلام بی شمار یتیمان، بیوه ها و بازماندگان شهداء ماست.

درحالی که ما درپاکستان برای ورود به وطن آمادگی میگرفتیم و تمام زمینه ها برای انتقال سالم قدرت به دولت اسلامی افغانستان آماده گردیده بود، و مسوولین نظامی وسیاسی نظام گذشته که درسرنگونی رژیم دکتور نجیب الله نقش بزرگی داشتند درانتظار ما بودند از جانب برخی ازبرادران ما باهمدستی عدهء ازخلقی ها درکابل کودتائی صورت گرفت که باعث کشته شدن تعدادی ازهموطنان بی گناه ما گردید. هرچند کودتای خائنانهء مذکور با مقاومت شدید مردم مسلمان ما روبرو گردید و با همکاری مجاهدین وافسران اردو ناکام شد ولی دراثر چور وچپاول و غارت و وحشت آان نظم دولتی ازهم گسست وخسارات هنگفتی به کشور وارد گردید. با آنهم دراثر سعی وتلاش دولت اسلامی افغانستان درطی چند روز برق و آب درکابل دوباره فعال گردید و نرخ مواد غذائی و سوختی وسایر اشیاء به سرعت پائین آمد.

موقعیکه ما وارد کابل شدیم اوضاع کشور بحرانی و در اثر مداخلهء برخی ازدسته های استفاده جو و دستهای مرموز خارجی احساسات سمتي، لساني، قومی و مذهبی فضای بی اعتمادی و تشنج شدیدی را درکشور وحتی دردیار هجرت بوجود آورده بود. برخی ازقوماندانان درزیر تأثیر چنین تبلیغات زهراگین در روزهای اول حتی حاضر نبودند به کابل بیایند، کشور درآستانهء یك جنگ داخلي شدید وبزرگی قرار

داشت وحتی خطر تجزیه وپارچه شدن افغانستان را تهدید می نمود.

درچنین شرایط دشوار ووضع بحرانی، باتمام نیرو و همکاری برادران مخلص ازجمله اعضای محترم شورای جهادی سعی وتلاش نمودم تا فضای اخوت واعتماد را درمیان اقوام وملیتهای کشور که شدیداً تخریب گردیده بود دوباره احیاء نمایم.

گذشته ازاحساساتی که درجنوب و شرق کشور برانگیخته شده بود، مردم صفحات شمال و مناطق مرکزی کشور نیز خواسته هائی داشتند که بامذاکرات وتماس های پیهم باهمه جوانب وسفری بشمال کشور و با دعوت حزب وحدت وجنبش ملی اسلامی افغانستان دردولت، آهسته آهسته فضای مناسبی برای حل پرابلم های کشور ایجاد گردید.

دراینجا وظیفهء خود میدانم که ازحزب وحدت وجنبش ملی اسلامی که با وصف عدم تأمین شرکت شان دردولت درراه حفظ وحدت و همبستگی ملی وتأمین امنیت همکاری نمودند اظهار تشکر نمایم.

همچنان ازبرادران شورای نظار، نیروهای جنبش ملی اسلامي، قوت های جهادی سایر تنظیم ها و نیروهای قوای مسلح که درمراحل خطیری به دفاع از شهرکابل واهالی شریف آن پرداخته نیروهای متجاوز را به عقب راندند قدردانی به عمل آورده ازخداوند لایزال برای شان اجر دارین را استدعا می نمایم.

هرچند مدت دوماهی که برای اینجانب تعیین گردیده بود برای حل هیچ یك ازمشکلات عظیمی که افغانستان با آن روبرو است کافی نبود، ولی درظرف چند روز اول سرپرست وزارت خانه و برخی از معینان مقرر و شروع بکار نمودند، از پیروزی جهاد مقدس ملت افغانستان در صحنهء بین المللی به گرمی استقبال به عمل آمد، پیامبهای دوستانهء گم وپرحرارت رهبران کشور های اسلامی وسایر ممالك مواصلت نمود، نظام جدید افغانستان به سرعت ازجانب ممالك مختلف جهان به رسمیت شناخته شد، وعدهء کمك های وسیع ازجانب کشورهای دوست به افغانستان داده شد و افغانستان به حیث یك کشور آزاد و سربلند و قهرمان که یك ابرقدرت بزرگ جهانی را به شکست مواجه

ساخته ومسیرتاریخ منطقه و جهان را با جهاد شکوهمند چهارده سالهء خویش عوض نموده درمیان ممالك جهان تبارز نمود.

سفرجلالتمآب نوازشریف صدراعظم پاکستان به افغانستان وسفر اینجانب به پاکستان باعث تحکیم هرچه بیشتر مناسبات میان دوکشور همسایه و مسلمان گردید.

قوانین وآداب اسلامی درکشور به منصهء اجرا گذارده شده، تمام قوانین منافی اسلام ملغی گردید و ازتولید و فروش مشروبات الکولی جداً جلوگیری به عمل آمد.

والیان برخی ازولایات کشور دراثر پیشنهاد شوراهای ولایات تعیین وادارات دولتی درولایات فعال گردید. دراثر پیشنهادات تنظیم های محترم جهادی باصدور فرامین ترفیعات ، ازقوماندانان جهادی که دردوران جهاد فداکاری نموده اند دراین زمینه قدردانی گردید.

بودجهء سال ۱۳۷۱ که تاحال منظور نگُردیده بود ازجانب دولت اسلامی افغانستان منظور و در معاش مامورین واجیران صد فیصد ازدیاد به عمل آمد.

درنخستین گام، تأمین امنیت کامل درکشور و تهیه مواد اولیهء مورد ضرورت مردم و توسعهء روابط بین المللی وجلب کمك ها، طرح پلان بازسازی کشور واسکان دوبارهء مهاجرین شامل برنامهء کار ما بود.

کشوربرادر وهمسایهء پاکستان به مقدار پنجاه هزار تن غله ومعادل ده ملیون دالر کمك نقدي به افغانستان نمود وانتقال پنجاه هزار تن گندم که قبلاً با جمهوری قزاقستان قرارداد گردیده بود،آغاز گردید و کشور عربستان سعودی برای ارسال ادویه ومواد غذائی ازطریق هوا اظهار آمادگی نموده وعنقریب وصول مواد مذکور آغاز میگردد.

اما با تأسف باید گفت که عدم همکاري، کارشکنی و تخلفات برخی از تنظیمها وبرادران باعث گردید تا طوریکه آرزو داشتیم نتوانستیم به اهداف خویش نایل گردیدم. دراینجا ناگزیر برای آگاهی هموطنان برخی ازمسایلی را به عنوان مثال یادآوری می نمایم.

۱- براساس مادهء دوم مصوبهء پشاور که محترم استاد سیاف تا الحال از سپردن

نسخهء از آن به اینجانب خودداری نموده شورای رهبری بعد ازدوماه ختم کار شورای جهادی منعقد میگردید. اما جلسات شورای رهبری برخلاف فیصلهء مذکور چند روز بعد از تشکیل دولت اسلامی ازجانب محترم استاد برهان الدین ربانی دائر گردید. درحالیکه اکثر فیصله های شورای رهبری در جلساتیکه اکثر دوتن ازاعضای اصلی ویا سه الی چهارتن بشمول اعضای علی البدل حاضر بوده اند صورت گرفته است، بیشتر این فیصله ها درتضاد با تصاویت شورای جهادی قرار گرفته واین طرز اجراآت دوگانگی در ادارهء امور کشور وتعدد مراکز قدرت را بوجود آورد و بشکل خطیری باعث پراگندگی امور گردید.

۲- باوجود عفو عمومی که قبلاً ازجانب دولت اسلامی افغانستان اعلام گردیده بود، تشکیل محکمهء اختصاصی ازجانب بعضی از رهبران اعلام گردید که باعث تشویش مردم شد و زمینه را برای عناصر استفاده جو وفرصت طلب آماده نمود که اگر ازجانب ریاست دولت اسلامی بر عفو عمومی تأکید نمیگردید ووظیفهء محکمهء مذکور مختص به محاکمهء اشخاصیکه بعد از تأسیس دولت اسلامی درکشور باعث اخلال نظم وامن عامه گردند نمیگردید معضلات زیادی را ایجاد مینمود.

۳- برای جلوگیری ازپیشبرد امور، دفاتر ریاست دولت ازجانب وزارت دفاع اشغال و بعداً طی نامهء به دور از صلاحیت خویش ومغایر تمام معائیر شرعی وقانونی، وزیر محترم دفاع انضمام آنرا به وزارت دفاع اعلام نمود.

٤- درحالیکه قبلاً تمام سلاح گارد ریاست دولت، وزارت دفاع و وزارت امنیت ملی را شورای نظار متصرف شده بود، باوجود ضرورت شدید گارد ریاست دولت و با مراجعات مکرر مسئولین وتأکید اینجانب، وزیر محترم دفاع با وصف وعدهء که داده بود، حاضر نشد حتی یك میل سلاح به گارد ریاست دولت بسپارد.

۵- درهمان نخستین روزهائی که دولت اسلامی افغانستان تشکیل گردیده بود، عدهء از برادران به کمك و همکاری یك تعداد ازخلقی ها با فیرراکتها وسلاح ثقیل برشهرکابل حمله نمودند که باعث خسارات بزرگ جانی و مالی گردید.

۶- با آنکه محترم استاد سیاف خود طراح وبنیادگزار فیصله نامهء پشاور بود، اما بعد از ورود به کشور به جای همکاری با دولت دراطراف شهر کابل مرکز گرفته به تخریبات وتبلیغات علیه دولت اسلامی آغاز نمود واز آن هنگام تا حال یکبار حاضر نشد برای ابراز نظریات وخواسته های خویش با اینجانب ملاقات نماید.

۷- محترم استاد سیاف به این همه اکتفاء ننموده به همدستی دشمنان خارجی مذهب وملت مسلمان افغانستان جنگ خانمان سوزی را بین اعضای گروه خویش و حزب وحدت اسلامی براه انداخت و قرار اطلاعات دقیق هنوز هم در تدارك حملهء دیگری بر برادران اهل تشیع میباشد.

۸- شورای نظار که تأکید بر تصرف و در دست داشتن وزارت امنیت ملی را داشت هرگز حاضر نشد به مسئولین آن وزارت که ازجانب ریاست دولت اسلامی وشورای جهادی افغانستان تعیین گردیده بودند اجازه دهد به وظایف خویش درآن وزارت آغاز نمایند.

۹- تعداد زیادی ازمنازل شخصی بخصوص اپارتمانهای مکروریان بدون اجازهء وزارت شهرسازی و مغایر اصول و موازین شرعی توسط اعضای بعضی از تنظیمات غصب گردید.

۱۰- درجریان سفرهای اینجانب به داخل و خارج کشور، ازجانب وزارت دفاع هیچ نوع تدابیر امنیتی اتخاذ نگردید و موقعیکه طیارهء اینجانب و اعضای هیئت معینی ام درموقع بازگشت ازپاکستان مورد اثابت راکت قرارگرفت، هیچ اقدام لازمی در تحقیقات ودستگیری عاملین آن حادثه توسط وزارت های دفاع وداخله بعمل نیامد.

۱۱- دربرخورد میان حزب وحدت واتحاد اسلامی وزارت دفاع نه تنها موضع بیطرفانه اتخاذ ننمود، بلکه آشکارا جانب اتحاد اسلامی را گرفت.

۱۲- جمعیت اسلامی و شورای نظار به این همه اکتفاء ننموده وزارت اطلاعات وکلتور و رادیو تلویزیون را مانند وسایل و ملکیت شخصی وحزبی در خدمت اهداف حزبی وشخصی خویش قرار دادند. اکثر بیانیه های اینجانب واخبار مربوط به ریاست

دولت درراديو و تلويزيون سانسور ويا ازنشر آن ممانعت بعمل آمده است. براى جلوگيرى از تبليغات يك جانبهء راديو و تلويزيون، شوراى جهادى مجبور گرديد كميسيون باصلاحيتى را كه نمايندگان همهء تنظيم ها درآن شامل اند، تعيين نمايد كه دراثر اصرار وپافشارى آن كميسيون مصاحبه مطبوعاتى اينجانب راجع به شموليت حزب وحدت و جنبش ملى اسلامى افغانستان در دولت اسلامى كه از نشر آن ممانعت به عمل آمده بود دو روز بعد از آن نشر گرديد.

۱۳- به تاريخ اول ظريان اعلاميه اى ازجانب رياست دولت اسلامى افغانستان براى نشر به راديو و تلويزيون سپرده شد كه طى آن پنج تن از اعضاى شوراهاى هرولايت براى اشتراك درمجلس امروز دعوت شده بودند تا به نمايندگى ازولايات خويش شاهد انتقال قدرت باشند.

وقتى كميسيون مسئول درمورد نشر آن اصرار نمود دراثر هدايت ومداخلهء شخص وزير دفاع ازنشر اعلاميهء مذكور بالقوه جلوگيرى به عمل آمد. با آنكه من به آقاى صديق چكرى وزير اطلاعات و كلتور جريان را گوشزد نمودم وموصوف درحضور من تأسف عميق خود را اظهار نمود ولى متعاقباً طى مصاحبهء با راديوى بى بى سى ازحدوث اين جريان اسف بار وبلكه ازتمام مداخلات جمعيت اسلامى و شوراى نظار درامور راديو تلويزيون باكمال تأسف انكار نمود.*

۱٤- دراين اواخر استاد ربانى با طيارهء مخصوص به معيت هيئت بزرگ بدون اطلاع و استيذان دولت اسلامى افغانستان و شوراى جهادى عازم خارج گرديد و ما بعداً اطلاع يافتيم كه به كشور عربستان سعودى سفر نموده اند درحاليكه ازاهداف و اغراض سفر مذكور تاحال هيچ نوع اطلاعى به ما داده نشده است.

۱۵- وزيردفاع كه درعين زمان رياست كميسيون امنيتى شهركابل را به عهده دارد و نيز وزارت داخله وقوماندانى عمومى ژاندارم پوليس باوجوديكه وظيفه شان بود، در برقرارى امنيت هيچ فعاليت مؤثرى ننمودند وحتى در خصوص موارد متعدد نقض امنيت به شمول حمله براموال دولت ومردم كه به اطلاع شان رسانيده شده و پيغام

وهدایت شخص من برای اجراآت لازم وفوری به آنها ابلاغ گردید، هیچ اقدامی به عمل نیاورده اند.

برای جلوگیری ازاین خودسری و کارشکنی ها درحد توان من واکثر اعضای محترم شورای جهادی سعی وتلاش نمودیم اما متأسفانه برادران حاضر به همکاری نشدند و باوجود اصرار وتأکید زیاد قوماندانان وگروه های جهادی برای مقابله ومقاومت با این چنین اعمال، چون خطر خون ریزی و برادر کشی متصور بود ازاقدام نظامی در این زمینه ابا ورزیدیم ورنه قوت و توان آنرا داشتیم واکثریت هموطنان ازما جانبداری می نمودند.

حاضرین محترم، هموطنان عزیز!

لله الحمد اینجانب به یاری و استعانت خداوندی، با تحمل و قبول تمام خطرات، به همکاری سایر برادران مسئولیت بزرگ انتقال قدرت از رژیم گذشته به دولت اسلامی افغانستان را انجام دادم. در مورد این مرحلهء حساس و تاریخی کشور، آنچه که اینجانب برای تأمین صلح وجلوگیری ازیك جنگ و درگیری داخلی درکشور و برای حفظ و تحکیم وحدت ملي، استقلال وآزادی وطن انجام داده ام، به همکاران صادق دولت اسلامی و آرزومندان صلح وآرامش درکشور عزیز هویدا بوده ونیز تاریخ و نسل های آینده کشور دراین مورد قضاوت خواهند نمود.

عدم همکاری ونقض تعهدات باعث گردید تا درطول دوماه گذشته چند بار تصمیم کناره گیری ازمسئولیت تمثیل ریاست دولت را اتخاذ نمایم. اما با درنظر داشت حساسیت ونازکی اوضاع وتقاضاهای مصرانهء همطونان به خاطر مصالح علیای کشور منتظر شدم تا دوماه تعیین شده به اتمام برسد.

با اینکه من تصمیم خویش را درمورد کناره گیری ازعهدهء تمثیل ریاست دولت به اعضای محترم شورای جهادی ابراز نموده بودم ولی با تأسف درین مورد ازجانب برخی ازتنظیم ها و اشخاص تبلیغات و تبصره های دور از واقعیت به عمل آمد و امروز مسرت دارم که این مسئولیت عظیم تاریخی را به شما میسپارم.

چون مدت دوماهی که براساس فیصلهء تنظیمات هفتگانه جهادی در پشاور برای

اینجانب تعین گردیده بود، رو به اختتام است، با درنظر داشت عدم همکاري، کارشکنی ها وعدم رعایت، مخالفت و نقض مصوبهء مذکور ازجانب برخی از رهبران وتنظیم های جهادی و با توجه به مسئولیت خطیر وبزرگی که دربرابر ملت مسلمان افغانستان دارم همان طوریکه قدرت را ازرژیم گذشته تسلیم گردیده ام، طی این جلسهء خجسته آنرا به شورا های محترم رهبری و جهادی میسپارم تا رهبران محترم جهادی مشترکاً با شورای محترم جهادي، که طی دوماه گذشته رسماً مسئولیت امور وزارت خانه هارا به عهده داشته اند، به هرشخصی ویا هیئتی که آنان پس از غور وتعمق لازم انتخاب نمایند، تسلیم دهند.

حضار محترم، هموطنان عزیز ودلیر!

حال اگر شورا های محترم رهبری وجهادی که با پایان یافتن مسئولیت من ازتمثیل دولت اسلامی متصدی اداره کشور میباشند، صواب بینند که بازهم زمام امور را به هیئتی که ترکیب آنرا مصوبهء پشاور تعیین نموده بسپارند، مخیراند، ولی مسئولیت عواقب خطیرآنرا که من پیش بینی نموده ام باید خود متحمل گردند.

همچنان بادرك این حقیقت که ادارهء محترمیکه درهمین یکی دوروز آینده مسئولیت زمام امور کشور را عهده دار میگردد آنهم موقتی میباشد، وظیفهء خود میدانم به توجه این مجمع خجسته برسانم که برای بقای یك دولت محکم وپایدار اسلامي، حفظ وحدت ملی ، تمامیت ارضی واستقلال کشور عزیز و به منظور جلوگیری ازیك جنگ ودرگیری خونین داخلی لازم است تا جرگهء متشکل ازعلماء ،قوماندانان جهادی، بزرگان اقوام ونمایندگان تمام طبقات واقشار کشور براساس مطالبه و تأکیدی که توسط شورای محترم جهادی، علماء کرام ، روحانیون، قوماندانان، مجاهدین وجمع کثیری ازهموطنان به عمل آمده است دراسرع وقت تشکیل یابد تا از این طریق طبق دستورات دین مبین اسلام ملت مسلمان ما موقع یابد درمورد تعیین زعامت آیندهء کشور خود تصمیم بگیرند.

حضار محترم، هموطنان عزیز، خواهران وبرادران مؤمن!

دراین شرایط حساس وخطیر که شخصیت پرستی وتنظیم گرائی به حد اعلاء خویش رسیده وعده ای میخواهند با دامن زدن به اختلافات تنظیمي، قومی ومذهبی ازاین آب گل آلود ماهی بگیرند ومصالح علیای کشور را فدای اغراض سیاسی ومنافع شخصی خویش نمایند، ازهمهء علماء، قوماندانان، مجاهدین، بزرگان اقوام وتمام احاد ملت افغانستان تقاضا مینمایم تا حساسیت موضوع را درک نموده برای تأمین صلح سراسری، وامنیت درکشور، حفظ استقلال، حاکمیت ملی واستحکام وحدت ملی درافغانستان دست به دست هم داده، اتحاد وهمبستگی را درصفوف خود ایجاد وتحکیم نمایند، تا به یاری خداوند بزرگ و مهربان«ج» باشد که ملت وکشور اسلامی ما از این ورطهء هولناکی که درکنار آن قرارگرفته ایم نجات یافته ما ونسل های بعدی شاهد آیندهء خوش وباسعادت ودرخشانی باشیم.

و ماذالك على الله بعزيز

درتمام این توضیحات، شعبهء فرهنگی نجات ملي از فروش شفاخانهء بنام حضرت درمنطقهء بورد پشاور که ازپول جهاد و برای خدمت مجاهدین ساخته شده بود، و اخیراً براي محمد نصیرنام پاکستانی به مبلغ پنجصد لك کلدار پاکستانی بفروش رسانده شده و چك مبلغ ده ملیون دالری که نوازشریف صدراعظم پاکستان در اولین سفرش به کابل، به حضرت صبغت الله مجددی تقدیم کرد حرفی زده نشد، که این پول درکدام حساب امانت برای حکومت افغانستان سپرده شده یا اینکه چون حکومت ملی تمثیلی تاحال تشکیل نگردیده جناب حضرت پول های مذکور را محفوظ کرده اند تا به موقع آن به حکومت ملی مردم افغانستان تقدیم دارند، اگر چنین نیت کرده باشد نیت خوبی است زیرا پول های که بنام جهاد داده شده، پول و دارائی ملت مجاهد افغانستان می باشد.

مؤلف قضاوت را به تحلیل گران، مؤرخان ومطالعه کننده گان می گذارد تا درمورد با ابراز نظرهای شان مؤلف را برای طبع سوم رهبری نمایند تا باشد که ورای انتقاد های شان حقایق تاریخ ماجرای این عصر وطن ما روشن گردد.

در ماه اکتوبر ۱۹۹۶ که شاهد پیروزی های پیهم طالبان بودیم فضای جدیدی را در

سال ۱۹۹۷ بوجود آورد. دیگر طالبان تنظیم های جهادی را از صحنه سیاسی افغانستان بیرون ساخته اند، با از بین بردن و خلع سلاح قوماندان های آنها در واقع امیران و رهبران تنظیم ها را خلع کرده اند. چون طالبان حاضر نیستند با هیچ گروه و تنظیمی به مذاکره بنشینند مگر آنکه سلاح خود را تسلیم کنند. از طرف دیگر دیده می شود که عملاً در صحنه سیاسی افغانستان امروز دو قدرت در برابر همدیگر قرر دارد. یکی قدرت شورای دفاع افغانستان که در اتحاد آن قوت های وحدت، احمد شاه مسعود، جنبش اسلامی و فرقه اسمعیلیه قرار دارد و قدرت دیگر قدرت طالبان میباشد. بناءً طالبان مذاکره را برای حل صلح آمیز آنهم به شرط آنکه طرف مقابل حکومت طالبان را برسمیت بشناسند آغاز می کند.

با این حالت که دیگر تنظیم ها بشمول جمعیت دیگر قوه ای نمی باشند که به آن التفات صورت بگیرد ولی باز هم تنظیم ها تلاش دارند تا در حل سیاسی افغانستان شریك باشند. این ها پشاور و اسلام آباد را ترك نکرده ظاهراً روابط دوستانه را با اسلام آباد می خواهند، حفظ نمایند تا باشد که تأثیر آن در تغییر موضع طالبان در برابر شان مؤثر واقع گرد. حضرت مجددی در حالیکه از نظام طالبان و از شدتی که با آن در کابل عمل کرده اند حرفی نمیزند مگر اینکه یکی از قوماندان های او را طالبان می خواهند در کنر خلع سلاح نمایند شکایت می کند خلع سلاح قوماندان های نامدار جهاد را ثواب نمی داند. در حالیکه تا وقتی که قوماندان ها خلع سلاح نگردند نظم و صلح در کشور اعاده نمی گردد.

زیرا دولت های در بین دولت با داشتن قدرت های نظامی باقی می ماند. باید به قوماندان های نامدار جهاد احترام اعظمی صورت بگیرد زیرا جانبازی این قوماندان ها بود که منتج به شکست ابرقدرت شوروی گردید و نقشه جهان را تغییرداد. مگر میشود این احترام بطوری صورت بگیرد که این بار وجود شان باعث نظم و امنیت ملی گردد.

ما این گونه یك حالت را بعد از آنکه سپهسالار محمد نادر خان از پکتیا بعد از شکستاندن اداره سقوی بکابل آمده گذشتانده ایم چه در آن زمان نیز یك تعداد سران قومی چون قوماندانها ، با نادر خان یکجا بکابل آمدند، اعلیحضرت نادر شاه آنها را

تا پایان عمر خود احترام میکرد ، هفتهء یکروز با شاه طعام صرف می کردند، هر کدام بحیث دگروال و جنرال های اعزازی به رتبه های رفیع نظامی نایل شدند که می توانستند لباس نظامی را با فورم و نشان آن در بر نمایند و مورد احترام اردو باشند. در محافل رسمی و اعیاد مذهبی دعوت می شدند برای هر یك شان علاوه به معاش نقدی از اراضی دولتی زمین داده شد تا نیاز اقتصادی شان رفع شده باشد، این بار نیز بهمان گونه یك موقف مواجه میباشیم. البته آن یك جنگ داخلی و برای کسب قدرت بود و این قوماندان ها در جهاد استقلال و آزادیبخش ملی و مذهبی اشتراك کرده اند، خدمات شان یکنوع قدسیت دارد بناءً احترام شان بهمین تناسب باید صورت بگیرد. لذا برای این قوماندان ها باید رتبه های عسکری مطابق به قانون اعطا شود و امتیازات همان رتبه ها تا پایان عمر برای شان اجرا گردد. پاداش نقدی و جنسی مانند توزیع زمین باید در مقابل این خدمات بزرگ شان منظور گردد ولی به هیچ وجه نباید مسلح باشند و بایست خلع سلاح شوند، و وظایف را طبق احکام و هدایت وزارت دفاع ملی در موقع ضرورت بعهده بگیرند. رهبران تنظیم ها بعوض ترغیب آنها برای مقابله باید راه صلح آمیز را تشویق نمایند، در عوض سعی برای کسب قدرت نقش موه سفیدان محترم و رهبران دلسوز را بعهده بگیرند و در جستجوی حل سیاسی معضله پیچیده افغانستان که کشور ما را به لب پرتگاه رسانده برایند. اگر دیروز قوماندانی رهبری جهاد را بعهده گرفته بود امروز با سرمایه های که دارند رهبری خدمات بشری و باز سازی کشور ویران شان را بعهده بگیرند. به جراحات مهاجرین در کمپ های پشاور مرهم بگذارند. آوارگان کابل را که دیگر هیچ ندارند تسلی بدهند. اعمار روستا ها را حق اولیت دهند و به روستاها بروند و آنرا رهبری نمایند تا در موقعی که مردم افغانستان حق رای و انتخاب پیدا نمایند بار دیگر بسوی رهبران دلسوز خود برگردند.



ملاقات با انجنیر حکمتیار در آغاز جنگ کابل

همایون شاه آصفی با حاجی منگل حسین نماینده حزب اسلامی در اسلام آباد به چهار آسیاب می رود او در آنجا با انجنیر حکمتیار ملاقات و مذاکره می کند. حکمتیار همکاری روشنفکران را تقاضا می کند ولی آصفی در جواب وی می گوید که روشنفکران به جهاد همکاری کرده اند مگر حال با کدام پروگرام شما همکاری نمایند زیرا هیچکسی با پروگرام راکت پرانی شما همکاری کرده نمی توانند.

حکمتیار دایرساختن انتخابات را تأکید میکند ولی همایون شاه میگوید که در شرایط فعلی دایر ساختن انتخابات امکان پذیر نمی باشد(زیرا مهاجرین به وطن بر نگشته اند، احصائیه نفوس وجود ندارد، کارت هویت یا تذکرهٔ جدید تابعیت توزیع نگردیده موج دیگر مهاجرین تحت آتش راکت ها بسوی پاکستان ومزار در حرکت اند. مؤلف)

و بهترین راه حل تدویر یك لویه جرگه می باشد مگر حکمتیار از لویه جرگه سرتکانی می کند و می گوید که لویه جرگه یك موسسهٔ دموکراتیك نبوده همیشه فیصله های آن مطابق نظر زمامداران وقت صورت گرفته بناءً نظر مردم را انعکاس داده نمی تواند. آصفی بعداً به اسلام آباد برگشته و از اسلام آباد به کابل می رود. وی با استاد ربانی معرفت قبلی در پشاور و پاریس حاصل کرده بود برای استاد سه مشوره میدهد :

١- اول اینکه یك حکومت را با قاعده وسیع تشکیل کند تا همهٔ مردم دولت اسلامی را از خود بدانند چه تا این عمل صورت نگیرد دولت اعتبار داخلی و بین المللی را بدست آورده نمی تواند.

٢- خواهش می کند که آتش نفاق و تعصبات قومی روشن نشود زیرا درین آتش همه میسوزند، این جنگ برنده وبازنده نداردمثال یوگوسلاویا را تذکر میدهد.

٣- سعی شود که در مدت ریاست جمهوری خود مرتکب اشتباه نشود زیرا بعداً افسوس سودی نخواهد داشت.

آصفی میگوید در ماه دسامبر سال ١٩٩٢ از طریق قنسلگری افغانستان متعین پشاور تلگرامی برایم می رسد مبنی بر اینکه بنابر فیصله شورای رهبری که در آن همه سران تنظیم ها اشتراك دارند یکتعداد افغان ها بحیث اعضای انتصابی شورای حل و عقد انتخاب شده اند که در آن جمله شما نیز شامل می باشید و خواهش می نمایند تا درین مجلس اشتراك نمایم.

وضع کابل بحرانی بود و طیارهء عسکری که ذریعهء آن به کابل می رفتم به میدان هوائی کابل فرود آمده نتوانست لذا به میدان هوائی بگرام فرود آمد و از آنجا توسط یك فروند هلیکوپتر به کابل رفتم.

گلبدین حکمتیـــار و فعالیتهایش
در داخل و خارج کشور

گلبدین حکمتیـار در سال ۱۹٤۸ در منطقهء امام صاحب ولایت کندز تولد شد. حکمتیار پس از اکمال دوره ابتدائی و ثانوی در ولایت کندز در سال ۱۹٦۰ به کابل آمده و بعد از مدت کوتاه درلیسه عسکری در فاکولتهء انجنیری پوهنتون کابل شامل گردید. در دههء شصت که یکی از ادواری بود که پوهنتـون کابل صحنهء مبارزات سیاسی گردیده حکمتیاریکی از فعالین سیاسی ویکی از سخنوران برجسته آن وقت بود. درین دور است که جوانان تلاش می کنند تا در بین جوانان احراز موقف کنند یعنی روی لیدرشپ طبقهء جوان مبارزه صورت می گیرد. حکمتیار بار اول در سال ۱۹٦۹ مدت کوتاهی محبوس گردید ولی رها شد. در سال ۱۹۷۲ به اتهام قتل سیدال سخندان یك شعله ای یا ماویست که وی هم درصحنه های سیاسی پوهنتون کابل داد سخن میداد و پیروان سرسختی داشت برای مدت طولانی تر محبوس شد. بعد از پیروزی کودتای ۲٦ سرطان ۱۳۵۲ برهبری سردار داود وملاحظهء حلیفان پرقدرت چپی(حزب دموکراتیك خلق) در کنار سردار محمد داودعرصه را بخود ضیق دیده به پاکستان هجرت کرد. چون فعـالیت سیـاسی در پاکسـتان برای یك خارجی به طور مسـتقل ممکن نبـود بین حکمتیار و حلقه های سیاسی و سرویس استخباراتی پاکستان همکاری ایجاد شد.

در سال ۱۹۷۵ حکمتیار در قیام ضد حکومت جمهوری محمدداود اشتراک ورزید که ناکام شد. حکمتیار درسال ۱۹۷٦ حزب اسلامی را تأسیس نمود و مقابله را با حزب دموکراتیک خلق و بعد از اشغال قوای نظامی شوروی علیه اردوی سرخ به جنگ پرداخت.

حکمتیار در حکومت عبوری حضرت صبغت الله مجددی به سال ۱۹۸۹ بحیث وزیر امور خارجه تعیین گردید. در سال ۱۹۹۲ برای سرنگونی حکومت مجددی اولین جنگ کابل را آغاز کرد، این جنگ ها را در طول سال های ۱۹۹۳-۱۹۹٤ ادامه داد. در سال ۱۹۹۳ بحیث صدراعظم دولت اسلامی برهبری استاد ربانی تعیین شد.

در سال ۱۹۹۵ از طالبان شکست خورد و به سروبی و لغمان متواری گردید. در سال ۱۹۹٦ برای بار دوم بحیث صدراعظم بعد از ائتلاف با استاد ربانی در پایان جنگی آگنده از قتل و قتال زیاد بحیث صدراعظم تعین گردید. در پایان شکست رژیم که به تاریخ پنج جنوری ۱۹۹۷ در برابر طالبان صورت گرفت و رژیم ربانی و حکمتیار سقوط کرد. حکمتیار نیز کابل را ترك گفت و به طرف بغلان و کندز رهسپار شد، در حالیکه وی مبارزه را علیه طالبان اعلام کرد نمایندگان با صلاحیت حزب وی در پشاور آن اعلامیه های را خلاف روحیه و گفتار حکمتیار اعلام کردند. حکمتیار در کنفرانس تهران که در ماه فبروری ۱۹۹۷ صورت گرفت اشتراك کرد از آن بعد در آن شهر زندگی می نماید.

بقول محمد سرور ناشر، پدر حکمتیار در دوره‌ء حکومت سردار محمد هاشم کاکای پادشاه سابق افغانستان بکدام علتی که نزد مؤلف معلوم نشد به ولایت کندز تبعید گردیده بود و چون پدر حکمتیار چون ناشر بقوم خروت ارتباط داشت وی تحت حمایت و مساعدت سرور ناشر که هم رئیس سپین زر و هم زمین دار و سرمایه دار بود قرار گرفت. حکمتیار ایام طفولیت را تا نوجوانی و اکمال تحصیل بکلوریا در کندز گذشتاند و طبعاً روزگار تبعید بالای وی اثر گذاشت، ممکن همین عقده سببی برای مخالفت اولیه وی با رژیم شاهی شده باشد.

فعالیت های سیاسی حکمتیار

حکمتیار بعد از گذشتاندن مدت کوتاهی در لیسه عسکری به فاکولته جدید التأسیس انجنیری داخل می شود. این فاکولته به امداد امریکا تأسیس شده بود، استادان آن اکثراً امریکائی بودند؛ درین دوره بود که جنگ سرد بین بلاك شرق برهبری شوروی و غرب برهبری امریکا به شدت جریان داشت، با آنکه از نفوذ این جنگ سرد در داخل کشور توسط مطبوعات جلوگیری میگردید و مطبوعات دولتی با بسیار دقت بیطرفی مثبت ولی فعال افغانستان را که سیاست عنعنوی کشور بود و از طرف لویه جرگه های متعدد تائید شده بود حفظ می کرد، مگر این جنگ سرد در پوهنتون کابل با بوجود آمدن دسته های مختلف فکری کمونیست متمایل به مسکو، کمونیست های متمایل به چپی طرفداران مجید کلکانی به نام سازمان آزادی بخش افغانستان (ساما) بوجود آمده بود و علناً فعالیت می کردند. از طرف دیگر با انفاذ قانون اساسی جدید جراید شخصی نیز به میان آمد که هر کدام سمت سیاسی بخصوصی گرفتند و براه خود و برای توصل به اهداف مخصوص بخود شان تبلیغات می کردند، چنانچه جریدهء خلق علناً بطرف ایده لوژی کمونیستی مسکو متمایل بوده تبلیغ و حرکت می کرد. شعلهء جاوید چون ناشر افکار ماوئیست های افغان روشی داشت، گهیح یك جریده مُبلغ مذهب سنی و در مقابل آن پیام وجدان مُبلغ شیعه های افغانستان بود که در آن وقت که مردم ما به تحولات داخل ایران کدام آشنائی نداشتند با نشر فوتوهای آیت الله های ایران سمت حرکت و هدف خود زا تعیین کرده بود. درست درین دهه بود که همانطوریکه گفتیم حکمتیار بعد از گذشتاندن مدت کوتاهی در لیسه عسکری به فاکولته جدید التأسیس انجنیری که از طرف استادان امریکائی تدریس می گردید شامل می شود.

طوریکه در صفحات این کتاب گفته شده گروپ استادان امریکائی در فاکولته انجنیری تأثیرات سیاسی را گذاشتند، استادان مصری تأثیرات سیاسی را به مدرسه شرعی پغمان و فاکولته شرعیات و استادان روسی به پوهنحی های انستیتوت دولتی کابل بجا ماندند. انجنیران امریکائی که در پروژه های مربوط وادی هلمند کار می نمودند، انجنیران روسی که در پروژه های سرك سازی هرات، کندهار، کابل، حیرتان و دیگر موسسات کار می کردند نقش فعالین سیاسی را به نفع آیده لوژی های مربوط شان بعهده گرفتند. حکمتیار در چنین یك فضای جدید سیاسی بود که تحصیلات خود را آغاز کرد. ایام کودکی و نوجوانی حکمتیار که در ولایت کندز و در بین یك خانواده، مذهبی گذشته بود با عقده، که از تبعید بودن داشت یکجا شده وی را به سوی اهداف مذهبی سیاسی سوق کرد. چون از لحاظ شخصیت قاطع و با تصمیم بود در تصمیم خود در هر مرحله حیات سیاسی، قاطع و سرسخت باقی ماند تا اندازه ایکه دیگر شخصیت های حزبی نمی توانستند در مواقع اتخاذ تصامیم سیاسی بوی تأثیر بگذارند. چون صحنه های پوهنتون به میدان مبارزات سیاسی تبدیل گردید بزودی برخورد های زبانی بین جوانان چپی و راستی شدید گردید. در بین چپی ها سیدال سخندان و نجیب و در بین راستی ها طبعاً حکمتیار علناً به مبارزه برخواستند. همچنانکه نجیب و سیدال سخنور بودند بهمان تناسب حکمتیار نیز مهارت داشت، به همان تناسب که حکمتیار در اسلام مطالعه می کرد و در راه اسلام سیاسی یعنی اخوان المسلمین تحت عنوان برادران مسلمان قدم برمیداشت بهمان تناسب نجیب و گروپ هم فکران چپ خود را با افکار و ایده لوژی مارکسیزم مجهز ساخته وارد میدان سخنوری به هدف جذب جوانان می ساخت. گاه گاهی این برخورد ها بسیار جدی می گردید مگر هیأت اداری پوهنتون و فاکولته ها بیطرفی اختیار کرده بودند چه یا خود به این گونه افکار پابند بودند یا آنکه هدایت حکومت چنین بود، یعنی فیصله شده بود تا جوانان آزاد گذاشته شوند تا

در پرتو برخورد های فکری خود راه خود را پیدا نمایند و آن راه طبعاً راه خدمت به وطن و پیروی از فرهنگ و تاریخ ملی وطن خواهد بود.

بهر صورت حکمتیار درین برخورد ها تلاش داشت رهبری را بخود اختصاص بدهد، چه وی جاه طلبی سیاسی داشت. این گونه جاه طلبی سیاسی بوده که شخصیت های سیاسی را در جهان بوجود آورده است. اگر به حیات سیاستمداران جهانی متوجه شویم و تحلیل کنیم می دانیم که یکی از فکتورهای بسیار مهم و مؤثر در تشکل شخصیت های سیاسی جاه طلبی است که تأثیر فراوانی داشته است. این عنصر بوده که شخص را در صحنه حیات سیاسی و اجتماعی سوق کرده، بعضی را بسوی کسب سرمایه برده و آن دیگری را شیفتهء کسب قدرت ساخته است.

طوریکه از روش های حکمتیار درك می شود وی از یکطرف چون عضوی از سازمان سیاسی برادران مسلمان به اسلام سیاسی پیوند بسته بود، از جانب دیگر می دانست که بدون داشتن قدرت نمی تواند برای رسیدن به هدف کاری از پیش ببرد خاصتاً که چپی ها را در راه رشد می دید و ملاحظه می کرد که حکومت های وقت علیه آنها اقدامی به عمل نمی آورد و حتی مشاهده می نمود که حکومت ها کمتر از چپی ها هراسی نشان میداد و زیاده تر از راستی ها ابراز پریشانی می شد. در چنین فضا بود که حکمتیار مبارزه جدی و شدید خود را آغاز می کند. طوریکه گفته آمدیم دوبار گرفتار و حبس می شود. باید متذکر شد که کمتر از فعالین سیاسی آن وقت حتی برای مدت کوتاه زندانی شده اند که می توان درین جمله از غلام علی آئین نام برد که وی بحیث یکی از فعالین اتحادیه محصیلین اول بسیار مدت ها قبل از آغاز این فعالیت های جدید در آوانیکه غلام علی جوان تخلص میکرد و یونس سرخابی و سید محمد میوند نسبت ایراد کنفرانس ها و فعالیت سیاسی مدت کوتاهی گرفتار و محبوس شدند وبعداً سید محمد به کندهار و یونس سرخابی به فاریاب فرستاده شدند.

از دیگران خاصتاً در عصر دیموکراسی که در پرتو قانون اساسی جدید ۱۳٤۲-۱۳٤۳ بوجود آمده بود کمتر اشخاص روی زندان را دیدند. (مؤلف از زندانی شدن غلام دستگیر پنجشیری و عبدالهادی کریم که هر دو خلقی بودند بیاد دارد که هادی کریم بعد از رهائی بحیث یك روشنفکر غیر حزبی فعالیت اش را برای وطن ادامه و آزادانه ابراز نظر می کرد). بناءً فعالیت های سیاسی روزبروز از کنترول خارج می شد تا آنکه در یك برخورد سیدال سخندان سخنگوی ماویست های پوهنتون کشته شد و به آن اتهام حکمتیار گرفتار و مدتی را در زندان گذشتاند. دیگر این مبارزات آهسته آهسته خیابانی شد و به تظاهرات عمومی و شهری تبدیل گردید که در روزهای معین در پارك زرنگار و صحن مقابل پشتنی تجارتی بانك صورت می گرفت. چپی ها در پارك زرنگار با پرچم های سرخ و راستی ها با پرچم های سبز در میدان مقابل بانك تجارتی حاضر می شدند وبیانیه های سیاسی شانرابا انتقاد های بسیار شدید و زننده از رژیم شاهی ابراز میداشتند. نورمحمد تره کی و ببرك کارمل درین گونه تظاهرات بیانیه های شدید الحن ایراد می کردند ولی رهبران اخوان در تظاهرات ظاهر نمی گردیدند.

این نشان می داد که چپی ها بیشتر از آزادی عمل برخوردار بودند زیرا حکومت ها وجود یك گروپ کمونیست های متمایل به مسکو را تحمل می کردند تا اتحاد شوروی که کمك دهندهء بزرگ اقتصادی کشور بود، آزرده نگردد.

حکومت ها فکر می کردند که با شناخته شدن چپی ها ملت افغان که یك ملت مسلمان بوده با عنعنات و معیار های ملی خود بسیار پابند و بسته می باشند به زودی علیه چپ عکس العمل خواهند کرد و چپ در برخورد با ملت از بین خواهد رفت یا آنکه آنقدر محدود خواهد شد که فعالیت های آن مؤثر باقی نخواهد ماند. بر اساس این گونه طرز فکری بود که راستی ها خود را تحت فشار می دیدند و چپی ها ازین اغماض مقامات حکومت سؤ استفاده می کردند. حکمتیار درین موج سیاستی مثل دیگر هم

سنگران خود مبارزه می کرد که کودتای ۲۶سرطان ۱۳۵۲ صورت گرفت و درین کودتا پرچمی ها در کنار رهبر غیر کمونیست آن یعنی سردار محمد داؤد قرار گرفت. وزارت داخله تحت رهبری فیض محمد یك پرچمی ساحه را برای راستی ها بسیار ضیق ساخت. واقعه، که در قلعه زمان خان کشف شد و اجساد کشته شده گانی بدست آمد دیگر راستی ها را سخت تکان داد و در جمله یك تعداد دیگر گلبدین حکمتیاز نیز عازم پاکستان شد. ذوالفقار علی بوتو و دیگر رهبران پاکستانی که با سوابق سیاسی خاصتاً حمایت سردار محمد داؤد در ایام صدارت اول آن از خان عبدالغفار خان و عبدالولیخان و محمد ایوب خان اچکزی و خواست آنها که حصول حق تعین سرنوشت برای پشتون ها و بلوچ ها بود کاملاً آشنا بودند. حضور وی را در رهبری جمهوریت جوان برای پاکستان خطر بزرگی احساس کردند زیرا در سابق سردار محمد داؤد برای رسیدن به هدف سیاسی چون صدراعظم یك کشور شاهی مبارزه می کرد در حالیکه پاکستان جمهوری بود و پشتون ها و بلوچ با دیموکراسی زمان انگلیس ها و جمهوری جدید پاکستان زندگی می کردند. احزاب و اتحادیه ها داشتند. به اصطلاح خودشان جلوس ها را راه می انداختند، تظاهرات می کردند در حالیکه در آن زمان چنین حرکت های سیاسی و موسسات سیاسی در افغانستان وجود نداشت. مشکل به نظر می خورد که پشتون های آنطرف سرحد دیورند این امتیازات سیاسی را بخواهند از دست دهند بناءً مبارزه آنوقت داؤد خان مؤثریت بزرگی نداشت.

حال که جمهوریت تأسیس شده این نارسایی قسماً از بین رفته دیگر پاکستان که سال های نزدیك را تحت دیکتاتوری های نظامی گذشتانده بود و سوسیالیزم و چپ گرایی، مُد عصر بود، دیگرخود را در برابر یك جمهوریت که در رأس آن سردار محمد داؤد یعنی شخصی که افغانستان را از بیطرفی با گرایش راست به بیطرفی با گرایش چپ کشانده با یکتعداد از افسران جوانیکه در شوروی تحصیل کرده بودند، می دید طبعاً

تکان می خورد و این باعث آن شد تا ذوالفقار علی بوتو علیه سردار محمد داؤد و جمهوریت جوان آن برای بار اول به اقدامات عملی بپردازد.

بوتو برای جنرال نصیرالله بابر که در آن زمان بحیث گورنر صوبهء شمال غرب کار می نمود هدایت می دهد تا درین باره اقداماتی نماید وی با حکمتیار، ربانی و مسعود در تماس می شود چون این شخصیت ها از خوف گرفتاری و افتادن در چنگ پرچمی ها کابل را ترك کرده بودند و در پشاور زندگی می کردند. بقول شخص بابر که در یك سیمینار اظهار کرده بود وی با حکمتیار، ربانی و مسعود در تماس می شود و تعدادی از کماندوهای افغانی تشکیل و تربیت می یابند و برای سرنگونی رژیم محمد داؤد پلانی را تحت اجراء قرار میدهند که ناکام می شود. این حملهء کماندو ها از یکطرف برای ذوالفقار علی بوتو این اطمینان را بوجود می آورد که می توان با کمك به این شخصیت های افغانی قدرتی را بوجود آورد که اگر نتواند رژیم سردار محمد داؤد را سرنگون سازد لااقل باعث تهدید و آزار وی گردد و با این فشار بتواند وی را از استقامت و هدف سیاسی وی در قسمت حقوق پشتونها و بلوچ ها منحرف سازد تا آنکه از شدت به ملایمت کشانیده شود. از طرف دیگر سردار محمد داؤد را فهمانید که این شخصیت ها می توانند محوری برای تشکل یك قدرت خطرناك گردند بناءً سردار محمد داود مذاکره و مصالحه را با پاکستان ترجیح داد چه نمی توانست در عین وقت بدوجبهه یعنی چپ و راست مبارزه نماید. بناءً تقرب را به پاکستان با خنثی ساختن فشار راستی های افغان ترجیح داد. چنانچه کوردویز حقایقی را در باره تقرب محمد داؤد با پاکستان و امید حل سیاسی مسئله اختلافی بین دو کشوردر کتاب خویش درینباره تذکراتی میدهد. از طرفی هم شاهنشاه ایران با تأسیس جمهوریت جدید در افغانستان تکان میخورد و این موضوع موجب پریشانی وی میگردد زیرا آنرا در خاطرات اسدالله علم وزیر دربار وقت ایران چنین می خوانیم : "امپریالیزم شوروی خطر بزرگی از ایده لوژی

کمونیزم است. در زمان تزارها روسیه خواهان دستیابی به اوقیانوس هند و آب های گرم بوده است، همچنانکه شاه در بیانات علنی اش با صراحت اظهار کرده که ایران هیچگونه تهدیدی را نسبت به تمامیت ارضی پاکستان تحمل نخواهد کرد، هشداری که به هند هم که روابطش با ایران بهبود زیادی یافته ابلاغ شده است در عین حال به پاکستان توجه کرده که از تحریک عمدی با هند بپرهیزد." شاه علاوه کرد که : "این سیاست ما در قبال همسایگان شرقی ماست حتی اگر منجر به رویاروئی باروس ها شود..." پادشاه ایران برای گرفتن اطمینان از امریکا ضمن ملاقات باراکفلر گفت که : "سیاست من رُك، راست و صادق است و شیله و پیله در کار نیست. من با صراحت می گویم که مایلم که ایران نقشی را در اوقیانوس هند بازی کند. اعتراضی هم به حضور امریکا ندارم در واقع فعالانه از منافع شما دفاع خواهم کرد." شاه ایران در مورد افغانستان نیز ابراز نگرانی کرده گفت که : "بعقیده او داؤد خان به مخاطره افتاده و گروه افسران کمونیست در اردد قدرت را می گیرند." در چنین یك اوضاع سیاسی بود که پاکستان راه را برای رشد هسته های بسیار کوچك سیاستمداران جوان افغان باز ساخت درین جمله حکمتیار با استعدادی که داشت رهبران پاکستانی را بخود متوجه ساخت و در حالیکه راه را برای رهبران طریقت ها ضیق می ساخت این راه را برای خود باز می گردانید. تأسیس حزب اسلامی که در اواخر دوره زمامداری بوتو و آغاز زمامداری جنرال ضیاء الحق صورت گرفت با کودتای خلقی ها در هفت ثور ۱۳۵۷ راه را برای رشد آن کاملاً باز گردانید. جنرال ضیاء الحق کمك های بیدریغ خود را با حمایت قاطع از جنبش های اسلامی افغانی علناً ابراز نمود. حکمتیار از حالت جدید خوب استفاده کرد و روز بروز صفوف حزب اسلامی را توسعه بخشید. دسپلین و انضباط جدی را در حزب برقرار ساخت. دیگر حزب اسلامی توسط یك اداره، که چون یك گروه نظامی انضباط داشت اداره می گردید.

بزعم سوابق و تاریخ اعراب رهبر حزب را لقب امیر داده شخص حکمتیار بحیث امیر حزب اسلامی انتخاب شد. این حزب در مبارزات جهادی اشتراك ورزید و خدماتی انجام داد و قربانی هایی داد. دیگر احزاب خاصتاً افراد غیر حزبی از روش ها و شدت حزب اسلامی شکایت پیدا کردند و در عصر ضیاء الحق بعضی ترور ها را به این حزب نسبت دادند که حزب درهر موقع آنرا رد کرده و این سوال ها تا هنوز باقی است. اعلام حکمتیار برای تشکیل فدراسیون با پاکستان و مسافرت وی با قاضی حسین احمد به خوست صدمات اولی بود که در اثر تبلیغات حکومت کابل و هم مخالفین وی در پشاور متوجه شخص حکمتیار و حزب اسلامی گردید.

تقرب جمعیت اسلامی پاکستان با حزب اسلامی و جمعیت اسلامی در تأسیس یك جبهه مشترك اخوانی علیه شوروی و حکومت کابل مؤثر بود ولی ربانی ماهرانه خود را مخصوصاً برآی مدتی که به قدرت رسید از اخوانی ها در ظاهر جدا نشان داد مخصوصاً از قرار داشتن در کنار مسعود ازین شهرت استفاده کرد و این موقف وی چنین تلقین کرد که گویا صرف حکمتیار است که بنیادگرائی اسلامی را به پیش می برد. در حالیکه حکمتیار به این ایده الوژی خود پایدار ماند خاصتاً در موقع جنگ خلیج طرف امریکا را نگرفت بلکه از صدام حسین پشتیبانی کرد ورنه متردد و اوپورچونیست معرفی می گردید و علیه یك کشور اسلامی قرار می گرفت و این حرکت وی سبب شد که عربستان سعودی و امریکا علیه وی قرار بگیرند به توجه به این مطالب بود که حکمتیار به ممانعت دو کشور مؤثر در جهاد افغانستان دو کشوریکه وی را در جریان جهاد زیاد کمك کرده بود قرار گرفت و از یکطرف پله ربانی را گران تر ساخت و از جانب دیگر تضاد سیاسی را بین سیاست امریکا و سعودی از یك جناح و پاکستان از جناح دیگر به میان آورد درین میان که حکومت نواز شریف در اثر تصادم لفظی با رئیس جمهور محمد اسحق خان سقوط کرد و حکومت بی نظیر بوتو بقدرت رسید،

حکمتیار از یاری امریکا و سعودی محروم گردیده و متحدین پاکستانی خود را نیز از دست داد. حکومت بینظیر بوتو در فکر بدیل گردید. جنبش طالبان بوجود آمد و بسرعت رشد کرد چه مساعدت مالی عربستان سعودی، حمایت پاکستان و کمک های ربانی قوت های طالبان را در برابر رزمندگان حزب اسلامی در ولایت میدان مقابل ساخت، که حزب اسلامی در آن نبرد شکست خورد و طالبان بعد از تصرف میدان شهر بدون توقف به برکی برک، پل علم و محمد آغه مستقیماً طرف چارآسیاب تعرض خود را شروع کردند. حکمتیار که از جناح ربانی اطمینان نداشت خود را در بین دو قوه دیده لذا به سروبی انتقال کرده و مرکز اساسی خود را در لغمان تأسیس کرد.

حکمتیار مدتی بین لغمان و جلال آباد رفت و آمد میکرد شورای جلال آباد برهبری حاجی عبدالقدیر در بین کابل- اسلام آباد و بین حکمتیار و کابل و طالبان محتاطانه حرکت می نمود و خود را کاملاً بیطرف نشان میداد ولی با کابل رابطه را البته با گرفتن بودجه ولایت حفظ کرده بود، کابل صرف به نام اینکه ولایت ننگرهار حکومت کابل را رد نکرده خوش بود، در حالیکه ربانی کدام اوتوریته بالای جلال آباد نداشت. میانجی گری سیاف بین ربانی و حکمتیار آغاز شد تا آنکه حکمتیار برای بار دوم بعد از ملاقات با انجنیر مسعود در ماهی پر بحیث صدراعظم تعین گردید. با آنکه شهریان کابل از صدارت اول وی که در عوض خود استاد فرید را بحیث صدراعظم تعین کرد دوباره کابل را با آنکه صدراعظم از حزب اسلامی بود تحت آتش راکت قرار داده بود و تعداد زیادی از شهریان کابل جان خود را درین جنگ ها از دست داده بودند. (چون جنگ کابل در صفحات این کتاب توضیح شده اینجا از تکرار آن خودداری می شود) بآنهم بحیث صدراعظم تعین گردید. شهریان کابل انتقاد می کردند؛ در صورتیکه این امکان وجود داشت چرا این ائتلاف از اول صورت نگرفت که در اثر تضاد و اختلاف حکمتیار با ربانی کابل ویران شد هزاران نفر دیگر به پاکستان آواره گردید، بازسازی کشور معطل و حیثیت افغان ها در جهان مکدر ساخته شد، کشور ویران بسوی ویرانی

بیشتر تا سرحد تجزیه کشانده شد. بهر صورت این صدارت حکمتیار تا سقوط کابل ادامه پیدا کرد.

بعد از سقوط کابل حکمتیار خود سقوط حکومت خود را اعلام کرد ولی ربانی حاضر نگردید که خود را یك رئیس جمهور برکنار شده بشناسد. حکمتیار این بار بین کندز و بغلان رفت و آمد میکرد و یکبار اعلام کرد که علیه مداخله خارجی تا آخرین قطرهء خون خود می جنگند، البته این اشارهء بود به مداخله پاکستان تحت پوشش حمایت از طالبان، حکمتیار بعد از اشتراك در کنفرانس تهران فبروری ۱۹۹۷ دیگر در تهران زندگی می کند معلوم نیست که دیگر چه رولی را در آینده سیاسی افغانستان بازی خواهد کرد.

مؤلف فکر می کند اگر حکمتیار، ربانی و مسعود از ابتدا اتحاد می کردند و روشنفکران مهاجر را با تعدیلی در پروگرام شان، قابل قبول اکثریت می ساختند. امروز کشور ما یك قدرت بزرگ نظامی و اقتصادی منطقه می بود. بناءً مسؤولیت تاریخی را حکمتیار، ربانی نمیتوانند از خود دور سازند. این بود مناسبت های سیاسی حکمتار که نگاشته شد البته نقطه دیگر آن در ختم جنگ های کابل معلوم می گردد.

بعد از سقوط کابل بدست طالبان، حکمتیار بعد از توقف کوتاه در شمال کشور به ایران رفته و درآنجا زندگی می نماید. گفته می شود که پاکستان برای وی ویزای مسافرت به پاکستان نداده و یکبار شنیده شد که ممکن ایران را بعزم زندگی در سودان ترك بگوید. مگر تا هنوز بعضی قوماندانهای حزب اسلامی درداخل افغانستان حاضر اند. قوماندان بشیربغلانی وقوماندان عارف زاخیل که هردو از حزب اسلامی و درصف طالبان قرار دارند. مگر همایون جریر، کشمیر و صباوون یکبار درپنجشیر دیده شده اند ولی ازفعالیت شان کدام خبری دردست نیست وفعالیت های سیاسی حزب اسلامي درپاکستان منحصر به بعضی تبصره های غیرت بهیر وملاقات های منگل حسین بنام روشنفکر با اخضرابراهیمی می باشد.

فصل چهارم

جنـــگ هـــای کـــابل

افغـانستـان در طول تاریخ درین منطقـهء جهـان نقش بزرگی داشتـه است مـهاجرت آریایی ها ازین طریق به هند صورت گرفته و ساختار اجتماعی نیم قاره را تغییر داده است. به طوریکه آریایی ها از یکطرف ساکنان نیم قاره را در دوهزار سال قبل از میلاد به طرف جنوب نیم قاره راندند و درعوض شان درقسمت های پنجاب جایگزین گردیدند. آریایی ها با خود فرهنگ، زبان، مذهب و تشکیلات اساسی خود را انتقال دادند.

اسکندر کبیر از طریق افغانستان به هند حمله کرد و افغانستان محلی برای ترویج فرهنگ یونانی گردید که با آمیـزش با بودیزم فرهنگ گریکوبودیك را بوجود آورد و این دومین مرحله تبادل افکار و عقاید بین مردم افغانستان قدیم یا آریانا و نیم قارهء هند بود. آریایی ها رسم جرگه و انتخاب شاه را توسط ریشی ها یعنی روحانیـون با خود به هند انتقال دادند به این ترتیب آریایی ها در روزگـــار باستان زبان و مذهب و کلتور را برای هند به ارمغان بردند و در تغییرات اجتماعی و فرهنگـــی آنوقت هند مؤثر واقع گردیدند.

بر اساس مهاجرت ها از خارج به افغانستان و از افغانستان به خارج این کشور را به یك کشـور مـوزائیك از لحاظ زبـان و نژاد تبدیل کرد زیرا قـرار معلوماتی که برخی از محققان ارائه می دارند در کشور ما بیست نژاد و سی زبان مختلف به شمول دیالکت ها وجود دارد که مهمترین نژادها پشتون ها و تاجیك ها و هزاره ها که مغل اند بلوچ

ها و نورستانی ها و ازبك ها و ترکمن ها که با نژاد ترك نزدیك اند، محسوب می گردند و مهمترین زبان ها پشتو و دری است که بر اساس قانون اساسی سال ۱۳٤۲-۱۳٤۳ دورء شاهی بحیث زبان های رسمی کشور قبول گردیده بود. اکثریت قاطع مردم ما به این دو زبان صحبت می کنند.

بعداً افغانستان در اثر پیشروی دو امپراتوری روس و انگلیس از لحاظ ساحه محدود به حدود فعلی گردیده و نقش کشور حایل را در بین دو امپراتوری گرفت و از تماس مستقیم و برخورد این دو امپراتوری روس و انگیس جلوگیری به عمل آورد.

افغانستان اینك امروز به یك ساحه مهم ارتباطی اقتصادی بین آسیای میانه، نیم قاره هند (هند و پاکستان) جنوب شرق آسیا بحیره عرب، چین وکشورهای اروپایی قرار گرفته این بار راه ترانزیت تجارتی نه تنها راه ابریشم را زنده ساخته بلکه با تأثیرات وسیع تر و حساس تر توجه جهان را به این منطقه جلب کرده است. با تأسف منطقهء تضاد ورقابت های سیاسی اقتصادی در بین کشورهای منطقه که بعضاً دارای نیروی ذروی اند و برخی دیگر شان در راه دست یافتن به نیروی ذروی می باشند قرار گرفته، از جانب دیگر رقابت ها را بین ایالات متحده امریکا، ایران عربستان سعودی فدراسیون روسیه، هند و پاکستان و ترکیه بوجود آورد که نتیجهء آن جنگ های است که در بین احزاب و تنظیم های افغانی به ترغیب، تحریك و تمویل اقتصادی کشورهای خارجی جریان پیدا کرده است. افغان ها روزانه به صدها جوان خود را از دست می دهند و کشور به یك مزار شهیدان و سرزمین ناله و سوگواری تبدیل گردیده و اینك صحنه های تراژیك و خونین وطن عزیز را در ورای جنگ های کابل مورد تحلیل قرار می دهم.

جنگ اول کابل که در ماه جولای ۱۹۹۲ واقع شد بین اتحاد متشکل از قوای مربوط به تنظیم های جمعیت، اتحاد اسلامی و عبدالرشید دوستم بود. علت این جنگ این بود که قوای حکمتیار با همکاری جناح خلق حزب دموکراتیك خلق وزارت داخله و بعضی

نقاط مهم شهر کابل را قبل از ورود قوای احمد شاه مسعود از چاریکار اشغال کردند. این دو جناح در عوض مذاکره و حل سیاسی مسئله، به جنگ پرداختند زیرا احمد شاه مسعود ادعا می کرد که باید طبق فیصله پشاور عمل شود ولی فیصله پشاور در مورد تدابیر امنیتی، پلانی اتخاذ نکرده بود. شکل تطبیق آن که با آمدن نیروهای غیر متشکل ملیشه های تنظیم های مختلف باعث نابودی اردوی افغانستان گردید، معلوم نبود که امنیت را چگونه حفظ می کنند و مسؤول قوای دفاعی و امنیتی در دولت اسلامی کی می باشد. بناءً قوای دوستم که تعداد شان زیاد بود با قوای احمد شاه مسعود یکجا شده قوای حزب اسلامی حکمتیار را از کابل خارج ساختند. حکمتیار در چارآسیاب مرکز نظامی مستحکمی را تأسیس کرد. علت این جنگ را گرچه در واقعیت جنگی برای گرفتن قدرت وشکستاندن حریف بود مگر در ظاهر چنین رنگ گرفت که انجنیر حکمتیار تقاضا می نمود تا دوستمی ها که در جنگ علیه مجاهدین اشتراک داشته اند و دوستمی ها تعداد زیادی از مجاهدین را به شهادت رسانده اند باید از کابل خارج ساخته شوند مگر نه حضرت صبغت الله مجددی ممثل دولت اسلامی (برای دو ماه) و نه استاد ربانی رئیس جمهور (برای سه ماه) به این تقاضا جواب مثبت دادند بلکه حضرت آنرا رد کرد و ربانی با خاموشی و استقبال از دوستم در ارگ به آن جواب رد داد.

جنگ دوم کابل در ماه حوت ۱۹۹۲ به شکل بسیار شدید صورت گرفت، درین جنگ از سلاح ثقیل، توپ، هاوان و راکت کار گرفته شد. در اثر این جنگ دوهزارو چارصد نفر به قتل رسید و نه هزار نفر دیگر زخمی شد. قربانیان زیاد تر را اطفال زنان و مردان یعنی شهریان بیگناه کابل تشکیل می داد زیرا جنگ تخنیکی و توسط سلاح های دور برد بود و جنگ پیاده صورت نمی گرفت بناءً قوت های نظامی دو طرف کمترین قربانی می دادند زیرا در سنگرها محفوظ بودند، در هر دو جناح اشخاص ملکی تلف می شدند.

جنگ سوم کابل، چون باید در مدت سه ماه ریاست جمهوری برهان الدین ربانی در آخر دسامبر به پایان می رسید لذا آواز روسای تنظیم ها از هر طرف بلند گردید، مخصوصاً حضرت صبغت الله مجددی این آواز را بلند تر و رساتر بهر طرف می رساند و تقاضا می کرد که ربانی باید قدرت را به شورای جهادی بسپارد تا رهبر جدید دولت تعین شود، هیچ یك از روسای تنظیم ها درینموقع نیز از حقوق ملت افغان و احضار یك لویه جرگه عنعنوی یا انتخابی بجز رهبر تنظیم محاذ ملی پیر سید احمد گیلانی، حرف نمی زدند بلکه این حق را حق هفت تنظیم می دانستند حتی برای حزب وحدت نیز چندان حقی قایل نمی شدند. چون ربانی درباره انتقال قدرت حرفی نداشت بناءً جنگ در دسامبر ۱۹۹۲ مارچ ۱۹۹۳ شروع شد و قوای حزب اسلامی حکمتیار با تکرار همان تقاضای سابق خود جنگ را با قوای دولت ربانی که وزیر دفاع آن جنرال احمد شاه مسعود بود ادامه داد. ولی حزب نتوانست کدام منطقه یا نقطهء اساسی را از قوای دولت ربانی بدست بیآورد مگر تعداد دیگر از ساکنان معصوم کابل کشته و معیوب گردید. شدت زمستان نیز به مشکل بزرگی برای مردم کابل تبدیل شده یك تعداد دیگر در اثر سرما و نداشتن پوشاك و سرپناه و فقدان دوا و داکتر هلاك گردیدند. تعداد دیگر در همان زمستان شدید با دست ها و جیب های خالی رهسپار جلال آباد و پاکستان شدند ولی در عرض راه دزدان راه شانرا گرفته و اموالی که با خود آورده بودند به یغما بردند.

این گونه روش را یکنفر جوان افغان ازبك مزاری برایم در پشاور چنین حکایت کرد که "شما می دانید که موه سفیدان به مشکل محل زندگی خود را ترك می نمایند، پدرم در مزار یك دکان قالین فروشی داشت ولی از دست پهلوان ها (قوماندان های دوستم) بسیار به عذاب بودیم، هر کدام می آمد یك لك دو لك روپیه از ما تقاضا می کرد و می گرفتند، فردای آن قوماندان دیگری عین تقاضا را می کرد این رویه و ظلم بالاخره

پدرم را قانع ساخت تا مهاجرت کنیم و به خارج کشور برویم و بکار خود ادامه بدهیم در غیر آن افلاس می کنیم. همان بود که دوازده لك روپیه را با خود گرفته جانب پاکستان حرکت کردیم، تا کابل بدون کدام آزار رسیدیم ولی در عرض راه جلال آباد راه را مجاهدین سروبی گرفتند ومبلغ دوازده لك روپیه ما را گرفته صرف بیست هزار افغانی را برایما گذاشتند. حال در پشاور آمده و مصروف ترتیب پاسپورت و ویزای دوبی می باشم زیرا در دوبی ازبك های افغان موسسات تجارتی دارند و ما قبلاً برای شان قالین صادر کرده ایم اکنون مجبورم با گرفتن قرض از وطنداران خود در پشاور به دوبی میروم و در آنجا بکار تجارت ادامه میدهم. این است روش پهلوان های دوستمی علیه ما ازبك ها ولی وقتی خارج مزار می شویم دیگران ما را دوستمی خطاب می کنند و آزار میدهند. این بود قصهء یك برادر افغان مزاری ما و قصه دوم این است که عبدالله ابوی برادر مؤلف که خانه اش را در قلعه فتح الله بفروش رسانده بود وقسمتی از آن پول را با خود داشت که حملات به مکروریان کهنه شروع می شود و چاره نمی بیند جز آنکه به طرف پاکستان رهسپار شود پول وی را نیز در عرض راه جلال آباد و کابل چپاول می کنند و عبدالله ابوی با دختر و پسرش دست خالی وارد اسلام آباد می شود چون در آنجا خواهر و خواهرزاده های من می باشند بی پناه نمی مانند عبدالله ابوی که در طول زندگی خود پاك کار کرده و با حفظ حیثیت زندگی نموده است و با معصومیت خاص و غرور افغانی در قندز و کابل حیاتش را سپری کرده بود در پایان عمر انتظار نداشت که چنین پاداشی بگیرد مثل برادر مؤلف صدها و هزارها نفر دیگر در اثر این جنگ های قدرت طلبی به این گونه زندگی مواجه شده اند. درین جنگ قوای حزب وحدت و قوای دوستم نیز به نفع دولت ربانی اشتراك ورزیدند و قوای حزب اسلامی قریب به شکست قاطع بود که سر و کلهء پاکستانی ها پیدا شد و متارکه در نیمهء ماه فبروری صورت گرفت و این جنگ با مداخله اسلام آباد که مفاهمه را بوجود آورد و

حکمتیار را صدراعظم ساخت در واقع به نفع و پیروزی حزب خاتمه یافت زیرا مسعود وزارت دفاع را از دست داد. بآنهم در توازن قوای دو طرف متخاصم کدام تغییر محسوس بوجود نیآمد.

جنگ چارم کابل در طول تابستان ۱۹۹۳ دوام کرده این جنگ بین قوای جبههء طرفدار ربانی و اتحاد اسلامی سیاف از یك جناح با قوای حزب اسلامی و وحدت در جناح دیگر صورت گرفت، قوای جنرال دوستم نیز با اتحاد ربانی سیاف همراه شد. سه حصه قوای پیاده دو طرف با هم جنگیدند ولی چون نتوانستند پیشرفت قابل ملاحظه بنمایند جنگ به جنگ سلاح های ثقیل راکت و توپ تبدیل گردید. این جنگ ها در خزان سال مذکور از کابل نیز خارج گردیده در ماه اکتوبر جنگ در حوالی سروبی ادامه یافت. درین جنگ خطر مهم به سر بند برق سروبی پیش شده بود ولی طرفین از انهدام آن احتراز کردند. در ماه های نوامبر و دسامبر ۱۹۹۳ جنگ بسیار شدید و وحشت انگیز تگاب صورت گرفت، درین جنگ ها تلفات طرفین سنگین بود ولی قربانی باشندگان ملکی تگاب سنگین تر بود، این مردم زارع، کارگر و ناتوان به جبر مهاجر شده خانه و کاشانه شانرا ترك داده عازم جلال آباد گردیدند ولی این رهبران یعنی ربانی از ریاست جمهوری نگذشت و حکمتیار از تقاضای بدست آوردن آن.

جنگ پنجم کابل در جنوری ۱۹۹٤ فبروری ۱۹۹۵ آغاز گردید و قرار گفتهء یك شاهد عینی جنرال بابه جان قوماندان گارنیزون کابل کشف کرده بود که کودتای علیه برهان الدین ربانی صورت می گیرد. این اطلاع را به احمد شاه مسعود رسانده بود ولی مسعود در اول فکر نمیکرد که واقعیت نداشته باشد زیرا بابه جان که از جمله جنرال های رژیم نجیب بود با آنکه با جمعیت اسلامی پیوسته و کار میکرد مورد اعتماد کامل نبود جنرال قانونی به مؤلف گفت که در اول به پلان کودتا باور نداشتند ولی نقل و انتقال را در طرف مقابل می دیدند. مختصر اینکه پلان کودتا حقیقت داشت و

اطلاعات جنرال بابه جان واقعیت بود. درین جنگ نیز واقعه عجیب چون واقعات گذشته در صفوف مجاهدین رخ داد.

به طوریکه جنرال دوستم که تا صبح کودتا با ربانی متحد بود عملیات ضد دولت ربانی را در روز اول سال اغاز میکند و می خواهد ضربهء اساسی و کوبندهء را به مسعود برساند قوای حزب اسلامی حکمتیار نیز به این عملیات شریك می شود مگر با آنکه این جنگ ها بسیار شدید بود، قوای دوستم تا صد متری ارگ رسید ولی قوای احمد شاه مسعود موفق گردید قوای جنرال دوستم و انجنیر حکمتیار را که شامل اتحاد بودند عقب بزند. درین جنگ که حین سرمای ماه جنوری صورت گرفت و باشندگان ناتوان و نادار و ستمدیدهء کابل ده هزار شهید داد و تعداد مجروحین اعلام نگردید مگر دو هزار دیگر بی سرپناه شده کابل را ترك گفتند.

البته جنگ آنقدر شدید بود که فردی از جای و محل خود حرکت کرده نمی توانست ولی در اثر مداخله سازمان ملل آنهم برای خارج ساختن تعداد دیپلومات و کارکنان موسسات بین المللی متارکه اعلام شد که بعضی از باشندگان کابل نیز از آن استفاده کرده در کنار دیپلومات ها باشندگان برهنهء کابل با دست ها و جیب های خالی پای پیاده عازم جلال آباد گردیدند. برخی شان که توان رفتن را نداشتند در کناره های دریا در مسیر کابل جلال آباد انتظار می کشیدند تا این دیوانگان قدرت برحم بیایند و جنگ را ختم کنند تا دوباره به ویرانه های شان برگردند. مگر این جنگ چار ماه دوام کرد در همین جنگ بود که حزب وحدت به طرف حزب اسلامی و دوستم رفت و بن بست نظامی به میان آمد، دریای کابل در قسمت مکروریان های سابق و جدید حد فاصل بود و کسی اینطرف و یا آنطرف پیشرفت کرده نتوانستند. حکمتیار در چارآسیاب پادشاهی می کرد و ربانی در ارگ وزیر اکبر خان حکومت می نمود. قوای دوستم در تپه مرنجان و بالاحصار کابل سنگر گرفته، حزب وحدت در دشت برچی،

دارالامان، کارته های ۲، ۳ و ٤ و جمال مینه و پوهنتون. مگر کوه تلویزیون از طرف قوای احمد شاه مسعود چارطرف کابل را کنترول و نظاره می نمود. دل سنگ بحال مردم ستمدیده کابل می سوخت ولی دل حکمتیار وربانی ازسنگ هم سختتر بود و نمیسوخت.

جنگ ششم کابل که بهار ۱۹۹۵ واقع شد و این جنگ در اثر حملهء جنرال احمد شاه مسعود قوماندان نظامی رژیم برهان الدین ربانی صورت گرفت. قوای دولت ربانی می خواست قوای حزب وحدت را که تا حوالی هوتل انتر کانتینتال رسیده بود مورد حمله و ضربات سنگین توپخانه در حصه افشار و چنداول قرارداد و حزب وحدت مجبور به عقب نشینی گردید. دیگر کابل از تیر رس راکت های مخالفین خلاص شده بود، قوای احمد شاه مسعود بر قسمت اعظم کابل تسلط پیدا کرده بود، شهریان کابل که ناتوان ترین باشندگان دوملیونی این شهر بودند لحظه های آرامی پیدا کرده و دوباره کسب و کار رونق می یافت که جنبش طالبان به میان آمد. باید متذکر شد که در ظرف سه سال جنگ های قبل الذکر قسمت اعظم کابل تخریب گردید عمارات به خاك یکسان شده از شهر کهنه و چنداول چیزی باقی نماند، کارته ٤ بکلی نابود گردید. شاهدان عینی می گویند از یك طرف شهر سوی دیگر شهر دیده می شود جاده میوند از آغاز تا اخیر منهدم گردیده و آثار محدود از مینار جاده میوند و مسجد اخیر جاده بچشم میخورد. نندارتون ها میدان جنگ بود...... البته شهر کابل در جریان جهاد بی آسیب مانده بود، روستا ها و قریه های افغانستان توسط بمباردمان های قوای اشغالگر روس تخریب گردید مگر شهر زیبا و تاریخی کابل توسط قوت های جهادی مگر به امر و هدایت بعضی از روسای تنظیم های اسلامی صرف به هدف گرفتن قدرت تخریب گردید همانطوریکه جنرال اخترعبدالرحمن رئیس استخبارات نظامی زمان ضیاء الحق آرزو داشت کابل آتش گرفت و دودش برآمد: نمیدانم اینها در برابر محاکمه تاریخ چه جواب خواهند داد و وجدان شان با ایشان چه معامله می نماید.

جنگ هفتم کابل: در اکتوبر دسامبر ۱۹۹۵صورت گرفت، چه در ماه سپتامبر قوای جنرال اسماعیل خان در حالیکه تا حوالی گرشك پیشرفت کرده بود و فکر می شد که این پیشروی وی را به کندهار خواهد رساند، دفعتاً رخ جنگ گشت و قوای اسماعیل خان شکست خورد، میدان هوائی شیندند و شهر هرات بدون کدام جنگ بدست طالبان افتاد، اسماعیل خان با چند صد نفر از یاران وفادارش به ایران پناهنده شدند، داکتر عبدالله با قوای کمکی که از کابل آمده بود نیز کاری از پیش برده نتوانست.

مخالفین جنرال اسماعیل خان علت این شکست را به تصمیم گیری منفردانه شخصی اسماعیل خان نسبت می دهند، ولی موافقین اسماعیل خان علت آنرا به یك توطئه نسبت می دهند که کابل به همکاری برخی از جنرال های جهادی برای برطرف نمودن اسماعیل خان راه انداخته بودند، شخص اسماعیل خان به خبرنگار جریدهء امید گفت که یارانش در هرات با وی ناجوانی کرده و کمکی برای وی ارسال نکردند و شخص وی مریض بوده در حالیکه سیرم بدستش بوده قوا را برای نجات به عقب نشینی وا داشته است، ازین بیشتر معلوماتی ارائه نکرد. بناءً قضیه سقوط هرات مبهم باقی مانده است. مؤلف که در شورای هرات اشتراك کرده بودم، در هرات کاملاً امن و آرامی بود و کار و تجارت به پیمانه وسیع جریان داشت، فسادی در هرات وجود نداشت و هرات بحیث مرکز تجارتی بسیار مهم در منطقه در بین پاکستان، ایران، ترکمنستان و ازبکستان فعالیت می کرد، درین شهر تاریخی هفته وار به ملیون ها مارك و دالر تبادله می شد، هزاران لاری مال از طریق هرات به ممالك قبل الذکر می رسید. بناءً طالبان کدام دلیلی نداشتند که به هرات حمله نمایند. و لازم نبود اسماعیل خان راه پیشروی را سوی قندهار بگیرد و آنچه با طالبان رخ داد فراموش ناشدنی است چه قرار نشرات جریده امید چاپ امریکا تخریب تابلو های منحصر بفرد نگارستان هرات که به دست توانای استاد مشعل میناتوریست معروف این عصر، دبستان بهزاد بوجود آمده

بود ، تخریب شد. با این شکست اسماعیل خان برای طالبان اوضاع را مساعد ساخت که جانب کابل تقرب نمایند. طالبان وقتی بسوی غزنی تقرب می کردند همه تحلیل گران فکر می کردند که برای طالبان مشکل خواهد بود تا قاری بابا را سقوط داده از غزنی عبور نمایند. ولی دیدیم که قاری بابا بدون جنگ سنگر مبارزه را ترک گفت و درینموقع برهان الدین ربانی رئیس دولت کابل طی مصاحبهء که از رادیوی بین المللی فرانسه و دیگر رادیو ها نشر گردید گفت که : "قوای طالبان یك جنبش خودجوش است" زیرا خبرنگاران فرانسوی می کوشیدند تا مبصرین افغانی بگویند که قوای طالبان از طرف امریکا ، عربستان سعودی و پاکستان تشکیل شده است ولی در این موقع بود که ربانی چنین اظهاراتی کرد و هرگونه شك و شبه را نسبت وجود دست های خارجی در عقب طالبان رد نمود. قوای طالبان از غزنی گذشته در قسمت میدان به قوای انجنیر حکمتیار شکست داد و طرف لوگر و از لوگر طرف چار آسیاب عقب نشینی کرد ، همه فکر می کردند که چارآسیاب که یك سنگر بسیار محکم می باشد اشغال آن توسط طالبان آسان نخواهد بود مگر دیدیم که با حمله طالبان انجنیر حکمتیار با قوای خود به یك سرعت آنجا را ترك گفت که قرار شایعات اموال حزب وی حتی کتب و سامان و لوازم دفاتر آن بجا ماند. در باره انتقال حکمتیار به سروبی و شکست وی در برابر طالبان می گویند که حکمتیار در بین دو قوا گیر بود ، از مقابل قوای طالبان و از عقب قوای احمد شاه مسعود ، بناءً وضع را خطرناك تصور کرده در عوض فرار را به سروبی ترجیح داد.

با آنکه قرار و مفاهمهء بین ربانی و حکمتیار صورت گرفته بود مگر حکمتیار اعتماد نکرد. اولین قوای که به چارآسیاب وارد شد قوای دولت به قوماندانی گل حیدر بود. چه وقتی طالبان از وی خواستند تاسلاح خود را تسلیم نموده خارج شود گل حیدر جواب داد که وی تحت امر وزارت دفاع قرار دارد باید امر وزارت دفاع را حاصل نماید

بعداً طبعاً به هدایت وزارت دفاع منطقه را ترك گفت و عقب نشست و قوای طالبان چارآسیاب را تصرف کردند. طالبان باری تا کارته ۳ پیش آمده به مناطق حزب وحدت داخل شدند. بعداً که با قوای مسعود مقابل گردیدند دوباره عقب نشستند. درین جریان عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت با طالبان در تماس گردید تا علیه دولت ربانی متحد شوند و مزاری برای مذاکره به چارآسیاب رفت. در آنجا گرفتار گردیده و طوری به قتل رسید که چگونگی آن تا هنوز مکتوم مانده است.

طالبان دیگر به عوض حزب اسلامی از ارتفاعاتیکه در دست داشتند کابل را تحت آتش راکت قرار می دادند و از ربانی و قوای نظامی آن تقاضا می نمودند تا سلاح خود را تسلیم نمایند، یکبار در ماه نوامبر تا حوالی پلچرخی پیشرفت کردند، بعضی ها تبصره مینمودند که کدام قوماندان، پول گرفته، واین کار به پیشروی طالبان مساعدت کرده بود، پس از آنکه قوت های کابل برهبری قوماندان احمد شاه مسعود وارد صحنه می شوند طالبان به مواضع قبلی شان عقب نشینی می نمایند. به این ترتیب در هفت جنگ کابل شهریان کابل قربانی دادند ولی کدام تغییر بنیادی در اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی رخ نداد و طالبان در چار آسیاب ماندند، حکمتیار بین سروبی و لغمان رفت و آمد می کرد، شورای جلال آباد ماهرانه با کابل، پاکستان و دیگر تنظیم ها بازی سیاسی می نمودند تا که جنگ های جدید بین طالبان و کابل آغاز شد.



احمـدشاه مسعود

احمدشاه مسعود فرزند دگروال دوست محمد در سنه ۱۹۵۳ درقریهء جنگلك (ساحه بازارك مربوط ولسوالی پنجشیر) دریك فامیل معروف زمین دار متولد شده است. احمدشاه مسعود نوهء محمد یحیی خان یکی ازمصاحبان امیرحبیب الله خان شهید بود.

مسعود تحصیلات ابتدایی و ثانوی را درلیسه استقلال بپایان رسانده است. وی افغان تاجك ومسلمان سنی مذهب می باشد. مسعود در انستیتوت پولیتخنیك کابل تحصیل کرده است حین تحصیل به سازمان جوانان مسلمان شامل گردید. احمدشاه مسعوددرقیام و توطئه علیه حکومت جمهوری محمد داؤد(۱۹۷۳-۱۹۷۵) سهم گرفت، بعد ازناکامی قیام مذکور به مصر ولبنان رفت و به حیث یك عضو مقاومت فلسطینی درفعالیت های نظامی گروه های نظامی فلسطینی سهم فعال گرفت. بقول شبارشین روسي، مسعود طی جنگهای فلسطینی تطبیقات جنگ های پارتیزانی درکشورهای شرق نزدیك، لاتین و جنوب شرق آسیا را فرا گرفت. درسال ۱۹۷۷ احمدشاه مسعود به میل

خود با برهان الدین ربانی پیوست که مستعدترین زعیم جنبش اسلامی درافغانستان شناخته شده بود. درسال ۱۹۷۸ مسعود بعد از کودتای کمونیستی به وطن برگشت. قابل یاد آوری است که مسعود ازقوم نوروز خیل می باشد، یك شاخهء این قوم درمقر ولایت زابل زندگی می نمایند، پشتون اند. اینکه نوروزخیل ازپنجشیر به نژاد تاجیك افغان و نوروزخیل در مقر برنژاد پشتون افغان ارتباط دارد قابل تحقیق می باشد که هردو تاجیك افغان اند و درمقر پشتو زبان شده اند یا هردو پشتون افغان می باشند و درپنجشیر دری زبان گردیده اند.

جنرال احمدشاه مسعود را بعضی ازتحلیل گران سیاسی به چی گوارا شباهت میدهند مگرخود مسعود جنرال دوگول را ایده آل خود معرفی میکند، چون جنرال دوگول یك ناسیونالیست بوده این تمایل مسعود وی را به ملی گرایی تقرب می بخشد.

جنرال مسعود با جنگ های که باقوای سرخ نمود، شهرت بزرگی کسب کرده و امروز از قوماندان های معروف افغانستان درسطح منطقه و جهان می باشد. جنرال مسعود با حلقه های سیاسی ونظامی پاکستان توافق ندارد درین موجب دوام مداخلات وجنگ ها گردیده است. امروز مسعود به یك چهرهء افسانوی مدافعه ایده آل های افغانی تبدیل گردیده است، با آنهم برخی تحلیل گران از متارکه ای که مسعود با قوای روسی درجریان جهاد کرده بود، انتقاد می نمایند که مؤلف آنرا چنین تحلیل میٔ کند که مسعود درآن ایام برای کسب قدرت وآرایش قوت های پراگنده اش بفرصت و یك تنفس ضرورت داشته است.

بعد ازظهور طالبان خاصتاً بعد ازفتوحاتی که درسال ۱۹۹۸ درشمال کردند مسعود بامقاومتی که تشکیل کرده مورد توجه خاص واقع شده است چه قوای مسعود دیگر یگانه قدرتی می باشد که علیه طالبان مقاومت کرده. طالبان با روش ها وسیاست های شدید و ضد ملی که گرفته روز بروز مردم را به طرفداری احمدشاه مسعود میکشاند.

سازمان ملل کشورهای جهان نیز فعلاً درافغانستان دوقدرت را می شناسند یکی احمدشاه مسعود وديگرش ملامحمد عمر.

مسعود با هوشیاری تام پالیسی خود را طوری تعدیل و طرح کرده که مورد قبول مردم افغانستان وپذیرش مردم جهان گردیده است، یعنی خود را ازبنیادگرایی اسلامی دور ساخته ویك نوع ملی گرایی اسلامی را ازپیش گرفته است. درحالیکه طالبان موسسات تحصیلی را درکابل مسدود ساخته، احمدشاه مسعود آواز تأسیس پوهنتون البیرونی را درقلمرو بسیار کوچك خود که مرکب از دو ولایت پروان وکاپیسا می باشد اعلام کرد. واضح است که صرف دو ولایت چنین امکان را ندارد مگر اخذ این گونه پالیسی مثبت پلهء مسعود را درنزد روشنفکران افغان وزین تر می سازد. تجمع استاد سیاف و حاجي قدير رئیس شورای ننگرهار درکنار مسعود، مسعود را ازسیاست تنگ نظرانه دورهء حکومت استاد ربانی دور می سازد و مفکورهء ائتلاف دو نژاد مهم و اکثریت پشتون وتاجیك را بادیگر گروپ های اجتماعی تحت پرچم افغانستان واحد موضع احمدشاه مسعود را تقویت میکند وشکل ملی می بخشد. احمدشاه مسعود تاریخ افغانستان و منطقه را زیاد مطالعه می نماید، شخص آرام وباحوصله بوده زود تصمیم نمی گیرد، دربرابر شکست های ماه اگست ۹۸ دربرابر طالبان روش یك قوماندان باتجربه را ثابت ساخت. دیگر در سازماندهی وآرایش قوا وجنگ های چریکی وجبهه مهارت زیاد پیدا کرده یکی ازقوماندانهای می باشد که جنگ های جهادی وجنگهای داخلی هردو شخصاً جبهات را هدایت میکرد و می نماید. مخالفین وی اتهام می کنند که مسعود ازفدراسیون روسیه و ایران کمك نظامی دریافت میکند مگر نطاقان مسعود این اتهام را رد کرده می گویند که طالبان تحت تأثیر پاکستانی ها بوده و کمك های عربستان سعودی و امارات عربی را دریافت می کنند. ظاهراً دیده شده که شخص مسعود سعی داشته تا خود را ازتماس با کشورهای خارجی دور داشته باشد، صرف دو

بار به پاکستان و دوبار به تهران مسافرت کرده است که مدت آن ازدو، دو روز یا سه روز اضافه نبوده است.

محمد قاریسیف درباره‌ء احمدشاه مسعود می نویسد که:«او ازیك سو اقدامات نظامی را به عنوان یك هدف ارزیابی نمی کـــرد جــداً درپی همـــاهنگی آن با اهداف(استراتیژیك) نظامی سیاسی بود. از سوی دیگر با دور اندیشی فراست مندانه زمینه های سیاسی اجتماعی را برای حل سیاسی نظامی فراهم می ساخت او تلاش می ورزید جلو هرگونه رفتار های ناشایسته بامردم وباشندگان محلی را بگیرد. درنواحی زیر کنترول او نیایشگاهها، مکاتب، شفاخانه ها برای مردم ساخته میشد، راه ها احداث می گردید. برای زارعین کود کیمیاوی و تخم بذری توزیع می شد و برای ناداران و تهی دستان خوار وبار آورده می شد... او توجه شایانی به آموزش و پرورش نظامی پرسونل و دسته های خود مبذول می گردانید، برای این منظور او مراکز آموزشی ایجاد کرده وکار آموزان خوب نظامی و مربیان را از جمع کارشناسان خارجی و اسیران نظامی جنگی بر می گزید.

در روند تدارك و اجرای اقدامات رزمی احمدشاه مسعود توجه ویژه ای بر استخبارات معطوف میداشت، هنگامی که ارگانهای دولتی جوانان را به خدمت فراخوانده و سرباز گیری میکردند او افراد خودرا برای خدمت درارتش(نظام) وزارت کشور(داخله) وزارت امنیت دولتی می فرستاد تا در هرپادگان(واحد های نظامی) نفر های او و همراهانش با اراضی محلی به خوبی آشنایی داشته و باشنده گان محلی را خوب می شناختند که پیوسته آنان را ازکلیه تحرکات سپاهیان شوروی یا ارتش افغانستان آگاه می ساختند. جنرال خلیل رئیس کشف وزارت دفاع شخصیت وطن پرستی بود که با احمدشاه مسعود همکاری می کرد و به این علت گرفتار گردیده در دوره‌ء ریاست جمهوری دکتور نجیب اعدام گردید.»

شوروی ها می کوشیدند تا با مجاهدین تماس بگیرند، مقصد شان از این تماس این

بود تا راهی به صفوف جهاد پیدا کرده یا نفاق تولید نمایند یا آنکه برای ائتلاف باحکومت کابل استفاده بعمل آرند، درین سلسله درماه اگست ۱۹۸۹ ورونتسوف سفیر کبیر اتحاد شوروی متعین کابل پیامی به احمدشاه مسعود فرستاد، به او پیشنهاد کرد تا با نمایندگان کابل گفتگو هارا آغاز نماید، مگربقول قارییف، مسعود چنین جواب داد:

آقای ورونتسوف: درپاسخ به نامهء تاریخی ۱۳ ژوییه ۱۹۸۹ شما:

پشتیبانی شما از حزب دموکراتیك خلق افغانستان درگذشته به کشته شدن بیش از ۱/۵ ملیون نفر و آواره شدن نزدیك به پنج ملیون نفر ازمردم کشور ما انجامید که خانه وکاشانهء خود را ترك گفته و به کشورهای همسایه و دیگر کشورها پناهنده شدند و افغانستان به یك ویرانه مبدل گردید. تنها چیزی که شما دربدل این حمایت برای خود کمایی کردید رسوایی و سرافگندگی بود. هزاران جوان روسی درکوه ها وبیابانهای افغانستان کشته شدند و سرانجام شما با تحمل زیانهای سنگین اقتصادی باشکست نظامی روبرو گردیدید.

بارویکار آمدن رهبری جدید در اتحاد شوروی و با اعتراف رهبران شوروی به لغزشهای گذشتهء شان انتظار میرفت که اتحاد شوروی درمشی ناروای خود بازنگری کرده و از پیگیری سیاست نادرست پیشین درقبال افغانستان دست بردارد و درنتیجه صلح و آرامش به سرزمین که که دراثر جنگ رنجهای فراوان کشیده است بازگردد. مگر سوگمندانه تجزیه وتحلیل گامهای اتحاد شوروی در روند شش ماه اخیر مارا ناگزیر میگرداند چنین برداشت نماییم که اتحاد شوروی موقف خودرا درقبال منازعه افغانستان تغییر نداده است و درنظر ندارد به اهداف خود از راه دیگری جز از راه کشتن افغانها به دست یکدیگر برسد.

ما رهبران شوروی را مسببان اصلی ادامهء خونریزی می شناسیم. می خواهیم یادآور گردیم که درمرحلهء نخست بسیاری می پنداشتند که گویا مردم افغانستان نمی توانند در برابر تانکها و هواپیماهای ابرقدرت شوروی بیایستند و ارتش سرخ همه مسایل را

حتی چند روز حل خواهد کرد. مگر باگذشت زمان روشن گردید که اراده، مردم را نمیتوان به زور سر نیزه درهم شکست. پیش ازآنکه خون های بیشتری به زمین بریزد و بیش ازآنکه بار مسوولیت رهبران شوروی درپیشگاه آفریدگار و تاریخ سنگین تر شود و درز میان مردم مسلمان افغانستان و مردم شوروی بزرگتر وفراختر گردد می خواهیم باردیگر برای شما خاطرنشان گردیم که آتش جنگ درافغانستان مادامی که دست اندازیها درامور افغانستان کاملاً پایان نیابد و تاهنگامی که حزب دموکراتیك خلق که سرراه تحقق آرمانهای والای مردم مسلمان است ازکارزار سیاسی دور نرود، فروکش نخواهد کرد. عمیقاً باور داریم که شما وهمه جهانیان باردیگر شاهد زبانه کشیدن بیشتر آتش جنگ درین سرزمین خواهد بود و یقیناً این امر نه با منافع شوروی سازگاری دارد و نه با منافع مردم آزاده و سرفراز افغانستان.

احمدشاه مسعود ۱۹۸۹/۹/۲

مسعود را این گونه مراوده با روسها درنزد مخالفین آن متهم ساخت، ولی روشن است که دریك جنگی که قوای دوطرف خیلی ها ازهم متفاوت باشد جنگ و گریز و متارکه های تاکتیکی اجتناب ناپذیر می باشد، بناءً تأثیر وارد کردن به یك چهره معروف جهادی کاری است نادرست.

بهرصورت دیگر مسعود بحیث یك چهره، مؤثر جهادی افغانستان شناخته شده بود و از طرفی هم برخی ازقوماندانهای جهادی علی الرغم مخالفت بعضی از سران سیاسی جهاد چون انجنیرگلبدین حکمتیار، استاد سیاف ومولوی خالص حین نامه های که فرستاده بود شرکت فعالتر اعلیحضرت محمد ظاهرشاه را به جهاد تقاضا کرده بودند، اعلیحضرت ظاهرشاه که پاکستان را مخالف عمده تلقی می کرد و موضع سیاسی نظامی احمدشاه مسعود را مساعد یافته بود، و دیگر اینکه درنزد شاه سابق مسایل نژادی وزبانی قطعاً تأثیر نداشت همه را افغان می دانست و فرزند تلقی می کرد، نامه به عنوان احمدشاه مسعود توسط یك هیأت ازطریق پشاور ارسال داشت.

متن نامه پادشاه سابق افغانستان عنوانی قوماندان جهادی احمدشاه مسعود:
پشاور ٢٤ قوس ١٣٦٢
برادرمحترم ومجاهد دلیر احمدشاه مسعود!

با ارسال سلامها و تمنیات نیك ما اعضای هیأت اعزامي اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان جهت تنظیم امور مقدماتی جبههء متحل حامل پیام آتی ایشان عنوان شما می باشیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

ارجمند عزیز ومجاهد دلیر وشجاع احمدشاه مسعود!

سپاس پروردگار یکتا را که ملت مسلمان مجاهد افغانستان را توانایی آن بخشید تا در راه اعلاء کلمة الله و آزادی وطن ازچنگال الحاد وتجاوز با بزرگترین نیروي متجاوز زمان دست وپنجه نرم کند ودر طریق برتری بنام خدا(ج) و رهایی سرزمین خویش قهرمانانه به جهاد خونین بپردازد، و درود بیکران برپیامبرخدا(ص) که قائد مجاهدین راه حق است.

قهرمانی ها و رشادت هاي آن برادر ارجمند و مجاهد گرامی در راه حق وآزادي و راندن متجاوز از کشور، واعادهء هویت اسلامی وملی مایهء هرگونه قدردانی ودرخور ستایش بیکران است و بیگمان جاودانه ثبت تاریخ خونین کشور مردخیز ما خواهد بود.

باوجود فداکاري ها وجانبازی های بي نظیر ملت مسلمان افغانستان، فشار نظامي و سیاست تفرقه انداز دشمن درساحهء بین المللی توانسته است جنگ فرساینده راه درجهت طولانی ساختن زمان و در نتیجه استفاده از عنصر وقت به نفع خود درپیش گیرد. ازجانب دیگر وخامت اوضاع دراثر تحولات بین المللی وتغییرات سیاسی درجهان ازیکطرف وشدت یافتن تفرقه پراگندگي درصفوف مجاهدین نیز خواستهء هموطنان مجاهد مرا برآن د اشت تا همبستگی خود را که با تأسی از وظیفهء دیني وملي خویش

درجریان مدت پنج سال جهاد برحق ملت افغان اظهار نموده ام، به طریق فعال تري ابراز نمایم وجهت رفع موانعی که سد راه وحدت و یگانگی کامل تمام نیروهای جهاد میباشد، براي ایجاد یك جبههء وسیع سراسری متشکل ازکلیه هموطنان مسلمان و تنظیم های مجاهد که ممثل اراده وخواستهء ملت با شهامت افغانستان باشد به تشریك مساعی بپردازم.

درین تصمیم هرگز اعادهء کدام مقام خاص یا امتیازی درحال وآینده براي خودم یا شخص دیگري منظور نبوده وبدون هیچگونه چشمداشت وتوقعی به حیث یك هموطن مسلمان شما صرف براي رسیدن به اتحاد سراسري که عنصر اساسی رسیدن به هدف پاك همهء ماست، خدمتگذاری خویش را عرضه مینمایم.

درین موقعیت حساس وتاریخی که موجودیت وسرنوشت آیندهء ملت مسلمان افغانستان به خطر مواجه است، توقع من از همه هموطنان مؤمن وفداکار بخصوص آن فرزند شجاع و قهرمان اینست که برمبنای پیشنهاد من ازسهمگیری واظهار نظر واشتراك عمل به منظور بوجود آوردن یك جبههء متحد که ممثل حقوقی ارادهء ملت افغانستان باشد دریغ ننموده به غرض براه انداختن این آرمان جهت رسیدن به هدف مقدس وملي همهء ما که آزادی کشور از استیلای الحاد وتجاوز واعادهء هویت اسلامی و برادری ومساوات است قاطعانه سهم فعال بگیرند تا فریضهء دیني ووظیفهء ملی خویش را درپیشگاه خداوندی(ج) و وطن عزیز و مسؤولیت تاریخی خویش را دربرابر ملت افغانستان به درستی ایفاء نموده باشیم. و من الله التوفیق

محمد ظاهر روم ۱٤ قوس ۱۳٦۲ هـ ش

هیأت اعزامی با تجدید احترامات فایقه امیدوار است ازنظریات شما مطلع شده و موقف تاترا درزمینه باطلاع اعلیحضرت پادشاه سابق افغانستان برساند.

«داکترمحمدضیاء جاغوری» «همایونشاه آصفی» «انجنیراحسان الله مایار» «الحاج مولوي محمد حنیف»

مگر چون ارتباطی نتوانستم قایم سازیم تاحال جواب این نامه را از جنرال احمدشاه مسعود دریافت نتوانسته ام، نمیدانم نامه درهمانوقت رسیده است یا خیر. روشن است که درسالهای اخیر نمایندگان احمدشاه مسعود چون دکتور عبدالرحمن وجنرال محمد یونس قانونی باروم تماس های داشته اند که اشتراك جنرال محمد یونس قانونی درجلسات استانبول، فرانکفورت و بن که تحت ریاست استاد عبدالستار سیرت مشاور پادشاه سابق افغانستان صورت گرفته و درآن تعداد زیادی از بزرگان و شخصیت های قابل اعتبار افغانستان که طرفدار مراجعت شاه سابق به وطن می باشند نیز اشتراك داشته اند نمایانگراین موضع احمدشاه مسعود درقبال نقش اعلیحضرت محمد ظاهرشاه برای حل سیاسی و مسالمت آمیز مسئلهء افغانستان می باشد. درحالیکه طالبان تا نگارش این سطور در موضع مخالف مراجعت شاه به افغانستان باقی مانده اند.

چپاول فرهنگ و موزیم ملی افغانستان

افغانستان با سابقهء تاریخ پنج هزار سال خود دارای فرهنگ بزرگی بود که با دست آورد های تخنیکی و علمی که در ظرف هفتاد سال گذشته صورت گرفت غنی تر گردید. معارف افغانستان رشد یافت و درهای مکاتب در سطح کشور بروی اطفال، جوانان و نوجوانان وطن از دختر و پسر باز گردید. پوهنتون ها مفتوح و سویه تعلیمی از درجه ابتدائی تا نهائی فاکولته به طور رایگان عرضه شد با آنکه از لحاظ اقتصادی کشور انکشاف نیافته بود ولی تمام امکانات صحی و تداوی را برای مردم ما طور رایگان ارائه می کرد. مردم افغانستان روز بروز به حیات امروزی جهان آشنا می شد. لباس ملی با لباس جدید غربی تکمیل می گردید. دیگر مردم ما در نظر مردم جهان

عجیب و غریب معلوم نمی شدند. سطح سوادآموزی به سی فیصد افزایش یافت به طوریکه هر مسجد، هر مکتب یك معلمه و دو معلمه، هر مکتب ابتدائی در پهلوی خود کورس های سواد آموزی پیدا کرد و این دو سیستم دست بدست هم داده در راه باسوادی مردم به سرعت حرکت می کرد. سواد حیاتی پروژه دیگری بود که در افغانستان پیاده شد و یونسکو پروگرام سواد آموزی افغانستان را چون یك پروژهء مؤثر می شناخت، آنوقت اداره سواد آموزی ایران توسط نامهء کتاب های سواد آموزی افغانستان را مطالبه کرد زیرا سواد آموزی در افغانستان برازندگی پیدا کرده بود. توسعه صنایع توریستی که در عصر ظاهر شاهی پدیدهء دیگری بود که در جهت تغییرات فرهنگی واجتماعی نقش داشت به طوریکه افزایش توریست ها مردم ما را به صنایع روستایی و صنایع هوتل داری آشنا ساخت، و هر ماه و سال که می گذشت مردم خود این صنعت جدید را که از اروپا و امریکا وارد شده بود فرا می گرفتند و توسعه می دادند چنانچه از برکت صنایع توریزم بود که در سال های خشکسالی (۱۳۵۰-۱۳۵۱) ولایت بامیان قربانی نداد و سال های مذکور را به مقایسه ولایات همجوار (میدان و غور) به بسیار خوبی گذشتاند. صنایع روستایی رشد پیدا کرد و صادرات محصولات این صنایع چون پارچه های زیبای هر ولایت کشور، گلیم های رنگارنگ، قالین و قالینچه، شطرنجی و صنایع چوب کاری در ولایات و کابل تولید می شد و به چار گوشهء جهان صادر می گردید. با آوردن ماشین آلات در ساحهء زراعت افکار دهقانان ما تغییر می کرد و دیگر از سطح گاو و اسپار به ساحه تراکتور و دیگر ماشین آلات زراعتی ارتقاء می کرد و شهرهای موجود وسیع تر می شد. در آن جاهای که شهر نبود شهرهای جدید اعمار می گردید و در شکل، دیزاین و ساختمان ها تغییراتی می آمد. تماس با متخصصین پروژه های خارجی مکتب دیگری بود که کارگران افغان را از لحاظ فکری و هم دانش تخنیکی مجهز می ساخت که مثال مهم آن

پروژه وادی هلمند بود که از آن دستگاه ساختمانی افغانی، هلمند و دیگر موسسات ساختمانی مختلط ملی و شخصی بوجود آمد. دیگر می رفت افغانستان در جادهء ترقی رهسپار شود زیرا پلان های اقتصادی پنجساله را موفقانه به عقب گذاشته بود و تازه صدها متخصص تحصیل کرده از غرب و شرق، از شمال و جنوب وارد افغانستان می گردید. درین وقت بود که ننگرهار به مقایسه پشاور شهر پیشرفته تری بود، هرات با مشهد رقابت می کرد و مزار و شبرغان با استخراج نفت و گاز از شهرهای همسایه اش در ازبکستان، ترکمنستان و تاجکستان پیشتر بود نه عقب مانده تر. زیرا آن طرف دریای آمو فرهنگ ملی وجود نداشت. فرهنگ روسی تحمیل می شد و جامعه آنرا قلباً قبول نمیکرد و رد می نمود یعنی جامعه فرهنگ خود را از دست داده بود و فرهنگ روسی را قبول نمیکرد، آزادی های اساسی و فکری نداشتند و دماغ شان راکد مانده از خود ابتکاری کرده نمی توانستند، در همین موقع بود که در ایران دیکتاتوری شخصی شاهنشاه مردم را به قید و بند می کشاند و دیکتاتوری های نظامی مردم پاکستان را از آزادی های اساسی و دموکراسی محروم ساخته بود مگر در افغانستان قانون اساسی جدید ۱۳٤۲-۱۳٤۳ دموکراسی را به ارمغان آورده بود و شاه قدرت اجرائیه را به مردم می سپرد و ستره محکمه آزادی قضاوت را بدست می گرفت و قوهء تقنینیه خود چون یك کشور دیموکراسی عمل می کرد. شاه افغانستان به دیموکراسی تمکین می کرد و چون یك موی سفید قوم عمل می نمود مگر شاهنشاه ایران تبختر می فروخت و تاج پوشی می نمود که بلای آسمانی کودتا ها به سر مردم افغانستان فرود آمد، آن نظم شکست و دیگر کودتا ها یکی پی دیگر راه افتاد تا آنکه کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ صورت گرفت.

این کودتا که مولود کمونیزم مسکو بود به ویرانی فرهنگ ملی و غنی ما آغاز نمود، روسی ساختن موسسات فرهنگی و تعلیمی روی دست گرفته شد، اقتصاد آزاد و

مختلط افغانستان را که در چوکات اقتصاد رهنمائی شده و پلان گذاری عملی می گردید متوقف ساخت، سیستم اقتصاد کمونیستی محدود را مورد تطبیق قرار داد و روابط تجارتی را به روسیه و شرق اروپا محدود گردانید.

روابط موسسات فرهنگی و عرفانی افغانستان را با کشور های غربی و عربی قطع کرد و آنرا بسویه تاجکستان، ازبکستان و بلغاریا و آلمان شرقی محدود ساخت. این روسی سازی باعث شد تا دیگر توریست ها به کشور ما نیایند، صنایع روستایی صدمه ببیند، تجارت از ساحه دالر آزاد به دالر کلیرنگ محدود گردد و صادرات کشور صدمه ببیند، متخصصینی که در غرب تحصیل کرده بودند تحت فشار قرار بگیرند و دلسرد شوند و حضور نظامیان شوروی باعث مهاجرت هزاران افغان بگردد که در جمله شان صدها متخصصی که به پول مردم فقیر افغانستان تربیت شده اند وطن را ترك بگویند و جاه برای روس ها و نوکران روسی خالی شود. ناگفته نباید گذاشت که امریکا نیز بخاطر بی ثبات ساختن حکومت کابل تعداد قابل ملاحظه ای از تحصیل کرده ها، کادرهای علمی، دکتوران و متخصصین ورزیده ما را به فرار از وطن و جذب در امریکا و کشورهای دیگر وا داشت. دیگر آن فرهنگ ملی و آزاد به یك فرهنگ تحمیلی روسی که ناخواسته، بدشکل و نامیمون مبدل شد. روس ها و طرفداران شان تلاش کردند تا ساختار اجتماعی افغانستان را تغییر بدهند؛ سلسله های قومی را که از طرف بزرگان قوم اداره می شد توسط سلول های حزبی تخریب کردند و در عوض ساختار عنعنوی قبلیوی و عشیروی کوشش کردند تا یك سلسله مراتب حزبی را به سیستم کمونیستی تعویض نمایند این نخستین مبارزهء بود که در سطح کشور از روستا ها تا مراکز ولایات و شهرها ادامه پیدا کرد، این کوشش و تخریب چپی ها بود از طرف دیگر با آوردن نظامیان روسی استقلال کشور را به معامله گذاشتند و روستاهای کشور را به وسیله بمباردهای قوای نظامی روسی ویران نمودند، شبکه های آبیاری از بین رفت، مکاتب

ویران شد، شبکه موسسات صحی از بین رفت و ساختار اجتماعی ویران گردید و از سوی دیگر احزاب راستی (تنظیم های اسلامی) نیز تلاش نمودند تا ساختار اجتماعی را ویران نمایند. چنانچه آنها نیز علیه ساختار اجتماعی عنعنوی قومی و قبیلوی قیام کردند. در عوض آن شعبات حزبی شان را تأسیس نمودند. نفوذ مشران قوم، ملکان قریه و روحانیون شناخته شده را تخریب نمودند چنانچه حلقه های قادریه و نقشبندیه را که پیروان زیادی داشتند تضعیف نمودند. احزاب محاذ ملی و نجات ملی که به سرکردگان این دو حلقه تعلق داشت، نتوانستند از تنظیم های اسلام سیاسی پیشی بگیرند، در عوض هم آهنگی که بین تعلیمات عرفانی ومذهبی وجود داشت راه پرورش بنیاد گرائی افراطی را گرفته و تعلیمات علمی و تخنیکی نادیده گرفته شد، تعدادی از اطفال، نوجوانان و جوانان را راهی مدرسه هایی که در پاکستان تحت رهبری جمعیت العلمای پاکستان تأسیس شده بود، گردانیدند. اکثریت اطفال از سواد و تحصیل بی بهره مانده و همه شان را بسوی فرهنگ نظامی و جنگی سوق نمودند. اینك دو دهه است که اکثر جوانان بی تعلیم ماندند و فاقد سواد می باشند و جز استعمال کلاشنکوف چیزی دیگری را نمی دانند. به این ترتیب حلقه های مذهبی افغانستان را تضعیف سلسله اخوانی ها را تقویت نمودند و در عوض اسلام عنعنوی که اسلام افغانستان بود از یك جناح بنیادگرائی مذهبی افراطی و از جانب دیگر اسلام سیاسی را به ترتیبی که محمد قطب و حسن البنا هدایت می کند راه انداختند. ملی گرائی را تضعیف نمودند و مفکوره انترناسیونالزم اسلامی را راه انداختند. پاکستان در صادرات این گونه مفکوره ها البته مطابق به پلان، پروگرام و هدف ملی خود کار کردند اینك کار بجای کشیده که طالبان افغان که در پاکستان تعلیم دیده اند یکدم علیه تعلیمات علمی و تکنالوژیکی و تعلیمات دختران و زنان قرار گرفته با جبری ساختن بعضی مقررات مانند اینکه مردان جبراً ریش بگذارند و زنان کاملاً پوشیده باشند. از افغانستان یك چهره خشن ساخته اند.

معارف را که دو دهه توقف داشت بازهم متوقف نگه میدارند تا ملت افغان کاملاً به تاریکی بماند و بر عکس این گونه صادرات افکار از پاکستان افغان ها که به پشاور مهاجر شدند با خود موسسات تخنیکی، موسسات ترمیم موتر، رستوران ها، صنایع دستی، قالین بافی، گلیم بافی، بس های شهری، طرز جدید لباس، مکاتب کابل، طرز ترتیب محافل و انواع جدید غذا، کورس های زبان انگلیسی و کمپیوتر، صدها داکتر و متخصص طبب و انجنیر و معلم را وارد ساختند. با پولی که برای جهاد افغانستان آمده بود حیات آباد و شهرك های جدید دیگر درگرد و نواح صدر که یگانه مرکز تجارتی پشاور بود آباد شد. ده ها سرای بزرگ در کارخانو مارکیت بزرگ منطقهء در کنار پشاور تأسیس گردید، بورس چوك یادگار به یك مرکز بزرگ صرافی و نقل و انتقال اسعار قرارگرفته و کابل را با بی ثبات ساختن ارزش پول افغانی تحت تأثیر خود قرار داد. افغان های زراعت پیشه کار را به صورت کارگران فنی در مزارع صوبه سرحد به دوش گرفتند و باغداری و مالداری را تقویه کردند.

به صدها هزار دالر و مارکی که مهاجرین افغان برای فامیل های خود به پشاور و دیگر نقاط پاکستان می فرستند با آنکه وضع اقتصادی پاکستان غیر متوازن شده مقامات نمی گذارند که دالر در مارکیت پشاور سیرصعودی عادی خود را تعقیب نماید. صدها دکان و موسسات افغانی نه تنها برای خود بلکه برای ساکنان بی روزگار پشاور کار تهیه کردند زیرا در حدود سه ملیون افغان مهاجر هر کدام به سهم خود در اقتصاد پاکستان تأثیر وارد کرده اند. در حیات خصوصی پاکستانی ها رسوم و عادات افغان ها تأثیر خود را گذاشت و روز بروز این تأثیر افزایش می یابد، رشد اقتصادی شهرها با عمارات زیبا، رشد تجارت، استحکام ملی نصیب پاکستان گردید. ویرانی شهرها نصیب افغانستان، و رسوم و عادات مطلوب و معاصر از افغانستان به پاکستان انتقال کرد و قیود به طرز زندگی و لباس توسط طالبانی که در پاکستان درس خوانده اند به

افغانستان آورده شد. اردوی پاکستان قوی و کامل و اردوی افغانستان ویران و نابود شد.

از همه مهمتر این است که موزیم ملی افغانستان چپاول شد خوبست مختصری درین باره حرف بزنیم. موزیم ملی افغانستان در سال ۱۲۹۷ هجری شمسی عصر امیر حبیب الله خان شهید در باغ بالا به عنوان عجایب خانه تأسیس شد. در آن سوزن دوزی های ذی قیمت، سلاح، کتب خطی و برخی از آثار به دست آمده گذاشته شد. نسبت مسایل امنیتی موزیم یا عجایب خانه در سال ۱۳۰۳ به کوتی باغچه ارگ شاهی انتقال داده شد در سال ۱۳۰۹دوباره موزیم از کوتی باغچه به عمارتی که برای بلدیهء دارلامان ساخته شده بود در آن عمارت انتقال داده شد و در آن کلکسیون های قیمتی سردار نصرالله خان که محبوس و شهید شد نیز گذاشته شد. یك شمشیر را عبدالعزیزخان وزیر حربیه حکومت امان الله خان نیز اهدا کرده بود. مگر بعد از کودتای ثور ۱۳۵۷ رژیم خلقی موزیم را از عمارت آن واقع دارالامان به تاریخ ۲۸ حمل ۱۳۵۸ به خانهء مصادره شدهء سردار محمد نعیم انتقال داد ولی به تاریخ ۲۸ میزان ۱۳۵۹ دوباره به عمارت آن در دارالامان انتقال داده شد. درین نقل و انتقال های اخیر تعدادی از آثار شکست و ترمیم طلب شد و قرار شایعات تعدادی از آثار مفقود گردیده است.

در اپریل ۱۹۹۲ بعد از آنکه مجاهدین در کابل استقرار یافتند و قدرت از رژیم نجیب به رژیم حضرت صبغت الله مجددی انتقال کرد جنگ های قدرت طلبی آغاز گردید. از انجا که جنگ در غرب کابل بین قوت های حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری و اتحاد اسلامی برهبری عبدالرب رسول سیاف از یك جناح و در جناح دیگر بین قوت های حزب اسلامی حکمتیار و قوت های وزارت دفاع حکومت مرکزی وقت صورت می گرفت، موزیم ملی افغانستان در بین ساحه جنگ واقع شد. قرار نوشته نانسی دوپری مؤرخ نهایت علاقمند به تاریخ افغانستان درینموقع نجیب الله پوپل یکی از

کارمندان موزیم که عشق به موزیم ملی وطن خود داشت ذریعه بایسکل در بین ستون های دود و آتش خود را به موزیم رساند. تا بتواند تعدادی از آثار را بجاهای محفوظ تر انتقال و از تخریب نجات بدهد مگر در داخل موزیم توسط مجاهدین و معامله گران پاکستانی آنها ممانعت به عمل آمد. درین حمله بود که تعداد زیاد آثار قیمتی چپاول گردیده و آثار کم قیمت تر و گران وزن بجا ماند. قرار نوشته احمد رشید یك خبرنگار پاکستانی در ماه می ۱۹۹۳ راکتی به سقف موزیم اصابت کرد و آتش گرفت و آثار باقی مانده زیر خاك مدفون شد و درین آتش سوزی آثار ماقبل التاریخ که در آن سالون بود، سوخت.

در ماه جنوری ۱۹۹٤ به کمك شعبهء مربوط سازمان ملل متحد دوباره عمارت موزیم تعمیر شد ولی باردیگر در مارچ سال ۱۹۹۵ دزدان دروازه های موزیم را شکستند و در آن داخل شده به چپاول پرداختند. البته درین دستبرد دو سر شیوا خدای هندوها را هر کدام به قیمت هفت هزار دالر امریکایی به بازار پشاور برای فروش ارائه کردند. بقول روزنامه گاردین چاپ لندن و روزنامه فیگار و چاپ پاریس آثارموزیم افغان توسط نصیرالله بابر وزیر داخله وقت بدست آورده شده وبخارج بفروش رسیده است.

آثار قبل از میلاد این موزیم هرکدام در بدل سی و پنج هزار تا شش صد هزار دالر به بازارهای سویس، لندن و توکیو برای فروش رسانده و گذاشته شد. آن قسمت از آثار را که خارج کرده نتوانسته اند دزدان آنرا با شرکای پاکستانی شان در باغ ها دفن کرده و منتظر فرصت می باشند. شاهدان عینی می گویند که حال برخی ازین آثار را در منطقهء قبایل آورده اول معامله گران پاکستانی، اروپائی، آسیایی و عربی را دریاب می کنند بعداً آنها را پنهانی به محل اختفای آثار برده آثار را نشان میدهند و اگر معامله صورت گرفت. قیمت را گرفته آثار را تسلیم می نمایند. حال دیگر مسلمان های عرب و بودانی های جنوب شرق آسیا در رأس آن کلکسیونر های جاپانی چون دزدان

بسیار ماهر در پشاور سیاحت می کنند و با آنکه باید برای بازدید علاقه های قبایلی از حکومت صوبه سرحد اجازه میگیرند (یعنی قیودی برای رفتن به مناطق قبایل وضع شده) مگر این ها راه را پیدا کرده و به سراغ آثار موزیم ملی افغانستان به کمک بعضی از شخصیت های سیاسی صوبه سرحد و برخی از شخصیت های که در جهاد شهرتی بهم رسانده بودند و منافع مادی چشم شان را گرفته و از پشاور دور نمی روند، برای خریداری اثار گران قیمت وطن ما در بدل پول کار می نمایند. شخصیت های افغانی با ارتباطی که با شهزاده ها و شیخ های عرب در جریان جهاد پیدا کرده اند آثار دوره های اسلامی افغانستان را برای این شهزاده گان و شیخ های عرب که از برکت چاه های نفت پول زیاد دارند (که خداوند چاه های نفت شان را خشك نماید) عرضه می نمایند و باز خود را در کدرهای مقاومت با ارزش حساب می نمایند، امروز با بی بی سی و فردا با صدای امریکا مصاحبه ها می کنند و به نام ملت ستمدیدهء افغان حرف می زنند.

همه اطلاع دارند که کاوش در منطقه کاپیسا پایتخت تابستانی کنشکا در سال ۱۹۳۹ آغاز شد و از آن به بعد آثار ذی قیمتی از آن بدست آمد بهترین آثار تاریخی روم، یونان، مصر، چین، هند و آسیای مرکزی ازین شهر تاریخی بدست آمد ولی این آثار توسط افراد حزب وحدت و دیگران چور شد و به رهنمایی متخصصین پاکستانی آثار عتیقه به بازارها عرضه گردید. در نوشته های نانسی مطالعه می شود که هنوز هم مسکوکات دزدیده شده در نزد شخصیت های افغانی در پاکستان خاصتاً اسلام آباد وجود دارد که برای شهزاده های عربی عرضه می شود. بیست و یك هزار پارچه آثار طلایی مدنیت باختر که تاریخ آن بین ۱۰۰ سال قبل از مسیح و صد سال بعد از مسیح تثبیت شده و این مدنیت بعد از آنکه سکندر کبیر منطقه را تسخیر کرد در سال ۳۳۰ قبل از میلاد مدنیت یونان و باختری (گریکوبودیك) بوجود آمد. در سال ۱۹۸۹ توسط

روس ها به داکتر نجیب سپرده شد ووی آنرا در بین صندوق ها جابجا کرده به قول جوینده کارمند اداره‌ء یونسکوی افغانستان در یك جای محفوظ مخفی ساخته شده بود و بعداً تحت کنترول مستقیم ربانی رئیس جمهور و قوماندان مسعود قرار گرفت از سال ۱۹۹۱ به اینطرف هیچکس به شمول متخصصین این آثار را ندیده اند مگر فوتوهای قسمتی از آن در همان سال در مجله فیگارومگزین چاپ پاریس انتشار یافت.

یك مامور گمرك پاکستانی گفت که یك سالون گمرك اسلام آباد ازین آثار موزیم افغانستان پر می باشد، که توسط سیاحان خارج ساخته میشد و حکومت پاکستان هدایت داد تا در حال حاضر حفظ گردد تا حکومتی در کابل مستقر گردد و برای آن سپرده شود.

قرار بعضی راپور ها مجموعه آثار قبل التاریخ که تا سال ۱۹۹٤ سیزده هزار پارچه ثبت شده بود، بیش از چهل هزار سکه مربوط آثار بگرام، یکهزار و هشتصد اثر از برونز و عاج و مجسمه های چینی و شیشه ای پایتخت تابستانی کنیشکا مربوط سلسله کوشانیان متعلق به قرن دوم قبل از میلاد سرقت شده و به بازارهای جهانی عرضه گردیده است.

این بزرگترین خساره معنوی است که دشمنان افغانستان آنرا برای از بین بردن تاریخ چندین هزار ساله منطقه و وطن محبوب ما به سرقت برده اند افسوس است که خود افغانهای ما درین دست برد تاریخ شریك شده اند و برای انجام این خیانت خود تحت

پوشش خدمت بشردوستانه به مردم افغانستان هنوزهم در پشاور زندگی می کنند. دیگر چیزی پنهان نمی ماند و روزبروز اوضاع روشن تر می شود و با آمدن یك حکومت واقعاً ملی در افغانستان دزدان در هر جائیکه باشند گرفتار و به محاکمه تاریخ حتماً سپرده خواهند شد. در ختم سخن باید بگویم که دلجو حسینی وزیر حکومت ربانی خود گفته که نود فیصد آثار موزیم سرقت شده ولی نانسی دوپری متعقد است که ۷۰ فیصد آثار به سرقت رفته است. جای افسوس است که رهبران سیاسی جهاد که می گویند امروز ملیونر های کشور ما هستند یکی شان برای حفظ این آثار و یا برای بدست آوردن این آثار کاری نکرده اند چرا؟ این سوالی است که باید جواب بگویند. امروز کتب خطی قیمتی که از کتابخانه های عامه و شخصی کابل سرقت شده به بازار پشاور آورده می شود و موسسه اکبر که آمر آن نانسی دوپری است سعی می کند آنرا بدست بیآورد و حفظ کند تا روزی دوباره به افغانستان تسلیم شود که متأسفانه این موسسه نیز بودجه ندارد آیا این رهبران نمی توانند صندوقی را تأسیس نموده و از استادان علم و فرهنگ افغانستان که امروز در پشاور می باشند شخصیت هایی را بگمارند تا درین جهت خدمت نمایند؟ این گونه سوالات زیاد است. خلاصه به این ترتیب فرهنگ کشور ما را می ربایند و برای شیوخ و شهزاده های عرب و ملیونر های جاپانی ارائه می نمایند متأسفانه درین دستبرد تاریخ و فرهنگ افغانستان شخصیت های افغانی و پاکستانی صوبه سرحد حتی یگان کارمند موسسات فرهنگی نیز شریك هم اند.



فصل پنجم
ریاست جمهوری پوهاند برهان الدین ربانی

قبل از آنکه مستقیماً از حکومت استاد ربانی حرف بزنیم بهتر است از فعالیت های سیاسی وی به ارتباط جمعیت اسلامی صحبت نماییم. پوهاند غلام محمد نیازی در سال ۱۹۵۸ با استفاده از یك بورس تحصیلی حکومت مصر از طرف حکومت افغانستان به آن کشور فرستاده شد و وی مدتی در جامعة الازهر قاهره به تحصیل پرداخت. درینموقع بود که نیازی با اخوانی ها آشنا گردیده، تحت تأثیر افکار و عقاید سید قطب قرار گرفت. سید قطب یك ایده لوگ چپی اسلامی بود. چپی به این مفهوم است که این دبستان، اسلام از اسلام عنعنوی جدا گردیده است.

نیازی بعد از بازگشت به وطن در سال ۱۹٦۰ اولین هستهء حزبی اخوانی را در کابل اساس گذاشت. با آنکه ژان مارك بلانسی و ارنورد دولاگرانژ نویسندگان کتاب جهان یاغی ادعا می کنند که فعالیت های پوهاند نیازی نیمه مخفی بود ولی مؤلف که در آن عصر در مطبوعات افغانستان مصروف خدمت بودم می دیدم با آنکه قانون احزاب سیاسی وجود نداشت و فعالیت های سیاسی حزبی ممنوع بود مگر رژیم فعالیت های سیاسی را خاصتاً در پوهنتون و در شهر کابل تحمل می کرد. بناءً نیازی به تربیت و رهنمایی تعدادی از محصلان پوهنحی شرعیات و مدارس دینی آغاز کرد. بعداً تحت تأثیر افکار و پروگرام وی سازمان جوانان مسلمان تأسیس گردید. برهان الدین ربانی که محصل جوانی بود درین سازمان جذب گردید و تحت تأثیر استاد نیازی قرار گرفت.

پوهاند ربانی که در سال ۱۹٤۰ تولد شد در سال ۱۹٦۰ که به حلقه جوانان مسلمان افغانستان جذب شد بیست ساله بود چون رژیم شاهی به تعلیمات مذهبی نیز اهتمام می کرد و می خواست تا تعلیمات به سویه عالی در کشور برسد و قبول کرده بود که جامعهء الاظهر قاهره معتبرترین مرکز فرهنگی اسلامی است برهان الدین ربانی را حکومت وقت برای تحصیل به آن دانشگاه فرستاد. ربانی در سال ۱۹٦۸ از قاهره برگشته و در کابل به ترجمهء آثار سید قطب پرداخت. برهان الدین ربانی عبدالرب رسول سیاف را که وی نیز در مصر تحصیل کرده بود با خود همراه ساخت سپس ساحه نفوذ را از فاکولته شرعیات بدیگر موسسات پوهنتون وسعت داده به جلب و جذب جوانان اقدام کرد و گلبدین حکمتیار از فاکولتهء انجنیری و احمد شاه مسعود داخل این حلقه گردیدند و برای اولین بار یك حرکت بنیادگرایی اسلامی ولی مدرن و سیاسی در شهر کابل آغاز شد، در حالیکه اسلام عنعنوی و روحانیت در افغانستان ریشه های عمیقی داشت و توسط حضرات شور بازار، پیر گیلانی، آخندزاده تگاب، حضرات هرات و ملاهای که اکثراً از مدرسه دیوبند هند فارغ شده بودند در شاخهء سنی ها و فارغان

نجف اشرف و قم و مشهد در شاخهء شیعه های افغانستان رهبری و هدایت می شد. ولی این بار اول بود که اسلام در افغانستان بسوی رهبری جدید در حلقه های تعلیمی و تحصیلی عرض وجود میکرد. باید متذکر شد که در دههء پنجاه و شصت بود که کمونیزم مسکو در جهان سوم تحت پوشش مقابله با استعمار غرب که کشورهای آسیا و افریقا از آن شدیداً متأثر بودند نفوذ پیدا کرده بود، به این معنی که آزادی تعدادی از کشورهای آسیا و افریقا از یوغ استعمار کشورهای فرانسه، انگلستان، بلجیك پرتگال و هالند سبب شد تا کشورهای مذکور برای استحکام استقلال و آزادی خویش حمایت اتحاد شوروی را با خود داشته باشند، تا بار دیگر تحت تسلط مستقیم استعمار دیروزی یا استعمار جدید آنها قرار نگیرند، اتحاد شوروی با استفاده ازین فرصت پوهنتون لوممبا را در مسکو تأسیس و درهای پوهنتون ها و انستیتوت های کشور خود را بروی محصلان جوان آسیایی و افریقایی بازگذاشت، تعدادی از جوانان این کشورها در شوروی تحصیل کردند و در بازگذشت از تقرب با اتحاد با شوروی در کشورهای شان حمایت می کردند. افغانستان که بعد از مسافرت ریچاردنکسن معاون رئیس جمهور امریکا و بی اعتنایی وی به افغانستان و ندادن کمك نظامی اقتصادی به افغانستان و حمایت امریکا از پاکستان تحت پوشش یك قرارداد نظامی دیگر چاره نداشت از شوروی کمك اقتصادی نظامی را قبول کرد. تعدادی از جوانان افغان به آن کشور برای تحصیل فرستاده شد، مردم نیز بر اساس روحیهء آسیا و افریقا و پالیسی حکومت وقت افغانستان به طرف شوروی مایل شده بودند، اخوانی های مصری که مخالف ناسیونالیزم عربی جمال عبدالناصر بودند و ناصر نیز با شوروی تقرب کرده بود علیه انترناسیونالزم کمونیستی شوروی، انترناسیونالیزم اسلامی را تحت ایده لوژی اخوان المسلمین ترویج نمودند. و جوانان افغان تحت این دو تمایل در ساحهء پوهنتون کابل بدوطرف مذکور متمایل گردیدند.

این ثابت ساخت که روس ها از چپ جوانان مارا از احساس پاك ملی گرایی وخدمت به وطن ازطریق دیموکراسی دور ساختند و مصریها از طریق راست این کار را کردند یعنی هردو جناح به افغانستان آسیب رساندند، زیرا تا این وقت جوانان افغان دین مقدس خودرا پیروی می کردند و مسلمانان صادق بودند مگر بعد از اینکه داخل صحنه هاي سیاسی ساخته شدند، چپی ها بر ضد اسلام حرکت کردند و راستی ها اسلام را افزاری برای استفادهء سیاسی خود ساختند یعنی احساسات پاك جوانان ما این طور منحرف ساخته شد و فریب داده شد.

درین میانه اکثریت محصلان بیطرف باقی ماندند، مگر این دوجناح که سازمان یافتند و از مشورت های متخصصین اخوانی مصری و متخصصین ایده لوژی کمونیزم استفاده کردند با آنکه اقلیت بودند قدرت گرفتند و اکثریت بدون سازمان ضعیف و بی اثر باقیماند. از سال ۱۹۷۰ بود که جنگ سرد بین دو جناح گرم شد و بعد از قتل سیدال سخندان که ماویست بود چپ و راست در برابر یکدیگر قرار گرفتند و حکومت وقت که خطر بزرگ را احساس کرد با آنکه می گویند نیازی اعدام شد ولی نگارنده معلومات دقیق نتوانست درینمورد بدست بیآورد زیرا یکبار در کابل شایع شد که نیازی در خیرخانهء کابل پنهان شده بود بعداً شنیده شد که گرفتار و اعدام گردید.

درهر صورت پروفیسر نیازی کشته شده است در سال ۱۹۷٤ یعنی جمهوریت سردار محمد داود که در آن پرچمی ها نفوذ قاطع داشتند اول جمعیت مخفی گردید و بعداً تعدادی از رهبران شان به پاکستان مهاجرت اختیار کردند و چند نفر شان گرفتار و توسط رژیم طور مخفی یا آشکار از بین برده شدند. بعد از ناکامی قیام ۱۹۷۵ علیه حکومت سردار محمد داؤد طرح این قیام توسط نصیر الله بابر گورنر صوبه شمال غرب در حکومت ذوالفقار علی بوتو ترتیب شده بود جمعیت اسلامی بدوجناح جمعیت تحت رهبری ربانی و حزب اسلامی تحت رهبری حکمتیار تقسیم شد.

جمعیت اسلامی ربانی که از ایده لوژی سید قطب و حسن البناء متأثر بود و تحت تأثیر لیبیا و ایران در قسمت احیاء و تأسیس یك دولت خالص اسلامی قرار داشت دیگر به تدریج تمایلات سیاسی آن بر تمایلات بنیادگرائی آن تفوق حاصل کرد، دیگربرای احیاء و تأسیس یك دولت اسلامی مبارزه نمیکرد بلکه برای کسب قدرت مبارزه می نمود چنانچه از سال ۱۹۸۳ به بعد یك خط معتدل تر را نسبت به حزب اسلامی اتخاذ کرد. جمعیت اسلامی دیگر هدف خود مبارزه و جنگ را با کمونیزم شوروی و چین و حکومت کمونستی کابل متمرکز ساخت. به قول نویسندگان و ژورنالیست های فرانسوی از فارسی زبان ها زیاد جذب کرد و به جمعیت شکل یك حزب تاجیك ها را داد مگر حال رهبران جمعیت ادعا می کنند که در بین شان از دیگر نژادهای افغان مخصوصاً پشتون ها نیز وجود دارد و شاید این ادعای خود را با داشتن تعدادی از قوماندان های پشتون در بین خود ثابت بسازند. ولی در رأس رهبری شان استاد ربانی، قوماندان احمد شاه مسعود، تورن اسماعیل خان که هر سه تاجیك اند قرار داشتند مگر اتحاد همیشگی استاد رسول سیاف و حزب اتحاد با جمعیت این انتقاد را که جمعیت یك حزب تاجیك است غیر محسوس می سازد ولی مشاهده تعداد بی حساب بدخشی ها در ادارات دولتی در زی بین شورای نظار احمد شاه مسعود و جمعیت استاد ربانی از یکطرف و بین اقوام دیگر با جمعیت از جانب دیگر به میان آورده است. در واقع مفکوره نژادی در بین افغان ها جز نزد تعداد بسیار معدود ستمی محسوس نبود این احساس بعد از آنکه در دورهء کار ببرك کارمل قانون ملیت ها به سبك شوروی نافذ ساخته شد توانست به سرعت برخی از روشنفکرانی را که به قول دکتور حیدر سابق رئیس فاکولته حقوق، دارای مغزهای معیوب بودند و صرف برای گرفتن چوکی و مقام بنام ملیت خاص جذب کرد. خوشبختانه این احساس جز در نزد برخی از کدرهای تنظیم ها و حزب دموکراتیك خلق تا هنوز در بین افراد جامعه مورد قبول واقع نشده است و

امروز آن هزاره ها، پنجشیری ها و پشتون ها که متأسفانه در جنگ برادرکشی بعد از سقوط رژیم نجیب سهیم بوده اند در بین کتله های بزرگ اقوام خود تردید می شوند چه می دانند که حیات شان چون صدها سال در کنار یکدیگر سعادتمند بوده و اتحاد شان قدرت زندگی و حیات ملی شان بوده است و میباشد. بنابر این اصل است که تنظیم های که روی پایه مذهبی، نژادی و زبانی تکیه کرده اند روزبروز ضعیف شده میروند.

دیروز اعضاء و افراد آن روی عقیدت با روس و نظام کمونیستی افغان می جنگیدند مگر امروز هر طرفی که پول بیشتر دارد برای آن طرف می جنگند آنهم به علت آنکه دیگر راه اعاشه و اباته ندارند و از اخلاق مذهبی و افغانی خود منحرف ساخته شده اند.

طوریکه گفتم مفکوره احساس نژادی و زبانی را خارجی ها یعنی اول روس ها و بعد از سقوط رژیم نجیب ژورنالست های غربی ترویج کردند چنانچه انجنیر ستار آمر مین پاکی غرب و جنوب غرب افغانستان برایم گفت که یك متخصص مسن غربی در سال ۱۹۹٤ به ساحه غرب افغانستان آمده و می خواست فیصدی نژاد ها را تحقیق نماید، مردم با عکس العمل جدی برای وی گفتند گاهی کدام افغان در کشور وی رفته که چنین تحقیق نماید و مانع کار متخصص مذکور گردیدند، به این ترتیب این ویروس را که روس ها به نام ملیت کشت کردند و ایرانی ها از آن به نام مذهب استفاده نمودند دیگر در بازار افغانستان خریدار ندارد.

جمعیت اسلامی در آغاز سقوط نجیب بقولی بیست هزار و بقول دیگر سی هزار سرباز آماده کرده بود که تحت قوماندانی احمد شاه مسعود در ولایات تخار بدخشان و ولسوالی پنجشیر، و تحت قوماندانی اسماعیل خان در ولایات هرات، غور، بادغیس، فراه و نیمروز و تحت قوماندانی ملا نقیب الله در ولایات کندهار، ارزگان و زابل و و در مزار شریف تحت قوماندانی محمد علم علاوتاً در ولایات کنرها و نورستان نیز تعدادی

قوماندان های جمعیت تسلط داشتند. از جمله قوماندان های جهاد احمد شاه مسعود که با ژورنالیست های فرانسوی زیاد تماس داشت به چهره یك قهرمان بزرگ جهاد معرفی شده است، توسط روزنامه های فرانسوی شهرت زیادی در غرب کسب کرد، روزنامه ها ومجلات فرانسوی وی را به شیر پنجشیر معروف ساختند. احمد شاه مسعود که ٤٤ سال دارد بعد از فراغ از لیسه استقلال کابل که در نزد فرانسوی ها چون یك قسمت تعلیمات ثانوی آن به فرانسوی صورت می گرفت و در عصر ظاهر شاه با پاریس توأمیت داشت آنرا لیسه فرانسوی می نامند فارغ گردید، به انستیتوت پولتخنیك کابل که مجموعه تعمیرات آن به امداد شوروی اعمار شده و پروگرام تعلیمی و استادان آن همه روسی بودند شامل گردید ولی نسبت فعالیت های سیاسی تحصیلات را ناتمام گذاشت.

احمد شاه مسعود که پسر یك دگروال اردوی شاهی افغانستان می باشد از سال ۱۹۷۰ به بعد تحت چتر تنظیم جمعیت اسلامی مگر در گروپ های کوچك جوانان مسلمان مبارزه را علیه کمونیست ها آغاز می کند. مسعود قیام ۱۹۷۵ پنجشیر را علیه حکومت سردار محمد داود براه می اندازد، هستهء این قیام با ارتباط به حکومت ذوالفقار علی بوتو صورت گرفت زیرا حکومت بوتو از بوجود آمدن یك نظام جمهوری در افغانستان تحت قیادت سردار محمد داود بسیار پریشان بود و می خواست فشارهای را بر محمد داود وارد سازد که یکی ازین اقدام ها قیام پنجشیر بود که ناکام شد. مسعود دوباره به پاکستان آمده و از پشاور به نورستان رفت. به قول خلیل نورستانی که به نام وزیر خارجه نورستان (چون در ایام جهاد برای غربی ها که می خواستند به نورستان بروند اجازه نامهء مسافرت می داد) معروف است تمرینات نظامی را با نورستانی ها تحت رهنمایی افسران نورستانی در نورستان دیده است و بعد از انجام تعلیمات نظامی در نورستان مسعود به زادگاه اش پنجشیر می رود و هسته گروپ

نظامی خود را می گذارد و در طول جهاد به هدایت مسعود قوماندان پناه در طول سرک سالنگ به روس ها حمله می کند و این جاده را مسدود می سازد، ضرباتی که قوماندان پناه به روس ها و قوای نظامی و لوژستیکی اردوی سرخ وارد می سازد از یکطرف قوای جهادی مسعود را معروف می سازد از جانب دیگر روس ها را صدمات و جراحات التیام ناپذیر می زند.«قوماندان پناه از جهاد سلامت برآمد مگر در جنگهای داخلي بقتل رسید». مگر متارکه های متعددی که مسعود با قوای مستقر روسی در افغانستان می کند چهرهء مسعود را در نگاه بعضی از تحلیل گران سیاسی متأثر می سازد ولی طرفداران مسعود امضای چنین متارکه ها را اجتناب نابذیر معرفی می کنند و می گویند که مسعود در حالیکه وضع نظامی وی بسیار خراب بود، برای بدست آوردن فرصت این قرارداد ها را امضاء کرده است مگر مخالفین آنرا یك تمایل به جناح چپ می دهند و آنرا یك اتحاد مخفی با روس ها تلقی کرده محکوم می سازند. مگر مؤلف معتقد است که احمد شاه مسعود قوماندانی است که از جناح شمال ضربات کوبندهء بر اردوی سرخ وارد کرد و این اتهام وارد نیست قوای وی در آغاز سقوط نجیب بیش از ده هزار نبوده مسعود از رژیم ربانی خوب دفاع کرده ولی نتوانست که در تشکیلات خود انتقاد اخیری را که منطقوی و محلی حرکت کرده از بین ببرد و با داشتن همهء اقوام تحت چتر یا پوشش شورای نظار یك چهرهء ملی را کسب نماید و به حل پرابلم های که از خارج به کشور صادر شده موفق بگردد.

اتحاد احمد شاه مسعود با جنرال دوستم قوماندان ملیشه دکتور نجیب وی را متمایل به چپ جلوه داد و مخالفین وی در جناح حکمتیار این اتحاد را محکوم کردند و گفتند که اتحاد با دوستم که تعداد زیاد مجاهدین را در جنگ ها به شهادت رسانده درست نمی باشد. ولی طرفداران مسعود می گویند با دوستم اتحاد نکرده اند بلکه دوستم تحت حمایت قرارگرفته مگر حزب اسلامی برهبری حکمتیار خود با دوستم تحت پوشش شوراي

هم آهنگی متحد شد آنوقت ربانی که دوستم را در کنار خود داشت به عین انتقاد حکمتیار مواجه شد. این اتحاد ها نشان داد که تنظیم های جمعیت، شورای نظار و حزب اسلامی بیش از آنکه به ایده لوژی اسلامی خود پابند بمانند، راه سیاسی را گرفته برای گرفتن قدرت متمایل تر شدند.

با کودتای نظامی در کابل و سقوط رژیم دکتور نجیب، در آغاز پیروزی ها نصیب احمد شاه مسعود گردید. احمد شاه مسعود بعد از آنکه جنرال دوستم و جنرال مومن از وی حمایت خواستند با فراغ خاطر قوای خود را سوی چاریکا سوق کرد، در چاریکار قوای نظامی پایگاه بگرام با وی همراه شدند پرچمی ها که از قبل از طریق مزدك با مسعود تماس قایم کرده بودند بهمراهی دوستم باعث دلگرمی بیشتر شان شده قوت های نظامی پرچمی در هر جا با قوای احمدشاه مسعود همراه گردیدند؛ بناءً قوای مسعود مجهز با تانك ها و قوای هوائی شده طرف کابل با پاك سازی راه از قوت های حزب اسلامی داخل کابل شدند و جنگ های کابل آغاز شد که آنرا بموقع ان تحلیل و تشریح کردیم. به این ترتیب به سهولت کابل را به همراهی ملیشهء دوستم که قبلاً در کابل بود آنرا تحت کنترول خود در آورد مگر قوای حکمتیار به طرف چارآسیاب عقب نشسته پایگاه خود را در چار آسیاب تحکیم بخشید.

چرا جمعیت اسلامی با این آغاز پیروزمندانه به سوی ناکامی رهسپار شد؟ این سوالی است که در نزد هر افغان طرح می شود زیرا اول اینکه مسعود در سال های آخر جهاد به ترتیب و تشکیل یك قوای نظامی کوچك پرداخته بود، دیگر اینکه در کابل گارنیزون کابل تحت قوماندانی جنرال بابه جان با وی همراه شده بود. جنرال دوستم در اتحاد با حمایت وی قرار گرفت پس چرا قوت های نظامی از هم پاشید؟ چرا بنیاد دولت دگرگون شد؟ چرا شهر کابل پارچه پارچه گردید؟ برای آنکه حضرت صبغت الله مجددی در حالیکه تجربه اداری و سیاسی نداشت و فاقد یك قدرت نظامی بود و

قدرت نظامی دولت وی قوای احمد شاه مسعود که مرکب از شورای نظار قوای گارنیزون و خاد. بود مگر بآنهم چون هردو احمد شاه مسعود و حضرت تجربه و اتحاد نداشتند بسرعت تنظیم های دیگر به اشغال و چپاول گارنیزون های قوت های وزارت های دفاع، داخله و خاد پرداختند، البته یك قسمت این چپاول در اثر آغاز جنگ بین دولت مجددی با حزب اسلامی حکمیتار صورت گرفت بناءً این مسؤولیت بین احمد شاه مسعود، گلبدین حکمتیار و حضرت مجددی تقسیم می شود که اردوی صد ساله افغانستان و بنیاد دولت قوی افغان در آغاز تسلط شان از هم پاشید.

تحلیل گران بیطرف به احمد شاه مسعود انتقاد می کنند که اگر مسعود برای اجرای پلان با بینن سیوان همراه می شد یعنی در عوض آنکه وکیل و جناح مخالف دکتور نجیب را در حزب می پذیرفت به وسیله بینن سیوان قدرت را با همکاری قوت های دکتور نجیب تسلیم می گردید و از پیشتبانی رهبران جهادی پشاور که در طول جهاد اتفاق نتوانستند صرف نظرمی کرد. (حال اسامه بن لادن ملیونر عرب که در جلال آباد طور مخفی زندگی میکند طی مصاحبه با روزنامه وحدت چاپ پشاور پاکستان ادعا دارد که پلان ملل متحد را وی ناکام ساخته است.) نظم حفظ می شد و اینهمه پراگندگی رخ نمیداد. وی فرصت می داشت تا بتدریج به بازسازی قوای مسلح افغانستان بپردازد با داخل ساختن قوت های جهادی در آن خون نوی را در شرائین اردوی قوی افغانستان داخل ساخته آنرا قوی تربسازد و به این ترتیب از یکطرف رهبران سیاسی تنظیم ها را که در ظرف ده سال جهاد نسبت جاه طلبی با هم جور نیامدند خنثی می ساخت و از جانب دیگر ملیشه ها و افراد جهادی یعنی چریك ها را با داخل ساختن در قوای نظامی از بی نظمی به نظم در می آورد آن وقت راه برای تشکیل یك حکومت دوره انتقالی طوری آماده می شد که در برابر بیراهی و گمراهی، قوهء مسلح افغانستان ایستاده می شد و از بی نظمی جلوگیری می کرد و مسعود چون یك قهرمان

نام جهادی خود را گران تر و بزرگتر می ساخت.

وقتی مدت حضرت پوره شد ربانی به قدرت رسید حکومت ربانی به ولایات هرات، غور، بادغیس، فراه، نیمروز، هلمند، کندهار، لوگر، زابل، غزنی، پروان، کاپیسا، کنرها، پکتیا، نورستان، بدخشان و تخار مسلط بود و ولایات جوزجان، مزار شریف، سرپل، میمنه، سمنگان و بغلان را دوستم و سیدکیان متحد وی اداره می کردند. البته با این وسعت اداره ربانی، مسعود نتوانستند در کندهار با مطیع ساختن سر کاتب قوماندان حکمتیار یك اداره واحد را بوجود بیآورد زیرا پشتون ها ملاحظه می کردند که اطراف استاد ربانی را یك تعداد برادران بدخشی گرفته و نمی گذارند اداره، صبغه، ملی پیدا کند، از اقوام دیگر در اداره دولت و در خارج افغانستان کسی دیده نمی شود و اداره می رود کاملاً به استاد ربانی و اقوام وی و متحدین وی منحصر می گردد. بناءً بفکر مؤلف حتی قوماندان نقیب الله که از قوماندان های عمده، جمعیت بود دلسرد معلوم می شد چنانچه در ختم یکی از جلسات شورای هرات به مؤلف و وحید اعتمادی می گفت که گپ اینها (رهبران و شورا) را قبول نکنید اینها به شما محتاج اند بدون شما یعنی بیطرف ها که از اروپا و امریکا آمده بودند کاری انجام داده نمی توانند از طرف دیگر با آنکه راجع به مجلس اهل حل و عقد انتقاد زیاد وجود داشت بازهم فردای آن از تشکیل یك حکومت با قاعده وسیع خود داری گردید و استاد ربانی با تمکین و با هدایت غلام اسحق خان مشروعیتی را که از جرگه حل و عقد حاصل کرده بود از دست داد و نتوانست موافقه، اسلام آباد، جلال آباد و مکه معظمه را تطبیق کند زیرا با حکمتیار تحت فشار اسحق خان توافق کرده بود. بناءً جنگ های کابل ادامه پیدا کرد. اشتباه دیگر این بود که استاد ربانی برای آنکه در قدرت بماند لذا به قوماندان ها ضرورت داشت، چون اکثر قوماندان ها هر یك شان مستقل بوده و داخل نظم وزارت دفاع ساخته نشده بودند بدون پول خدمت نمیکردند بناءً باید پول نشر می

شد. بقول مقاله که در شماره ۱۳۱ مؤرخه ۱۲ حوت ۱۳۷۵ روزنامه شهادت مربوط حزب اسلامی نشر شده حکومت های سابق به شمول حکومت نجیب تا آخر دوره آن مجموعاً یکصدوشصت ملیارد افغانی چاپ و عرضه کرده اند ولی پوهاند ربانی در دوره حکومت بیست ماهه خویش پنج هزار ملیارد افغانی یعنی در هر ماه صد ملیارد افغانی طبع و عرضه کرده است و این بانکنوت های بدون پشتوانه به اوامر و احکام رئیس جمهور که در پرزه ها صادر می شد توزیع می گردید. یا آنکه برای داشتن ولایات با خود به قوماندان ها پول ارسال می کرد. از اینجاست که خرید و فروش مناطق در بدل پول آغاز شد. از برخی قوماندان های جهادی که در طول جهاد برای دین، وطن و شرف ملی می جنگیدند اشخاصی بوجود آورده شد که برای پول می جنگیدند و تعداد محدود شان حتی از چوروچپاول اموال و تجاوز به ناموس مردم خودداری نکردند. دفاتر دولت خالی گردید، فرش و فرنیچر آن برده شد از همه مهمتر این که دفاتر و اوراق وزارت ها بعلت عدم موجودیت محروقات زمستانی سوختانده شد. چون پیرامون این موضوع در فصل مربوط آن به تفصیل صحبت شده از توضیح مزید خودداری شد.

نشر پول در فدراسیون روسیه انتقاد زیادی را به حکومت ربانی وارد ساخت. بعضی ها می گویند که در حالیکه با اتحاد شوروی سابق که وارث آن فدراسیون روسیه می باشد قرارداد صلح امضاء نشده، تاوان جنگ تحمیلی و تلافی قربانی و خرابی های را که وارد کرده اند نپرداخته اند داشتن روابط با آنکشور گناه می باشد. انتقاد می کنند که ربانی تا دیروز روابط نجیب را با روس ها نکوهش می نمود ولی امروز خودش به همان راه می رود زیرا نجیب پول افغانی را در روسیه طبع می کرد و کانتینر کانتینر تسلیم می شد، یك قسمت برای سفارت روس تحویل می شد. یك قسمت برای خاد وموسسات مربوط آن اختصاص داشت و قسمت متباقی به افغانستان بانك جهت تمویل

بودجه تحویل میگردید یعنی بازهم پول مذکور به صورت ماهرانه در داخل یك نظم به مصرف می رسید و انفلاسیون بیشتر می گردید. استاد ربانی نیز پول را در روسیه چاپ کرد ولی داخل بودجه دولت نگردید و بقسم مصارف از خزانه مستقیماً به مصرف می رسید. یك شاهد عینی گفت از طرف حکومت استاد مصرف پول از پرزه به حواله نرسید. به این شکل کار انتقاد مخالفین خود را قوت بخشید. ولی مؤلف معتقد است که اگر پلان ملل متحد تطبیق می شد بی نظمی و فجایع بعدی رخ نمیداد. مگر باید بگویم که اصلاً پلان بینن سیوان که قوت های جهادی را کاملاً نادیده گرفته بود باعث عدم قبول آن در صفوف جهادی و پراگندگی اوضاع گردید. بناءً انتقاد های که درینمورد به جنرال مسعود وارد می شود تا حد زیادی توجیهه پذیر نمی باشد. مسعرد که یکی از چهره های معروف جهاد افغانستان می باشد مورد احترام مردم ما بوده اینکه اشتباهاتی رخ داده در چوکات اشتباه مورد تحلیل قرار گرفته می تواند.

واقعات مهم حکومت استاد ربانی

یکی از واقعات مهم حکومت برهان الدین ربانی، این بود که در ابتدای حکومت خود با جنرال عبدالرشید دوستم اتحاد را حفظ کرد و هرچه فشار حکمتیار وارد شد به آن اعتناء نکرد تا درجهء که باری وقتی به سفر ترکیه رفت جنرال دوستم را در ارگ بجای خود نشانده بود. این اتحاد برهم خورد و دوستم در صف مخالف قرار گرفت. بار دیگر دوستم چرخ خورد و در صف ربانی موضع گرفت، برای آنکه این وقایع خوب افاده شود باید اول جنبش اسلامی را که معرف جنرال دوستم و فعالیت های سیاسی وی می باشد تحلیل کنیم لازم است این مطالب توضیح شود :

شورای اهل حــل و عـقـد

بعضی تنظیم ها با این جرگه بایکات کرده بودند مگر شخصیت های با نفوذ شان در جرگه اشتراك داشتند، قراریکه افواه بود ممکن واقعیت هم بوده باشد مقدار پول برای تطمیع برخی از نمایندگان مصرف شده بود. از طرف دیگر در طرز و میتود رأی گیری اشتباهات قصدی و غیر قصدی از طرف سید نورالله عماد و بعضی دیگر از اداره کننده گان جرگه صورت گرفت که آنرا فی المجلس برای استاد ذکر گردید و خواهش شد تا شکلیات را مراعات نمایند، ولی این تقاضا عملی نگردید و رأی گیری سری صورت نگرفت، کاندید دوم بوجود نیآمد و به عقیده مؤلف همان اشتباهی را که قدیرنورستانی و سید عبدل الله در لوی جرگه که سردار محمد داؤد را بحیث اولین رئیس جمهور جمهوریت افغانستان انتخاب کرده بودند تکرار شد چه اگر شکلیات مراعات می شد، آزادی عمل انتخاب برای نمایندگان احترام می گردید در هر صورت سردار محمد داؤد را مردم افغانستان بلکه اکثریت قریب به اتفاق انتخاب می کردند ولی اشتباهات قبل الذکر از شهرت نیك لویه جرگه مذکور کاست.

این بار که شرایط دایر ساختن جرگه اهل حل و عقد مساعد نبود و در حالی دایر شده بود که راکت ها بالای کابل می آمد و رهبران برخی از تنظیم ها بایکات کرده بودند، نورالله عماد طوری حرکت کرد که از اعتبار این جرگه کاملاً کاست و زمینه انتقاد را فراهم ساخت. همایون شاه آصفی با ملاحظهء این وضع برای استاد ربانی می گوید اگر مخالفین شما ملیون ها افغانی مصرف می کردند برای شان آنقدر مفید واقع نمی گردید، که اجراآت سید نورالله عماد به شما خساره رساند و برای مخالفان شما مفاد نمود.

در همین مجلس که فیصله ها با شعارها صورت می گرفت موضوع محکمهء نجیب مطرح شد که بدون رای گیری با ابراز شعارها مورد قبول واقع گردید ولی همایون شاه آصفی دست خود را برای ابراز رأی مخالف بلند کرد ولی برای وی موقع داده نشد. منظور آصفی این بود که چون عفو عمومی اعلان شده باید شامل همه باشد. در حالیکه محمود بریالی با تمام دبدبه در کابل موجود است او را چیزی نمی گوئید و تنها نجیب را مسئول می دانید این قضاوت شما عادلانه نمی باشد.

آصفی می گوید بهر حال چون شامل جهاد بودم و موفقیت مجاهدین را موفقیت خود و رژیم اسلامی را رژیم خود می دانستم و عقیده داشتم که باید در رأس آن یك شخص مسؤول تعین شود و خلای قدرت به میان نیآید برای وی بحیث رئیس جمهور رأی دادم. در موقعی که برای ربانی رأی میدادم هیچ نوع فکری در مخیله ام خطور نمی کند که من برای یك غیر پشتون رأی میدهم چه معتقدم هر که افغان باشد می تواند در رأس دولت قرار بگیرد.

جای تعجب بود که ربانی طی بیانیهء که در پایان انتخاب ایراد کرد در جمله نام های که برسم تشکر تذکر داد نام من هم شامل بود، وی فکر می کند که با اشتهار نام همایون شاه می خواهد نشان بدهد که ظاهر شاه هم طرفدار انتخاب ربانی بوده است. یکی از وزیران کابینه ربانی گفت که ربانی این موضوع را در کابینه مطرح کرده تذکر داد که در مجلس، نمایندگان ظاهر شاه نیز اشتراك کرده بودند.

بعد از جلسه اهل حل و عقد ربانی از همایون شاه آصفی می خواهد که با دولت اسلامی همکاری نماید. آصفی در طول جهاد در صف مجاهدین بود و همکاری را با دولت اسلامی مجاهدین برای خود عادی و قابل فهم میدانست بناءً قبول می کند تا بحیث نماینده خاص ربانی به بعضی از کشورها مسافرت و موقف دولت اسلامی را توضیح کند ولی آصفی که مقام رسمی و حزبی ندارد از ربانی خواهش می کند تا یك

نماینده ء دولتی نیز با وی همراه باشد که دکتور عبدالرحمن وزیر هوانوردی دولت ربانی تعین می شود مکر در عرض راه یعنی در لندن داودمیر شارژدافر پاریس و احمد ولی شارژدافر لندن برادر احمد شاه مسعود نیز با هیئت همراه می شوند. آصفی با ربانی به این موافقه رسیده بود که برای کشور های دیگر گفته شود که سیاست دولت اسلامی افغانستان بوجود آوردن حکومتی با قاعده ء وسیع می باشد که در آن برای مخالفین نیز موقع داده می شود و دولت ربانی احزاب مخالف را تحمل می نماید، این مسافرت که در ماه جنوری ۱۹۹۳ شروع می شود دوماه را دربر می گیرد و هیئت از کشورهای فرانسه، انگلستان، آلمان، سویس، آمریکا و هند دیدن می کند و این موقف دولت ربانی را توضیح می دهد رویهمرفته موقف کشورهای مذکور این است که علی الرغم انتقاد های که در مورد تدویر مجلس اهل حل و عقد برای شان رسیده حاضر می شوند که حکومت ربانی را برسمیت بشناسند اما توصیه می کنند که حکومت باید قاعده ء وسیع داشته باشد و ربانی باید بکوشد تا مخالفین خود را راضی سازد. اصفی می کوشد که موقف دولت اسلامی افغانستان را توضیح کند اما نمایندگان جمعیت و شورای نظار که با هیأت خود را همراه ساخته موقف شورای نظار و تنظیم جمعیت را معرفی می نمایند و بدگوئی رقبای خود مخصوصاً حکمتیار را براه می اندازند. درینمورد آصفی برای شان توصیه می نماید که این هیئت نمایندگی از دولت می نماید نه از کدام تنظیم لذا بهتر است مسایل به صورت تنظیمی مطرح نگردد.

موافقتنامه ء اسلام آباد به زبان انگلیسی

هنوز وظیفه هیئت ادامه داشت درینموقع اطلاع می رسد که استاد ربانی به دعوت غلام اسحق خان به اسلام آباد مسافرت کرده و موافقه اسلام آباد را امضاء نموده است، قرار شنیدگی این موافقه از طرف مقامات پاکستان آنهم به زبان انگلیسی تهیه شده

بود، استاد ربانی که مطابق به فیصله اهل حل و عقد که در آن یك تعداد نمایندگان ملت افغان اشتراك داشت و برای دوسال انتخاب شده بود طبق موافقه اسلام آباد این مدت به هژده ماه تقلیل داده شد یعنی فیصله حل و عقد شکستانده شد و مشروعیتی را که استاد در جرگه حل و عقد کسب کرده بود از دست داد. شنیدن این خبر باعث تأثر آصفی و هم دکتور عبدالرحمن گردید. همایون شاه مخالف موافقه اسلام بود زیرا بهتر می دانست که استاد ربانی که از شورای حل و عقد که یك جرگه افغانی نسبتاً وسیع بود مشروعیت گرفته راجع به مسایل دیگر توسط خود افغان ها با دیگر افغان ها تماس می گرفت، مذاکرات بین الافغانی می بود و در بین خود افغان ها در کابل صورت می گرفت و از مداخلهء خارجی جلوگیری به عمل می آمد. اما متأسفانه چنین نشد و رفتاری که ربانی کرد عین رفتاری است که تمام تنظیم ها در طول جهاد داشته اند و به اشاره مقامات خارجی توافق می کردند و باز آنرا می شکستند. بناءً استاد ربانی با این مسافرت اسلام آباد مشروعیت خود را از دست داد و از اعتبار خود کاست. وقتی در کابل به بسیار صراحت از استاد انتقاد می کنم می بینم احمد شاه مسعود نیز ازین اقدام ربانی نا راضی به نظر می رسد ولی استاد ربانی یگانه دلیلی که می آورد این بود که فشار بالای وی زیاد بوده و قابل تعجب است که خود می گوید که در اسلام آباد موافقه را بزبان انگلیسی تهیه کرده بودند و چون شب در آخر خود نزدیك می شود آنرا بدون آنکه مطالعه نماید امضاء کرده است و معاهده تطبیق نمی گردد و جنگ ادامه پیدا می کند.

برخورد با اکرم ذکی معاون وزارت خارجه پاکستان :

چندی بعد دو هیأت به کابل می آید، یکی هیئت کنفرانس اسلامی دیگری هیأت پاکستانی به ریاست اکرم ذکی معاون وزارت خارجه پاکستان. ضیافت نهاری از طرف سلمان گیلانی وزیر خارجه در ارگ ترتیب می شود که در آن لفرائی وزیر دولت در وزارت خارجه، حامد کرزی معین وزارت خارجه و مصلح رئیس دفتر استاد ربانی و

تعداد دیگر و هیأت های قبل الذکر اشتراك میداشته باشند. صرف نهار به آخر خود نزدیك می باشد که مشتی بالای میز می خورد همه متوجه می شوند که اکرم ذکی با لحنی که بآداب دیپلوماسی توافق نداشت به صورت آمرانه و غضب آلود به سلمان گیلانی وزیر خارجه افغانستان خطاب می کند که چرا معاهدهء اسلام آباد تطبیق نمی شود، سلمان گیلانی سکوت اختیار می کند، همایون شاه آصفی فکر می کند که علت سکوت گیلانی عدم آشنایی به لسان خارجی می باشد ولی انتظار می کشد که کسی دیگر از اراکین وزارت خارجه جواب بدهد. آصفی که چنین وضعی را در محافل دیپلوماسی ندیده بود وقتی ملاحظه می کند که از اراکین وزارت خارجه به شمول لفرائی که زبان انگلیسی خوب بلد میباشد، آوازی بلند نمی شود. آصفی فکر می کند اگر این صحبت بی جواب بماند تا آخر زندگی وجداناً نا آرام باقی می ماند بناءً عنان سخن را می گیرد و می گوید که: "من برای اکرم ذکی معاون وزارت خارجه پاکستان گفتم که من برای شما توضیح می نمایم که چرا معاهدهء اسلام اباد تطبیق نمی شود. ذکی با غرور آمیخته با عصبانیت می گوید دلایل شما چیست؟ من گفتم که این معاهده قابل تطبیق نیست. بجواب ذکی گفت که: اما ربانی آنرا امضاء کرده. همایون شاه گفت ربانی اشتباه کرده است. این وقت جمعیتی ها تکان خوردند. ذکی گفت که: معاهدهء که امضاء می شود باید تطبیق شود، اگر تطبیق نشود نتایج وخیم بار می آورد و مثال تاریخی آن امریکاست که بعد از جنگ اول معاهدهء ورسای را امضاء کرد و تصویب ننمود و نتیجهء آن بروز جنگ جهانی دوم شد. همایون شاه آصفی گفت: شما اشتباه می کنید آنچه باعث جنگ جهانی دوم شد خود معاهدهء ورسای می باشد زیرا بسیار تحریك کننده بود و ملت آلمان را تحقیر و توهین کرده بود و آن آلمانی ها را وادار ساخت تا در عقب رهبری افراطی بروند. ذکی گفت: "شما چرا می گوئید که رئیس دولت شما اشتباه کرده؟"

آصفی: "رئیس دولت صلاحیت نداشت در خارج برود و مدت ریاست جمهوری را که

جرگه اهل حل و عقد یك جرگه افغان ها تعین کرده بود، به شـــش ماه تقلیل بدهد زیرا از نظر قانونی همان مرجعی که مـــدت را تعین کرده تغیـــیر را وارد کرده می تواند."

ذکی : "چرا آیا ریچارد نکس رئیس جمهور امریکا از وظیفهء خود استعفاء نداد؟"

همایون شاه آصفی : "معلوم می شود آقای ذکی که شما این قضیه را خوب وارد نمی باشید. نکسن بعد از قضیه واترگیت و خطر محکمهء کانگرس استعفا داد در حالیکه استاد ربانی حق استعفا را دارد مگر صلاحیت این را ندارد که ماندیت را که جرگه حل و عقد برای وی داده بود خود آنهم در یك کشور خارجی و به وسیله فشار خارجی آنرا تقلیل یا تغییر بدهد؛ درین وقت عصبانیت من هم زیاد شد و برای ذکی می گویم که : "نه تنهـا به این دو قـضیـه تاریخی وارد نمی باشـیـد بلکه با فلسـفـهء تاریخ هم آشنائی ندارید، دلچسپی فلسفهء تاریخ در این است که نسل های آینده از ان عبرت بگیرند. شما می دانید که افغانستان سه بار با انگلیس جنگ کرد و مقابل چشمان تان درین دههء اخیر با ابر قدرت شوروی دست و پنجه نرم کرد، لطفاً سرتان را ازین ارسی بیرون کنید و ببینید که کابل و افغانستان چگونه درین جنگ ویران شده است، پس شما باید بدانید کـه افغـان ها زورگـوئی ابر قـدرت ها را قـبـول نکرده و زورگوئی دیگران را نیـز تحمل نخواهد کرد." مـجلس به سکوت می رود و ذکی به بهـانه اینکه کدام مـلاقـات دارد میرود و سالون را ترك می نماید.

وقـتی همـایون شاه به پاکـسـتـان بر مـیگردد مـشکلاتی برای وی ایجـاد می شـود (مـؤلف از سکوت اراکین وزارت خـارجه تعـجب می کند و با کـمـال تأسف به یاد رویه پرچمی ها می افـتـد کـه در برابر مـشـاوران شوروی سکوت اختـیـار می کـردند و لحن آمرانه و غضب آلود آنها را رد نمی توانستند و ما خوش بودیم که مجاهدین ما سیلی به دهن شـوروی ها زد و آنرا از صـفـحـهء تاریخ خـارج سـاخت ولی اینکه بعـضی از مجاهدین در برابر زورگـوئی یك معـاون وزارت خـارجه پاکـسـتـان سکوت اختـیـار کردند

بدون تردید در برابر تاریخ افغانستان از مقام مقدس جهادی فرو می افتند و اعتبار خود را از دست می دهند. اینکه مصلح این مباحثه را با تحسین می گیرد و می گوید آنرا برای ربانی انتقال میدهد وی را از دیگران متمایز می سازد.)

صحبت آصفـــی و عبدالرحمـــن وزیر هوانـــوردی دولـــت ربانی در پاریس اپریل ۱۹۹۱ :

بعد از مدتی با داکتر عبدالرحمن در پاریس ملاقی می شوم و برای وی می گویم که : "ما و شما سه سال پیش بحیث نماینده، ربانی در اینجا آمده بودیم، در آن وقت یك اکثریت به صورت مستقیم یا غیر مستقیم مشروعیت استاد ربانی را قبول کرده بود. حال بعد از سه سال تنها ده فیصد افغانستان در کنترول دولت ربانی می باشد و این نتیجه، سیاست و اشتباهات شما می باشد که نتوانستید نمایندگی از تمام مردم افغانستان نمایید. برعکس تعصبات بیجا را دامن زدید. برتری که احمد شاه مسعود نسبت بدیگر تنظیم ها داشت این بود که کدام تاپه، خارجی و وابستگی به یك کشور و جای دیگر بوی نخورده بود. این موقف، محبوبیت وی را در نزد مردم افغانستان و روشنفکران افغانستان بسیار افزایش داده بود ولی سیاست غلط، امروز شما را بجای رسانده که بدترین تاپه ها که تاپه روس باشد به پیشانی شما خورده و وابستگی شما باهند و ایران نیز شما را در صف دیگران قرار داده. وضع شما امروز به شخصی می ماند که ریسمان را به گردن خود حلقه کرده و خود آنرا کش می کند یعنی خود می خواهید خود را خفه کنید. وقت برای شما بسیار کم مانده ولی دکتور عبدالرحمن چون جوابی نداشت مسؤولیت را بدوش دیگران می انداخت و می گفت مشـوره های وی نیـز قبول نمی شود و وی نیز خسته شده است.

فصل ششم

مداخلات خارجی در مسئله افغانستان

بعد از اینکه قوای شوروی در دسامبر ۱۹۷۹ به اُفغانستان هجوم آورد ایران، پاکستان و امریکا تکان خوردند زیرا دیگر برای شان روشن بود که روس ها در هر موقعی که بخواهند می توانند از پایگاه نظامی شیندند تنگنای اورمز و کشورهای خلیج فارس را مورد حملات هوائی و راکتی قرار بدهند.

به این ترتیب قضیه أفغانستان می رفت از ساحه منطقوی بودن خارج گردد به یك قضیهء بین المللی تبدیل شود. روسیه به اساس قرارداد سوم دسامبر ۱۹۷۸ اعزام قوای نظامی و جاری ساختن امداد های شان را توجیـهه می کردند. به این ترتیب نقش افغانستان که بعد از پارچه شدن امپراتوری درانی احمد شاه بابا و قرار گرفتن آن چون کشور حایلی در بین دو امپراتوری انگلیس و روس در منطقه بسیار محدود گردیده بود اینك بار دیگر صحنه تیاتر برای یك بازی بزرگ سیاسی آماده گردید. چك ها ، سلواك ها ، پولیندی ها ، بلغاریایی ها ، منگولیایی ها و مجار ها خواسته و ناخواسته ارادی یا جبری در صف روس ها قرار گرفتند و کیوبائی ها و ویتنامیی ها عملاً در جنگ علیه مجاهدین افغانستان شرکت ورزیدند و امریکایی ها ، پاکستانی ها ، سعودی ها و ایرانی ها در صف مجاهدین قرار گرفتند. ولی در سال ۱۹۸۳ که جنگ های جهادی وسیع گردید ، تعدادی از مسلمانان دیگر کشور ها از طرف موسسات پان اسلامیك مانند لیگ جهانی اسلامی در مکه و تعداد دیگر توسط سی، آی، ای و اداره

استخباراتی فرانسه و عربستان سعودی استخدام و به افغانستان فرستاده می شدند. طبق بعضی از اطلاعات تعداد این گونه رضاکاران عربی در پایان سال ۱۹۸۰ به چار هزار نفر می رسید که از جمله شان صرف یك نفر مصری از طرف قوای کابل گرفتار شده بود. فکر می شود در ظرف ده سال این اعراب با رفت و آمدی که داشته اند تمام تعداد شان به پنج تا دوازده هزار نفر رسیده باشد. تعدادی از الجزایری ها در بین قوای شورای نظار شامل شده و در آنجا تمرینات نظامی دیدند. این افراد را سرویس جاسوسی فرانسه استخدام کرده به صفوف جهاد سوق کرده بود که امروز هم برای الجزایر و هم برای فرانسه مصیبت شده اند، چه فرانسوی ها فکر می کردند که این الجزایری ها در صفوف جهاد به نفع افغانستان واقع می گردند ولی در حقیقت این اعراب را طور مخفی سرویس های احزاب مخالف حکومت های عربی معرفی می کردند و برای اینده برای خود نظامیان رزمیده ء را پرورش می دادند تا برای سرنگونی رژیم های عربی که در نزد برخی از طبقات سیاسی کشورهای شان رژیم های فاسد می باشند بکار بگیرند. بناءً این اعراب در صفوف افغان ها ماهرانه فنون جنگ های چریکي و استعمال سلاح را آموخته اند در جهاد عملاً سهم نگرفته اند و کاری از پیش نبرده اند، زیرا به اراضی نا آشنا بودند، تنظیم های افغانی آنها را برای آن موقع داده اند تا سرمایه داران عربی از دادن امداد های پولی دست نگیرند، همین قسم سیاف که تعدادی از رضاکاران سعودی را با خود داشت از کمك های مادی بزرگ عربستان سعودی مستفید گردید. به صورت عمومی این اعراب در صفوف حزب اسلامی نیز زیاد دیده می شود و قرار گفته (Jean Marcbalamcie) درین پروگرام افراد مصری، فلسطینی، اردنی، تونسی، مراکشی، لیبیائی، سودانی، سومالی، نایجریایی، مورو فیلیپینی، برمائی، اوگورهای چین، تاجیك ها، کشمیری ها و تعدادی از مسلمانان سیاه پوست امریکایی اشتراك ورزیده بودند. چنانچه یك ستون سه هزار نفری اعراب در پاکستان به طور مداوم به

صورت مخفی تا هنوز زندگی دارند و تحت بوشش موسسات امداد غیر حکومتی NGO های عربی مخصوصاً Maktabul Khidmat قرار دارند. دیگر در نظر غربی ها پشاور به یك مرکز تروریست های عربی متهم شده و فاجعه های که در الجزایر یا در مصر صورت می گیرد همه را به آن اعرابی که در افغانستان تربیت نظامی دیده اند و خود را با افتخار افغان می نامند نسبت می دهند.

این عرب ها امروز مشکلاتی را برای پاکستان و افغانستان و دیگر کشورها بوجود آورده اند چنانچه غربی ها از سستی اداره حکومت سابق پاکستان گله دارند. قاهره، الجزیرة... از واشنگتن می خواهند تا بالای اسلام آباد فشار وارد نماید تا حکومت جدید پاکستان در برابر این اعراب از بیطرفی خارج شود و آنها را از سرزمین های تحت اداره‌ء خود بیرون سازد.

واقعیت این است که مبارزه با این گروه ها در شرایط فعلی برای پاکستان نیز کار آسانی نمی باشد چه وقتی پاکستان فشار وارد نماید تمام شان به داخل افغانستان که هیچگونه بنیاد دولتی کاملی وجود ندارد و یك انارشی عام و تام حکمفرما می باشد می روند. افغان ها که نسبت جنگ های برادرکشی زراعت و مالداری را که پیشه و شغل اکثریت بود از دست داده اند مجبور اند با آن امدادی که از طریق این اعراب یاغی و متواری می رسد زندگی نمایند. بناءً از طریق دولت ها و هم از طریق اشخاص در امور افغانستان مداخله صورت گرفته و صورت می گیرد. این مداخلات نیز مانع تشکل بنیاد دولت و تشکیل یك اردوی منظم می باشد.

شکل دیگر مداخله دولتی است. همسایگان افغانستان هر کدام می خواهند منافع شان را به شکلی حفظ نمایند. کمپنی یونوکال امریکا که با ترکمنستان برای صدور گاز آنکشور موافقه کرده تا گاز از طریق افغانستان توسط لوله ها انتقال داده شود وجود قدرت های مختلف و انارشی را در افغانستان مانع آغاز کار خود می داند. بناءً برای

آنکه دولتی در افغانستان بوجود بیآید تا بتواند امنیت قابل اعتمادی را که آن کمپنی بتواند سرمایه گذاری نماید، باید بوجود بیآورد. حکومت ربانی ناتوانی نشان داد، ائتلاف اخیر ربانی با حکمتیار امریکا را تکان داد و وجود انارشی راه را برای ایران باز نگهداشت تا تشبثات اقتصادی خود را در ترکمنستان و دیگر کشورهای آسیای میانه پیش ببرد، تقرب ربانی با تهران مخصوصاً در آن روزهای که ایالات متحده امریکا بلوکاد اقتصادی "امبرگو" را علیه ایران اعلام کرده بود باعث عصبیت امریکا شد. این گونه مداخله سابقه هم دارد به طوریکه در دههء هفتاد که قیمت پترول به صورت سرسام آوری بلند رفت، عربستان سعودی که به تنهایی خود ۲۳ . ۵ فیصد ریزرف جهانی را در اختیار داشت طبعاً منافع بزرگی را بدست آورد کیسنجر وزیر خارجه امریکا به ملاحظه این وضع که منافع امریکا نیز در آن مضمر بود یك استراتیژی جدید را وضع کرد مبنی بر اینکه برای تضمین ثبات کشورهای نزدیك به امریکا سعی شود و در مقابل تلاش صورت بگیرد تا کشورهای نزدیك به اتحاد شوروی بی ثبات ساخته شود. درین میانه بود که امریکا برای بعضی کشورها وظیفه و نقش ژندارم منطقه را تفویض کرد. رونالد ریگن رئیس جمهور امریکا در دههء هشتاد از پطرو دالر عربستان سعودی برای تضعیف امپراتوری شوروی و کشورهای نزدیك به آنکشور استفاده به عمل آورد. به همین ترتیب عربستان سعودی بدون تردید نقش بزرگی را در تمویل جهاد و مقاومت مردم افغانستان بعهده گرفت چنانچه گفته می شود که در برابر هر یك دالر امریکا عربستان سعودی سه دالر را برای تمویل جهاد افغانستان پرداخته است اگر امریکا ده ملیارد دالر پرداخته باشد عربستان سعودی ۳۰ ملیارد دالر برای مقاومت افغانستان امداد نموده است ولی اینکه امروز برخی از تنظیم ها این کشور یا آنکشور را متهم به مداخله می سازند یا اینکه ما افغان ها همه این اتهام را کاملاً بدوش همسایگان می افگنیم به فکر مؤلف چندان منطق قوی ندارد زیرا اگر خود تنظیم ها

زمینه را برای مداخله یك کشور خارجی فراهم نسازند هرگز کشور خارجی نمی تواند در امور داخلی افغانستان مداخله نماید. بناءً وقتی این زمینه فراهم شود هر کشور می تواند مداخله کند عربستان سعودی بحیث یك تمویل کننده در جهاد مورد استقبال و تشکر مردم افغانستان می باشد مگر بعد از انجام جهاد دیگر امداد های هر کشوریکه بوده برای جنگ مثل آنکه روغن را به آتش می اندازند مورد استفاده قرار گرفته است. چنانچه بعضی تنظیم ها به طرفداری سعودی حرف می زنند و علیه مداخلهء آن سکوت اختیار می کنند ولی حزب وحدت از آن انتقاد به عمل می آورد. چنانچه رئیس موسسه مطالعات استراتیژیك به ارتباط این موضوع می نویسد که : "بعد از ۱۹۸۸ آقای حکمتیار در نزد دیپلوماسی عربستان سعودی یك شخصیت نامطلوب شناخته می شود."

مگر برعکس برخی دیگر از تحلیل گران عقیده دارند که عربستان سعودی بآنهم برای حکمتیار جهت شکست دادن قوماندان مسعود کمك کرده است. فریاد خبرنگار لوموند در شمارهء ماه جولایی لوموند دیپلوماتیك می نویسد که : "عربستان سعودی در بین سال های ۱۹۹٤-۱۹۹۳ دو ملیارد دالر را برای احزاب افراطی اسلامی داده است.

البته عربستان سعودی به چند علت نمی توانست از حکومت کابل حمایت نماید :

۱- مسعود متحد دوستم بود.

۲- مسعود و دوستم متحد مزاری بودند.

۳- مسعود تاجیك بوده به نظر عربستان سعودی با ایران نزدیك معلوم می شد.

٤- در حالیکه علیه حکمتیار تلاش می شد ولی حکمتیار متحد پاکستان و پاکستان دوست عربستانی سعودی بود.

مقابلتاً ایران برای مقابله با نفوذ عربستان سعودی حزب وحدت را تحریك و تقویت می کرد. مسافرت های متواتر بروجردی در جهت تشدید تضادهای سیاسی مؤثر واقع گردید و افغانستان یکبار دیگر یك نقطهء اختلافی بین ایران و سعودی، بین پاکستان و

ایران بین هند و پاکستان، بین فدارسیون روسیه و پاکستان، ترکیه علیه ایران و فدارسیون روسیه قرار گرفت. ترکمنستان بیطرفی خود را اعلام کرد و تاجکستان به جنگ داخلی خود مصروف ماند و ازبکستان ماهرانه منافع خود را در افغانستان تقویت می نماید. هیچ کشوری منافع مردم افغانستان را در نظر ندارد و شخصیت های سیاسی جهادی افغانی هم خود در فکر چوکی بوده غم مردم را فراموش کرده اند. بناءً مسئله افغانستان لاینحل مانده و روزانه صدها طفل، پیر و جوان جان خود را درین جنگ ها از دست می دهند دوا و داکتر به کسی نمیرسد و دیگر ثابت است تا این مداخلات ختم نشود مسئله افغانستان نمی تواند حل شود، باید افزود که دوام چنین حالت برای صلح منطقه خطرناك محسوب میگردد. اینك برای افادهء بهتر، موضوع را به ارتباط همسایگان تحلیل می کنیم.



روابط پاکستان و مقاومت افغانستان

جنرال ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان همکاری بزرگی با مقاومت افغانستان نموده است. البتـه سابق این همکاری دو علت داشتـه : یکی اینکه شخص ضیـاء الحق یك بنیادگرای مسلمان بوده و به جهاد افغانستان عقیدت داشته است. دوم اینکه جنرال ضیاء در اثر اعدام ذوالفقار علی بوتو تحت انتقاد و اعتراض شدید جامعهء بین المللی مخصوصاً امریکا قرار داشت. هجوم قوای شوروی به افغانستان و قیام های مردم

افغانستان با دست های خالی در نورستان، دره‌ء صوف و هلمند ضیاء را متوجه ساخت و آنرا تحفه‌ء آسمانی برای خود تلقی کرد. زیرا امریکا که دیکتاتوری ضیاء را تحمل نمی کرد و با تشکل هسته های مقاومت در پاکستان منافع اش را در آن دید تا در سیاست اش در باره ضیاء الحق و پاکستان تجدید نظر نماید. مراوده امریکا با پاکستان به تناسب افزایش مقاومت مردم افغانستان توسعه پیدا کرد، تا آنکه برای امریکا ثابت شد که دیگر مردم افغانستان می روند کشور کوهسار شان را به ویتنامی برای قوای سرخ مبدل نمایند، بناءً ارسال سلاح را که برای پاکستان منع کرده بودند دوباره آغاز کردند. توافقی بین اسلام آباد و واشنگتن صورت گرفت تا کشور پاکستان که در خط عقبی جبهات مقاومت ملی مردم افغانستان قرار دارد به یك مرکز لوژستیکی تبدیل گردد. حکومت ضیاء مقامات امریکا را قناعت داد تا امداد نظامی مالی را برای حکومت پاکستان تسلیم بدهد و پاکستان خود این کمك های مالی و نظامی را به حلقه های مختلف مقاومت افغانستان توزیع کند. به این ترتیب اداره حلقه های مقاومت افغانستان را بدست خود گرفت. درینموقع که ورود مهاجرین روز بروز افزوده می شد. استخبارات نظامی پاکستان تجویز کرد تا در عوض در حدود هفتاد دسته، گروه و حزب سیاسی صرف شش تنظیم سیاسی برسمیت شناخته شود زیرا می دید که کنترول تعداد زیاد حلقات سیاسی مشکل بوده قسماً از کنترول خارج میگردد.

از آنجائیکه ضیاء یك شخص مذهبی بود بناءً این فرصت را برای احزابی که تحت عنوان مذهب بوجود آمده بودند، فراهم ساخت. به این ترتیب حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، حزب اسلامی خالص، جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی، محاذ ملی پیر سید احمد گیلانی، نجات ملی حضرت صبغت الله مجددی، حرکت انقلاب اسلامی محمد نبی محمدی را برسمیت شناخته کمك های را که از ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی و دیگر کشورها دریافت می کرد به همین تنظیم ها توزیع می نمود. به

این شکل اداره استخباراتی نظامی پاکستان برهبری جنرال اختر عبدالرحمن در واقع به هدایت دهنده و کنترولر این تنظیم ها تبدیل شد. دربین این تنظیم ها نجات ملی و محاذ ملی توسط دو شخصیتی اداره می شد که تهداب وسیع مذهبی در کشور داشتند و دارند، پیروان شان زیاد بود، خود هم به مسایل اجتماعی افغانستان وارد بودند و می توانستند بیشتر از دیگران قوت بگیرند، و در صف های جهاد موثر تر باشند، مگر جنرال اختر عبدالرحمن چنین درك داشت که این دو تنظیم و این دو شخصیت آن طوریکه دیگران یعنی تازه وارد های میدان مبارزه و مذهب عمل نمایند عمل نخواهند کرد چه این ها به آن پیمانه نیاز به امداد های خارجی نخواهند داشت؛ این ها که قبلاً جهاد را آغاز کرده اند بوسیله پیروان شان می توانند آنرا ادامه بدهند، و ممکن کمتر به خواست های کشور مذکور تمکین بنمایند. بناءً لازم دید تا توجه بیشتر را به حزب اسلامی و جمعیت اسلامی معطوف بدارد. اینجا باید تذکر داد که رهبران این دو حزب و جبهه، نجات ملی قبلاً با اخوان المسلمین رابطه قایم کرده بودند. این می رساند که جنرال ضیاء خود به اسلام سیاسی معتقد بوده و می خواسته از جهاد افغانستان برای توسعه، اسلام سیاسی در منطقه کار بگیرد. در حالیکه امریکا هدف داشت تا شوروی را از پا در اندازد و انتقام ویتنام را بگیرد. مگر جنرال ضیاء که سیاست مدار زیرکی می باشد با ملاقات های که با این رهبران داشته است در می یابد که حضرت صبغت الله مجددی به آسانی و سهولت به آنچه برایش هدایت داده شود گردن نمی نهد، در مقابل برهان الدین ربانی با داشتن یك چهره، سیاسی از خود ملایمت نشان می دهد که برای قبولی هدایات زیاد سرپیچی نخواهد کرد. نزدیکی و سوابق روابط پیرگیلانی با ظاهرشاه شانس پیر سید احمد گیلانی را کاهش می دهد، البته خالص و محمدی با حلقه سیاسی، نظامی پاکستان توافق داشتند ولی قدرت تشکیلاتی حزب اسلامی حکمتیار گیرنده بود وحکمتیار توانست توجه ضیاء را بیش از همه بخود جلب نماید. تا آنجا که شنیده میشود که حزب اسلامی ممکن مسجد پل خشتی کابل را بعد از پیروزی

به مسجد ضیاء نام گذاری کند وضیاء پروگرام داشت که بعد از افغانستان چنین مقاومت را به همکاری افغان ها در آنطرف آمو دریا در بین جمهویت های آسیایی شوروی آغاز نماید.

پیشروی حکمتیار برای اعلام تشکیل یك فدراسیون افغانستان و پاکستان اولین صدمهء بود که به شهرت وی در نزد مردم افغانستان وارد کرد چه دستگاه های تبلیغاتی کابل وسیعاً درین باره تبلیغ کردند و مردم افغانستان را در داخل و خارج تکان دادند زیرا روشنفکران افغان به تعریف فدراسیون و کنفدراسیون آشنایی داشتند و با اعلام فدراسیون چنین تعبیر کردند که با تشکیل آن هویت ملی افغانستان از بین می رود بناءً باین اعلام از قوهء جاذبهء انجینر حکمتیار که تا آن زمان بسیار زیاد بود کاست. این اولین ضربه بود که با این اشتباه به شخص انجنیر و حزب وی وار د ساخته شد. ازین لحظه روشنفکران افغان به گونه روابط پاکستان و افغانستان متوجه گردیدند. یعنی اثری هم به روحیهء که بر پایه برادری بنیاد گذاشته شده بود وارد آمد. ولی حکومت ضیاء و بعد از آن، آن دسته از رهبران سیاسی پاکستان که به اهداف و طرز فکر جنرال ضیاء وفادار بودند به همین گونه روابط ادامه داده شد. چنانچه جنرال حمید گل در زمان ریاست اش بر استخبارات نظامی پاکستان از حزب اسلامی حمایت بی حساب کرد. بعد از پیروزی مجاهدین و استقرار حکومت شان به کابل بازهم سه شخصیت؛ قاضی حسین احمد، جنرال حمید گل و اعجاز الحق پسر ضیاء الحق درین سمت حرکت شان را ادامه دادند تا با ایجاد مفاهمه و موافقتنامهء بین حزب و جمعیت (موافقتنامهء اسلام آباد) انجینر حکمتیار را برکرسی صدارت برسانند.

پیروزی در خوست و مسافرت قاضی حسین احمد در آن شهر افغانی مبنی بر اینکه "دیگر سرحد بین افغانستان و پاکستان از بین رفته" نیز از جمله همان صدماتی بود که به حزب اسلامی وارد گردید. کاش قاضی حسین احمد دوست دانا می بود که چنین اظهاراتی نمی کرد و به یك تنظیم افغانستان که مردم ما از آن انتظار زیاد داشتند و

دارند صدمه وارد نمی ساخت. درینجا باید گفته شود با آنکه مؤلف از سیاست جنرال ضیاء چنین درك دارد ولی باید اعتراف شود که جنرال ضیاء در حدود سه مليون مهاجر افغانی را قبول کرد، تحت حمایت وی بود که مهاجرین به آزادی در پاکستان کار و زندگی می کردند، مهاجرين و جهاد از هر گونه پرداخت مالیه و تکس معاف گردید. حلقه های سیاسی مخالف مهاجرین و حلقه های مقاومت مانند حزب مردم و عوامی ملی نمی توانستند به مهاجرین و حلقات سیاسی شان صدمه برسانند.

جنرال ضیاء الحق علیهء فشار های روز افزون اتحاد شوروی که در آن زمان يك ابرقدرت بود مردانه پایداری می کرد و همکاری را با مجاهدين ادامه می داد. حلقه های نظامی پاکستان در ساختن پلان های عملیاتی با گروپ های نظامی جهاد اشتراك مساعی داشتند. بناءً همکاری سی. آی. ای ایالات متحده امریکا و استخبارات نظامی پاکستان آی. اس. آی با مجاهدین کشور ما روز افزون گردید. در حالیکه بدون این گونه همکاری نمی شد جهاد قوت بگیرد مگر این گونه روابط با اظهارات غیر مسؤولانه و تشبث در صلاحیت يك ملت که تاریخ چند هزار ساله دارد سبب ضعف حزب گردید. ورنه حزب اسلامی با داشتن شخصیتی مستحکم وقاطع چون حکمتیار می توانست در تعین سرنوشت افغانستان نیز نقش قاطع داشته باشد. بناءً اگر حزب این گونه رابطه را به هدف تقویت خود و از روی نیاز به امداد نظامی اقتصادی تحمل کرده باشد مقامات مقابل می بایست طوری حرکت می کردند که تا يك تنظیم دوست را جریحه دار نمی ساختند. مؤلف چنین نتیجه می گیرد که متخصصین امور سیاسی پاکستان با آنکه به کشور ما زیاد نزدیك هم بوده اند مردم ما، طرز تحلیل و تفکر ما را خوب درك کرده نتوانسته اند که این ناکامی شانرا در صفحات آینده نیز ملاحظه خواهیم کرد. با آنهم خدمات جنرال ضیاء الحق در جریان جهاد در نزد افغان ها باقیست.



روابط مقاومت با نواز شریف

روابط مقاومت با حکومت اول میان محمد نواز شریف در جاده‌ء قبلی حرکت خود را ادامه داد. نواز شریف زیاد کوشید تا یك حکومت عبوری بوجود بیآید. این حکومت مگر بدون داشتن کدام پایه اساسی بوجود آمد. نفاق رهبران تنظیم ها و جاه طلبی های شان حکومت عبوری را نگذاشت چون اداره آزادی بخش فلسطین برهبری یاسرعرفات یك اداره قوی و مؤثر بگردد. گرچه اکثر افغان های مهاجر روشنفکران و تحلیل گران افغان مسؤولیت ضعف حکومت عبوری را نیز بدوش استخبارات نظامی پاکستان می افگنند

مگر مؤلف به این عقیده است که روسای تنظیم ها خود زمینه را برای مداخله فراهم می ساختند تا هر یك شان برای خود قدرتی کسب نمایند. به هر صورت حکومت عبوری یك نام بود و وسیله شده بود تا برای تعدادی معاش برساند و کرایه خانه های را بپردازد. از اینرو این حکومت در ساحه ملی و بین المللی کدام کاری کرده نتوانست. وقتی در سال ۱۹۹۲ رژیم نجیب سقوط کرد افغانستان با وجود حکومت عبوری در یك خلای قدرت واقع گردید. روسای تنظیم ها در فن حکومت داری کدام معلوماتی نداشتند و از خوف آنکه قدرت از دست شان خارج نگردد برای شخصیت هاي سیاسی سابقه دار افغانسان چون دکتور محمد یوسف، سید شمس الدین مجروح، دکتور عبدالصمد حامد، دکتور عبداحکیم طبیبی، همایون شاه آصفی، دکتور عطا محمد نورزائی، دکتور محمد قاسم فاضلی، انجنیر مایار، جنرال کتوازی، دگر جنرال مستغنی، دگر جنرال عبدالرزاق، دگر جنرال سید حسن، غلام علی آئین و ده ها وزیر، والی و جنرال که در مهاجرت بودند اعتنا نکردند و درین مرحلهء حساس از تجارب آنها کار نگرفتند و بدون آنکه کدام تشکیل بسازند و پلان انتقال قدرت را ترتیب نمایند در نیمه شب حضرت صبغت الله مجددی را آنهم برای دو ماه بحیث رئیس دولت اسلامی افغانستان تعیین کردند. تحلیل گران افغانی همه معتقد اند که جناب حضرت مجددی و دیگر اعضای شورای جهادی همه متشکل از روحانیون یا ملاها بودند یا آنکه اسلام را سپر مجادله برای کسب قدرت قرار داده بودند ولی در ساحه اداری و سیاسی کدام معلومات و تجربهء نداشتند مگر میان محمد نواز شریف صدراعظم پاکستان چون این رهبران افغان نبودند، عواقب این عجله و این گونه انتخاب را حتماً درك کرده می توانستند زیرا با این روسای تنظیم های افغانی آشنایی دوستی و روابط وسیع داشتند و هر کدام شان را می توانستند چون طبیب تشخیص نمایند، قدرت اداره شان را در سطح یك مملکت بفهمند ولی اینکه در حالیکه در مجلس اشتراك داشتند چرا چنین

تصمیم ناقص گرفته شد سوالی است لاینحل و تا هنوز موجب گله مردم افغانستان از میان محمد نواز شریف صدراعظم آن وقت پاکستان میباشد برای آنکه موضوع کاملاً روشن گردد اینك نقل موافقنامه پشاور را عیناً می آوریم :

د ۱۹۹۲م کال د اپریل په ۲٤ د تنظیمونو تر منځ د پیشور د معاهدی د متن اصلی نسخه تاریخ ۱۵-۲-۱٤۱۲ جمعه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله والصلوة والسلام علی سیدنا رسول الله و علی آله و اصحبه و من یهدیه اهتدی... اما بعد :

د افغانستان داسلامی دولت دمؤقتی دوری تشکیل او پروسه په لاندي دول جوره شوه :

۱- پریکره وشوه چی د حضرت صاحب صبغت الله مجددی تر مشری لاندی دی یو پنحوس کسیز هیئت داخل د افغانستان ته ولارشی، تر حوحد دوومیاشتو په موده کی د کابل د موجوده واکدارانو حخه قدرت په پوره دول او بیله قیده او شرطه تر لاسه کری، ددغه هیئت مشربه په همدی دوومیاشتوکی د دولت د ریاست ممثل هم وی.

دغه هیئت به ددغی مودی حخه وروسته د عبوری دولت تر ارخه د اسلامی مؤقتی شورا په حیث پاتی کیژی او ریاست به د حضرت صاحب په غاله وی، ددی شورا موده هم حلور میاشتی وی.

۲- پریکره وشوه چی استاد ربانی دی د حلورو میاشتو له پاره د افغانستان د اسلامی مؤقت دولت د رئیس او د رهبری شوراء د مشر په حیث وی، دی به خپل کار رسماً هلته شروع کوی چی، د قدرت د انتقال دوه میاشتی پوره شوی وی.

۳- دا پورته تعیین شوی موده یوه ورح هم نه تمدیدیری.

٤- د صدارت مقام او د کابینی نورغری به د تنظیمو د مشرانو پرته ددغو تنظیمو د دوهمه درجه غلوو حُخه تاکل کیری.

۵- د صدارت مقام د افغانستان اسلامی حزب ته ورکره شو.
۶- د صدارت معاونیت او داخله وزارت د افغانستان اسلامی اتحاد.
۷- د صدارت معاونیت او د معارف وزارت د مولوی خالص حزب ته.
۸- د صدارت معاونیت او خارجه وزارت د محاذ ملی اسلامی گوند ته ورکرشو.
۹- د دفاع وزارت د افغانستان اسلامی جمعیت ته ورکرشو.
۱۰- ستره محکمه د حرکت انقلاب اسلامی تنظیم ته ورکر شوه.

او دا پریکره هم وشوه چی شورای رهبری به علاوه پر تقسیماتو او تعیناتو د نورو پاره وزارتونه تثبیتیری. ددی تولی پروسی عمر شپر میاشتی دی او په دی ترح کی به د راتلونکی حکومت د پاره اسلامی متفق علیه شورا تصمیم نیسی، د هغه انتقالی عمر به دوه کاله وی. (مولف : امضای رهبران تنظیم های آتی در ذیل این موافقتنامه درج است)

مولوی محمد نبی محمدی، صبغت الله مجددی، عبدالرب رسول سیاف، قطب الدین هلال، پروفیسر برهان الدین ربانی، مولوی محمد یونس خالص، پیر سید احمد گیلانی.

ممکن جواب این باشد که به کار یك کشور دیگر تماس بیشتر ثواب نبود ولی اگر مساعی شان درین جرگه برای روشنفکران و تکنوکرات های افغان فرصت را میسر می ساخت بازهم در رأس اداره قسماً یکی از رؤسایی تنظیم ها می بود که تا آن وقت حق شان هم بود ولی متخصصین افغانی اداره امور را طوری ترتیب می کردند که فجایع بعدی که تا امروز ادامه دارد صورت نمی گرفت. بناءً توقع همهء ما از میان محمد نواز شریف درین دوره حکومت شان که بعد از سوم فبروری ۱۹۹۷ آغاز شده این است تا در مورد افغانستان بروی تجارب تلخ گذشته طوری پلان گذاری نمایند که در آن مصالح و منافع دو کشور تأمین باشد. البته با درك این واقعیت که نفوس افغانستان به روایتی بیست ملیون و بروایتی پانزده یا هفده ملیون است این ملت دیگر در روشنی واقعات،

حادثات، خونریزی ها ، چپاول موزیم ها و کتابخانه ها ، چپاول بانك ها و شرکت ها ، موتر ها و دارائی شخصی مردم دیگر نمی خواهند از چنین یك طرز اداره، از چنین تشکیلات سیاسی حمایت بعمل آورند و از پاکستان خاصتاً صدراعظم جدید آن توقع دارند تا همان همکاری را که جنرال ضیاء برای تنظیم ها فراهم کرده بود برای نمایندگان واقعی ملت افغانستان، روشنفکران افغانستان و شخصیت های سیاسی کشور ما نیز فراهم بگرداند تا روابط برادرانهء که پاکستانی ها و افغان ها آرزو دارند با حل سیاسی معضله پیچیده کشور ما با مساعدت پاکستان حل گردد و این نقطهء عطفی در روابط دو کشور گردد و به روی خاطرات تلخ اقدامات حکومت های سابق مخصوصاً حکومت بی نظیر بوتو تهداب دوستی بی شایبه از نو گذاشته شود تا صلح و ثبات به افغانستان و منطقه برگردد.



روابط بینظیر بوتو با تنظیم های افغانی

حزب مردم پاکستان را مردم افغانستان با شعارهای نان خانه و لباس برای مردم پاکستان به نگاه یك حزب سوسیالست می نگریست، سیاستی که بی نظیر بوتو در دوره ناتمام حکومت اول خود گرفت کوشید تا مسئله افغانستان بگونه ایکه رژیم ببرك کارمل می خواست راه حل پیدا نماید. به عبارت دیگر این سیاست وی با خواست ملت افغان و تنظیم های جهادی افغانستان موافق نبود بناءً از آن دوره کدام خاطرهء خوشی بجا نماند.

در دورهء دوم حکومت وی همه فکر می کردند که این بار که شرایط در افغانستان

در حال تغییر می باشد ومجاهدین به پیروزی رسیده اند دیگر رژیم کمونیستی سقوط کرده در استقرار و ثبات سیاسی افغانستان سعی به عمل می آید. ولی این حدس تحقق نیافت و برخلاف مصالح مردم افغانستان جنرال نصیرالله بابر به مسایل داخلی افغانستان تحریکات و مداخلات زیادی را شروع کرد و خاصتاً مسافرت وی با چند سفیر خارجی بدون توافق حکومت مرکزی وقت افغانستان به ساحات غرب افغانستان، بوجود آوردن موافقت های اقتصادی بدون توافق حکومت مرکزی افغانستان ولو که ضعیف و ناتوان بود زمینه را برای خرابی روابط افغانستان و پاکستان فراهم آورد.

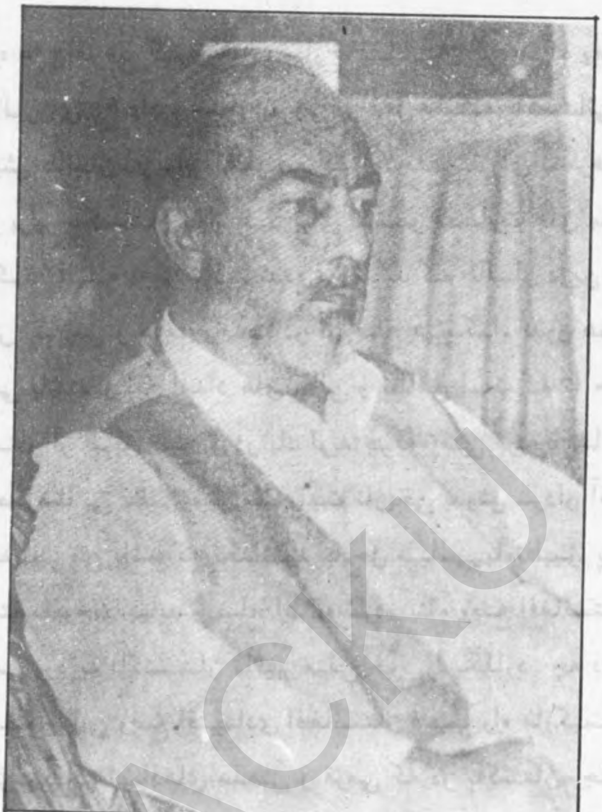
جانبداری بابر از یکی دو جناح معیٰن پاکستان را از بیطرفی خارج ساخت و بعضی تنظیم ها را به مخالفت پاکستان برانگیخت تا حدیکه به سفارت پاکستان آتش زده شد و به حریم آن خلاف عنعنه مهمان نوازی افغان ها و بر خلاف مقررات حقوق بین المللی تجاوز و دیپلومات های پاکستانی را مورد لت و کوب قرار داده یکی را به قتل رسانده سفیر را مجروح نمودند. این واقعه نامطلوب با واقعه نامطلوب کشتن سه جوان افغان در داخل سفارت افغانستان با تجاوز بحریم سفارت افغانستان و تجاوز از حدود و مقررات حقوق بین المللی روابط دو کشور را که بروی برادری دوره‌ء جهاد افغانستان گذاشته شده بود شدیداً جریحه دار ساخت و تا هنوز این روابط ترمیم تشده است.

ظهور جنبش طالبان در آن وقت و موضع گیری های حکومت بی نظیر بوتو وضع را طوری انکشاف داد تا بعضی ها به جنبش طالبان اتهام وارد نمایند که گویا دست پاکستان در عقب آن قرار دارد مخصوصاً اظهارات بابر که در صفحه‌ء از این کتاب فوتو کاپی شده چنین نگرانی را بسیار جدی ساخت. در حالیکه همه می دانیم هیچ یك از حلقه های سیاسی افغانی به شمول تنظیم ها در پاکستان بدون موافقت، حمایت و امداد پاکستان فعالیت نداشته اند یعنی دست پاکستان در عقب شان وجود داشته ولی این گونه که بابر تظاهر می نماید سابقه‌ء در روابط دوجانبه نداشته است.

این گونه تظاهر سبب عکس العمل های در حلقه های نظامی در داخل افغانستان و

تحلیل و تبصره ها و موضع گیری ها در خارج افغانستان گردید که بعداً حوادثی که در تورخم در ماه فبروری رخ داد و منجر به جرح و قتل ملیشه پاکستانی شد و یا موضع گیری که جنبش طالبان در برابر آغاز فعالیت مجدد شورای ننگرهار برهبری حاجی عبدالقدیر در برابر پاکستان ابراز کرد برای تغییر قضاوت های منفی علیه طالبان تأثیری وارد کرد. البته درین تردید شده نمی تواند که طالبان درین جناح و جمعیت اسلامی، جنبش اسلامی و حزب وحدت در آن جناح هیچکدام بدون همکاری ها و کمک های خارجی نمی باشند و این امداد های مالی و نظامی است که تا حال مانع شده که مسئله افغانستان از طریق صلح و در یك لویه جرگهء ملی مردم افغانستان حل گردد.

در دوره دوم حکومت بی نظیر بوتو مسؤولیت تاریخی بدوش سردار آصف احمد علی و جنرال نصیرالله بابر می باشد که نگذاشتند تا حل سیاسی با تطبیق پلان نمایندهء خاص سازمان مللُ متحد بوجود بیآید و صلح اعاده شود. بناءً وضع افغانستان بدتر شد و این خرابی وضع می رود به پاکستان تأثیر منفی خود را بگذارد. چه ذخایر سلاح داخل افغانستان نسبت خرابی وضع اقتصادی افغانستان قسماً راه مارکیت های پاکستان را گرفته و از طرف دیگر تضادهای مذهبی و قومی که در پاکستان وجود دارد، مارکیت های پاکستانی برای جذب سلاح های افغانی گرم گردیده، همانطوریکه آثار موزیم های افغانستان در پشاور بازار دارد امروز سلاح های ثقیل و سنگین نیز بازار پیدا کرده زیرا نیاز اقتصادی مردم ما را وا می دارد تا هرچه دارند بفروش برسانند و صرف معیشت شباروزی خود نمایند. بناءً منطقه ما یعنی افغانستان و پاکستان در اثر اشتباه نصیر الله بابر به یك انبار باروت تبدیل شده دیگرکراچی به یك منطقه دهشت وحشت تبدیل گردید تا آنکه حکومت درسال ۱۹۹۸ محاکم نظامي را دایر ساخت و مجازات اعدام را بسرعت تطبیق کرد و وضع ظاهراً آرام دیده میشود مگر آنقدر سلاح درین منطقه انبار شده که نمیتوان خطر را بدور دید و روشن است اگر چاره اساسی نکنند منتظر یك جرقه می باشد. این است نتیجه مداخلات در امور داخلی افغانستان.



پیرسید احمد گیلانی

مؤسس و رئیس تنظیم محاذ ملی افغانستان

پیر سید احمد گیلانی در سال ۱۹۳۳ در شهر کابل در یك فامیل معروف روحانی تولد شده است. پیر سید احمد گیلانی تحصیلات خود را در لیسه عالی ابو حنیفه بپایان رسانده و B.A را در رشته تئولوژی و حقوق مقایسوی از پوهنتون کابل بدست آورده مطالعات شخصی را تحت رهنمائی علمای جید کشور تعقیب کرده است.

پیرسیداحمدگیلانی برای آنکه جهاد در چوکات یك نظم صورت بگیرد ومؤثرانه

پیش برده شده بتواند درماه مارچ سال ۱۹۷۹ قبل از هجوم اردوی سرخ به افغانستان تنظیم محاذ ملی افغانستان را تأسیس کرد.

جارج آرنی نویسندهء کتاب«افغانستان گذرگاه کشورگشایان» دربارهء شخصیت پیرسیداحمد گیلانی چنین تبصره می کند که:« بی تعصب ترین تنظیم های هفتگانهء پشاور، محاذ ملی سیداحمدگیلانی است... مؤثریت نظامی محاذ مانند دیگر احزاب میانه رو محدود می باشد. رحیم وردك که پیش ازتهاجم روس درقوای مسلح افغانستان دگروال بود، رئیس نظامی آن است... او معادل هرست امریکائی، تربیت نظامی دیده واکنون به رتبهء جنرالی ترفیع نموده است. اوچنان صحبت میکند که انسان فکر می نماید که فقره های او ازیك تعلیماتنامهء نظامی اخذ شده است.

سیداحمدگیلانی به علت جهان بینی میانه رو و غربگرای خود از پشتیبانی اقلیت ناشیونالیست های تعلیم یافته برخوردار است که به جای اختیار نمودن سکونت درغرب درپاکستان مانده اند، مگر درخت قدرت واقعی او ازجوی موقف روحانی عنعنوی او آب می خورد. اگر چه این ادعای او که ازمالیزیا تا افریقای شمالی درحدود چهل ملیون مرید دارد، یك مبالغه است مگر پشتون های افغانستان جنوبی برای او احترام زیادی قایل اند که قسمت اعظم آنها اکنون به صفت مهاجر درپاکستان به سر می برند. گیلانی گذشته از مریدانش ازطرف ماموران عالیرتبهء دولتی به رتبه های وزیر و رئیس در دورهء پیش ازتسلیم کمونیست ها حمایه می شود... به خاطر جهان بینی بی تعصب گیلانی باوجود فرق شیوهء زندگی او ازافغان های عادی او نسبت به بنیادگرایان بیشتر نمایندهء فکری عنعنوی افغان ها پنداشته میشود. گیلانی باری به نگارنده گفت:« اسلام ما میانه رو است وتار وپود جامعهء ما از میانه روی ساخته شده است.» به عقیدهء اکثر کارشناسان غربی هومانیزم ومهربانی گیلانی شیوهء زندگی ده ساله قبل از تندروی ها به خاطر می آورد.»

درخانوادهء پیر سیداحمد گیلانی خدمات جهادی دوفرزندش برازندگی دارد. محمد گیلانی که چهرهء مشاور سیاسی پدر را می نمایاند دراکثر مذاکرات سیاسی وکنفرانس

ها اشتراك می نماید و ازموضع محاذ ملی ونظریات اعتدالی وصلح خواهی سیداحمد گیلانی دفاع و نمایندگی می نماید.

خانم فاطمه گیلانی که تحصیلاتش را درکالج اسلامی لندن به پایان رسانده اکثراً طی مصاحبه ها از طریق رادیو های بی. بی. سی وصدای امریکا و اشتراك درکنفرانس های که درحمایت ازجهاد افغانستان تشکیل می شد و یا درین اواخر برای احیای حقوق زن افغان درشهرهای مختلف جهاند ایر میگردد اشتراك نموده بافضیلت اسلامی که دارد بطور معقول و ازطریق اعتدال برای احیای حقوق بشر وحقوق زن درافغانستان تلاش می نماید چنانچه اخیراً مکتوبی دربارهء روشی که طالبان دربرابر زنان عمال نموده اند برای شیخ جامعهء الازهر قاهره که معتبرترین جامعهء اسلامی جهان می باشد، فرستاده بود که در جواب شیخ جامعهء الازهر قاهره رویهء طالبان را دربرابر زنان رد کرده است.

فاطمه گیلانی درجریان جهاد نیز مخصوصاً با زخمی های جهاد که به لندن می رسید بدون آنکه فکر کند که با کدام تنظیم یا حزب تعلق دارد کمك می کرد و چون یك خواهر برای برادرهای مجاهد کمك می نمود وخبر شان را می گرفت که درمثال آن دو قوماندان برجسته می باشد که یکی آن گل حیدر نام دارد و ازقوماندان های احمدشاه مسعود می باشد و در تداوی پای وی که درجنگ صدمه دیده و قطع شده بود وبرایش پروتیز ساخته شد و برای عظیم قوماندان دیگریکه دست خود را درجنگ ازدست داده بود در تداوی و ساختن پروتیز دست وی رسیدگی، کمك و خدمت کرده است که قرار گفته یك شاهد عینی این قوماندان که حیات دارند هردو فاطمه گیلانی را خواهر خود می شناسند و احساس خوشی می کنند.

چون از این واقعیت خدمت یك دختر با فضیلت و تقوای حرف زدم لازم است تا ازخدمت خانم هندیه دختر اعلیحضرت امان الله شاه نیز یاد نمایم زیرا وی که یك خانم وطن دوست می باشد و گرچه سالها از وطن دور بوده درجریان جهاد زخمی ها را متواتر می پذیرفت و بعد ازانجام عملیات که طبعاً درشفاخانه صورت میگرفت باقی وقت را درخانهء خود نگهداری و پرستاری مینمود. خانم هندیه نیز زن بسیار مهربان و

افغان نهایت وطن دوست می باشد، خیلی دختران و زنان دیگر افغان نیز نظیر این دو، خدمات زیادی کرده باشند ولی چون معلوماتی بدسترس نبود نتوانستم ثبت کنم. مگر واقعیت است که زنان افغان درکابل درجبهات و درتمام جهان وظایف ملی وجهادی خود را انجام داده اند که نباید طالبان چنین رویهء زشت را دربرابر زنان اعمال میکردند.

سید احمد گیلانی بعد از وفات شیر آغا جان برادر بزرگش به رهبری طریقت حلقه قادریه افغانستان تعین شده، خوب است معلومات مختصری در بارهء حلقه‌های متصوفین کشور خود ارائه نمایم:

تصوف عبارت است از اسرار ظاهر در مقابل اسرار باطن یعنی برای رسیدن به حقیقت باید تعلیماتی تحت رهنمائی یك پیر گرفته شود. برای رسیدن به حقیقت که معرفت الهی می باشد نه یك امر جدلی و قالی بلکه یك امر کشفی و حالی است و باید از راه طریقت پیروی بعمل آورد. طریقت های قادریه، نقشبندیه و چشتیه در افغانستان و این منطقهء جهان پیروان زیاد و صدیقی دارد.

بنیان گذار سلسله قادریه عبدالقادر گیلانی است که در عصر عثمانی برای وی لقب نقیب الاشرف داده شد. این حلقه تصوف در قرن ۱۶ در هند نفوذ کرد. سلسله قادریه با رفت و آمدیکه افغان ها به هند داشتند توسط قبایل غلجائی سلیمان خیل و خوگیانی به افغانستان آورده شد.

نقیب پدر سید احمد گیلانی در سال ۱۹۲۰ بغداد را ترك و به چهار باغ ولایت ننگرهار جایگزین شد. پیر سید احمد گیلانی بعد از پدر و برادر بزرگ به مقام بزرگ روحانیت که پیر سلسله قادریه می باشد رسیده است. پیر سید احمد گیلانی در سال ۱۹۵۲ با میرمن عادله نواسه امیر حبیب الله خان شهید ازدواج کرده، این پیوند وی را با سلسله سلطنت محمد زائی تقرب بخشید. پیر سید احمد گیلانی شخصی متواضع، مهربان منور و روشن ضمیر و روشن فکر بوده که از محبوبیت خاص برخوردار است. وی

همواره از مداخله در امور سیاسی کشور برای احراز قدرت احتراز کرده است.

پیر سید احمد گیلانی بعد از آنکه کمونیست ها در سال ۱۹۷۸ بوسیله یك کودتای خونین قدرت را در افغانستان بدست گرفتند به اساس وجیبهٔ اسلامی و ملی خود یکجا با مریدان و طرفداران خود با اعلام جهاد در رهبری مقاومت مردم شجاع افغانستان اشتراك ورزید و این اولین مبارزه سیاسی وی در سطح ملی و بین المللی بود.

پیر سد احمد گیلانی برای آنکه جهاد در چوکات یك نظم صورت بگیرد و مؤثرانه پیش برده شده بتواند در ماه مارچ سال ۱۹۷۹ قبل از هجوم اردوی سرخ به افغانستان تنظیم محاذ ملی افغانستان را تأسیس کرد.

در محاذ ملی افراد و اقشار مختلف مردم افغانستان اشتراك و در مبارزهٔ آزادی بخش ملی علیه اشغلگران بیگانه اشتراك ورزیدند.

منشور محاذ ملی اسلامی بر بنای نشرات خودشان :

محاذ ملی تحت رهبری پیر سید احمد گیلانی علیه گروه خلقی که هیچگونه ریشه در کشور نداشتند و به وسیله کودتا و بطور غیرقانونی قدرت را غصب کرده و متأسفانه به قتل و قتال مصروف گردیده بودند مبارزه طولانی و جهاد آزادی بخش را آغاز و تا شکست کمونیزم و ویرانی شوروی ادامه داد. طوری که گفتم اعضای محاذ ملی افغانستان که متشکل بودند از اقشار مختلف مردم و قبایل ملت مسلمان افغان بشمول علماء رهبران قبایل، روشنفکران، افسران نظامی، سیاستمداران کارمندان شریف و وطن دوست، دهقانان، کارگران و محصلین به کمك خداوند رحیم و مهربان و با ارادهٔ خلل ناپذیر رول فعال را برای حفظ چهرهٔ اسلامی خود و رهائی ملت از دوماسیون خارجی و حفظ هویت ملی بازی کرده و پیروزی های مهمی را در تمام جبهات جهاد بدست آوردند.

مطابق منشور محاذ ملی مبارزه با باند ضد ملی و ضد اسلامی به منظور تأسیس

یک سیستم اسلامی و ملی در افغانستان هدف اساسی و بنیادی محاذ ملی افغانستان بود، برای توسل به این همکاری صادقانه همگانی، همه تنظیم های جهادی را استقبال می نماید.

محاذ ملی اسلامی افغانستان به کمک خداوند رحیم و مهربان بعد از امحای فراکسیون های ضد ملی و ضد اسلامی بشمول تمام آدم کشان برای استقرار یک دولت اسلامی سعی به عمل می آورد. پروگرام و سیاست داخلی و خارجی خود را چنین اعلام کرد که :

۱- اسلام وناسیونالیزم یگانه منبع تمام فعالیت های محاذ ملی را تشکیل می دهد. تمام فعالیت های سیاسی، اجتماعی کلتوری و اقتصادی آن مطابق آن صورت می گیرد.

۲- حفاظت آزادی، حاکمیت ملی واسلامی تمامیت ارضی را یك وجیبهء ملی ومذهبی می داند.

۳- محاذ ملی تمام گروپ های انفرادی و پارتی ها و کتله های دیکتاتوری را رد می نماید و علیه چنین دیکتاتوری ها قیام و مبارزه می کند.

٤- محاذ ملی به پرنسیپ خود ارادیت و شناختن یك حکومت ایکه بر اساس انتخابات آزاد و عمومی بوجود بیآید عقیده دارد.

٥- محاذ ملی برای تحقق عدالت اجتماعی و سیاسی برای تمام همشهری ها امکان آن داده می شود تا در بازسازی کشور سهم بگیرند و علیه هر نوع تبعیض، بی عدالتی و منفعت طلبی مقابله کنند.

٦- محاذ ملی افغانستان مطابق به احکام اسلامی و قانون اساسی ملت، حقوق اساسی هر افغان همشهری مانند آزادی بیان، آزادی مسافرت (نقل و انتقال) آزادی های اجتماعی و آزادی مطبوعات و رسانه های گروهی را احترام می کند.

۷- محاذ ملی افغانستان عقیده دارد که انتخابات عمومی بدون تبعیض حق هر

افغان می باشد و برای تحقق آن قدم های مؤثر برای ریشه کنی بی سوادی برداشته شود. مطابق به حدیث پیغمبر سعی برای کسب علم برای هر مرد و زن مسلمان فرض است.

۸- محاذ ملی افغانستان عقیده دارد که تداوی رایگان از حق هر تبعهء افغانستان می باشد.

۹- محاذ ملی افغانستان تفکیك قوای ثلاثه تقنینیه، قضائیه و اجرائیه را احترام می کند.

۱۰- محاذ ملی ملکیت شخصی و حقوق اساسی بشری را مطابق به احکام اسلامی احترام می نماید.

۱۱- برای ترقی و شگوفایی افغانستان محاذ ملی یك سیستم اقتصادی اسلامی را تنظیم می نماید.

۱۲- با حفظ ارشادات اسلامی محاذ ملی افغانستان علیه افراطی های سیاسی و فرهنگی صرف مساعی کرده اظهار امید می نماید که ملت افغان موضع شایسته اش را چون عضو جامعهء بین المللی بدست بیآورد. بر اساس احکام اسلامی محاذ ملی افغانستان سهم مؤثرتری در ارتقا انکشاف مزید افغانستان می گیرد.

۱۳- محاذ ملی افغانستان تدابیری را برای شهدای راه خداوند و خدمت ملی در نظر می گیرد، همچنان معیوبین را که دیگر کار کرده نمیتوانند. و جیبهء خود میداند تا شهدای جهاد را با احترام بیاداشته باشد.

۱٤- محاذ ملی افغانستان راه را برای بازگشت آن افغان های که مجبور شده اند تا کشور را تحت فشار ترك بگویند صاف و آماده می سازد.

۱۵- محاذ ملی وحدت تمام مجاهدین را برای تشکیل یك جهبهء متحد ملی که ملت افغانستان را در سطح ملی و بین المللی تمثیل کند یکی از اهداف اساسی خود

میداند.

۱٦- بعد از انکه حکومت ضد ملی و ضد اسلامی خلق و پرچم سقوط نماید محاذ ملی افغانستان یك حکومت مؤقت ملی اسلامی را تشکیل می کند و یك مجلس ملی که متشکل از مسلمانان خالص و وطن پرست باشد، بوجود می آورد تا خدمات ملکی و نظامی را بعهده بگیرند.

در پهلوی اعضای محاذ ملی اعضای تمام موسسات ملی اسلامی در آن شامل خواهند بود. تعداد اعضای آن متناسب خواهد بود به شهامت و قربانی که در جریان جهاد نشان داده اند و محبوبیت شان در بین کتله های مردم.

۱۷- حکومت مؤقت وظیفه خواهد داشت تا مسوده‌ء قانون اساسی اسلامی که به مجلس بزرگ افغانستان که در آن نمایندگان ملت مسلمان عضویت می داشته باشد ارائه خواهد شد.

۱۸- وظیفه حکومت مؤقت است که لویه جرگه را احضار نماید اعضای لویه جرگه به طریق عنعنوی انتخاب می شود، لویه جرگه مذاکره و مباحثه کرده و مسوده‌ء قانون اساسی دولت اسلامی افغانستان را به تصویب می رساند.

۱۹- محاذ ملی تدابیر مؤثری برای اعمار مجدد و رشد سریع اجتماعی جامعه افغان اتخاذ می کند. تا به یاری خداوند و اشتراك ملت مسلمان افغان خرابی ها را که توسط خلق و پرچم که ضد ملی و ضد اسلامی اند و حامیان آنها صورت گرفته از بین برود.

سیاست خارجی :

۲۰- سیاست خارجی محاذ ملی افغانستان بنابر عدم تعهد و بیطرفی مثبت و فعال، قضاوت آزاد، صلح و دوستی با در نظر داشت منافع ملی می باشد و سعی خواهد کرد تا رول مؤثری را در استحکام صلح جهانی، امنیت و همکاری ایفاء نماید.

۲۱- محاذ ملی می کوشد تا با دول همسایه روابط نیک را بر اساس احترام متقابل و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر برقرار و استحکام بخشد.

۲۲- محاذ ملی افغانستان را جزء جامعهء اسلامی می داند بناءً اظهار امیدواری می کند که روابط برادری آن با دول اسلامی خاصتاً پاکستان و ایران توسعه بییابد و سعی می کند این روابط بر اساس برادری اسلامی در ساحات سیاسی اقتصادی و فرهنگی مستحکم شود.

۲۳- سیاست خارجی محاذ ملی افغانستان بنا برداشتن روابط صمیمانه با دول آزاد و صلح دوست جهانی بوده و در جهت تحقق آن قدم های مؤثری برمیدارد.

۲٤- محاذ ملی افغانستان از پرنسیپ های موسسه کنفرانس اسلامی و منشور سازمان ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر حمایت می نماید و اظهار امید می کند که برای توسعه روابط و سهم گیری فعالانه در سازمان ملل برای توسعه روابط و سهم گیری فعالانه برای حل عادلانه تمام پرابلم های بین الملل داشته باشد.

۲۵- محاذ ملی افغانستان مطابق به پرنسیپ حق خود ارادیت حقوق تمام مللی را که برای آزادی شان مبارزه و جداً تقاضا دارند تا تمام قلمروهای شان از قوای اشغالگر تخلیه شود، حمایت می کند.

۲۶- برای انکشاف اقتصادی اجتماعی افغانستان محاذ ملی افغانستان از کمک های بدون قید و شرط برادرانه و دوستانه ملل، استقبال کرده و برای حصول کمک های موسسات بین المللی سعی بعمل می آورد.

۲۷- محاذ ملی جداً علیه هر شکل اول قدرت و دومیناسیون و تقسیم جهان به ساحات نفوذ بوده و از خلع سلاح و امحای هر نوع سلاح ذروی حمایت می کند.

۲۸- محاذ ملی تمام توسعه طلبی وعظمت طلبی را محکوم نموده و پرنسیپ های مساوات حقوقی، حاکمیت ملی و برابری را دربین ملل جهان حمایت می نماید.

۲۹- سطح برادری و روابط صمیمانه محاذ ملی با تمام دول جهان متناسب به حمایتی خواهد بود که دول مذکور از جهاد ملت مسلمان افغان نموده اند.

با این اساسنامه و پروگرام سیاسی ملاحظه می شود که محاذ ملی افغانستان تمام خواست های اقشار مختلف مردم افغانستان را در نظر گرفته است. به این اساس است که محاذ ملی افغانستان از افراطیون مسلمان، از اسلام سیاسی اخوان المسلمین جدا میگردد و راه واقعاً اسلام و ناسیونالیزم افغانی را که در آن سعادت، رفاه و ترقی افغنستان مضمر می باشد می گیرد. از ورای این سطور درك می شود که آنطوریکه روشن فکران افغانستان فکر می کردند پیر سید احمد گیلانی واقعاً یك پیر روشن ضمیر و روشنفکر می باشد که مسلمانان افغانستان را براه درست و مثبت رهبری می کند و با هر نوع مداخله خارجی مخالف می باشد. مؤلف که قصد دارد تا تحقیقات بیطرفانه داشته باشد طرز دید، طرز عمل و طرز کار تنظم ها و احزاب سیاسی را از ورای نوشته ها، اساسنامه ها و بیانه های شان درك می نماید، برای آنکه این تحلیل خود را پایه اساسی داده باشد اساسنامه یا مانفیست محاذ ملی را ترجمه و ثبت کردم و اینك پیشنهاد محاذ ملی را در مورد حل سیاسی مسئله افغانستان بدون کم و کاست اقتباس می کنم :

پیر سید احمد گیلانی همواره از حل سیاسی صلح آمیز مسئله افغانستان حمایت کرده است. وی طرفدارا انتقال قدرت از طریق لویه جرگه عنعنوی به یك حکومت تمثیلی می باشد.

آخرین جرگه، جرگهء است که در ماه فبروری سال ۱۹۸۹ در راولپندی پاکستان صورت گرفت که به اثر آن حکومت عبوری مجاهدین تشکیل شد. بقول گیلانی از آنجا که این جرگه مشروعیت و حمایت مردمی نداشت حکومت عبوری که محصول آن بود نتوانست حمایت مردمی را جلب و واجد اعتماد بشود. بناءً نتوانست به صورت مؤثر

عمل نماید... پیر گیلانی معتقد است که از آنجا که افغانستان در یك مرحله بسیار حساس و جدی تاریخی خود قرار گرفته برای حل این مشکل صرف دادن حق تعین سرنوشت برای مردم است تا خود مردم در اتخاذ تصامیم خود شرکت نمایند و یك حکومت با پایه وسیع که در آن تمام اقشار مردم افغانستان اشتراك نمایند تشکیل بگردد. پیر سید احمد گیلانی طرفدار حل سیاسی مسئله افغانستان با تطبیق پلان صلح ملل متحد می باشد وی می خواست حکومت مؤقت تشکیل ومسوده، قانون اساسی افغانستان ترتیب شود. پیر سید احمد گیلانی مخالف خون ریزی و گرفتن قدرت از طریق جنگ و خون ریزی می باشد. به این علت بود که در حکومت انجنیر گلبدین حکمتیار اشتراك نکرد و گفت که وی برای احراز قدرت از طریق نظامی و خون ریزی اقدام کرده است. برای آنکه مساعی محاذ در جهت صلح فهمیده شود اینك متن پیشنهاد محاذ را در مورد حل سیاسی مسئله افغانستان اقتباس می کنم :

جهاد افغانها نه تنها موجب آزادی افغانستان از یوغ امپریالیزم شوروی و حکومت ملحد و دست نشانده شد بلکه مبارزه افغانها برای استقلال کشورهای اروپای شرقی، تجزیه، اتحاد شوروی و اضمحلال کمونیزم شوروی و تحولات بعدی که در روابط بین المللی به میان آمد محرك عمده بود. بنابران مردم افغانستان طبعاً متوقع بودند تا از ثمره قربانی های فراوان خود بهره مند شوند. متعاقب پیروزی مجاهدین مردم افغانستان امیدوار بودند که زعامت تنظیم ها، حکومت اسلامی که مطابق به اراده آزاد مردم افغانستان باشد تأسیس و پس از چندین سال مرگ و ویرانی صلح را در کشور اعاده خواهد نمود. همچنان به مردم افغانستان فرصت خواهند داد تا به التیام زخم های ایشان پرداخته و به زندگی عادی ادامه دهند.

متأسفانه بعد از نه (۹) ماه حکمرانی مجاهدین در کابل این همه امید ها به یأس مبدل شد مرگ و ویرانی کماکان ادامه یافت و حکومت مرکزی تا قصر ریاست جمهوری

و چند جومه شهر کابل محدود ماند سرك ها به کابل مسدود گردید و شهرکابل را هر روز هدف حملات قرار داد. خزانه دولت خالی شده مواد غذایی و سایر مواد مورد ضرورت وجود ندارد، برق، آب و خدمات اجتماعی قطع شده و کشور به صورت کلی به حوزه های کوچك پارچه شده که توسط دسته های قوماندانان اداره میشوند.

متأسفانه محاذ ملی اسلامی افغانستان مدت ها قبل از پیروزی مجاهدین این حالت امور را پیشبینی کرده بود بنابران از انتقال مسالمت آمیز قدرت و خاصتاً تطبیق پلان سازمان ملل متحد پیشتیبانی مینمود. اما بهر دلیل که بود پلان سازمان ملل متحد تخریب شد و مساعی محاذ ملی اسلامی بخاطر حل مسأله افغانستان به وسیله محافل گوناگون به استهزا گرفته شد.

بعلاوه محاذ ملی اسلامی افغانستان عقیده راسخ داشت که اکثریت ملت افغانستان صرفنظر از ارتباطات قومی، نژادی، لسانی و مذهبی در مقاومت افغانی و مبارزه برای تعین سرنوشت سهم گرفته بودند. بنابران همه افغانها حق دارند تا در تعیین سیستم آینده سیاسی اجتماعی و اقتصادی کشور رول خود را بازی کنند. در این مرحله تنها اشتراك اقشار کلیدی جامعه افغانی در تصمیم گیری سیاسی می تواند صلح و ثبات را در افغانستان تأمین کنند و از تمامیت ارضی و وحدت ملی حراست نمایند.

به اتکای این دلایل محاذ ملی اسلامی افغانستان به علاوه مطالبه انتقال مسالمت آمیز و منظم قدرت همواره به طور مصرانه تدویر لویه جرگه عنعنوی را خواستار شده است که می تواند به وجه احسن اراده ملت افغانستان را تمثیل کند، محاذ ملی اسلامی افغانستان عقیده داشت و دارد که توسط این عملیه مسأله زعامت و سایر مسایل میتواند راه حل پیدا کنند همچنان توسط این وسیله بهترین فرصت بخاطر تضمین مشارکت کامل همه افغانها در انتخابات آینده کشور و عملیه های سیاسی بدون تبعیض و امتیاز وجود داشت اما متأسفانه این موقف محاذ ملی اسلامی نیز با

مخالفت چندین گروه جهادی مواجه شد. با وصف اینهم علی الرغم مخالفت پیگیرانه دیگران محاذ ملی اسلامی افغانستان آماده گی داشت تا با تنظیم های جهادی برادر جهت یافتن حل عادلانه برای مسایل افغانی بدون مطالبه هیچگونه منفعت سیاسی همکاری نماید. با این روحیه در این مرحله خطیر تاریخی صرف جهت تأمین همبستگی تنظیم های جهادی که محاذ ملی اسلامی بابی میلی توافق تاریخی ۲٤ اپریل ۱۹۹۲ رادرحالیکه ملاحظات قوی پیرامون حکمت وعملی بودن این توافق داشت آنرا پذیرفت.

محاذ ملی اسلامی افغانستان راضی نبود تا موافقت خود را اگر چه تحت اعمال زور در مورد مفکوره بیگانه و کم معروف شورای اهل حل و عقد (بعد از این به عنوان شورا به آن اشاره میشود) که یك قسمت توافق را تشکیل میداد ابراز کند. محاذ ملی اسلامی شورا را بحیث اولین قدم در عملیه سیاسی پذیرفت. اما حد اقل توقع داشت که در تدویر این شورا همه طرز العمل های تصویب شده که جهت تأمین نمایندگی وسیع طرح ریزی شده بودند از آنها با دقت زیاد پیروی خواهند شد تا رئیس جمهور مؤقت انتخاب گردد و همچنان در شورا تحفظاتی کافی جهت هموار ساختن راه برای انکشافات سالم سیاسی آینده در افغانستان هموار گردد.

واقعیت کاملاً برخلاف توقعات محاذ ملی اسلامی و از همه مهمتر بر خلاف آرزومندی های ملت افغانستان ثابت شد. شیوه، که در انتخاب از آن استفاده شد و رویه اولیای امور در جریان شورا به همه آشکار است صرف از چند طرز العمل تخلف به میان نیآمد اما هر وسیله تصور شدنی را به کار بردند تا نتایج شورا همانطوریکه جمعیت اسلامی پلانگذاری کرده بود بدست آید.

بدون شك بعضی نمایندگان در شورا وجود داشتند که واقعا از حوزه های خود نمایندگی میکردند و محاذ ملی اسلامی بسیار خوشوقت می شد که با ایشان یکجا در یك شورای مشروع و یا جرگه نشست، می داشت اما اکثریت اعضای شورا متشکل از

افرادی بودند که به هیچ وجه از مردم نماینده گی نمی کردند و آنها به طور ارادی و دلخواه انتصاب شده بودند تا نشان دهند که جمعیت اسلامی واجد اکثریت قوی است حتی دکانداران، محافظین و دربوران به تالار شورا کشانیده شده بودند که رای بدهند. همچو رویه نه تنها توهین به مردم افغانستان است بلکه در عین حال اهانت به آنعده از نمایندگان نیز می باشد که از حوزه های خود نمایندگی میکردند.

محاذ ملی اسلامی در هر مرحله هم قبل از تدویر و نیز در اثنای تدویر شورا چندین پیشنهاد مثبت به استاد ربانی و همکارانش به خاطر اصلاح شورا ارائه نمود تا شورا به مثابه یك وسیله مفید و مشروع برای حل مسایل سیاسی افغانستان تبارز کنند. محاذ ملی اسلامی افغانستان همچنان پیشنهاداتی برای وسیع ساختن قاعده حکومت نمود که چانس های صلح و ثبات را در افغانستان زیاد میکرد. در حالیکه ظاهراً ابراز توافق و تفاهم میشود اما هیچ یك از این پیشنهادات واقعاً مورد قبول قرار نگرفته و یا پیگیری نشده است.

رویه و روش سیاسی اولیای امور در مورد شورا و انعطاف ناپذیری آنها شاید منجر به منفعت کوتاه مدت برای گروه جمعیت شده باشد اما برخورد کوتاه بینانه و تخلف آشکار آنها از اصول روش شایسته و مناسب حتماً برای جمعیت اسلامی در طویل المدت لطمه و صدمه وارد خواهد کرد . لیکن از همه مهمتر اینکه، این رویه برای افغانستان تخریب کننده است که منتج به طولانی شدن رنج و آلام مردم افغانستان خواهد شد. ادامه جنگ در کابل و اطراف آن نتیجه مستقیم کوتاه بینی میباشد. اگر اوضاع اصلاح نشود بسیار محتمل است که این تصادمات به سایر نقاط کشورنیز سرایت خواهد کرد. ضرورت این است که بوضوح فهمیده شود که نه کدام فرد و یا کدام گروه قادر به تحفظ قدرت در افغانستان بدون رضایت مردم افغانستان و یا نمایندگان واقعی آنها نخواهد شد. هر گونه مساعی گمراه کن در این جهت به ناکامی مواجه و برای مرتکبین آن

نتایج وخیم دربرخواهد داشت.

در تحلیل نهایی محاذ ملی اسلامی افغانستان معتقد است که یگانه و تنها فورمولی که می تواند مسایل سیاسی افغانستان را حل کند عبارت است از دریافت صلاحیت از مردم افغانستان و اطاعت از تصمیم و یا تصامیمی است که مردم آزادیخواه افغانستان اتخاذ کنند، بنابران محاذ ملی اسلامی افغانستان پیشنهاد ذیل را به مثابه راه حل برای بن بست کنونی ارائه می کند :

۱- بحیث قدم اول شورای قیادی بایست در داخل افغانستان در یك جای که برای اکثریت قابل قبول باشد برای فسخ نتایج شورا جلسه دایر کند.

۲- شورای قیادی بشمول یکعده اشخاص غیر وابسته و وطن دوست یکتعداد قوماندانان موثر و مهم جهادی، مشران قومی، علمای دینی، سیاستمداران و نمایندگان افغانهای تحصیل یافته و احزاب سیاسی را دعوت کنند که شورای ملی را با صلاحیت های ذیل تشکیل نمایند.

۱- در مورد حالت کنونی امور افغانستان غور کند و راه ها و طرق را برای شکستن بن بست موجود در کشور و ختم فوری جنگ جستجو کند.

۲- رئیس جدید دولت را انتخاب و کابینه جدید را برای مدت مشخص تصویب کند. اعضای حکومت بایست دارای تجارب و واجد شرایط لازم تخنیکی باشند تا ارگان های دولت را به نحوی که مطابق به نیازمندی های سیاسی، امنیتی، اجتماعی و اقتصادی کشور باشد در این لحظات مشکل اداره کنند. بایست سعی به عمل آید که حد اقل پنجاه فیصد اعضای کابینه متشکل از اشخاصی باشد که به تنظیم های جهادی تعلق نداشته و تکنوکرات باشد.

۳- کمیته را تشکیل دهد که اعضای آن مربوط به تنظیم های جهادی و اشخاص غیر وابسته باشند تا این کمیته طرزالعمل ها و طرق را برای تدویر لویه جرگه و انتخاب اعضای آن ترتیب کند. این کمیته همچنان مسؤول دعوت نمودن لویه جرگه

مطابق تقسیم اوقات شورای ملی باشد. آنچه مهم است این است که در این عملیه رول فعال سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس اسلامی بایست مطالبه گردد.

٤- مسوده قانون اساسی که توسط حکومت جدید تسوید شده باشد و به لویه جرگه جهت تصویب نهایی تقدیم می شود بررسی و تصویب نماید. قانون اساسی بایست اسلامی باشد و در عین زمان همه تحفظاتی را در بر داشته باشد که در جوامع مهذب و ارزنده پنداشته میشوند. علاوتاً قانون اساسی بایست به صورت مشخص حقوق بشر، آزادی های فردی و بنیادی و حقوق مساوی سیاسی و مدنی را به هر تبعه افغان بدون تبعیض تضمین کند.

٥- به حیث پارلمان و قوه مقننه تا تدویر لویه جرگه و یا تا زمان رویکار آمدن حکومت منتخب بعد از تدویر لویه جرگه کار کند.

محاذ ملی اسلامی افغانستان معتقد است که پیشنهادات فوق با آمال و تمنیات مردم افغانستان کاملاً مطابقت دارند اگر این پیشنهادات با اخلاص و صمیمیت پذیرفته شوند و اگر هر کس منافع والای افغانستان را بالاتر از جاه طلبی های شخصی و منافع گروهی قرار دهند فرصت معقول و امید بخش وجود خواهد داشت که صلح و امنیت در افغانستان تأمین شود و باین طریق تنظیم های جهادی وظایف ومکلفیت های خود را در برابر افغانستان و مردم افغانستان انجام داده خواهند بود.

البته در صورت عدم همچو تلاش صمیمانه و.مخلصانه بدون شك خونریزی و ویرانی ادامه خواهد یافت و آنهائیکه از سیاست مبنی بر حفظ قدرت بوسیله اعمال قوه و یا خدعه و فریب کار گیرد نزد خداوند متعال و مردم افغانستان مسؤول خواهند بود.

تسلیمی جنرال های رژیم به شورای ننگرهار نگذاشت واقعهء شوم تورخم تکرار شود:

جنرال های رژیم نجیب بشمول جنرال محمد افضل لودین، جنرال معراج الدین، جنرال غلام فقیر ودان، جنرال بازمحمد خان و جنرال سید آغا بعد از مذاکره و گرفتن اطمینان اینکه محفوظ می مانند به شورای جهادی جلال اباد تسلیم شدند. این جنرال ها قبل از

تسلیمی از شمالی خان قوماندان محاذ ملی و شورای جهادی اداره جلال آباد را تسلیم گردند خوف این جنرال ها از آن بود که در نوامبر ۱۹۸۸ که ٦٥ نفر از عساکر قوای جلال آبادتسلیم شده بودند بر اساس راپور منشتره در شماره، ۲۵-٤-۹٦ روزنامه (Nation) پاکستان از طرف قوای نظامی حزب اسلامی خالص سر بریده شدند و اجساد شانرا در شهر جلال آباد برای نمایش برای مردم آویخته بودند.

مؤلف این حرکت مولوی خالص و حزب وی را با مطالعه تاریخ اسلام و سنت حضرت پیغمبر اسلام در برابر اسرای جنگی و تسلیم شده گان ناسازگار می بیند و خلفای راشدین نیز چنین حرکتی نداشته اند خاصتاً که افراد عسکری رژیم نجیب هیچکدام به رضایت در صفوف عسکری شامل نشده بودند و بیگناه بودند دیگر اینکه خود از صفوف رژیم بریده وبه مجاهدین تسلیم شده بودند، دیگر اینکه بدون حکم محاکمه هر فرد بیگناه می باشد چون مجاهدین خود ستره محکمه داشتند خالص صلاحیت محکمه نداشت بهر صورت این حرکت آغاز حرکات انفرادی برای آغاز جنگ های برادرکشی می تواند محسوب شود. در حالیکه محاذ ملی پیر سید احمد گیلانی هرگز به چنین اعمال دست نزد و در هر لحظه سعی کرده تا از ریختن خون افغان ها و حتی افغان های که در صف مقابل بوده اند جلوگیری نماید تا وحدت ملی به زودی دوباره اعاده شده بتواند بناءً تسلیمی جنرال های قبل الذکر صرف با اطمینانی که از رویه، پیر سید احمد گیلانی داشتند به صورت مسالمت آمیز صورت گرفت .

از ورای این حرکت یکبار دیگر درك می شود که محاذ ملی تلاش نموده تا از خون ریزی جلوگیری نماید و همه را در یك شورای وسیع جمع کند مگر طرف های جنگ که همواره از انعقاد شورای وسیع هراسی داشته و آنرا به نفع خود نمیدانستند جلوگیری کرده اند. زیرا با طرز دید و اجراات محاذ که همواره راه را برای انعقاد لویه جرگه باز می ساخت مخالف واقع شده اند. بناءً دیگر از صف و اهداف جهاد جدا شده برای قدرت طلبی سیاسی رزمیده اند، که حزب اسلامی حکمتیار با جمعیت اسلامی استاد

ربانی نه توانستند با هم اتفاق یا ائتلاف نمایند. مسؤولیت بزرگ را بدوش دارند، جنگ های شیعه و سنی که مسؤولین بزرگ ان عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت و استاد سیاف رهبر اتحاد اسلامی می باشند از کارهای است که تاریخ افغانستان مانند آنر بیاد ندارد و ملت افغان اینرا جداً محکوم می سازد.

اتفاقاً محاذ ملی برهبری گیلانی برای حل مسالمت آمیز مسئله افغانستان با انتقال قدرت از طریق مشروع و قانونی مساعی زیادی بخرج داده است. برای اثبات این گفته اعلامیه تاریخی ۲-۲-۱۹۹٤ مطابق به ۱۳-۱۱-۱۳۷۲ محاذ ملی را ثبت می کنم:

اعلامیه محاذ ملی اسلامی افغانستان :

تحت ریاست پیر سید احمد گیلانی رهبر محاذ ملی اسلامی افغانستان، شورای اجراییه محاذ ملی اسلامی افغانستان در جلسه فوق العاده مؤرخ ۱۳ دلو سال جاری که در آن تعدادی از علماء برجسته و مشران قومی حضور به هم رسانیده بودند پیرامون آتش بس فوری و همه جانبه بحث نموده اعلامیه آتی را به نشر سپردند :

محاذ ملی اسلامی افغانستان به تعقیب اعلامیه قبلی یکبار دیگر پیرامون جنگ های اخیر خونین در کابل و برخی از ولایات کشور که با نهایت قصاوت و بیرحمی از مدتی بیشتر از یکماه به اینطرف ادامه داشت، اذعان میدارد که این جنگ برادرکشی را که به منظور کسب قدرت و انحصار طلبی در حفظ آن، ادامه دارد، با اراده آزاد و ارمان های مردم افغانستان منافات کامل داشته به جز از ویرانی، تباهی و مصایب بیشمار نتیجه دیگری در قبال ندارد، مردود دانسته و آتش بس فوری را خواهان است.

محاذ ملی اسلامی افغانستان از بیانات اخیر شورای امنیت سازمان ملل متحد که از اطراف ذیدخل در جنگ آتش بس فوری را خواسته و تصمیم گرفته است تا هیأتی را بدین منظور به افغانستان اعزام نماید استقبال می نماید. محاذ ملی اسلامی افغانستان حاضر است تا به منظور موفقیت این ماموریت به همکاری خود ادامه بدهد.

محاذ ملی اسلامی افغانستان معتقد است که جنگ هیچ گاهی نمی تواند راه حل مسایل باشد. بلکه راه حل مسایل مذاکره و مفاهمه بوده و ما همواره بر حل مسئله افغانستان أز طریق مذاکره اصرار داشته ایم.

محاذ ملی اسلامی افغانستان از اطراف ذیدخل در درگیری های اخیر، قوت ها غیر دخیل در جنگ و شخصیت های سیاسی افغان که متعلق به اقشار مختلف کشور اند، دعوت مینماید تا یك گردهمایی اضطراری را تحت نظارت سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس اسلامی فراخوانند که در نتیجه چنین گردهمایی غرض روی کار آمدن یك میکانیزم وسیع البنیاد، برای حل دایمی مسئله افغانستان راه حلی جستجو گردد.

محاذ ملی اسلامی افغانستان با در نظر داشت تقاضای قاطع اکثریت ملت از اطراف درگیر جنگ، یکبار دیگر جداً تقاضا می نماید که به حالت غم انگیز و مصیبت بار ملت توجه نموده، با احساس مسؤولیت در پیشگاه خداوند متعال (ج)، وملت افغان و تاریخ، برای بوجود آمدن یك آتش بس فوری به فراخوان افغانان، جامعه جهانی، سرمنشی عمومی ملل متحد، و شورای امنیت، پاسخ مثبت بدهند، ورنه مسؤولیت دوام جنگ و برادر کشی متوجه آن طرف درگیر است که غرض آتش بس فوری، به تقاضای ملت افغانستان، جامعه جهانی و درخواست سرمنشی ملل متحد و شورای امنیت اعتنا نمی نماید.

محاذ ملی مداخله خارجی در امور داخلی افغانان را تقبیح می نماید و از تلاش هایی که بر بنیاد خیرخواهی استوار باشد، حمایت مینماید. ما از کشورهای منطقه آرزو مینماییم تا مساعی خویش را غرض برقراری امنیت و صلح پایدار در افغانستان، با تلاش های سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس اسلامی مشترك سازند.

محاذ ملی اسلامی افغانستان میخواهد غرض آتش بس فوری، خاتمه یافتن جنگ با اطراف ذیدخل در جنگ تماس های خویش را دوام بدهد.

محاذ ملی اسلامی افغانستان از علماء، سران اقوام، قوماندانان و دانشمندان

تقاضا مینماید تا بر ضد جنگ، غرض راهیابی و حل عادلانه مسئله افغانستان که در آن خیر واقعی ملت مسلمان ما باشد در یك جبهه وسیع و واحد با هم متحد شوند.

محاذ ملی اسلامی افغانستان از حکومت ملت برادر پاکستان درخواست مینماید که مانند گذشته دروازهء کشور خویش را بروی افغانان جنگ زده باز نگهداشته و بر بنیاد همدردی اسلامی و انسانی به مساعدت و کمك های بشری خویش با مهاجرین، تا زمان اعاده صلح ادامه بدهند.

موقف محاذ ملی در برابر ظاهر شاه :
اعاده صلح در افغانستان :

اعلامیه شورای عالی هفت حزب مجاهدین مبنی بر تشکیل حکومت مؤقت مجاهدین با عکس العمل هاي مختلف مقابل گردید. احزاب بنیاد گرا از آن استقبال کردند ولی ناسیونالیست ها که با بنیاد گرأ موافق نبرده و مخالف نجیب نیز بودند این فیصله را مفید ندانسته می گفتند که عملی نبوده، و منتج به تشکیل حکومت مؤقت شده نمی تواند. مگر بهردو حلقه مجاهدین مشترکاً معتقد بودند تا آنکه شوراي مجاهدین را طرف مقابل و مذاکره خود نشناسد پرابلم افغانستان حل شده نمی تواند، بناءً تقاضا کردند که شوروی باید فوراً با نمایندگان اتحادیه هفت حزب جهادی داخل مذاکره شود، برخی از مجاهدین به این عقیده بودند وقتی نجیب برکنار شود بعوض آن کدام شخصیت بیطرف بحیث رئیس جمهور مؤقت تعین شود و حکومت از شخصیت های که مجاهدین معرفی می کند و آنهائیکه رژیم فعلی تعیین می نماید تشکیل گردد. این برای یك انتخابات آزاد مساعدت می کند.

پیر سید احمد گیلانی رهبر محاذ ملی افغانستان یکی از اعضای احزاب هفت گانه شامل اتحاد می گفت آنها می خواهند یك شخصیت بیطرف باید در رأس حکومت ائتلافی قرار بگیرد که برای اکثریت مردم افغانستان قابل قبول باشد.گیلانی میگفت

که ظاهرشاه شخصیتی است که می تواند صلح را به افغانستان اعاده نماید، همچنان پیشنهاد میکرد که یك جرگه بزرگ احضار گردد تا اعضای حکومت ائتلافی را تعین نماید. مگر این پیشنهاد که ظاهرشاه در رأس قرار بگیرد از طرف اکثریت مهاجرین و باشندگان داخل افغانستان تائید می شد مگر بقول روزنامه پاکستانی ملاقات وزیر خارجه هند در روم با ظاهر شاه شك و تردید را در بین بعضی از شخصیت های افغانی بوجود آورد تا نشود که این توطئه هند و شوروی باشد که شخصیت مورد انتخاب خودشان را بعد از خروج شوروی بقدرت برسانند. حکومت پاکستان نیز از ملاقات نتوارسنگ با ظاهرشاه پریشان شد و از آمدن دوباره ظاهر شاه پشتیبانی نکرد و از بعضی نام های دیگر حرف زده شد، نام دکتور عبدالحکیم طبیبی دیپلومات افغانی که معاون نماینده در ملل متحد وبعداً سفیر در دهلی بود از عبدالرحمن پژواك نماینده دایمی افغانستان در ملل متحد، از دکتور محمد یوسف صدراعظم سابق حرف زده شد مگر پاکستان همه را طرفدار هندوستان دانسته از آن ممانعت می کرد که برخی از تنظیم های جهادی که با پاکستان بیشتر تقرب داشتند در ظاهر از خواست پاکستان حمایت می کردند مگر در اصل می دانستند که ظاهر شاه از طرف اکثریت حمایت می شود و نشود خودشان خارج قدرت بمانند. مؤلف این موضوع را در پاریس با جنرال قانونی مطرح کردم برایم گفت که : "همه از ظاهر شاه خوف دارند فکر می کنند اگر ظاهر شاه به قدرت برسد همه را جاروب می کند" یعنی از صحنه سیاسی خارج می سازد. بعقیده مؤلف این گونه طرز تلقی ناشی از عدم تماس و شناخت طرف مقابل نشأت کرده بود و جاه طلبی بدون حدود برخی از رهبران جهادی را از واقعیت ها منحرف ساخته بود، چنانچه اگر حکومت بیطرف تشکیل می شد، ظاهرشاه درینموقع در رأس آن قرار می گرفت تا حیات سیاسی افغانستان نورمال می شد و احزاب جهادی همه از مبارزه مسلحانه با همدیگر به طرف رقابت صلح آمیز از طریق انتخابات آماده می شدند و ظاهرشاه قدرت را به اراده، ملت به یکی از رهبران این تنظیم ها تقدیم می کرد مگر

دیدیم که هفت جنگ در کابل برای کسب قدرت صورت گرفت و بیش از چهل هزار نفر قربانی شد و هزاران دیگر معیوب و بیش از صد هزار دیگر به ننگرهار و پاکستان مهاجر شدند. بناءً پیشنهادهای پیر سید احمد گیلانی معقول و منطقی بود.

گیلانی صدارت حکمتیار را رد کرد :

گیلانی به تاریخ ۲٤ اپریل ۱۹۹۲ تشکیل حکومت را توسط حکمتیار به دلایل آتی رد کرد :

۱- حکمتیار هنوزهم طرفدار ریختاندن خون بیگناهان می باشد.

۲- برایم مشکل است با حکمتیار که دشمن صلح است به یك راه بروم.

۳- حال تمام افغان ها در یك جناح و حکمتیار در جناح دیگر می باشد.

٤- یك لویه جرگه باید به اشتراك علماء، رهبران عنعنوی قبایل نخبه گان افغان به زود ترین فرصت تشکیل شود که حکومتی را که مورد تائید اکثریت باشد تشکیل نماید و این حکومت انتخابات را تحت نظارت سازمان ملل و کنفرانس اسلامی براه بیندازد. زیرا جای برای دیکتاتوری در جامعهء افغانستان وجود ندارد. ولی حکمتیار به این گونه پیشنهاد ها موافق نبود. گیلانی با پیشنهاد لویه جرگه و تشکیل یك حکومت بیطرف از حکومت مجددی درکابل نیز پیشتبانی کرد.

از اشتراك در حکومتیکه انجنیر حکمتیار تشکیل کند خود داری میکرد. وی همواره برای اتحاد رهبران جهادی کوشیده است.

مردم افغانستان در جریان جهاد به این واقعیت پی بردند که بدون مراجعت ظاهرشاه بوطن امکان اعاده صلح بعید به نظر می خورد چنانچه در فبروری ۱۹۸۸ جرگه بزرگی به اشتراك بعضی از رهبران، تعدادی از قوماندان های جهادی و جمع غفیری از مهاجرین افغان تشکیل شده بود، ریاست جلسه را قوماندان محمد انور خان نورستانی بعهده داشت. این اجلاسیه که توسط محاذ ملی ترتیب شده بود و در آن مامور خانزاده

گل یك قوماندان جهادی بیانیه ایراد کرده گفت که اکثریت مردم افغانستان حکومت مؤقت را تحت قیادت ظاهر شاه پادشاه سابق تقاضا می نمایند صرف ۲۵ فیصد به آن مخالفت کرده و ده فیصد از دادن رائی خودداری کرده اند در پایان این جلسه فیصله شد تا بدون حضور ظاهر شاه کسی دیگر نمی تواند حکومت مؤقت را تشکیل نماید. درین اعلامیه از سازمان ملل متحد و کنفرانس اسلامی تقاضا شد تا درین جهت با ملت افغان همکاری نمایند. به این ترتیب پیر سید احمد گیلانی از ابتداء تا امروز این عقیده اش که ظاهرشاه شخصیتی است که می تواند صلح را به افغانستان اعاده کند و پروسهء انتقال قدرت را به ملت افغان تسریع ببخشید حمایت کرده است.

پیر سید احمد گیلانی شخصاً به مؤلف گفت که وی هم در جرگهء راولپندی و هم در جلسه پشاور که حکومت مجددی را برای دوماه تعین کرد مخالفت کرده است. بناءً می توان نتیجه گرفت که گیلانی در حالیکه در جهاد سهم فعال داشت مگر هرگز طرفدار خونریزی نبوده حتی کسانی را که از رژیم خلقی یا پرچمی بودند وقتی ندامت کشیده اند و به محاذ مراجعه کرده اند مورد حمایت محاذ ملی قرار گرفته اند.

در جریان جهاد پولیس پاکستان به مهاجرین افغان فشار وارد میکرد تا کارت یکی از تنظیم ها را بگیرند در غیر آن نمی توانند در پاکستان بمانند و این محاذ بود که این مشکل را حل می کرد و ازین راه مخصوصاً تعداد زیاد شاگردان معارف و پوهنتون که کشور را ترك گفته بودند مستفید گردیدند چنانچه وقتی کودتای جنرال شهنواز تنی ناکام گردید وتعدادی از خلقی ها به پشاور فرار کردند از حمایت پیر برخوردار شدند چنانچه جمدر رئیس اداری وزارت تحصیلات عالی ومسلکی برای مؤلف گفت که : "دربار پیر بزرگ است وی را در محاذ قبول کرد" البته پیر این گونه روش را برای آن اختیار کرده بود که اول اسلام آنهایی را که از اعمال گذشته نادم باشد تحت حمایت قرار می دهد. دیگر اینکه از لحاظ حفظ سلامت کشور ثواب می دانست تا کتله های روشنفکر را از مشکلات نجات بدهد تا همه دست بدست هم بدهند و برای بازسازی

کشور شان کار نماید.

اینکه چرا محاذ ملی که هم از پایه مذهبی، هم از پایه اجتماعی برخودار بود نتوانست قدرت بزرگ نظامی و سیاسی بشود که خود با قاطعیت فیصله نماید این است که پاکستان از خوف آنکه مساعی وی در راه اعاده نظام سابق در افغانستان نگردد بدون تردید موانع که در سر راه محاذ ملی ایجاد می شد در تضعیف محاذ بی تأثیر نمی باشد. مگر در هر صورت محاذ بدون تردید با تجدید در تشکیلات و طرز سازماندهی خود به روحیه که مردم به آن می نگرند می تواند رول مؤثری بازی نماید.

در برابر سوال مؤلف که غنیمت از نظر پیر چه می باشد؟ توضیح کرد که مالی که از حکومت نجیب مانده بود غنیمت نمی باشد زیرا حکومت نجیب مشروعیت نداشت و از طرف مجاهدین برسمیت شناخته نشده بود، اموالی که در تسلط وی بود مال بیت المال ملت مسلمان بود که باید بخود ملت اعاده می شد. بناءً مؤلف که موتر ریاست جمهوری افغانستان و موتر ریاست قبایل و دیگر اموال دولتی را در پشاور می بیند بنا بر قول پیر گیلانی غنیمت نبوده اینکه ازطرف مجاهدین غصب گردیده، باید اعاده شود.

آنچه مورد غور وتوضیح دیده میشود اینست که تمامی تنظیم ها و رهبران سیاسی چه آنانیکه قبل از آغاز جهاد و بعد از آن به پاکستان و یا ایران عرض وجود کرده و فعالیت های جهادی و سیاسی خویش را بر علیه رژیم های وقت عملی کرده اند به نحوی از انحا با حکومات متذکره و دستگاه های استخباراتی شان در تماس بوده و کم و بیش منافع و اهداف کشورهایی را که از طریق آن و در داخل آن فعالیت مینمودند. در نظر داشته اند، برای اثبات این مدعا خوانندهء ارجمند این کتاب میتواند به کتاب های تلك خرس و مجاهد خاموش که نویسندهء آن دگروال محمد یوسف کارمند بخش افغانستان دستگاه استخبارات پاکستان یعنی آی اس آی، میباشد، مراجعه نمایند و به یقین بعد از مطالعه این دو اثر میتوان اثبات این ادعا را قبول کرد.

ولی اینهمه را باید بدون تردید اعتراف کرد و گفت که هیچ تنظیم و رهبری در

خارج از کشور و در حالیکه با یك ابر قدرت جهانی می جنگند نمیتوانست به تنهایی و با دستان خالی کاری را از پیش ببرد، از سوی دیگر در کشوری بیگانهء که فعالیت سیاسی جریان می یافت ناگزیر با کسب اجازت و تحت نظر آن کشور چنین فعالیتی انجام میشد که تنظیم ها و رهبران جهادی وقت افغانستان نیز ناگزیر به این امر بوده اند. مگر گیلانی هرگز از اهداف ملی خود دور نگردید وچنین تأثیرات را عملاً رد کرد. همین موضع گیری وی بود که نگذاشتند تا محاذ ملی بقدرت تقرب کند.

این بدان معنی نیست که ما بخواهیم سیاست رهبران تنظیم های جهادی گذشته را توجیهه کنیم و آنچه را آنها انجام داده اند، نادیده انگاریم بلکه صرفاً با این توضیح لازم بود تا متذکر شویم که این رهبران و این تنظیم ها بایستی شرایط، تاریخ و ملت خویش را از نظر بدور نمیداشتند بلکه با جلب همکاری کشورهایی که در آن فعالیت های خود را برضد یك ابر قدرت سازماندهی میکردند، منافع علیای کشور، تمامیت ارضی، استقلال و ملت خویش را نیز از یاد نمیبردند بلکه درین زمینه زرنگی را که شایستهء یك سیاستمدار است حفظ و تا سرحد پیروزی هویت و افتخارات شان را حفظ میکردند.

تحریك جنبش طالبان نیز از زمرهء همان تنظیم های بحساب می آیند که فکر می شد که درآغاز با احساسات پاك ملی، اسلامی انسانی و افغانی بنیاد نهاده شده و در آغاز بسیج و گردهم آئی شان به منظور ختم ظلم، ستم و استبداد بوده و همواره از تشکیل یك حکومت توسط خود ملت سخن میراندند، در آغاز گوینده گان تحریك جنبش طالبان از خلع سلاح کردن و خروج استاد ربانی از شهر کابل سخن میراندند و میگفتند، ما برای گرفتن قدرت مبارزه نمی کنیم زیرا رهبران تنظیم ها با اینکار شان ملت را از خود راندند و سبب مرگ هزاران هموطن ما شدند، آنها می گفتند ما با گرفتن شهر کابل قدرت را بمردم میسپاریم ولی حالا قضایا شکل دیگری بخود میگیرد.

نصیرالله بابر و مداخلات وی درافغانستان

بابر وزیر داخله قبلی پاکستان طی مصاحبه اش با روزنامه (The News) مؤرخ ۱۲-۱- ۱۹۹۶ چاپ پاکستان صرف یکی دوماه بعد از برطرفی حکومت بینظیر بوتو صدراعظم اسبق پاکستان درینمورد می گوید.

Benazir's ouster ruined peace efforts in Afghanistan : Babar

KHARACHI : Former interior minister Neaseerullah Babar has said the dismissal of Benazir Bhutto's government by President Farooq Leghari has hampered peace efforts in Afghanistan.

"When I was involved in the Afghanistan peace process, we almost clinched an agreement on a ceasefire between the Taleban and other groups," he said in an interview on Saturday. "The Taleban were flexible, and had our government remained in power, there would have been peace in Afghanistan" claimed Babar, who headed a shuttle mission between the warring factions. Two days before the sacking of the PPP government on November 5, he had a five-hour meeting on Afghanistan with Leghari who totld him to go to Afghanistan, added the minister. "But obviously I could not go becuse our government was dismissed," he said.

"We never tried to break the anti-Taleban alliance. Pakistan has never interfered in their internal affairs. But as friends, we keep on assisting them to come to an understanding. We never wanted the division of Afghanistan on ethnic lines as there are Uzbeks, Tajiks, Pushtoons and others. There should be a unified state which also favours us," he said. Babar said he favoured Taleban control in Afghanistan, adding that the country must have a federal structure with representation to every province. "The rise of the taleban is of great advantage to Pakistan. This is the first time there is a government which has no links with India or anybody else," he remarked.

درین متن میخوانیم که : نصیرالله بابر وزیر داخله سابق پاکستان گفت که رئیس جمهور لغاری با برکناری حکومت بی نظیر بوتو مساعی صلح را در افغانستان برهم زد. در موقع که من به پروسه صلح افغانستان مصروف بودم و به یك موافقه برای آتش بس بین طالبان و گروپ های دیگر نزدیك بودیم. طالبان انعطاف پذیر بودند. بابر که در رأس یك هیأت وظیفه رفت و آمد را در افغانستان داشت گفت که اگر حکومت ما بقدرت می ماند در افغانستان صلح می شد.

دو روز قبل از سقوط حکومت حزب مردم پاکستان یعنی به تاریخ ۵ نوامبر او یك ملاقات پنج ساعته در بارهء افغانستان با لغاری داشت که وی برایش گفته بود که به افغانستان برود ولی نسبت سقوط حکومت به افغانستان رفته نتوانست. او میگوید ما بر اتحاد مخالف طالبان را متوقف نساخته ایم. پاکستان هرگز به مسایل داخلی افغانستان مداخله نکرده است بلکه بحیث دوستان، ما همیشه سعی کرده ایم تا به یك تفاهم برسند. ما هرگز نخواسته ایم که افغانستان براساس اختلاف نژادی اوزبك، تاجیك، پشتون و غیره منقسم شوند. باید یك دولت واحد باشد که آن به نفعِ ما نیز می باشد. بابر گفت که وی طرفدار کنترول طالبان به افغانستان می باشد وی علاوه کرد که این کشور باید که ساختار فدرالی داشته باشد ظهور طالبان یك امتیاز بزرگ برای پاکستان می باشد.

این اولین بار است که در آنجا یك حکومتی به میان می آید که ارتباطی با هند و کدام کشور دیگر نمیداشته باشد." ولی اینکه چرا درین مقطع زمانی ظهور کرده اند یکبار دیگر پیچیده گی مسئله افغانستان را نشان میدهد. مگر اینکه در همین مقطع زمانی بود که ظاهر شاه برای بازگشت به کشور اظهار آماده گی کرده ظهور طالبان با موضع گیری بعدی شان در واقع برای سد کردن این حرکت سریع پادشاه سابق افغانستان مورد استفاده قرار گرفت. ولی اینکه صرف طالبان را با پاکستان ارتباط می

دهند بی انصافی است زیرا تاهنوز تمام تنظیم ها در پاکستان نمایندگی دارند و بعضی از سران جهادی سرمایه های بزرگی در پاکستان دارند و اینرا هم باید با واقع بینی قبول کرد که هیچ کشوری به احزاب، تنظیم های سیاسی و قوت های نظامی هیچ کشوری اجازه نمیدهد که خود سرانه و با آزادی کامل در داخل قلمرو آنکشور فعالیت نمایند بناءً تنظیم های جهادی در جریان جهاد مجبور بودند تا برای رسیدن به اهداف ملی وطن خود به تقاضا های پاکستان تمکین کنند که به این علت نمی شود متهم یا محکوم ساخته شوند، همین قسم طالبان به عین معامله مجبورند که اینها را نیز نمی توان متهم و محکوم ساخت حالت چنین آمده. ولی آنهایی که روی رسیدن به قدرت در ظرف پنج سال نتوانستند یك حکومت ملی را با قاعدهء وسیع که مورد قبول ملت افغان باشد بوجود بیاورند مسؤول حوادث و واقعات بعدی می باشند. چنانچه کمونیست های افغان مسؤول همه فجایع اند چه اگر آنها به کودتا دست نمی زدند و کشور با قانون اساسی دههء دیموکراسی آرام و به تدریج راه تکامل را می گرفت وقایع ناهنجار بعدی صورت نمی گرفت. اگر طالبان به روش فعلی ادامه بدهند و حاضر نگردند قدرت را به ملت انتقال بدهند به همان اتهاماتی که حزب دموکراتیك خلق و تنظیم های جهادی متهم شده اند متهم می گردند و در برابر خدا و ملت افغان مسؤول می شوند.

بناءً جنبش طالبان یك جنبش افغانی است ولی اینکه می گویند درین جنبش آی اس آی پاکستان نفوذ کرده تردید شده نمی تواند زیرا ادارهء استخبارات نظامی پاکستان با اکثر تنظیم های اسلامی افغانستان رابطه داشته، مگر این رابطه با بعضی زیاد و بسیار صمیمی و با برخی کم و سطحی و ظاهری بوده. بناءً نفوذ استخبارات نظامی پاکستان در تمام این گروپ ها وجود داشته ودر بعضی هنوز هم وجود دارد که ثبوت مستند این ارتباط در کتاب تلك خرس و کتاب خاموش مجاهد که دگروال یوسف پاکستانی نوشته دیده می شود. این نفوذ و کنترول استخبارات نظامی پاکستان به

هرگروپی که مرکز فعالیت های سیاسی خود را در پاکستان حفظ کرد یا تازه ایجاد کرده یا ایجاد نماید وجود میداشته باشد در غیر آن اجازه فعالیت نمیداشته باشد. پس می توان قبول کرد که جنبش طالبان نیز ازین گونه نفوذ و کنترول نمی توانند خارج بمانند یعنی این جنبش چون عکس العمل فساد، استفاده جویی خودسری و استبداد برخی از قوماندان های جهادی و عدم تشکیل یك حکومت با پایه های وسیع در کابل بوجود آمد و استاد ربانی نتوانست حکومت خویش را با اشتراك تمام تنظیم ها و گروپ های سیاسی و روشنفکران و تکنوکرات های سابق چون نمایندگان اکثریت خاموش، بوجود بیآورد. مورد استفاده پاکستان قرار گرفته است، چه پاکستان که با رژیم ربانی در اثر حریق سفارت آن کشور در کابل و کشته شدن یك کارمند قطع شده بود طبعاً چنین حرکتی را که ضد ربانی گردید باید تقویت می کرد. طالبان که برای از بین بردن رژیم کابل که در نزد شان از لحاظ عقیده از اهداف جهاد منحرف شده و در تشکیل حکومت از تنگ نظری کارگرفته و کشوررا برای نفوذ ایران باز ساخته به مساعدت پاکستان ضرورت داشته اند با یك داد و معامله دوجانبه بوجود آمده است.



فصل هفتم
جنبش ملی اسلامی افغانستان

جنرال عبدالرشید دوستم که بعد از تحصیلات ابتدائی در ریاست تفحصات نفت و گاز افغانستان بحیث یك کارگر عادی داخل می شود و این مصادف است به سال های فعالیت های سیاسی چپی ها در شهر کابل که بعداً به برخی از فابریکات در ولایات نیز انتقال یافت، عبدالرشید که تکیه کلام وی دوستم می باشد از طرف فعالین پرچم

جذب می گردد، بعد از آنکه حفیظ الله امین به کیوبا سفر می کند و در آنجا به واحد های دفاع انقلاب کیوبا آشنا می شود در بازگشت به افغانستان واحد های دفاع انقلاب را که یکنوع ملیشه می باشد بوجود می آورد ولی داکتر نجیب افراد ملکی را برای دفاع انقلاب استخدام می کند که با دفاع انقلاب امین تفاوت دارد.

چه این بار نجیب گروپ های بزرگ قومی را توسط سرکرده های آن جذب نموده از آنها قوت های بزرگ ملیشه را تشکیل می کند. اشخاصی را چون تورن رسول و داؤد جوان در هرات که تهداب قومی داشتند می گمارد تا قوت های ملیشه را تحت قوماندانی خود تشکیل نمایند. همین قسم دوستم برای اجرای این اظهار آمادگی می نماید و یکتعداد را در جوزجان جمع و به تأسیس ملیشه به نام جوزجانی البته به ترغیب و هدایت نجیب در نیمهء سال ۱۹۸۰ اقدام میورزد. این ملیشه بزودی رشد می نماید، ملیشه های تشکیل شده اکثراً توسط اشخاص غیر مسؤول ولی جسور، بی سواد مگر بی پروا و فاقد معیارهای اخلاقی اداره می گردند، گروپ های ملیشه چون از یك نفر اطاعت می کنند دارای نظم و نسق عسکری نمی باشند، چون روی کدام عقیده و هدف سیاسی خدمت نمی نمایند صرف پول هدف شان است بناءً از مافوق چندان اطاعت نمیداشته باشند، چون گروپ های کوچك است که ملیشه بزرگ را تشکیل می کند تعداد قوماندان ها زیاد می باشد بناءً سلسله مراتب چون نظام عسکری وجود نداشته صرف از قوماندان بزرگ بدو لحاظ اطاعت می نمایند :

۱- پول برای شان می دهد.

۲- دیگر اینکه اگر از وی اطاعت ننماید، بیرحمانه از بین برده می شوند.

به این ترتیب ملیشه ها بوجود آمدند، دوستم ملیشه جوزجانی را بسیار رشد داد زیرا نجیب که از لحاظ تعداد افراد در قوای مسلح نسبت فرار جوانان از کشور به فقر مبتلا بود در برابر هر جنگ برای دوستم یك مقدار پول می پرداخت، پیروزی های که

دوستم در جنگ ها با مجاهدین بدست آورد نجیب وی را لقب قهرمان ملی داده و عکس بزرگ دوستم را در کنار خارجی عمارت جدید انستیتوت دولتی طب کابل آویخت، قوای ملیشه دوستم در جنگ ها آنقدر شدت می کردند که یکنفر شان به گلیم جمع معروف شد یعنی درهر منطقه که می رفتند گلیم آن منطقه را جمع می کردند (اصل گلیم جمع این است که یك جوزجانی وقتی بخانه خود می رود می بیند که تمام اعضای فامیل وی کشته شده خودش گلیم خانه خود را جمع کرده داخل ملیشه می شود این شخص دیگران را بیرحمانه می کشد و گلیم دیگران را به انتقام می خواهد جمع کند.) بعداً ملیشه های جوزجانی به این نام مسمی گردید.

چون قوت های نظامی دوستم از قطار مقاومت نمی باشد بلکه ناشی از ملیشه ها اند و طوریکه گفتم درنیمه دوم سال ۱۹۸۰ تأسیس شده اند. مقر اصلی شان شهر جوزجان در شمال افغانستان می باشد و ازین خاطر است که به نام ملیشه جوزجانی معروف اند.

اداره ولایات شمال در بین رهبران شان در ابتدا به این ترتیب تقسیم شده بود که جنرال عبدالرشید دوستم در جوزجان، رسول پهلوان (بعداً ترور شد) در فاریاب، غفار پهلوان در سرپل، نادری در بغلان. بعداً تمام این ولایات تحت یك قدرت مرکزی یعنی قیادت شخص جنرال عبدالرشید دوستم قرار گرفت دوستم با قیام علیه نجیب راه را برأی قوت های جهادی تحت قیادت احمد شاه مسعود به کابل باز ساخت، سقوط نجیب رأ تسریع بخشیده و در خارج ساختن قوای حکمتیار از کابل با قوت های مسعود همکاری کرده. حضور قوای دوستم در کنار حضرت مجددی و ربانی علتی برای جنگ های کابل از طرف حکمتیار گرفته شد و باعث انتقاد خالص و سیاف گردید. مگر دوستم در سال ۱۹۹٤ یك چرخ ۱۸۰ درجه اجرا کرده و با حکمتیار تحت پوشش شورای هم آهنگی متحد گردید دوستم از سال ۱۹۹۲ به بعد ملیشه های جوزجانی را به جنبش

ملی اسلامی مسمی ساخت ولی در صفوف خود از نژادهای مختلف افغانستان به شمول پشتون ها، تاجیك ها ازبك ها، فرقه اسماعلیه و هزاره ها را استخدام کرد و شریك ساخت. مسافرت های زیادی به خارج کشور نموده تا انگلستان و امریکا خود را رسانده قوت نظامی دوستم را بعضی تحلیل گران خارجی ۳۰۰۰۰ قلمداد می کنند. می گویند وی سی طیاره جنگی و یك تعداد هلی کوپتر دارد. دوستم برای آخرین بار در سال ۱۹۹٤ با ظهور و پیش روی طالبان دوباره با مسعود و ربانی متحد شد.

دوستم در روزهای اخیر رژیم نجیب قیام کرد؛ علت این قیام این بود که از یکطرف مذاکرات و فشار بین سیوان به نجیب افزایش یافته بود از جانب دیگر تقرب گرباچف به غرب سقوط رژیم کمونیستی را در افغانستان قریب الوقوع نشان میداد. مخالفت دوستم با جنرال اثك در مزار شریف و قیام جنرال مومن قوماندان حیرتان که برکناری خود را قبول نکرد باعث شد که دوستم و مومن در یك موقع حساس برای نجات خود پناه گاه پیدا نمایند، مسعود که می خواست پیروزی را بدون تلفات بدست بیآورد دوستم و مومن را تحت حمایت خود قرار داد ولی بعد از اندك زمان که دوستم از وضع ونفاق مجاهدین آگاه شد به قوت های خود رنگ و رونق داد و همچنان تعدادی از کدرهای پرچمی نیز به مزار پناه بردند تقاضا های امتیاز مساوی را از مسعود نمود و این امر باعث جدائی گردید. دوستم که سابقه خدمت در نظام کمونیستی افغانستان داشت و از لحاظ شدتی که در عملیات نظامی به مقابل مجاهدین کرده بود و عقده حقارت داشت به تشکیل جنبش اسلامی شمال اقدام کرد. درچوکات این جنبش بعضی از کدرهای سیاسی حزب دموکراتیك خلق جناح پرچم و تعداد زیادی از نظامیان پرچمی شامل می باشند. جنرال دوستم بعد از آنکه قوت های خود را از لحاظ نظامی تنظیم کرد برای تثبیت خود به مانورهای سیاسي نظامی اقدام کرد. خدمت ملیشه دوستم در کنار قوای احمد شاه مسعود و اخراج قوای حکمتیار و نظامیان خلقی طرفدار حزب اسلامی از

کابل سبب شد تا حضرت صبغت الله مجددی به مزار برود و با ملاحظه قوای نظامی دوستم برای وی رتبه رفیع ستر جنرالی را منظور و وی را خالد بن ولید که یکی از قوماندان های بزرگ اسلام بود بنامد. دوستم با این حرکت حضرت موقف خود را تثبیت نمود یعنی از یك نقطه منفی به سوی یك نقطهء مثبت دیگر انتقال کرد، به عبارت دیگر به همراهی با جنرال احمد شاه مسعود، همکاری با کودتاچیان برای سقوط رژیم نجیب و اینك تقدیر از طرف اولین رئیس دولت اسلامی افغانستان دیگر دوستم را چون یك شخصیت نظامی در کشور معرفی نمود. دوستم بعد ازین موفقیت به تقویت خود پرداخته و فراکسیون کوچك مذهبی اسماعلیه را که از طرف پسر سید کیان اداره می شود جذب نموده بعداً اتحاد حزب وحدت را حاصل کرد. به این ترتیب پایهء سیاسی خود را توسعه بخشید. فرقه اسماعلیه که در ولایات بامیان بغلان و بدخشان پراگنده می باشند اقلیتی اند که برای بقای خود مبارزه می کنند. این فرقه در دورهء شاهی از طرفداران ظاهرشاه بوده اند و امروز هم آن عقیده و ارادت خود را ترك نکرده اند در دوره کارمل و نجیب مدتی خاموش بوده بعداً در صف قوای نجیب قرار گرفته حفظ امنیت را در قسمت های شبر راه شبر و دوشی و حتی تا حوالی سمنگان به عهده گرفتند مگر در اجرای این وظیفه محتاط بوده از برخورد با قوای احمد شاه مسعود نیز احتراز می کردند. ملیشهء فرقه اسماعلیه امروز بعد از چند برخورد با قوای حزب اسلامی حال که قوای احمد شاه مسعود نیز بآنها هم هدف شده اند دیگر در اکثر نقاط این ولایت تسلط یافته اند.

رهبر فرقهء اسماعیلیه که معاون جنرال دوستم می باشد دیگر در حل سیاسی معضلهء افغانستان یك سهم گیرنده مثبت می باشد زیرا این گروه از تأثیرات ایران برکنار می باشد، جنبهء ملی گرائی و وفاداری شان را به مادر وطن هویدا ساخته اند. با آنکه حزب وحدت و فرقه اسماعیلیه در کنار جنرال دوستم قرار دارند و قوت های

دوستم تعدادی از افسران پشتون و از اعضای حزب دموکراتیک خلق را با خود دارد که قوای وی را از لحاظ تخنیکی و تخصصی تقویت می نماید. ولی تا هنوز نتوانسته یك اردوی منظم را بوجود بیآورد و این باعث دلسردی جنرال ها و افسران تحصیل کرده اردوی سابق گردیده نفوذ پهلوان ها و تسلط شان به سرنوشت مردم در ولایات شمال باعث عدم رضایت اهالی می باشد. به این علت است که در شمال نیز اهالی با اداره دوستم بسیار همراهی ندارند و این وضع نیروهای دوستم را بسیار شکنند ساخته است. اهالی سمت شمال چون مسکونین کابل که در زمان اداره‌ء استاد ربانی از بی امنیتی و چپاول و دزدی های شبانه رنج می بردند و تأمین امنیت را بعد از ورود طالبان به کابل چون کار مثبت طالبان اظهار می دارند اهالی شمال نیز چنین شکایت دارند و در انتظار چنین تأمین امنیت می باشند. دیگر اینکه قوای دوستم ملیشه است و ملیشه برای پول می جنگند، و امروز پول دوستم ارزش خود را به چند لحاظ از دست داده است:

۱- اینکه پول مذکور در مناطق تحت تسلط طالبان قبول نمی گردد.

۲- پهلوان های دوستم وقتی پیشروی طالبان را مشاهده کردند فوراً پول های شانرا که جمع کرده بودند همه از شرکت ها کشیده و به خریداری دالر شروع کردند، این وضع قیمت دالر را به (۹۰) هزار افغانی بلند برد و قیمت ها را چند برابر بلند ساخت و اهای ولایات شمال مشوش گردیده در فکر خروج از ولایات مذکور شدند. اگر طالبان در شبر پیشرفت کنند سقوط شمال حتمی می گردد. بهرصورت آنطوریکه در غرب راجع به قوت های نظامی دوستم ارزیابی می شود نمی توان آنرا به آن پیمانه قوی قبول کرد. این بود تحلیل مؤلف از قوت های جنرال دوستم تا دیده شود که آینده آبستن چه وقایع نوین می باشد. ولی در هر صورت جنبش شمال در یك حل سیاسی صلح آمیز نقش دارد که باید به آن التفات صورت بگیرد مخصوصاً که جنرال دوستم تا حال در حفظ وحدت و استقلال افغانستان موضع گیری مثبتی داشته است. مگر روزنامه شهادت که ناشر

افکار حزب اسلامی حکمتیـار می باشد قـوت های دوستم را قـوی نمیداند و امکانات شکست آنرا پیش بینی می نماید و برخی از دیپلومات های غربی نیز با آنکه از طالبان انتقاد می کنند فکر می کنند که طالبان در برابر قوای دوستم پیشرفت خواهند کرد.

به این ترتیب حکومت استاد ربانی بعد از پیش روی طالبان که منجر به سقوط کابل گردید توأم به آن سقوط کرد. ربانی به تخار رفت و در شمـال فعـالیت خود را ادامـه داد، دوبار به تهران سفر کرد و باری هم به روم رفت تا در جلسهء عمومی مواد خوراکه و زراعت جهان شرکت نماید. وقتی به میانجی گری سناتور امریکایی رونالد بیکر روابط بین مشـاوران شاه سابق و رئیس جمهـور برکنار شده قایم گردید تا مذاکراتی صورت بگیـرد ظاهر شاه قبـول کـرد کـه ربانی را در منزلش بحیث یك افـغـان نه بحیث رئیس جمهور بپذیرد ولی ربانی حاضر نگردید به این شرط گردن نهد و خود را رئیس جمهور تلقی کـرد و این مـلاقات و مـذاکره کـه به نفع وی تمام می شد صورت نگرفت. رونالد بیکر سناتور امریکایی ضمن تبصره به این موقف استاد ربانی گفت که تا هنوز ربانی این موقف جدید خود را درك نکرده کـه رئیس جمهور نمی باشد. دیگر ربانی خاموشی اختیـار کرد از سیاف سروصدای وجود ندارد وقتی در پاریس از ربانی در مورد سیاف سـوال شـد گـفت کـه در تخـار می باشـد و چون در سابق از دوسـتم زیاد انتـقـاد کـرده خاموشی را برگزیده است. هرچه گفتـه می شود از حرکات و فـعـالیت های سیـاسی و مـانورهای سیـاسی نظامی مـسـعـود می باشـد. اینکه روز چار مـارچ ۱۹۹۷ در پشـاور اعلان شد که انجنیر ایوب دفتر جمعیت را دوباره در پاکستان باز می نماید می رساند که با این حرکت خود را از شورای نظار جنرال احمد شاه مسعود کاملاً جدا می سازند و درین لحظات حـسـاس مـسـعـود را در انزوا قـرار مـیدهند یعنی این کـوشش ربانی برای تقرب به پاکسـتـان و بالوسیله با طالبان تلقی میگردد. به این ترتیب است که این گونه بازی سیاسی دیگر اعتباری برای شخصیت های سیاسی جهادی نمیگذارد.



حزب وحدت اسلامی افغانستان

استاد محمداکبری فرزند غلام حیدر در سال ۱۳۲۵ هجری شمسی در قریه پیتاب جوی ولسوالی ورس ولایت بامیان تولد شد. وی در سال های ۱۳۳٤-۱۳۳۵ دورهء ابتدائی را در مکتب ابتدائی خوردك تخته گذراند. در فصول زمستان و تعطیلی مکاتب دولتی، نزد معلم محلی به فراگرفتن قرآن و کتب رایج مشغول بود از سال ۱۳٤۰ به آموختن ادبیات عرب (صرف و نحو)، مقدماتی عرب و در سال ۱۳٤٤ به یادگیری منطق و فقه معانی و بیان پرداخت. در خزان سال ۱۳٤۵ شامل خدمت عسکری گردید

و آن را در قلعهء جنگی کابل فرقه توپچی دافع هوای مرکز گذارند. بعد از اتمام خدمت عسکری در ماه عقرب سال ۱۳٤۷ درسهای فقه ومعانی را پی گرفت و تا پایان سال ۱۳٤۹ اصول فقه را نیز آموخت در سال ۱۳۵۰ عازم کشور عراق گردید و مدت چهار سال در حوزهء علمیه نجف اشرف مشغول تحصیلات سطوح عالی (اصول فقه، فلسفه، و علم الکلام) بود در آخر تابستان سال ۱۳۵٤ جمع کثیری از طلاب افغانی با اجبار حکومت بعث عراق، از آن کشور اخراج گردیدند که استاد اکبری نیز در جمع آنان بود و یکسره به موطن اصلی اش برگشت. طی سالهای ۱۳۵۵، ۱۳۵٦، ۱۳۵۷ در مدرسه های ولسوالی های ورس و پنجاب، مشغول تدریس شد و در نیمه سال ۱۳۵۷ ضمن تدریس، به زمینه سازی قیام و انقلاب علیه رژیم کمونیستی در میان طلاب و مردم پرداخت و سرانجام در اول سال ۱۳۵۸ همگام با روحانیون و باقی اقشار مردم مومن ولسوالیهای ورس و پنجاب و باقی مناطق ولایت بامیان در برابر حکومت کمونیستی نور محمد تره کی اقدام به قیام مسلحانه کرده از آغاز تشکیل شورای اتفاق از تاریخ ۱۵-٦-۱۳۵۸ تا اواخر ماه سنبله ۱۳٦۰ با این (شوری) همکاری داشت. در اوایل سال ۱۳٦۱ با پاسداران جهاد اسلامی افغانستان همکار شد و یکی از مسؤولین با صلاحیت و رهبری کنندهء این تشکیلات بود.

در سال ۱۳٦۸ برای ایجاد حزب وحدت نقش فعال داشت. از اول سال ۱۳۷۰ تا جوزای سال ۱۳۷۳ بحیث معاون اول حزب وحدت و از ماه جوزای سال ۱۳۷۳ تا اوایل عقرب سال ۱۳۷٤ ریاست کمیته سیاسی این حزب را بعهده داشت و از اول ماه عقرب سال ۱۳۷٤ تاکنون بعنوان رئیس شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان مشغول فعالیتهای مبارزاتی، سیاسی می باشد.

یکی از پدیده های دورهء دههء دیموکراسی که با انفاذ قانون اساسی ۱۳٤۲-۱۳٤۳ بوجود آمد تأسیس احزاب با ایده لوژی های مختلف در افغانستان بود. احزاب اسلامی

بر پایه ایده لوژی با الهام از حزب اخوان المسلمین و احزاب کمونیست با تحریك مسکو بوجود آمد. احزاب اسلامی با هجوم قوای روسی به افغانستان از یکطرف تقویت شد از جانب دیگر از لحاظ تعداد ازدیاد یافت. درین جمله حزب وحدت اسلامی نیز چون یکی از نتایج مبارزات آزادی بخش افغانستان بوجود آمد. چگونگی تشکیل این حزب را در شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان چنین میخوانیم که : "...آغاز رسمی وجدی اقدامات وحدت خواهی سال ۱۳٦۷ است که بتدریج پس از کنگره ها و نشست های متعدد در سال ۱۳٦۸ منتج به تشکیل حزب وحدت می گردد. میثاق وحدت را سازمان نو حرکت اسلامی، پاسداران جهاد اسلامی، جبهه متحد انقلاب اسلامی، سازمان نهضت اسلامی، سازمان نیروی اسلامی و دعوت اسلامی در شهر تاریخی بامیان امضاء نمودند. بعدتر شورای اتفاق بعد از مذاکرات متواتر به حزب وحدت یکجا شد و در کنگرهء حزب وحدت اسلامی افغانستان که در سال ۱۳۷۰ در بامیان انعقاد یافت عبدالعلی مزاری بحیث دبیر کل این حزب انتخاب گردید.

نشرات حزب وحدت :

۱- بولتن خبری بعدها تجلی وحدت.
۲- میثاق وحدت
۳- هفته نامه وحدت (ایران- قم)
٤- خبرنامه پیك (ایران - قم)
٥- خبرنامه کمیسیون فرهنگی (ایران - مشهد)
٦- وحدت اسلامی (افغانستان - کابل)
۷- طلوع وحدت (پاکستان و کویته)
۸- پیام توحید (افغانستان - مزار شریف)

۹- کوثر (انجمن اسلامی خواهران (ولایت بلخ)
۱۰- بشارت (پاکستان - پشاور)
۱۱- خبرنامه صبح (ایران - تهران)
۱۲- خبرنامه وحدت اسلامی (افغانستان - کابل)
۱۳- پیام وحدت (آلمان)
۱٤- الوحدة الاسلامیه (ایران - قم)
۱۵- نداء الوحدة (لبنان - بیروت)
۱٦- نامهء خبری وحدت (بریتانیا- لندن)

بعداً حزب وحدت در تمام جبهات جهادی به صورت نیروی واحد عمل می نماید، صرف حزب حرکت اسلامی برهبری آیت الله محسنی ازین حزب جدا عمل می کند.

طوریکه در صفحات این کتاب ملاحظه می شود حزب وحدت برهبری عبدالعلی مزاری در جنگ های کابل قسم دیگر احزاب و تنظیم های اسلامی اشتراك ورزیده و بی جهت جامعهء شیعهء افغانستان را درین جنگ های خانمان سوز و نفاق بر انگیز شامل ساخت. حزب وحدت که هدف آن خدمت برای رشد فرهنگی و تحقق حقوق اساسی برای پیروان آن در سطح کشور بود به جنگ های قدرت طلبی درگیر گردید. حزب وحدت که برهبری مزاری که مدتی بیطرف ماند مگر در جنگ های که با اتحاد اسلامی نمود متهم به جرایم قتل و خون ریزی و حتی تجاوز متهم می باشد و جراحت های به پیکر وحدت ملی کشوروارد کرده است که البته مسؤولیت آنرا حزب وحدت و در جناح مقابل حزب اتحاد اسلامی بعهده خواهند داشت. مگر در شورای مرکزی این حزب درینمورد از ابتداء اختلاف وجود داشت چه یك تعداد به شمول حزب وحدت در درگیری ها و خارج شدن از ائتلاف حکومت ربانی نبودند چنانچه استاد اکبری که یکی از اعضای شورای مرکزی حزب وحدت بود با چگونگی رهبری عبدالعلی مزاری در قسمت انحراف حزب وحدت از

اعتدال و بیطرفی در داخل شدن در منازعات و جنگ و خون ریزی مخالفت کرد و چون نظریات وی قبول نگردید انشعاب نمود طرفداران وی به حزب وحدت به شاخهء استاد اکبری معروف گردید و بعد از قتل عبدالعلی مزاری شاخهء دیگر حزب به نام استاد خلیلی معروف گردیده است. شاخهء خلیلی مدت طولانی با حکومت ربانی مخالف باقی ماند مگر جناح اکبری در ائتلاف حکومت مرکزی باقیماند. بقول یکی از مسؤولین شاخه اکبری، استاد اکبری بر خلاف ستیزه جوئی حزب بوده و از بروز نزاع جلوگیری می کرد. این جناح معتقد بود تا حکومتی در کابل باید وجود داشته باشد تا پیکر وحدت ملی افغانستان به خطر مواجه نگردد، شاخه اکبری می خواست تا مسایل از طریق مذاکره حل گردد و بر این اساس بود که با حزب اسلامی به رهبری حکمتیار درین جناح و با جنبش اسلامی برهبری دوستم در آن جناح برای آغاز مذاکره اقدام کرد و تا هنوز در موقف اولی خود استوار باقیمانده است. شاخه وحدت خلیلی در شورای دفاع افغانستان شامل گردیده و اخیراً در برابر جنبش طالبان می جنگند.

شاخهء اکبری معتقد است که : "در راستای ختم منازعات و بحران جاری در کشور مصیبت زده، افغانستان درین اواخر تلاش های صلح جویانهء از سوی بعضی کشورهای همسایه همراه با سازمان ملل صورت گرفته که از آن جمله با ابتکار کشورهای دوست جمهوری اسلامی پاکستان و جمهوری اسلامی ایران جلساتی با شرکت اطراف درگیر در قضیهء افغانستان در اسلام آباد و تهران برگزار گردید.

در اجلاس اخیری که در تهران به تاریخ ٦-١١-١٣٧٥ مطابق به ٢٥-١-١٩٩٧ برگزار گردید از کمیته احزاب و جریان های موجود در افغانستان دعوت بعمل آمده بود که حزب وحدت اسلامی افغانستان برهبری استاد اکبری با توجه به موقف بیطرفی و عدم شمولیت در منازعه کنونی افغانستان جهت یافتن راه حل بحران با ارائه طرح مناسب و جامع شرکت کرد.

طرح ٤ مرحلهء حزب وحدت اسلامی افغانستان توسط استاد اکبری در اولین روز اجلاس قرائت گردید که متن کامل آن چنین است :

مرحلهء اول : آتش بس فوری و عاجل در سطح کشور

۱- تشکیل کمیسیون نظارت بر آتش بس مشتمل از نمایندگان جریان های درگیر و غیر درگیر با نظارت سازمان ملل متحد و حضور نمایندگان کشورهای همسایه.

۲- تبادله اجساد و کشته شده گان دو طرف.

۳- آغاز و ادامه پروسه آزادی اسرای جنگی طرفین.

مرحلهء دوم : تشکیل حکومت مؤقت بیطرف

۱- حکومت مؤقت توسط رهبران جریان های افغانستان با نظارت سازمان ملل متحد و کشورهای همسایه تشکیل گردد.

۲- مدت کار حکومت موقت یك سال می باشد.

۳- وظایف عمدهء حکومت مؤقت تأمین امنیت شهرها، راه ها، بنادر، میدان های هوائی وموسسات دولتی، تصویب قانون اساسی کشور و تشکیل مجلس بزرگ ملی می باشد.

مرحلهء سوم : وظایف مجلس بزرگ ملی :

۱- تصویب قانون اساسی کشور.

۲- تشکیل حکومت دوساله.

۳- تشکیل پارلمان از مجموع مجلس بزرگ ملی با پیشبینی مناسب جهت نظارت براجرای قانون اساسی توسط حکومت مؤقت.

مرحلهء چهارم : وظایف حکومت ۲ ساله

۱- برقراری امنیت کامل در سراسر کشور.

۲- تشکیل اردوی ملی

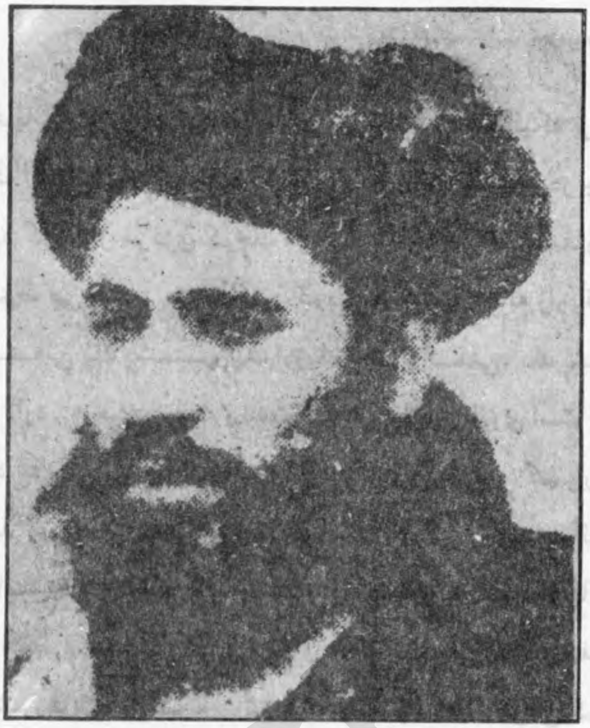
۳- خلع سلاح عمومی
٤- تصویب لایحه انتخابات آزاد، مستقیم و سری.
٥- برگزاری انتخابات.

ازین طرح درك می شود که حزب وحدت تلاش دارد تا معضلهء پیچیدهء افغانستان از طریق مذاکره و مباحثه حل گردد ولی در طرح مذکور وجود کشورهای همسایه در جمله ناظران ثواب نمی باشد چه چنین اعمال باید متقابلاً صورت بگیرد. نظارت سازمان ملل متحد کافی می باشد از جانب دیگر در بعضی مورد وظایف حکومت و مجلس بزرگ که حتی مطلب شان همان لویه جرگه می باشد خوب تفکیك نگردیده است. مگر اراده و نیت شان مثبت می باشد. نظر به نشراتی که در مورد زیاده روی ها در جنگ ها صورت گرفته ممکن بر مؤلف انتقاد نمایند که درین مورد از عهده برآمده نتوانستم در حالیکه معلومات کافی از شاهدان عینی بدست آورده ام و از عهده بر آمده می توانم مگر مصالح علیای کشور امر می کند که بر واقعات و حوادث شرم آوری که صورت گرفته نباید برگشت چه سودی ندارد ولی زیان آن بر پیکر وحدت ملی بزرگ می باشد بناءً از شرح چنین واقعات حتی المقدور خودداری شده است.

حزب وحدت قسم تنظیم های اسلامی افغانستان که به حلقه های نظامی سیاسی پاکستان تقرب دارند حزب وحدت نیز با مقامات سیاسی، نظامی ایران نزدیك می باشد چه این حزب و تمام شرکای حزبی وی در تهران و مشهد دفاتر و نمایندگی ها دارند و بدون تردید از طرف ایرانی ها مساعدت اقتصادی هم بدست می آورند ولی از حرکات شان درك می شود که شاخه اکبری و شورای اتفاق در مواضع قبلی شان یعنی قبل از شرکت در وحدت از لحاظ حفظ استقلال و جلوگیری از نفوذ خارجی استوار معلوم می شوند. جبهه گیری اکبری به طوریکه حزب باید قومی و مذهبی جبهه نگیرد خود شاهد تلاش برای حفظ وحدت ملی کشور تلقی شده می تواند مگر از ورای نشرات و ابلاغیه های شاخه حزب وحدت این روحیه دیده نمی شود بلکه بر عکس برخی از

اظهارات شان نمایانگر یکنوع اوتونومی خاص می باشد. در حالیکه برادران هزاره عضو پیکر ملت بزرگ افغانستان می باشند، حقوق و وجایب شان نه در چوکات یك ساحه کوچك و محدود کوهسار مرکزی کوچك می باشد بلکه در افغانستان بزرگ چون همه افغان ها محفوظ می باشد. هر سنگ و کوه، هر دشت و لاله زار افغانستان به یك هزاره یك نورستانی یك پشتون یك اوزبك، یك ترکمنی، یك پشه ای و یك بلوچ مساویانه تعلق دارد. روحیهء حزب وحدت شاخهء خلیلی طوری است که حقوق برادران هزاره را محدود می گرداند و این تأثیری بر پیکر وحدت ملی کشور وارد می سازد. تماس های بسیار نزدیك حزب وحدت با مقامات ایرانی و تحمل تأثیرات آنها درین مقطع زمانی مانند تقرب تنظیم های مستقر در پشاور با مقامات پاکستانی و تحمل نفوذ شان برای حفظ استقلال، اعاده صلح و حاکمیت ملی کشور مفید واقع نگردیده است چه این کشورها را این گونه روش ها به انحراف از خطوطی که باید طی نمایند منحرف می سازد خاصتاً که در جنگ های اخیرخلیلی ابراز کردکه هزاره ها از هزارستان دفاع می نمایند. در حالیکه تمام افغان ها وطن دوست این جنگ ها را تقبیح می کنند زیرا این جنگ ها برای کسب قدرت حفظ منافع این کشور و آن کشور خارجی صورت می گیرد ولی اینکه آنرا روحیه نژادی می دهند محکوم می نمایند. مؤلف که دو سال بحیث والی در خدمت اهالی شریف بامیان بودم آنها را افغان های وطن دوست می شناسم. و این روحیهء های را که ملاحظه می شود متاع صادر شده خارج تلقی می نمایم ین‌کابل غیرنظامی شود، اینکه مسعود از غیر نظامی ساختن کابل حرف زده شاید

استاداکبری درسال ۱۹۹۸ که حزب وحدت شکست خورد و بامیان بدست قوای طالبان افتاد بعد از مدتی مقاومت به صفوف طالبان پیوست و از آن تاریخ دیگر معلومات نیست که چه می کند و درکجای کابل یا افغانستان تحت اداره وهدایت طالبان زندگی دارد.



تحریك اسلامی طالبان افغانستان

کودتای ثور و آغاز جهاد علیه آن با پیروزی ملت افغانستان در برابر اردوی سرخ اتحاد شوروی چون هر جنگ دیگر نتایجی با خود داشت و دارد. در این جنگ ها بود که دگرگونی های بزرگی درین منطقهء جهان رخ داده است. یکی ازین تغییرات انقلاب اجتماعی و فرهنگی اینست که در منطقهء ما براه افتاده است. ایالات متحده امریکا، اروپای غربی، عربستان سعودی و کشورهای اسلامی، جمهوریت مردم چین و کشورهای جنوب شرق آسیا هر کدام بنابر دلایلی که نزد شان بود و می خواستند خود را از شر

اردوی سرخ نجات بدهند در صف مجاهدین افغان قرار گرفتند. چون رهبران سیاسی مذهبی افغانستان در پاکستان جهاد یعنی جنگ مقدس مذهبی را علیه شوروی که کشور ملحدین بود اعلام کردند، عربستان سعودی و کشورهای خلیج از ترس آنکه سقوط افغانستان کشورهای مذکور را به خطر تجاوز روس ها مواجه میسازد لذا کمك های اقتصادی شانرا برای مجاهدین افغان ارائه کردند. ایالات متحده امریکا بعد از آنکه قناعت حاصل کرد که افغان ها توانایی آنرا دارند تا با اردوی سرخ مقاومت نمایند، زمانی که ثابت شد که افغان ها اراده، خلل ناپذیر برای دفاع از استقلال و آزادی خود دارند کمك های تسلیحاتی را برای مجاهدین افغان شروع کرد. در همین زمان برای آنکه قیام مردم افغانستان به یك قیام ملی و میهنی تبدیل گردد در کنار احساسات ملی مردم افغانستان که از خاك و تمامیت ارضی وطن خود، از فرهنگ و استقلال ملی و شرافت خود دفاع میکردند دفاع از دین مقدس اسلام را قرارداد و احساسات مسلمانان جهان را دامن زد، تا تمام کشورهای اسلامی در برابر اتحاد شوروی قرار بگیرد و قیام نماید، زیرا قبل از هجوم قوای سرخ به افغانستان اکثر کشورهای بیطرف و غیر متعهد، اکثر کشورهای آسیایی و افریقایی، اکثر کشورهای اسلامی در چوکات کشورهای غیر منسلك از ایالات متحده امریکا فاصله گرفته و به مسکو تقرب جسته بودند. واقعه، افغانستان وضع سیاسی وجئوپولتیك جهانی را تغییر داد و دیگر کشورهای اسلامی که در چوکات کنفرانس اسلامی شامل بودند تماماً علیه اتحاد شوروی قرار گرفتند، کشورهای غیر منسلك نیز عموماً به استثنای هند و کیوبا در صف جهاد افغانستان اخذ موقع کردند، به این ترتیب دگرگونی سیاسی به نفع ایالات متحده امریکا، کشورهای غربی و کشورهای خلیج فارس تمام شد. اتحاد شوروی از موضع تعرضی در صحنه، بین المللی به موضع دفاعی بر آمد.

جنگ های داخلی که برای کسب قدرت بعد از استقرار حکومت مجددی در کابل از سال ۱۹۹۲ آغاز و تا نگارش این سطور ادامه دارد وضعی را گرفت که هیچ یك از قدرت ها نتوانستند به تمام مملکت مسلط گردند و بنیاد دولت را دوباره ایجاد و مستقر

بگردانند اردو را تشکیل و قوای امنیتی ژاندارم و پولیس را بوجود بیآورند، در عوض دسته های متعدد ملیشه ها را که هر گروپ از خود قوماندانی دارد تقویت کرد و تمام مملکت دستخوش بی نظمی همیشگی گردید. ایجاب تأمین منافع، کشورهای همسایه مخصوصاً منافع اقتصادی امریکا را دوباره متوجه افغانستان ساخت و مساعی را بین ریفل معین وزارت خارجه امریکا برای حل مسئله افغانستان آغاز گردید ولی حکومت ربانی ناتوان از آن شد که امریکا را برای حل سیاسی مسئلهء افغانستان جذب نماید. چه اختلافی بین امریکا و حکومت ربانی وجود داشت حکومت امریکا از یك حکومت با قاعدهء وسیع پشتبانی می کرد و استاد ربانی تحت تأثیر مشاورین بی تجربه اش چون سید نورالله عماد و لفرائی با روحیه منطقوی حرکت می نمود. این روحیهء وی یکی از علل ظهور طالبان در صحنهء سیاسی افغانستان گردید. انحراف از مشی جهادی و شیوع فساد اخلاقی و استفاده های بی حساب از پول بیت المال علت دگری برای ظهور طالبان تلقی می شود. برای آنکه فهمیده شود که طالبان چطور منسجم شدند باید اولتر از همه راجع به جریانات مذهبی کشور در پرتو تعلیمات اسلامی معلومات ارائه نماییم :

تعلیمات مذهبی در افغانستان به سه شکل صورت می گرفت :

۱- تعلیمات مذهبی در مساجد تحت نظر ملاهای مساجد.

۲- تعلیمات مذهبی در مدارس دینی شخصی یا خصوصی.

۳- تعلیمات مذهبی در مدارس رسمی.

به طور عمومی تعلیمات مذهبی در افغانستان خالص مذهبی بود و به سیاست علاقه نمیگرفت یعنی اسلام، اسلام عنعنوی بود، از طریق طریقت های قادریه، نقشبندیه و چشتیه نیز به صوفیزم می رفت و بازهم بیشتر به معنی ومعنویت پیوند داشت و به امور مادی علاقه نمیگرفت. جریان طالبان افغانستان ازین گونه مدارسی که در دو طرف سرحد واقع بوده و به جنبش عنعنوی افغان ها تعلق دارند تحت تأثیر صوفیزم باقیمانده اند مگر از سال های دههء شصت باینطرف به رقابت شدید اسلام مدرن یا اسلام سیاسی و ایده لوژیك مواجه گردیده است، چنانچه حزب اسلامی انجنیر حکمتیار،

جمعیت اسلامی استاد ربانی با این جریان عنعنوی به رقابت پرداخت. ولی حرکت انقلاب اسلامی محمد نبی محمدی، محاذ ملی پیر سید احمد گیلانی در صف اسلام عنعنوی باقیماندند. چنانچه شاگردان این مدارس در صف حرکت انقلاب اسلامی در قطار مجاهدین سهم عمده گرفته اند. بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان این طالبان جهاد را خاتمه یافته دیدند و دوباره به مساجد و مدارس شان برگشتند. زیاده روی قوماندان های جهادی، انحراف شان از مشی جهاد و از بین بردن آن ثمری که ملت افغان از جهاد توقع داشت طالبان را تکان داد. انحرافات اخلاقی تجاوز به حقوق مالی و خاموشی مردم و تقسیم کشور و ولایات به مناطق تحت نفوذ و تسلط قوماندان های واحد های بزرگ و کوچك، رایج ساختن هم جنس بازی به صورت علنی خاصتاً جنگ های برادر کشی را بعضی از تحلیل گران علت ظهور طالبان می دانند. مگر امروز روشن شده که درابتداء ۳۲ طالب تحت رهبری ملامحمد عمر قیام مي كنند كه از اين جمله ۱۶ نفرشان سلاح می داشته باشند درعین وقت قرارگفتهء استاد ربانی، ملا ربانی وچند طالب دیگر نزد رئیس جمهور ربانی آمده مي گويند در هلمند امنيت خراب است اگر کمك شود امنيت را برقرار می سازند. استاد نامهء عنوانی ملانقیب الله قوماندان قول اردوی قندهار میدهد تا براي طالبان سلاح بدهد و از ایشان حمایت نماید.

تعداد دیگر ظهور طالبان را از روحیهء منطقه پرستی استاد ربانی و نادیده گرفتن دیگر اقوام می پندارند، برخی دیگر تحریك پاکستان، عربستان سعودی و امریکا را در ظهور جنبش متذکر می گردند. در هر صورت طالبان در سال ۱۹۹٤ تحت رهبری ملای جوان ۳۵ ساله به نام محمد عمر به میان امد. در آغاز حرکت چون یك جریان مربوط به اقوام درانی معرفی گردید. مگر تهداب استخدام خود را در بین اقوام غلجایی و دیگر قبایل پشتون ها و پشتون های قبایلی در پاکستان، در بین تاجیك ها در بین اوزبك ها، در بین بلوچ ها، در بین هزاره ها و در بین بدخشی ها و در بین نورستانی ها توسعه بخشید، به این ترتیب به جنبش یك شکل همگانی و ملی بخشید. این جریان که یك حرکت سنی های مدرسه دیوبند می باشد و در پاکستان رهبری چنین یك جریان را جمعت العلمای پاکستان برهبری مولوی فضل الرحمان که در انتخابات سوم فبروری ۱۹۹۷

پاکستان خود شکست خورد و مولینا سمیع الرحمن بعهده دارد. هستهء مهم طالبان درکویتهء پاکستان مي باشد

این جنبش به سرعت در افغانستان قوت گرفت. می گویند در بین طالبان گروپ های مختلف الفکر وجود دارد به طوریکه :

۱- گروپ طرفدار امت اسلامی و تردید ناسیونالیزم و ملی گرائی، این گروپ ادعای تطبیق روش مانند خلفای راشدین را دارند یعنی مدعی اند که یك نظام اسلامی را تأسیس و شریعت را تطبیق می نمایند.

۲- گروپ ضد ایران، این گروپ با مداخلهء ایران در امور داخلی افغانستان که دیگر به طور روشن صورت میگیرد مخالف میباشند و برخورد را با ایران ثواب می دانند.

۳- گروپ طرفدار تقرب بیشتر به سویه و سطح اتحاد با پاکستان.

٤- گروپ ناسیونالست های افغان که با تأثیر پاکستان ایران مخالف می باشند و کمك های اسلام آباد را از روی واقعیت گرائی مگر با احتیاط قبول می کنند. تعدادی از اعضای سابق احزاب چپ و روشنفکران درین گروپ شامل می باشند که به قول مجلهء فرانسوی "نوول افغانستان" ملا محمد عمر رهبر طالبان (امیر المومنین شان) به همین جریان اخیر الذکر تعلق دارد. مگر درسال ۱۹۹۹ مولوی فضل الرحمن طی مصاحبه در روزنامه پاکستانی وحدت چاپ پشاور گفت: جمعیت العلمای اسلام که خودش رهبرآنست وفوج پاکستان از طالبان حمایت میکند و حکومت سیاست روشن ندارد.

اهداف طالبان :

جنبش طالبان در ابتداء اهداف شانرا مختص به جمع کردن سلاح، ممنوع قراردادن مواد مخدر اعلام، کردند ولی بعدها این اهداف را چنین تشریح نموده اند که :

۱- تأسیس یك حکومت خالص اسلامی.

۲- اسلام بحیث دین، دولت و مملکت.

۳- تطبیق شریعت.

٤- آماده ساختن مساجد برای آنکه ملت مسلمان با اطمینان عبادت و زندگی نمایند.

۵- تعین اشخاص متدین و مسلمان در کارهای دولتی.
٦- ریشه کن ساختن تبعیضات زبانی، نژادی، منطقوی و آماده ساختن شرایط برای برادری اسلامی برای همه مسلمانان کشور.
۷- تنظیم روابط دوستانه باموسسات اسلامی و کشورهای خارجی.
۸- حفاظت اشخاص و دارائی غیر مسلمانانیکه در افغانستان زندگی می نمایند.
۹- حفظ روابط نیك با کشورهای غیر اسلامی مطابق به قوانینی که بر بنای شریعت بوجود می آید.
۱۰- تأمین حجاب با پوشاندن سرتاپای زنان توسط چادری.
۱۱- استقرار پولیس مذهبی (امر بالمعروف و نهی از منکر) در تمام ساحه کشور اسلامی افغانستان.
۱۲- احترام و تطبیق شریعت توسط محاکم اسلامی.
۱۳- تأسیس یك اردوی اسلامی برای دفاع و حفاظت سرحدات کشور اسلامی علیه تجاوز خارجی.
١٤- تحمیل پروگرام مدرسه برای آنکه شاگردان تحت تأثیر کلتور خارجی قرار نگیرند وقلوب شان مملو ازعشق قرآن وسنت محمد(ص) گردد و یك مجاهددر راه خدا شوند.
۱۵- برخورد با تمام مسایل سیاسی بین المللی در پرتو قرآن و سنت محمد (ص).
١٦- انتخاب قضات از بین اشخاص عالم و با صلاحیت و وارد.
۱۷- اسلامی ساختن سیستم اقتصادی دولت و سعی برای انکشاف آن در ساحات زراعتی و صناعتی و استخراج معادن.
۱۸- اخذ معاونت های کشورهای مسلمان به منظور بازسازی کشور، تأسیس فابریکات و میخانیکی ساختن زراعت برای خاتمه دادن فاجعهء اقتصادی دولت اسلامی.
۱۹- تحصیل مالیات اسلامی مثل ذکات، خراج و جذیه.

يكي از دساتير طالبان است كه ثبت ميشود:

رياست عمومی امربالمعروف ونهی از منكر

رياست اسناد وارتباط

مكتوب نمبر ۶۲۴۰ مؤرخه ۲۶/۹/۷۵ اداره، امير فرهنگی وخدمات اجتماعی رياست عمومی اداره، اميردولت اسلامی افغانستان به شرح ذيل وارد آمده است:

اصولنامه، امربالمعروف ونهی ازمنكر قرار شرح ذيل غرض تطبيق واجراأت به مراجع ذيربط عنوانی شما اخبار ميگردد:

۱- درمورد طريق رفع فتنه، بی حجابی زنان:

هرزنيكه باچادری ايرانی ازمنزل خارج شود، دربور ريكشاه وموتر يا راننده هر واسطی ديگر حق بالا كردن آنرا درموتر ندارد. درصورت تخلف راننده محبوس گردد. اگر زنی با چادری مذكور بصورت پياده ديده شود، منزل او نشانی شده به شوهرش جزا داده شود. اگر زنها با لباس های شهوت انگيز بصورت پياده ديده شوند ومحرم شرعی با ايشان نباشد ازسوارنمودن آنها نيز درموتر جداً خودداری گردد.

۲- در مورد طرق محوسازی ساز وسرود:

ازطريق اطلاعات جمعی به نشر سپرده شود كه دردوكان ها، هوتل ها، موتر ها وريكشاها وغيره وسايط فيته های سازوسرود ممنوع بوده، درمدت پنج يوم ازطرف هيأت تفتيش كنترول صورت گيرد. اگر دردوكان فيته فروشی فيته، ساز پيدا شود، دوكاندار محبوس ودوكان قفل گردد. درصورت ضمانت پنج نفر صرفاً دوكان باز و مجرم بعداً رها گردد. درصورتيكه فيته درموتر كشف شود، موتر با مالك آن توقيف ومحبوس گردد. با ضمانت پنج نفر موتر رها و مجرم بعداً رها گردد.

۳- درمورد منع تراشيدن ريش وكوتاه كردن آن:

ازطريق اطلاعات جمعی كشور به نشر سپرده شود كه بعد ازمدت يكنيم ماه درهرجاييكه شخصی با ريش تراشيده ويا ريش كوتاه ديده شود گرفتار و تا آن مدت محبوس گردد كه ريش او بصورت صحيح انبوه گردد.

٤- درمورد طرق محو سازی بی نمازی و ادای نماز جماعت دربازارها:

ازطريق وسايل اطلاعات جمعی به نشر سپرده شود كه نماز جماعت درزمان معينه درهمه، نواحی اداء گردد و وقت مذكور ازطرف رياست امربالمعروف ونهي ازمنكر تعيين ميگردد. از زمان معينه پانزده دقيقه قبل در پيشروی مسجد كه امكانات گنجايش وآب آن فراهم بوده باشد ريسمان گرفته شود وعبور و مرور بكلی قطع گرديده و تمام مردم به رفتن مسجد مجبور ساخته شود. دروقت معينه هيأت تفتيش با استفاده از موتر بر تطبيق آن نظارت نمايد. درصورتيكه در دوكان ها شخص بالغ ديده شود، فوراً محبوس گرديده بعداً بضمانت پنج نفر رها گردد و درغير آن مدت ده يوم محبوس بماند.

۵- درمورد طرق محو سازی كبوتر بازی وبودنه بازی:

ازطريق وسايل اطلاعات جمعی به نشر سپرده شود اينكه تا مدت ده يوم اين عمل خويش را ترك نمايند، بعد ازسپری شدن مدت ده يوم هيأت تفتيش به كنترول و تطبيق آن اقدام نمايد. كبوترها و بودنه ها را حلال نمايند.

٦- درمورد طرق ازبين بردن مواد نشه آور وافراد مبتلا به آن:

شخص نشه كننده گرفتار گردد و نيز معلومات گردد و مركز اصلی آن كشف شود و دوكان آن قفل گردد. مواد مخدره تخريب ومالك آن با شخص نشه كننده هردو محبوس گرديده وجزا داده شود.

۷- درمورد طرق محو سازی كاغذ پرانی:

اولاً ازطريق اطلاعات جمعی به نشر سپرده شود وبعداً منكرات آن بيان گردد مثل شرط بندی، مرگ

اطفال ومحرومیت ازتعلیم وتربیه، بعداً در شهر دوکان هائیکه کاغذ پران یا سامان مربوط آنرا داشته باشند، ضبط کرده و ازبین برده شود.

۸- درمورد طرق محو سازی بت پرستی:

اولاً از طریق اطلاعات جمعی به نشر سپرده شود که درموتر، دوکان، اطاق، هوتل وغیره جاها بصورت کلی عکس ها وتصاویر محو گردد. بعداً هیأتی توظیف گردیده عکس هائیکه درمحلات فوق موجود باشد پاره نمایند وبرای موتر ها، نمایندگان آنها خواسته شوند ومکلف ساخته شوند تا این اوامر تعمیل گردد و آن موتر هائیکه درآن بت ها موجود باشد، هیأتی توظیف گردد، موتر توقیف ونمایندگان آنها مجازات گردند.

۹- درمورد طرق محو سازی قمار: ازطریق معلومات مراکز اصلی آن کشف گردد و عاملین آن محبوس گردند و به همکاری قوماندانی امنیه یك ماه محبوس بوده باشند.

۱۰- درمورد طرق محو سازی موهای بیتلی، انگلیسی و امریکایی:

ازطریق وسایل اطلاعات جمعی درمورد اصلاح آن ابلاغیه ای نشر گردد. بعداً افراد دارای موهای زیاده گرفتار وبه مراجع امر بالمعروف ونهی ازمنکر برده شوند. درآنجا سلمانی ها موجود باشند تا موهای چنین اشخاص را تراشیده وپول اجرت آنرا از اوشان اخذ دارند.

۱۱- درمورد طرق پرداخت اخذ تاریخ:

تبدیلی پول کلان به پول میده و حواله، قرض گرفتن تماماً صرافان خواسته شود و برای شان اخبار گردد که این سه نوع خرید و فروش حرام بوده درصورت تخلف مجرم گرفتار ومدت مزید محبوس گردد.

۱۲- درمورد طرق جلوگیری ازکالاشوئی زنان جوان درصحرا و درآبخوره ها:

درهرمسجد ابلاغیه ها نصب گردد. از نصب ابلاغیه ببعد توسط هیأت تفتیش گردد. زنان مرتکب این اعمال با رعایت کامل آداب اسلامی از جایشان بلند گردد و منازل شان دریافت شده وبه شوهران شان جزای شدید داده شود.

۱۳- درمورد طرق محو سازی دایره، رقص وآوازخوانی درمراسم عروسی:

از طریق اطلاعات جمعی به نشر سپرده شود که این سه منکرات باید منع گردد. درصورتیکه درمنزل کسی چنین اعمال کشف گردد شخص کلان فامیل محبوس گردیده و جزا داده میشود.

۱٤- درمورد طرق محو سازی دهل زدن:

ابتدا ازطریق علماتی کرام حرام بودن دهل به مردم تبلیغ گردد وبعداً درصورت ارتکاب آن رأی علماء معتبر است.

۱۵- درمورد طرق محو سازی دوختن لباسهای زنانه توسط خیاط ها وگرفتن قداندام زنان:

درصورتیکه زنان دردوکان خیاط دیده شوند ویا کتلاك های خیاطی به ملاحظه برسد، خیاط یا دوکاندار محبوس گردد.

۱٦- درمورد طرق محو سازی سحر وجادو وجادوگران:

کتابهای آنها حریق گردد و خود شان تا زمانیکه از این اعمال توبه کنند، محبوس گردند.

مراتب فوقاً ارقام شد تا طبق ایجابات وظیفوی خویش درتطبیق آن اقدام لازمه نموده اجرأت بدارند.

مراتب تحریری انضمام فوقاً ارقام است تا ازموضوع مطالع بوده درحصهء خویش اجراأت و واحد های دومی را درجریان آن قرار دهید. والسلام

«مولوی عنایت الله بلیغ»

معین مسلکی ریاست عمومی امربالمعروف ونهی ازمنکر

براساس نشراتی که اخیراً بعمل آمده بنیادگرایان اسلامی را از اسلام سیاسی تفکیک کرده اند زیرا درجوامع اسلامی ازقدیم الایام فرقه های افراطی می آیند ومی روند مگر اسلام باحفظ اعتدالی که حضرت پیغمبراسلام(ص) آنرا فضیلت فرموده اند فایق می شود و جذبهء اسلام را روز بروز قوت میدهد و بر پیروان آن افزایش بعمل می آید مگر گروه های شدت از تأثیرات آن می کاهد. ابن اثیر درکتاب الکامل فی التاریخ می نویسد که یکی از فرقه های افراطی دربغداد قیام تطهیری آغاز کرد، اعضای گروه درکوچه وبازار به اذیت مردم می پرداختند، شراب نوشان را شلاق می زدند و خمره ها را می شکستند، مطربان را لت و کوب می کردند و آلات موسیقی را بر در و دیوار می کوفتند و زنانی که دربیرون ازمنزل همراه بامحرمان شان نبودند سخت مجازات میکردند.

درسال ۲۰۱ هجری گروه دیگری افراطی به تطهیر جامه از فسق و فجور پرداخت ونسبت افراط گرایی زود ازبین رفت، برخی از علماء عقیده دارند که نهادینه کردن و ایده لوژیك ساختن وافراط با روحیهء وسطی واعتدال اسلام همنوا نیست ومعتقد اند که مشکل افراطیون مذهبی این است که می کوشند فطرت وعقل انسان را تابع عقیده بطوری نمایند که عقیده ای که با معنویت ارتباطی ندارد وعقیده ایکه ازبیرون تحمیل گردد ومعمولاً باعقل و وجدان همنوا نمیباشد درحالیکه اسلام واقعی و آنطوریکه درصدر اسلام ویا سیاستی که درآن اثر تطبیق گردیده باعقل و وجدان انسانی کاملاً موافق است، شدت بیجا بوده تأثیر منفی می گذارد، زیرا عکس العمل را بوجود می آورد.

حجت الاسلام محسن سعید زاده یکی ازمدرسین حوزهء علمیه قُم ایران دربارهء حقوق زنان درجمهوری اسلامی ایران نظر مخالفی با رژیم اسلامی ایران جناح تندرو آن دارد و وی ازجمله پیشروان حرکتی قرار گرفته که به منظور انجام اصلاحات اساسی در قوانین ومقررات مربوط به خانواده درایران جریان دارد. وی بارها خواستار ارائه تفسیرهای

نوین ازقوانین اسلامی در زمینه حقوق فردی اشخاص به ویژه حقوق زنان شده بود، به نحوی که باشرایط روزتطابق داشته باشد که این امر مورد اعتراض و انتقاد شدید از سوی روحانیون و البته به جناح تندرو ایران قرار گرفته است. سعید زاده با اشاره به پایه های تفکر «بنیادگرایی» نتیجه می گیرد که «بنیادگرایان از اساس با اندیشه های انسانی مورد قبول وعمل مردم مخالف اند.»

همین قسم درغرب نیز مباحث دین ودیموکراسی تا هنوز وجود دارد چنانچه توکوس درکتاب خود درباره دموکراسی درامریکا می نویسد: « درامریکا دین است که به بیداری رهنمون می شود، رعایت قوانین الهی است که بشر را به آزادی می رساند. گرچه درامریکا انبوهی فرقه مذهبی وجود دارد و هرکدام ازآنها درباب نحوه پرستش خداوند(ج) بادیگران تفاوت های دارند اما همگی دراین نکته موافق اند که آدمیان نسبت به هم وظایفی برعهده دارند و هرفریقی خداوند(ج) را با شیوه خود می پرستند درحالیکه همه این فرقه ها ارباب اخلاق انسان مبشر بیان واحدی بنام خداوند هستند.

توکویل پس ازبررسی نقش دین درمیان نخستین مهاجران امریکایی نتیجه می گیرد که آنها پس از فرار از دست عوامل سرکوبگر مذهبی اروپا زیر یوغ هیچگونه مذهبی نرفتند ومذهب تازه بوجود آوردند که آنرا باید مسیحیت دموکراتیک نام نهادند. دینی که درتدوین قوانین دموکراتیك امریا تأثیر بنیادی گذاشت همین مسیحیت اصلاح شده می باشد که درمسیر تأسیس جامعه مدنی و جدایی دین ازدولت نه تنها مانع نتراشید بلکه باوری های بسیاری را هم موجب شد.

به این اساس است که درایران امروز بعضی از ملایان به این عقیده شده اند که: درکشوری نظیرایران، با اقوام و فرهنگ ها و زبان های گونه گون وحدت وخواسته اقوام مختلف تنها درسایه کثرت گرامی دینی فرهنگی ممکن میگردد و وحدت ملی وحفظ تمامیت ارضی ایران زمانی برقرار می ماند که اقلیت های دینی ازشکل هموطن درجه

دوم بیرون بیایند و دین اکثریت واقلیت به همزیستی و برابری حقوق باهم برکشند.

جدایی اساسی دین ازدولت زمانی مقدور میگردد که ادیان مختلف دست از برتری طلبی و اقتدار گرایی دینی بردارند و درصدد تسلط برمذاهب دیگر نبرایند. بدینگونه است که سازش و دوستی فرقه های مذهبی استقلال دولت و بی طرفی آن را درمیان دین های موجود درجامعه ممکن می کند.»

مگر خامنه ای رهبر رژیم اسلامی ایران می گوید که: اصول انقلاب و نظام جمهوری اسلامی خط قرمزی است که باید رعایت شود... افرادی که از این خط قرمز پا فراتر نهند درخط تعقیب قرار میگیرند.»

سید محمد خاتمی رئیس جمهور ایران دریکی ازبیانیه های خود گفته که... ضرورت دارد اسلام را طوری بفهمیم که درهمه زمان ها بتواند جوابگوی همه نیازها باشد و برداشت های خود را به جای متن و وحی الهی مطلق نکنیم.. درنظام اسلامی باید عدالت ومصلحت بشری تأمین شود وبرای تحقق این دو باید خرد بکار افتد....

مگر عبدالکریم سروش یکی ازتئوریسن های انقلاب اسلامی ایران می گوید که: سازش دادن اسلام بانوگرایی«مدرنیته» دست کم صد سال است که ما درگیر این مسئله ایم. اندیشه تجدد طلبی را ما ازغرب وارد کردیم و از آن پس بامشکل روبرو بوده ایم زیرا فقط نظرهای مذهب و مدرنیته متفاوت است، ما خود را درمقابل تعریف تازه یی از سیاست وحکومت می یابیم ونیز درك متفاوتی از عدالت وحقوق بشر. ما برای آن می جنگیم تا این تعاریف را وارد فرهنگ خود مان کنیم.

اندیشمندان مسلمان درین موضوع بدو دسته می باشند: یك دسته می اندیشند که ما قادر خواهیم بود این مفاهیم متفاوت را باهم تلفیق کنیم ودستهء دیگر هیچ امیدی به تحقیق این مقصود ندارند. تلفیق پذیری درزمینه تکنولوژی دشوار نیست ولی پارهء مفاهیم مدرنیته با اسلام سازش ناپذیرند...

به این ترتیب دیده میشود که بین طالبان افغانی وملایان تندرو ایرانی نظریات مشابه حتی یکی وجود دارد درحالیکه دیگر علماء دراین مورد نظریات متفاوتی باین دوگروه ابراز می شود ونظریات و هدایات طالبان ایرانی وافغانی دراکثر قاطع کشورهای اسلامی چون پاکستان، مصر، سوریه، فلسطین، اردن، المغرب، تونس، الجزایر، مالیزیا، اندونیزیا وغیره تطبیق نمی شود و زنان درین کشورها از انتخاب کننده تا انتخاب شونده درسطح مامور وکارگر، تا سطح استاد، وکیل و وزیر وغیره مصروف می باشند. چادری یعنی پوشش سرتاپای زنان درهیچ یك از این کشورها وجود ندارد، با آنکه اکثر اعمال طالبان با طرز برخورد درعربستان سعودی توافق دارد مگر حجاب زنان درعربستان سعودی با حجابیکه طالبان حکم کرده اند، قطعاً موافق نمی باشد.

ازطرف دیگر باید ذکر کرد که دین مقدس اسلام یگانه دینی بوده که درقسمت حقوق زنان برپایهء حقوق، اقتصاد و حفظ کرامت انقلاب بزرگی را درجامعهء جهانی وارد کرده است.

اینکه حضرت بی بی عایشه بن ابوبکر صدیق(رض) درجنگ احد وظیفهء مهم غذا رسانی را به عهده داشت و انجام داد ثابت می سازد که درعصر حضرت محمد(ص) زنان علاوه به کار خانه درجهاد نیز اشتراك می کردند. برخی ازعلمای اسلام حضرت عایشه(رض) را راوی ۲۲۱۰ حدیث می دانند.

اینکه حضرت خدیجه(رض) پیام نکاح را برمحمد(ص) فرستاد و دراین وقت حضرت محمد(ص) ۲۵ سال و حضرت خدیجه چهل سال داشت حق انتخاب زنان مسلمان را تائید میکند. چنانچه ایجاب وقبول درامر نکاح حق زن را کاملاً محفوظ می دارد.

اینکه برای زن در اسلام میراث تعیین شده یکی از احکامی است که زن را بداشتن استقلال اقتصادی مساعدت می نماید.

به این ترتیب اینکه زنان ازکار، تحصیل، تعلیم، تأمینات صحی واشتراك درحیات

سیاسی، اقتصادی، اجتماعی جامعه محروم ساخته می شوند با احکام اسلامی تطابق ندارد.

ازجانب دیگر همزیستی ادیان دیگر واقعیتی است که نمیتوان از آن دوری نمود بناءً ستیزه جویی مذهبی درین عصر طرفدار ندارد مگر توسعه طلبی دین از طریق تعلیم وتبلیغ امری است مجاز که می تواند موجب توسعه دین مقدس اسلام که دینی است که خداوند آنرا کامل ساخته بگردد چنانچه مدیرعملی یونسکو در پیام خود می گوید که:

هنگامی می توان آزادی و دیموکراسی، په چند گانگی فرهنگی ودینی به همزیستی و برده باری همگانی دست یافت که هیچ دینی، فرهنگی یا مکتبی خود را حق ودیگران را باطل نبینند، هیچ مذهبی و فرهنگی خود را ازمذاهب وفرهنگ های دیگر برتر نداند و درباره‌ء آنها به داوری قطعی ومنفی نپردازد بالاتر از اینها برخدمات و نکات غیر مثبت غیر خودی اذعان کند، البته درین پیام یونسکو نکاتی وجود دارد که به اعتقاد ما مسلمانان تطابق ندارد چه این حق ماست که دین اسلام را حق و حق دیگران است که به مذاهب خود پایدار بمانند، این حق ماست که تبلیغ دین حق را بنمائیم ولی این حق ما نباید به ستیزه جویی تبدیل شود و ازدیگران بخواهیم بزور از مذهب شان بکشیم. بناءً پیام یونسکو برای همزیستی بین ادیان ومذاهب آمده و این برای توسعه دین اسلام درصورتی مفید واقع می شود که درعوض خشونت، ملایمت و شدت تبلیغ صورت بگیرد.

جنبش طالبان که تعداد شان از فاکولته شرعیات پوهنتون کابل و از مدارس رسمی و شخصی افغانستان، تعداد شان از جامعه الاظهر قاهره و مدارس پاکستان که به اصول دیوبند تعلق دارند و بعضی شان هم از مدارسی که به حرکت انقلاب اسلامی تعلق دارد متشکل شده اند. باید گفت که بقولی جمله ۹۹۳۰۷ تن طالب که در مدارس پاکستان آموزش می بیند ۱۳۷۷۲ تن آنرا طالبان افغانی تشکیل میدهد.

استادان این مدارس از جامعهء اسلامیه حقانیه پشاور و دارلعلوم سرحد تعین شده اند. جنبش طالبان بعد از آنکه به ولایت کندهار مسلط گردیدند، ولایت هلمند را تحت تأثیر خود در آوردند. بتاریخ پنج سپتامبر ۱۹۹۵ قوای اسماعیل خان را شکست داده هرات را متصرف شدند، این پیشروی طالبان را از لحاظ مورال به یك درجه عالی قرار داد. یکی از علل این پیشروی سریع شان این بود که طالبان برای یك عقیده می جنگیدند در حالیکه دیگر قوت ها ملیشه بوده و برای پول می جنگند، استاد ربانی در مدت طولانی که قدرت را حفظ کرد از تشکیل مجدد اردوی افغانستان خودداری ورزید، بناءً قوت های ملیشه در برابر قوت های عقیدوی مقاومت کرده نتوانستند تا آنکه طالبان بدرهای کابل رسیدند ولی دوباره بن بست نظامی پدید آمد، طالبان مدت طولانی نتوانستند به کابل تسلط پیدا نمایند در عوض با کار سیاسی در ولایات پکتیا، پکتیکا به پیشرفت های نایل گردیده به تقویت اداره جدی و شدید اقدام کردند و دوباره تقاضا هایی شانرا تکرار کرده از حکومت کابل خواستند تا سلاح خود را برای طالبان تسلیم نماید ولی کابل جواب رد داد. طالبان این بار حرکت شانرا از ولسوالی ازر ولایت لوگر بسوی ولسوالی حصارك ولایت ننگرهار آغاز نمودند. قرار گفتهء انجنیر ایوب که در زمان جهاد رئیس امور نظامی جمعیت اسلامی بود و بعداً در حکومت ربانی تا روز سقوط کابل بحیث وزیر برق کار میکرد و با ربانی یکجا از کابل خارج شده و به پشاور آمده در مورد مقابله با تعرض طالبان دو نظر به میان آمد :

۱- نظر انجنیر گلبدین حکمتیار : باید جلو طالبان در ولسوالی ازر گرفته شود و گذاشته نشود که به ولسوالی حصارك ولایت ننگرهار برسند، زیرا اگر طالبان به ننگرهار تسلط حاصل نمایند دیگر مردم ننگرهار با طالبان یکجا شده قوت بزرگی تشکیل میگردد که گرفتن جلو شان بسیار مشکل می شود.

۲- نظر احمد شاه مسعود چنین بود که بگذاریم که داخل ولایت ننگرهار شوند

آنوقت قوای شان بسیار پراگنده می شود و ما می توانیم آنها را به واحد های کوچك تقسیم کرده از بین ببریم.

احمد شاه مسعود نظر انجنیر حکمتیار را قبول نکرد. طالبان به سهولت البته تحت پوشش نام ظاهرشاه ولایات ننگرهار، کنر و لغمان را تحت تصرف خود در آوردند، بعداً به سوی کابل در حرکت شدند و قوای دولت در سروبی استحکامات خود را مستحکم تر ساخت ولی ساخت و بافت بعضی از قوماندان ها در منطقهء جگدلك با طالبان وضع را تغییر داد و قوای سروبی از ترس محاصره عقب نشستند.

انجنیر ایوب افزود که برخلاف آنچه شایع شده خطوط دفاعی جنوب و جنوب غرب کابل مستحکم بود. مگر رسیدن طالبان به ماهی پر قوت های جنوب و جنوب غرب را واداشت تا عقب نشینی نمایند. جلسهء کابینه دایر بود که اطلاع کتبی به استاد ربانی رسید وی بدون کدام توضیح جلسهء کابینه را ختم کرد. ساعت ۱۲ شب استاد ربانی که بقول انجنیر ایوب از مردم شمالی خوف پیدا کرده بود به موتر خود سوار نشده توسط موتر انجنیر ایوب (که خود از آن منطقه می باشد) کابل را به سوی جبل السراج ترك گفت. مقدار دالر و افغانی که نزد استاد ربانی بود و فراموش کرده بود توسط انجنیر ایوب در سه موتر خارج ساخته می شود که بقول وی محمولهء یك موتر را جنرال احمد شاه مسعود برای مصارف قوای خود تسلیم می شود و محمولهء دو موتر دیگر را استاد با خود به تخار می برد (مؤلف: مقدار را انجنیر توضیح نکرد که چند بود و در کدام نوع موتر خارج ساخته شد) به این ترتیب کابل سقوط کرد یعنی طالبان مسلط مي گردند، گرچه مؤلف مراجعت مسعود را به جبل السراج و ترك کابل عقب نشینی براساس توافق سیاسی با امریکا تلقی می کند مگر داکتر عبدالله نمایندهء مسعود درماه نوامبر ۱۹۹۸ درپاریس برایم گفت که یك توطئه بزرگ بود وچنین وانمود کرد که درین جنگ مقاومت نتوانستند و عقب نشینی شان اختیاری نبوده است.

درین میـان شایعهء اینکه ظاهرشـاه بزودی به وطن بر مـیگردد و اظهـاراتی را که وزیری رئیس دفتر پادشاه سابق نمود با اظهاراتیکه رونابیکر سناتور امریکائی کرده بود دیگر امید ها را برای اعادهء صلح بسیار به افغانستان زیاد ساخت و طالبان نیز تا آنکه به دروازه های کابل رسیدند کدام تبصره نکردند ولی بعد ازینکه موفقیت شانرا بدیهی یافتند یك ملای طالبان اظهار کرد که : "رهبر تحریك طالبان به تاریخ ۱۲ حمل ۱۳۷۵ در اجتـماع یکنیم هزار عـالم بحیث امیـرالمومنین تعین شده است بناءً اینکه یکتعداد اشخاص که در حالت موجوده پیشنهاد های را در مورد "رهبریت" به پیش می کشند هیچ اساس ندارد... ملت مسلمان و مجاهد ملا محمد عمر آخند را بحیث امیر المومنین قبول کرده و تعداد محدودیکه از واقعیت چشمان شانرا پت می نمایند باید واقعیت را قبول کنند" سنگ به شیشهء امید امیدوارها خورد و درك کردند که بازنیم کاسهء زیر کاسه گذاشته شده و طالبان تحت پوشش پادشاه سابق به این سرعت به دو سوم قسمت کشور مسلط گردیده اند، دیگر بازهم همان آش است و همان کاسه. این بار با تأسف دست اجنبی که می کوشد این جنگ های جدید را جنبه و شکل نژادی و مذهبی بدهد و جنگ را به جدار سالنگ برساند، اگر از ان پا فراتر گذاشت افغانستان تحت تسلط یك قدرت قـرار مـیگیـرد درغـیـر آن بن بست نظامی به همین شکل می ماند، با گذشتن زمان می شود آن قسمت های که تحت تسلط طالبان است از لحاظ اقتصادی به پاکستان و آن قسمت که تحت اداره جنرال دوستم می باشد به ترکمنستان و ازبکستـان وابستـه گردند و بعد از چند سال این جدائی اقتـصادی باعث جدائی سیاسی گردیده افغانستان جنوب و شمال بوجود بیآید و قسمت اول تجزیهء افغانستان آنطوریکه متخصصین امریکائی در ظرف سه سال اخیر پیشگوئی می کنند و بقول جریدهء مجاهد ولس یك روزنامه معتبر امریکا نقشهء آنرا نشر کرده بود تحقق بیابد. موضوع خط دیورند از بین برود و دیگر افغـانستان مستقل و قوی هرگز بوجود آمده

نتواند. فعلاً اینك کشور ما به این مرحله و خطر مواجه است.

درین موقع رابین ریفل معین وزارت خارجه امریکا در جلسه نیویارك گفت که : "رکود سیاسی، نظامی فعلی برای امریکا قابل قبول نمی باشد، زمستان جریان دارد و چنان معلوم می شود که جبهات جنگ به شکل فعلی باقی می ماند. کابل برای شاملین جنگ بسیار مهم بوده و حیثیت یك تحفهء بزرگ را دارد، مگر جنگ های ۱۷ ساله نشان میدهد که اشغال کابل جنگ را خاتمه نمی بخشد، به نظر ما حالت فعلی چنین معنی دارد که یك طرف در کابل است و طرف دیگر می خواهد کابل را بگیرد و باز طرف اولی می خواهد آنرا پس بگیرد. امروز در کابل طالبان می باشد و فردا در آن مسعود خواهد بود. این حالت چندین بار تکرار شده و برای افغانستان صلح را نمی آورد. باید این حالت تغییر داده شود و به سوی یك راه حل جدید حرکت کنیم. در هر صورت باید واقعیت های افغانستان در نظر گرفته شود، با آنکه در جهان در بارهء طالبان نظر نیك وجود ندارد مگر آنها هم باید در افغانستان بحیث یك واقعیت قبول شوند چنین واقعیتی که درین اوقات نزدیك نمیتوان از آن گذشت. دوسوم کشور بدست طالبان است، طالبان افغان ها هستند، آنها مردمان اصلی افغانستان اند و نشان داده اند که به قدرت مانده می توانند، کامیابی آنها به قوت نظامی با کمك خارجی بستگی ندارد یعنی که آنها صحیح جنگ نکرده اند و به جنگ چندان خوب نمی باشند. علت کامیابی طالبان درین است که بسیاری افغان ها مخصوصاً پشتون ها برای آن اماده شده اند که گدودی جنگ را از بین ببرند و در عوض آن صلح و ثبات اعاده شود... ما باید اینرا بفهمیم که افغان ها دشواری و مشکلات جنگ ۱۷ ساله را متحمل شده و با جنگ های تنظیمی خسته شده اند. چنین معلوم می شود که بهر قیمت که شود مردم خواهان صلح اند. ما از پیش به این عقیده می باشیم که مسئله افغانستان ابعاد داخلی و خارجی دارد. طوریکه شنیدیم دکتور نور برت هول نماینده خاص ملل متحد روی

ابعاد خارجی جداً کار می کند و در تلاش است که شاملین جنگ را به میز مذاکره بکشاند ما باید به اموری بپردازیم که این سعی تقویه شود مگر ما اینجا گرد آمده ایم تا بر ابعاد خارجی آن غور و مذاکره کنیم و این آن عواملی است که ما و شما برآن کنترول کافی داریم نماینده گان آن کشور های که اینجا حاضر شده اند با افغانستان روابطی دارند ما ازین نفوذ برای تحقق اهداف خود کار بگیریم... ما باید واضح و قاطع باشیم به اذهان خود شك و شبهه نداشته باشیم اساساً امید من این است که ما بتوانیم ازین نظر که امریکا از طالبان حمایت می نماید دیگر نظر ها را بخود جلب کرده ولی طالبان هرگونه مداخلهء خارجی را رد می نمایند و خود را یك جریان و جنبش مستقل و خالص افغانی می دانند. در جلسهء که به تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۹٦ در مقر سازمان ملل متحد در بارهء افغانستان ترتیب شده بود رابن ریفل معین وزارت خارجهء ایالات متحدهء امریکا برای جنوب شرق آسیا گفت که : "... به موافقه برسیم. اول تمامیت ارضی افغانستان را حمایت نماییم، ما می خواهیم در افغانستان در داخل این سرحدات آن صلح بیاید نه کدام کشور همسایه را تهدید نکند و نه از کشورهای همسایه کدام تهدید متوجه افغانستان شود.

- دوم اینکه ما از استقلال و حاکمیت ملی افغانستان حمایت می کنیم تا با همسایگان خود چنین روابط مشترك داشته و به سوی پیشرفت قدم بردارد تا به نفع جانبین باشد مانند پیشرفت های اقتصادی و تجارتی.

- امریکا ازین مساعی نوربرت هول حمایت می کند تا قوت های طالبان را به جلال آباد و غزنی قوای دوستم را به شمال سالنگ و قوای احمد شاه مسعود به پنجشیر بروند و با این مساعی برای کابل یك قوهء ملی امنیت تشکیل گردد کابل باید بیطرف بماند و در آنجا تمام افغان ها به امنیت بوده استقبال شوند. چنین شده نمی تواند که کابل به اثر جنگ چون تحفه و غنیمت نهایی باقی بماند. همچنان این مساعی دکتور

نوربرت هول را نیز حمایت می کنیم که کمیسیون های افغان ها تشکیل گردد تا امور را پیش ببرند. یکی برای نظارت آتش بس، دیگری برای تشکیل قوای امنیتی و یکی دیگر برای تشکیل یك حکومت ائتلافی موقتی که نمایندگی کامل از تمام مردم افغانستان بتواند.

در بارهء جزئیات و مشخصات و مراحل آن باید با گروه های افغانی مذاکره شود و موافقات شان حاصل گردد بناءً ما همه از یك آتش بس تائید و حمایت می کنیم. بعضی کشورها ابتکار دیپلوماتیك خود را آغاز کرده اند تا جائیکه این ابتکار هم مطابق به مساعی دکتور نوربرت هول نماینده خاص ملل متحد باشد مثبت تلقی می شود ما می خواهیم که چنین دیپلوماسی باید با مساعی سازمان ملل متحد عیار شود و این باید کاملاً روشن باشد که فعالیت های که با مساعی سازمان ملل متحد رقابت کند برای صلح افغانستان کمك نمی کند. ما باید تماماً کار کنیم وخود را به پیچیدگی های مسئله افغانستان واقف بسازیم ما باید بگوییم که اشخاصی که اینجا آمده اند هر کدام باید طالبان و دیگران را که رول بزرگ دارند مانند دوستم و مسعود را بشناسند. ما این کار را کرده و بیطرف باقی مانده ایم با طالبان صرف چند حکومت رابطه قایم کرده اند منافع ما و افغانستان درین نیست که طالبان را منزوی بگذاریم اگر ما بخواهیم که طالبان در روش شان تغییر و ملایمت بیاورند ما باید با آنها تماس بگیریم این تماس گرفتن معنی برسمیت شناختن را ندارد مگر موقع شناختن را فراهم می سازد و امید همکاری آینده را به میان می آورد.

در بین ما و شما یکی هم نمی خواهد که جنگ در افغانستان دوام نماید ما می گوییم که گروه ها مسؤولیت بزرگ دارند که خودشان جنگ را ختم کنند مگر در کنار ما آن کشورهای هم اند که به یك شکل یا به شکل دیگر جنگ را تشویق می کنند تا در ساحه نظامی پیروزی بدست آرند."

ازین بیانات درك می شود که طرف های درگیر با مریکا موافقه کرده بودند تا کابل غیرنظامی شود ، اینکه مسعود از غیر نظامی ساختن کابل حرف زده شاید ناشی ازین موافقه بوده باشد. رفتن قوای مسعود به پنجشیر بدون جنگ نیز با این بیانات رابین ریفل سر می خورد ، اینکه دوستم از شمال سالنگ پیشروی نمی کند می تواند از چنین موافقه ناشی گردد. ولی اینکه طالبان از جلال آباد بسوی کابل حرکت کردند و مسعود مقاومت نکرد و آنها کابل را گرفتند در واقع حکومت بی نظیر بوتو مطابق به نظر جنرال بابر وزیر داخله بر سر امریکا و سازمان ملل متحد کلاه گذاشت و خواسته بود تا درین حمله مسعود را از بین ببرند و امریکا و ملل متحد را در برابر یك امر فیصله شده قرار بدهند ولی چنین نشد و یکی از جمله ده ها علت ناکامی مطلق و سقوط حکومت بی نظیر بوتو همین کلاه گذاشتن می تواند دانسته شود. البته ابتکار دیپلوماتیك ایران را امریکا ضد صلح در افغانستان می شناسد و تا حدی هم اینطور شده است، زیرا ایرانی ها دست به سر یك اقلیت افغان گذاشت و آنرا به جنگ انداخت و اینك تلاش دارد که بازهم جنگ ائتلاف شمال را با طالبان درگیر سازد و مسئله را از راه حل دور سازد. اگر این گفته های ریفل از طرف امریکا تطبیق گردد امید ما برای اعاده صلح در آینده نزدیك تقویت می یابد.

جنگ حزب وحدت و طالبان که در آخر ماه فبروری ۱۹۹۷ آغاز و به شدت ادامه پیدا کرده با بعضی جنگ ها در کوهستان، بادغیس و کنرها ثابت می سازد که مسئلهء افغانستان از طریق نظامی حل شده نمی تواند و باید تمام طرف ها دور میز مذاکره حاضر شوند البته نباید مذاکرات و حل سیاسی صرف در انحصار تنظیم ها و تفنگ بدست ها بماند باید لویه جرگه به اشتراك ملت افغان سرنوشت کشور را تعین نماید تا صلح به کشور و ثبات به منطقه اعاده شود و در لحظاتیکه این کتاب به پایه اکمال می رسد که جنگ های شدیدی در دره های زیبای سرخ پارسا ، شیخ علی، غوربند

و دامنه های پر برف بامیان ادامه دارد. خون بیگناهان ریخته می شود تا جاه طلبانی چند بقدرت برسند. دشمنان کشور ما سعی می نمایند تا این جنگ های قدرت طلبی را به جنگ های نژادی و مذهبی تبدیل نمایند تا وحدت ملی مردم افغانستان که در طول هزاران سال با هم بافت شده و ملت و ملیت واحدی را تشکیل کرده از بین برود و وجود نفاق زمینه ساز مداخلات خارجی ها از شرق و غرب، شمال و جنوب باشد. مؤلف معتقد است که هر قطره خونی که ریخته می شود مسؤولیت آن بدوش مداخله گران خارجی و همکاران داخلی شان می باشد. نسل های امروز و فردای کشور ما وحدت وطن شان را بروی این تجارب تلخ پی ریزی خواهند کرد. تاریـــخ مسؤولان این خون ریزی ها را حتماً به محاکمه خواهند کشید.

مؤلف معتقد است که استاد ربانی در ظرف پنج سال نتوانست یك اداره، سالم را بوجود بیآورد و بگفته، یك شاهد عینی درین مدت نتوانست حواله های پولی ر از پرزه ها به حواله های قانونی تبدیل نماید. خزانه، دولت کاملاً طبق فیصله شخصی وی اجرا می شد. دادن پول برای قوماندان ها پرنسیپ را از بین برد و این مجاهدین را که دیروز بروی عقیده و ایمان می جنگیدند امروز به اجیران تبدیل کرده که صرف برای پول می جنگند. راستی این از خصوصیت های ملیشه ها می باشد و تا ملیشه باشد این رسم و رواج ادامه میداشته باشد، منطقه پرستی و از نظر انداختن دیگر اقوام مانع آن شد تا حکومت ربانی قاعده، وسیع پیدا نماید و از حمایت وسیع مردم مستفید گردد.

تضاد ها بین جمعیت و شورای نظار، رقابت ها بین بدخشی ها، پنجشیری ها و شخصیت های شمالی (دند کوهستان) برای احراز مقامات دولتی همه سبب گردید تا در جناح دولت ضعف رونما گردد. بطوریکه منافع را آنهای می گرفت که در چرخ های اداری اخذ موقع کرده بودند و تلفات را قوای نظامی شورای نظار متحمل می شد. در حالیکه استاد ربانی در اتخاذ تصامیم سیاسی چون مسافرت به اسلام آباد و شکستن

فیصله شورای حل و عقد، ائتلاف با حزب اسلامی به میانجی گری استاد سیاف مستقلانه تصمیم می گرفت ولی تأثیر منفی آن به چهره جهادی جنرال احمد شاه مسعود دیده می شد و این اتهام را که در ظرف پنج سال نتوانست پایه حکومت را وسیع بسازد بلکه عدهء از متحدان خود را نیز از دست داد، وارد می سازد. باید تذکر داد که پنج سال حکومت استاد ربانی نتوانست حتی به شهر کابل تسلط پیدا نماید. این شهر در مناطق تحت تسلط حزب وحدت، فرقه اسماعلیه، منطقه حزب اسلامی منطقه اتحاد اسلامی سیاف و منطقهء قوای نظامی طرفدار دولت منقسم گردیده بود که نمیگذاشت تا شکل دولت در افغانستان حفظ شود. در طرف مقابل نیز وضع طوری است که بنیاد گرائی های اسلامی دیوبندی، طالبان بنیادگرا با حفظ نوعی ملی گرائی، طالبان پرو پاکستان تعدادی از افسران اردوی سابق افغانستان که باری در صف حزب دموکراتیك خلق بودند ولی در آنوقت نیز ملیت گرائی خود را از دست نداده بودند حال می توانند با حفظ ملی گرائی افکار روشنفکرانه رانیز نماینده گی نمایند مگر تمام گروه های که جنبش طالبان را تشکیل داده اند در لباسی طالبان بسوی اهداف خود ها در حرکت اند. این مسایل می رساند که اردوی افغانستان با آنکه با ورود و استقرار حکومت حضرت صبغت الله مجددی از هم پاشید می رود در دو جناح یعنی طالبان واتحاد جنرال مسعود دوباره متشکل شوند و این حرکت مثبتی برای آیندهء کشور می باشد.

آنچه مایه نگرانی تحلیل گران ملیت گرا می، باشد این است که گذاشته شود تا جنگ قدرت طلبی به جنگ نژادی و مذهبی تبدیل گردد.

آنچه تا حال دیده می شود که در جناح طالبان در اظهارات و بیانات شان ازین موضوع بسیار احتراز می شود و وجود طالبان هزاره، اوزبك بدخشی و شیعه را در صفوف طالبان دلیل همگانی بودن و ملی بودن جنبش طالبان می دانند. آنچه واضح شده اینست که شورای دفاع افغانستان و جنبش طالبان توانایی آنرا دارند که یك

حکومت ملی قابل قبول را به اشتراك تمام مردم افغانستان تشکیل نمایند چه در داخل این اتحاد حزب وحدت یکنوع حرکت استقلالی داشته و تا حال ماهرانه این حرکت را تعقیب می کند. ایران در پشت پرده و گاهی هم به صورت علنی از تحریکات خود دریغ نمی کند و می خواهد تحت پوشش و قدرت حزب وحدت نفوذ خود را در افغانستان حفظ نماید. درك این ذهنیت است که حتی آنهای را که با جنبش طالبان از لحاظ سیاست و اجراات خشن شان هم آهنگی وجود ندارد و توافق ندارند با آنهم علیه نفوذ ایران از جنبش طالبان حمایت می کنند و این رویه، خشن طالبان را تحمل می نمایند. فکر می شود که دوام مداخله ایران ممکن حرکت وسیع را در افغانستان علیه ایران بوجود بیآورد و آن باعث شود تا انعطافی از دو طرف یعنی احمدشاه مسعود از یك جناح و طالبان از سوی دیگر بوجود بیآید چه در واقعیت هر دو طرف با نفوذ ایران موافق نمی باشند و همه میدانند که مداخله ایران باعث کشیدگی بوده و تضاد ها را در افغانستان افزایش می دهد. اینهم واضح است که ثبات سیاسی در افغانستان راه افغانستان را بسوی آسیای میانه و راه آسیای میانه را به بحر هند از طریق بنادر پاکستان باز می سازد بناءً ثبات و استقرار یك نظام ملی و یك حکومت قوی در افغانستان به نفع ایران نمی باشد. بناءً مداخله ایران در امور افغانستان یك حرکت منفی بوده و باید حزب وحدت اگر خواسته باشد در صحنه، سیاسی افغانستان زنده بماند از آن احتراز کند.

طالبان نیز با پروگرامی که تعقیب کرده اند و به طرزی که اداره را راه انداخته اند خود ثابت کرده اند که توان تشکیل یك حکومت ملی قابل قبول را برای مردم افغانستان و قابل تحمل را برای جهان امروز ندارند. ولی وجود هر دو جناح یك واقعیت غیر قابل انکار می باشد چه هر دو چون قدرت های نظامی موجود و در حل سیاسی افغانستان مؤثر اند. بناءً وجود هر دو چون دو قوه، فشار بیکدیگر شان می تواند مورد استفاده قرار بگیرند. طالبان که قوماندان های سابق را با احزاب اخوانی افغانستان از صحنه، سیاسی افغانستان خارج ساخته اند امروز بازهم به مقاومت برخی از قوماندان های سابق بر اساس تحریکاتی مواجه می باشند. رهبران سیاسی تنظیم ها نیز ازینکه

توسط جنبش طالبان از صحنه خارج ساخته شده اند پریشان می باشند. حضرت صبغت الله مجددی که در برابر حوادث بی حوصله شده از مقاومت یك قوماندان در کنرها طرفداری می کند و می گوید که قوماندان های نامداریکه در جهاد خدمت بزرگ کرده اند نباید خلع سلاح شوند در حالیکه واقعیت این است که همان روزیکه جهاد خاتمه یافت، باید این قوماندان ها خود سلاح را می گذاشتند و راه زندگانی صلح آمیز را می گرفتند چه با وجود سلاح و قوت در دست و تحت اداره قوماندن هاست که مانع تشکیل دولت اسلامی و تأسیس یك حکومت ملی گردیده بدبختی های بزرگ بوجود آورده و نتایج مثبت و درخشان جهاد را از بین برد و چهره مجاهدین را قسماً مکدر ساخت. بناءً اگر قوماندان ها مقاومت می نمایند برای نجات وطن نبوده بلکه برای تأمین منافع مادی شخصی و یا طرفداری ازین رهبرسیاسی یا آن رهبر سیاسی با اعمال قوه می باشد. بناءً راه حل سیاسی از طریق جنگ و به وسیله قوماندان های جاه طلب بوجود آمده نمی تواند، باید پلان صلح ملل متحد با غیر نظامی ساختن کابل تطبیق گردد.

در باره روابط جنبش طالبان با پاکستان باید توضیح شود که تمام تنظیم ها و احزابی که در پاکستان بوجود آمده اند اول قبول کرده اند که علیه منافع پاکستان حرکتی نمی کنند و حفظ منافع پاکستان را مقدم تر می شناسند. این تنظیم ها در جریان جهاد روابط نزدیك را با حلقه های سیاسی نظامی پاکستان برقرار کرده بودند. حزب جمعیت اسلامی ربانی نیز مثل حزب اسلامی حکمتیار، حزب اسلامی شاخهء خالص مانند حرکت انقلاب اسلامی محمدی و اتحاد اسلامی سیاف یا نجات ملی حضرت صبغت الله مجددی و محاذ ملی پیر سید احمد گیلانی روابطی با مقامات سیاسی نظامی پاکستان داشته اند. البته روابط برخی قوی تر و از بعضی ضعیف تر بوده است. مگر روابط جمعیت اسلامی چون حزب اسلامی با مقامات پاکستانی بیشتر از دیگران استحکام داشت به طوریکه تا امروز رهبران آن حزب وقتی در کابل تحت فشار قرار می گیرند با آرامی خاطر با شناخت های که با سرویس استخباراتی پاکستان دارند به پشاور می ایند و زندگی را دوام میدهند. چه همه می دانیم که مناسبات حکومت

ربانی با حکومت پاکستان بسیار تیره شد و تا تجاوز به حریم سفارت های همدیگر خلاف همه اصول و مقررات بین المللی ضرر رساندند مگر بعد از سقوط کابل وزراء و جنرال های حکومت ربانی بازهم به پشاور آمدند. و انجنیر ایوب وزیر برق و چکری وزیر مشاور باردیگر نماینده گی جمعیت را در پشاور باز ساخته اند. این خود روابط نزدیك آن حزب را به شکل حزب و هم به صورت انفرادی بین شخصیت های حزبی دوست شان به اثبات می رساند. همین قسم در حالیکه انجنیر حکمتیار در صف مخالف جنبش طالبان قرار گرفته و امروز در ایران زندگی می کند مگر دفاتر آن در پشاور واسلام آباد مفتوح می باشد، روزنامهء شهادت با آزادی کامل نشر و توزیع می گردد بناءً این گونه روابط وجود داشته و وجود دارد. اینکه از جنبش طالبان انتقاد می نمایند و می گویند که با پاکستان رابطه دارد و آنرا متهم می سازند که به قوهء افراد پاکستانی اینگونه پیشرفت را در سطح کشور نصیب گردیده با ملاحظهء سوابق خودشان توجیهه پذیر نمی باشد. البته حقیقت این است که طالبان از کمك های لوژستیکی طرف پاکستان مستفید می گردد چنانچه دیروز حزب اسلامی و پریروز جمعیت اسلامی از آن مستفید شده بود ولی چون امروز جبهات فرق کرده و آنطرف در جناح دیگری قرار گرفته که از آن ایران، فدراسیون روسیه و هند حمایت می نماید طبیعی است که این جناح طور نورمال از حمایت مخالفین آن یعنی عربستان سعودی، پاکستان و امریکا حمایت می گردد. به عبارت دیگر این گرایش ها وجود داشته و تا ظهور جریان ملی در افغانستان که بتواند افغانستان را ازین بی موازنگی به یك توازن برساند ادامه میداشته باشد.

البته قسمیکه در جناح شورای دفاع افغانستان تعدادی از جنرال ها و افسران اردو موقع گرفته اند که ما در بین شان به نام های جنرال امام الدین، جنرال روزی، جنرال بیردی و دیگران آشنائی داریم این کاملاً طبیعی است که جنرال شهنواز تنی تحت پوشش جمعیت "دسولی غورزنگ" خود به این جناح کمك برساند و تعدادی از جنرال ها و افسران مربوط آن به جنبش طالبان معاونت های تخصصی و تخنیکی را ارائه نمایند.

درسال ۱۹۹۸ تغییرات عمده، رخ داد به این معني که بعد از اینکه طالبان اکثر قسمت های شمال کشور را تصرف کردند وحزب وحدت آخرین پایگاه خودرا دربامیان ازدست داد، گلیم قوماندان هاي مستعد خورد و بزرگ جمع گردید، بعد از یك مدت کوتاه دوباره احمدشاه مسعود قوت های خود را آرایش جدید داد وبا یك سوق اداره نوین خودرا یگانه رهبر نظامی سیاسی به میدان آورد که اینك صرف ملامحمد عمر و احمدشاه مسعود از لحاظ نظامی درافغانستان حضور دارند و بس. بناءً با آنکه یکبار اخضرابراهیمي نماینده سرمنشی ملل متحد گفت که طالبان در قوت اند و دیروز که قدرت نداشتند مذاکره نکردند حال چطور مذاکره خواهند کرد. پس دیگر ثابت شد که طالبان قوای مسعود را ازبین برده نمی توانند وفشار طالبان روز بروز مردم را بسوی مسعود درداخل افغانستان و بطرف شاه سابق درخارج افغانستان سوق مي کند. بناءً باید از واقعیت نگذریم که نه این جناح و نه آن جناح اگر بخواهند به افغانستان واقعاً خدمت نمایند نمی توانند بدون اشتراك پروفیسوران، داکتران، انجنیران، متخصصین، روشنفکران، ژورنالیست ها، نویسندگان در هر جناح که قبلاً ارتباط داشته باشند افغانستان ویران را دوباره آباد سازند. راه چاره در آنست که برسم افغانی بروی خصومت ها و اختلافات سیاسی برای همیش سنگ گذاشته شود و همه برای توسل به اهداف ملی خود را عیار سازند و در آن راه حرکت نمایند. این واقعیت است که دست خارجی در اینطرف و آنطرف وجود دارد و این وظیفه، دو جناح است که خود این دست ها را مانع شوند و همکاری شان با پلان صلح سازمان ملل می تواند مداخله را در امور افغانستان کوتاه بسازد.

طالبان علاوه برآنکه موزیك وموسیقی، عکس و نقاشی های هنری، فلم و سینما را منع وقیودی را به لباس مردان نیز وارد کرده اند، یعنی مردان نمی توانند دریشی بپوشند، زیرا طالبان آنرا غربی و غیر اسلامی می پندارند و در عوض باید از پیراهن دراز به سبك عرب ها و تنبان طوری استفاده نمایند که پاچه ها بلند باشد و بجلك های پا معلوم گردد، اگر کسی این قیود را قبول نکرد توسط کیبل، دُره زده می شود. اخیراً

طی فرمانی تجلیل از روز نوروز را که از سالیان دراز دروطن ما بنام نوروز، روزدهقان ونهال شانی تجلیل می گردید، نیز منع نمودند یعنی آنرا نیز یك عمل غیر انسانی می دانند، خوب است برای ختم بحث طالبان نوروز را در سینهء تاریخ تحلیل و تشریح نمایم.

نوروز:

ملت ها اول سال خودرا تجلیل می کنند، اغلب کشور های مسلمان روز اول محرم را که سرسال هجری قمری است آغاز سال می گیرند. ملل عیسوی، اول ماه جنوری چون آغاز سال با انعقاد محافل، رقص وپایکوبی استقبال می نمایند، تا چند قرن قبل سال نو انگلیس ها همان ۲۱ مارچ مقارن اول حمل بود، چنانچه سال مالی انگلیس همان ۲۱ مارچ می باشد.

آریایی ها سال را بدو فصل گرما Hama هفت ماه و فصل سرما Zayama پنج ماه تقسیم میکردند. در تقویم اوستائی سال دوازده ماه و هر ماه سی روز شد. در آن زمان هریك از روز های سی گانه اسم خاص داشت که ا ولین آن«اورمزد روز» یعنی روز آهو را مزدا یا سرور دانا که خدای زردشتیان بود مسمی شده بود. همچنین شانزدهمین روزماه را که درمهر نامیده میشد جشن میگرفتند.

زردشتیان رسم آب پاشان دارند، ذکر جشن آغاز سال در دو کتیبهء دورهء کوشانی آمده است، کوشانی ها که قلمرو شان ازآمو تا سند بسط و توسعه داشت از سلاله های معروف آسیای میانه است که پایتخت تابستانی شان کاپیسا و پایتخت زمستانی شان تاکسیلا قرار داشت.

درعصر کوشانی دریك روز بنام نوبهار آتش می افروختند و مراسم درآتشکده ها صورت میگرفت. لفظ بهار به معنای بتکده «تراش تازه و هاره» در ترکیب های شاه بهار (واقع غزنی) سریکدبهار(دربگرام) نوبهار در (بلخ) و گلبهار درکاپیسا آمده. لفظ بهار به معنای مطلق بتکده در اشعار آمده. نخستین بار نوروز شکوه خودرا در دورهء

عباسی بدست آورد.

شب نوروز می بسکه شدم بیخود و مست

شب و روز است برابر بمن باده پرست

در روزگار غزنویان از حسن تصادف نوروز با روز نخستین سال به نقطهء اعتدال ربیع قرار گرفت. بعبارت دیگر جشن بهار که فصل گل و ریحان و سرسبزی باغ و بوستان است با عید نوروز که یادگار روز خوش باستان است یکجا شد، آئین و تشریفات هردو تواماً برگذار گردید. چنانچه فرخی شاعر معروف می گوید:

ازین فرخنده فروردین وخرم جشن نوروزی

نصیب خسرو عادل، سعادت باد وپیروزی

در زمان جلال الدین ملکشاه سلجوقی(٤٥٨) ۱۰۷۹ میلادی اول حمل با سال نو برابر افتاد. شاه عدهء از منجمان را مؤظف کرد تا تقویم شمسی را ترتیب دهند، همان بود که به همت علمای چون: ابوالمظفر اسفزاری هروی، عمرخیام نیشاپوری، ابوالحسن لوگری وعبدالرحمن خازنی بر اساس محاسبات نجومی آغاز سال درنقطهء اعتدال ربیعی بطور دایم وثابت قرار گرفت و نو روز اول سال و سرآغاز فصل بهار شد.

شکوه وشان نوروز آنگاه بیشتر وافزونتر گردید که به آن رنگ مذهبی دادند وشاید به منظور این سنت باستانی است که درربیع المنجمین آمده که در روز نوروز شاه ولایتمآب پناه به سریر خلافت ظاهری نشست. سید نبیل علی بن عبدالحمید تشابه روایت کرده که روز نوروز روزی است بغایت شریف، درین روز در موضع غدیرخُم حضرت محمد(ص) حضرت علی کرم الله وجهه را برخلافت نصب کرد. باین صورت روز نوروز مصادف است با سلطنت صوری مولای متقیان به این معنی که روز جلوس حضرت علی بخلافت سال ۳۵ هجری قمری و نیز مقارن آن با روز غدیر خُم(۸ ذی الهجه) سال دهم هجرت موافق بوده است با روز۲۹ حوت(اسفندماه) یکی دو روز در

سال های کبیسه دار پیش از نوروز گویند. (به این قسمت شیعه یان عقیدت دارند و نوروز را به جنبهء مذهبی داده اند.)

گویند که در روز نوروز کشتی حضرت نوح(ع) ازطوفان بلا جست وبرکوه جودی نشست یا روزی است که سلیمان(ع) انگشتری خود را باز یافت یا خلقت عالم در چنین روزی پایان پذیرفت. به همین مناسبت است که در روز نوروز جهندهء شاه ولایتمآب درمزارشریف برافراشته می شود و برای چهل روز مراسم نوروز بنام جشن گل سرخ که دشت ودمن مزار بالاله ها مزین شده می باشد برگذار می گردد.

عقیده براین است که ابومسلم خراسانی جنازه امیرالمومنین را پنهانی به بلخ آورد و درخواجه خیران ازنظر خوارج پنهان گذاشت و نگهداشت. درقرن نهم بزرگان به شمول علیشیر نوایی به زیارتگاه رفتند و مزار ولوحه سنگ آرامگاه مبارك را پیدا کردند وبارگاهی از کاشی های زیبا برآن برافراشتند. علیشیرنوایی که درراس هیئت بود اطلاع مفصلی از این حادثه عصر به دربار هرات نوشت وشروع اطلاعیه خودرا به این آیهء نمود:

بشر المؤمنین بأن آمهم فضلاً کبیراً. (آیه ٤ سوره احزاب)

از آن روز به بعد شهر بلخ بنام مزارشریف مسمی ومعروف گردید. شاعر معروف جامی گوید که:

گویند مزارعلی درنجف است دربلخ بیا ببین که بیت الشرف است
جامی به عدت گوی و نه بین الجبلین خورشید یکی و نورش برهرطرف است

نوایی گوید که:

گوهری غایب شد اندر قعر دریای نجف وین زمان از قبة الاسلام بلخ آمد پدید

مزار حضرت علی کرم الله وجهه را درنجف گویا هارون در سال ١٧٥ درموقع شکار یافته و در ٣٦٦ عفدالدوله دیلمی عمارتی برآن ساخت و پس آن وسعت داده شد.

افسانهء نوروز در اساطیر ما بروزگار یاما یا جم وجمشید شاه بزرگ بلخ یا تجدی یا باخترش می کشد، لفظ جمشید در اوستا Yima در سانسکریت Yama و واژهء شید ازکلمهء اوستائی Khosheta آمده وخش راست به معنای رخشان و درخشان است. کلمهء شید به معنای انگلیسی Shine و المانی Sheein یعنی درخشان و خوب آمده وگاهی هم به معنای آفتاب نیز بکار رفته است.

این ریشه و تاریخچه که اکثر مطالب را ازکتاب نوروز خوش آئین اثر پوهاند دکتور جاوید دانشمند افغان اقتباس کردیم. حال می آئیم به عصر خود.

درعصر ما درافغانستان روز اول سال را بنام روز نهال شانی و دهقان یاد میکردند، درین روز دهقانان بهترین حیوانات تربیت یافتهء شان را با انواع غله جات به نمایش می گذاشتند. صدراعظمان به نهالشانی جهت تشویق مردم ما اقدام میکردند، درسطح کشور، ماه حمل ماه نهالشانی و توسعهء سرسبزی بود. در دهات جوانان به رسم نیاکان آریایی خود به اسپ دوانی، بزکشی، سنگ اندازی و کشتی مصروف می شدند. اطفال لباس نو به تن کرده به بازی های مختلف وتخم جنگی می پرداختند. رسم شده بودکه شب سال نو وروز سال نو به خوشی استقبال شده بود تاپایان سال خوشی همراه ما باشد.

به این ترتیب نوروز یکی از روزهای تاریخ افغانستان می باشد که ایرانی ها همیشه کوشش کرده اند تا آنرا بخود اختصاص بدهند وافغانستان را که اصلاً کشور آریانا بوده بنام ایران معرفی نمایند درحالیکه نام ایران امروز، پارس بوده درسال ۱۹۳۲ شهنشاه محمد رضاء شاه برای آنکه مدنیت آریایی را ازایران بسازد، نام پارس را از ایران تبدیل کرده وخود تخلصی آریامهر را برگزید.

به این ترتیب با تأسف که طالبان از یکطرف نام تاریخی افغانستان را که بعد ازآریانا وخراسان احمدشاه بابای ابدالی موسس افغانستان نوین افغانستان گذاشت، تحت تأثیر کلتور عربی و انگلیسی امارت گذاشته اند و اینك نوروز جشن باستانی

مردم ما را ممنوع قرار داده اند به این ترتیب فشار طالبان دیگر غیر قابل تحمل گردیده و برکشوریکه ازاعمال شان وقدرت شان حمایت نماید در نزد مردم ما محکوم میگردد و مایهء برای دوری و دشمنی می شود. افغانستان کشوری نیست که چون امارات عربی تاریخ نداشته باشد و آنرا انگلیس برای منفعت خود ساخته باشد بلکه افغانستان درسینهء تاریخ قبل از اسلام و باز در تاریخ اسلامی خود صفحات درخشانی دارد که هرافغان به آن می تواند افتخار نماید و واقعیت است که همین تاریخ است که تا امروز علی الرغم دست درازی همسایگان یك پارچه و واحد باقی مانده و باقی خواهد ماند و دست های بیگانگان را قطع خواهند کرد.

مساعی برای حل سیاسی مسئله افغانستان

از هشت سال باینطرف است که ظاهراً طور فعالانه برای حل سیاسی مسأله افغانستان تلاش صورت می گیرد. طوریکه در صفحات قبلی این کتاب مطالعه می شود، همایون شاه آصفی و دکتور جلیل شمس وسیداسحق گیلانی اولین اشخاصی بودند که با موافقت تنظیم های محاذ ملی نجات ملی و حرکت انقلاب اسلامی افغانستان طور سری به کابل مسافرت نموده و با دکتور نجیب ملاقات و طرحی را تحت عنوان "طرح ماقبل انتقال قدرت" ارائه کردند تا با سقوط رژیم نجیب که حتمی می دانستند خلای قدرت بوجود نیآید و نظام دولت خاصتاً اردوی افغانستان از هم نپاشد. نجیب برای عملی شدن این طرح تحت تأثیر مشاورت های وکیل وزیر خارجه همکاری نکرد. نجیب خود مقابلتاً این طرح را ارائه کرد که :

۱- آتش بس عملی گردد.

۲- مهاجرین به وطن برگردند.

۳- احزاب و تنظیم های سیاسی اسلامی دفاتر شانرا بداخل کشور انتقال بدهند.

٤- انتخابات برای انتخاب نمایندگان در تحت نظارت ملل متحد صورت بگیرد.

٥- لویه جرگه قانون اساسی را تصویب و رئیس جمهور جدید را انتخاب نماید.

این طرح در ظاهر زیبا معلوم می شد ولی وقتی تحلیل میگردد نقاط مثبت و منفی آن برملا می شود هویداست که در ورای کلمات چه مطالب و مفاهیمی گنجانیده شده است که برای بقای رژیم وی ماهرانه مساعدت می کرد. چنانچه اگر رژیم به اقتدار می ماند و آتش بس صورت می گرفت، برای رژیم فرصت میداد تا ازین حالت استفاده کرده از یکطرف پایه های رژیم خود را مستحکم سازد و از جانب دیگر به مردم تلقین

نماید که دیگر صلح تأمین شده باید با این رژیم داخل مذاکره، مفاهمه و معامله گردند. این طرح و تطبیق آن تأثیرات روحی نیز داشت زیرا رژیم نجیب را با یك چهره‌ء ظاهراً آرام معرفی می نمود، وقتی مهاجرین می دیدند که عملاً جنگ توقف کرده طبعاً به مراجعت به وطن آغاز می کردند، حکومت با استفاده ازین فرصت ماشین آلات زراعتی، کودکیمیاوی، تخم های متنوع بذری و مساعدت های کوپرآتیفی را ارائه می کرد و به این ترتیب مهاجرین جدید الورود را که تا دیروز در صفوف جهادی قرار داشته تحت تأثیر تنظیم های اسلامی بودند به طرف رژیم و موسسات سیاسی آن جذب می نمود.

چون قدرت مرکزی در تسلط رژیم می ماند سازمان ملل متحد نیز علاوه از کمك های شوروی کمك های خود را در حال حضور رژیم آغاز می کرد. به این شکل تنظیم ها تضعیف و به صورت خلع سلاح تحت چتر این رژیم باقی می ماند و در چنین یك حالت و فضا رژیم انتخابات را جهت انتخابات نمایندگان لویه جرگه براه می انداخت به این ترتیب که :

۱- رژیم قدرت را انتقال نمیدهد.

۲- حکومت بیطرف را قبول نمی نماید.

بناءً رژیم بدون دادن کدام امتیاز به قدرت باقی می ماند. وقتی شوروی ملاحظه کرد که این طرح از طرف تنظیم های جهادی قاطعانه رد گردید و فوراً بواسطه و رونتسوف نماینده‌ء دایمی خود در سازمان ملل متحد پیشنهاد کرد که : "وزارت های دفاع، داخله، امنیت دولتی و اطلاعات و کلتور در جریان انتخابات به کمیسیون انتخاباتی انتقال داده شود مگر دکتور نجیب فاقد قدرت نظامی به ریاست دولت به اقتدار باقی بماند." مگر این پیشنهاد مورد موافقت امریکائی ها واقع نگردید. البته این معلوم نبود که در کمیسیون انتخاباتی کدام اشخاص شامل می باشند، آیا این

کمیسیون متشکل از شخصیت های افغانی می باشد یا از شخصیت های خارجی چه اگر متشکل از شخصیت های خارجی می بودند آنها به امور داخلی افغانستان مطلع نمی بودند و بدون آنکه بتوانند از مداخلات ماهرانه و مخفی رژیم در انتخابات جلوگیری به عمل بیآورند چون روپوشی استخدام گردیده مورد استفاده قرار می گرفتند. اینهم روشن نگردیده بود که اگر از شخصیت های افغانی می بودند به چه ترتیب و از طرف کدام طرف یا طرف ها انتخاب می گردیدند. از طرف دیگر اگر چند شخصی در رأس وزارت های دفاع، داخله و امنیت قرار می گرفت و در سطوح پائین دیگر همه در اداره قوماندان های حزبی چپی می بودند بازهم فاقد قدرت بوده می توانستند ماهرانه از نفوذ و قدرت شان در انتخابات استفاده نمایند.

علاوتاً سازمان های اجتماعی، اتحادیه های صنفی و کارگران و وزارت ها و ولایات و ادارات سیاسی، نظامی و اداری آن که همه در انتخابات نمایندگان مؤثر می بودند همه در دست پرسونل رژیم باقی می ماندند. مجاهدین این طرح را رد کرده پیشنهاد خود را چنین ارائه کردند که :

۱- نجیب استعفاء بدهد.

۲- قدرت را به دولت عبوری مجاهدین انتقال بدهد.

۳- حزب دیموکراتیك خلق که مرتکب جنایات شده است در انتخابات شرکت ننماید.

روس ها و نجیب هر دو این پیشنهاد را رد نمودند. نجیب دلیل می آورد که اگر حکومت با تمام قدرت آن فوراً به دولت عبوری مجاهدین انتقال نماید اعضای حزب وی به یك سرنوشت شوم مواجه می گردد؛ دیگر اینکه نجیب از نفاق داخلی سران مجاهدین از طریق دستگاه های اطلاعاتی "خاد" اطلاعات کافی داشت و فکر می کرد که با کماهی کردن فرصت ممکن یکی دو جناح مخالف را به طرح خود جلب نماید و دیگر اینکه اوضاع سیاسی جهانی سیر تغییر خود را تعقیب کرده و وضع به نفع رژیم برگردد

بناءً از یك طرف طرح مجاهدین را رد کرد از جانب دیگر با "طرح ماقبل انتقال قدرت" را که سردار همایون شاه آصفی و داکتر جلیل شمس ارائه کرده بودند همکاری ننمود.

مؤلف که بدقت جریان اوضاع را تعقیب می کرد و از خلای قدرت بعد از سقوط رژیم نجیب بسیار پریشان بود این طرح را ارائه و در سال ۱۹۹۰ به نشر سپرد :

۱- دکتور نجیب قدرت را از طریق صلح آمیز و بدون قید و شرط به یك دولت غیر جانبدار افغان داوطلبانه انتقال بدهد. در چنین طرز انتقال قدرت کسی برنده و یا بازنده نمی باشد زیرا خود این کار را کرده می باشد.

۲- این دولت غیر جانبدار می تواند توسط روحانیون، سران اقوام و قبایل و شخصیت های سیاسی بیطرف که در داخل و خارج کشور اقامت دارند تشکیل گردد.

۳- این دولت برای سه یا شش ماه قوای سازمان ملل متحد را برای نظارت انتقال قدرت قوای مسلح به این دولت غیر جانبدار و پروسهء انتخابات در افغانستان دعوت کند.

٤- وقتی این قوا در افغانستان مستقر گردید انتقال قدرت نظامی و انتقال قدرت سیاسی به حکومت غیر جانبدار صورت بگیرد.

۵- احزاب راست و چپ سلاح شان را در اختیار دولت بیطرف بگذارند.

٦- آتش بس اعلام گردد و قوای ملل متحد بر آن نظارت کند.

۷- زمینه برای بازگشت مهاجرین فراهم گردد.

۸- زمینه برای استقرار نمایندگی های احزاب سیاسی که مؤقتاً در خارج کشور استقرار دارند فراهم گردد.

۹- بعد از انجام وظایف فوق الذکر کمیسیون انتخابات تحت نظارت ملل متحد کنفرانس کشورهای اسلامی و کشور های غیر متعهد کار خود را آغاز نماید.

۱۰- این دولت کمیسیونی را برای ترتیب پروژه های قانون اساسی انتخابات و

احزاب سیاسی و مطبوعات تعیین نماید. بعد از تدوین قوانین مذکور آنرا برای ابراز نظر ملت به نشر بسپارند و با نظریات مردم یکجا به لویه جرگه ارائه گردد.

۱۱- انتخابات صورت گیرد.

۱۲- احضار لویه جرگه با اجندای آتی صورت بگیرد :

الف : تصویب قانون اساسی.

ب : تصویب قانون احزاب سیاسی.

ج : تصویب قانون مطبوعات.

د : انتخاب رئیس جمهور

هـ: انتخابات اعضای ولسی جرگه (مجلس نمایندگان) و مشرانو جرگه یعنی نمایندگان سنا.

و : بعد از انتخاب رئیس جمهور جدید ابتداء پارلمان جدید به کار آغاز نماید بعداً گرفتن رای اعتماد صورت گیرد.

در چنین یك حالت است که تمام احزاب به آزادی کامل در انتخابات اشتراك نموده می توانند چون در انتخابات لویه جرگه تمام احزاب سیاسی، قوماندان های جهادی، سران اقوام و قبایل اشتراك نموده، کسی نمیتواند بر تصامیم آنها شك نماید زیرا اراده، واقعی ملی تمثیل میگردد. از طرف دیگر چون تمام این وظایف توسط یك حکومت غیرجانبدار و بی طرف انجام می شود هیچ کدام نه جناح مجاهدین و نه جناح حزب دیموکراتیك خلق و گروپ چپ و البته به آن هیچ کدام نمی توانند اعتراض نمایند زیرا غیر جانبداری و بیطرفی در چنین یك حالت قدرت چنین یك دولت می باشد.

هرگاه راه حل بدین گونه بدست آید راه برای مذاکره میان افغانستان و شوروی نیز باز میگردد. تا این دو کشور همسایه از طریق مذاکره روابط آینده را معین سازند و در جهت رفع معضلاتی که از جنگ باقی مانده سعی نمایند، تا اندیشه، هم برای روس ها

نماند. البته برای تطبیق چنین یك راه حل شورروی ها به تنهایی مؤثر نمی باشند. بلکه ایالات متحده امریکا، پاکستان، عربستان سعودی و ایران میتوانند نقش اساسی بازی نمایند. بناءً برای آنکه افغان ها بتوانند به حل سیاسی نایل آیند بهتر است تمام کشورهای خارجی از مداخله در امور داخلی افغانستان خودداری نمایند چه اگر مسئله افغانستان در ظرف شش ماه آینده به این شکل حل نگردد اول برای وطن دیگر چیزی باقی نمی ماند و از طرف دیگر خطر تجزیه کشور ما را تهدید می نماید. چون افغان ها به هیچ صورت تجزیه را قبول نمی نمایند این خطر بدون تردید دیگر دول را نیز متوجه خواهد گشت... این طرح را نگارنده در ماه اگست ۱۹۹۰ به مطبوعات جهادی سپردم و برای دفاتر شان ارسال کرده به صورت یك رساله مستقل طبع و توزیع نمودم مگر مورد التفات هیچ جناحی قرار نگرفت. پیشنهاد های متواتر پادشاه سابق افغانستان را هیچ یك از جناح های سیاسی نظامی مورد توجه قرار ندادند، ده ها طرح ایکه از طرف روشنفکران افغانستان از طریق جریدهء مجاهد ولس و مجله آئینه افغانستان اعلام گردید هیچکدام آنرا تائید نکردند و از روشنی خود را دور ساختند و برای روشنفکران، متخصصین و تکنوکرات ها که محصول سال های طولانی کار و تجربه بودند التفات ننمودند تا آنکه بنیاد دولت ویران شد، اردو پاشان گردید و کشور بدست قوت های ملیشه ای فاقد احساس و مسؤولیت افتاد. جنگ های قدرت طلبی کابل را کاملاً ویران ساخت و بیش از چهل هزار نفر را به شهادت رساند ولی در پایان این مصیبت ها بود که بالاخره حکمتیار و ربانی باهم توافق کردند وحکومت ائتلافی را بوجود آوردند.

این توافق در حالی صورت گرفت که سیاست جهانی در حال تغییر بود و امریکا دیگر تقرب افغانستان را با ایران تحمل نمیکرد ولی ربانی بدون اعتناء به این یگانه ابر قدرت خود را به ایران نزدیك و نزدیك تر می ساخت. حکمتیار از حکومت خالص اسلامی که آنرا غربی ها افراطی می دانند و بر ان توافق ندارند، زیرا خوف دارند که

یك حکومت اخوانی در کابل و یك حکومت انقلابی اسلامی شیعه در ایران اگر با هم نزدیك بگردد خطری را برای منافع امریکا و غرب در منطقهء خلیج، بحر هند و آسیای میانه بوجود می آورد بناءً از لحاظ سیاسی برای حکومت کابل مساعدت نکردند. بر عکس از ظهور طالبان که مخالف تنظیم های اسلامی بود حمایت مستقیم و غیر مستقیم را آغاز کردند. این بار خطر تجزیه کشور ما را تهدید می کرد و مؤلف هم مثل دیگر افغان ها و تحلیل گران طرحی را از طریق جریده وفا ناشر افکار نویسندگان افغانستان آزاد ارائه نمودم. چه سعی شده تا در آن تمام جوانب سیاسی و ملی در ورای شرایط جدید یك راه حل سیاسی شامل باشد. گر چه تا نگارش این سطور (۱۵ مارچ ۱۹۹۷) طرف های درگیر جز حل نظامی بدیگر چیزی فکر نمی نمایند بآنهم آنرا اینجا ثبت و یکبار دیگر ارائه می نمایم : "برای اینکه از خون ریزی مزید و ویرانی بیشتر کابل، بادغیس، بامیان و هرات جلوگیری شود بر اساس غیر نظامی ساختن کابل پیشنهاد آتی را که میکانیزم غیر نظامی ساختن کابل را جهت راه یابی به یك صلح پایدار و سرتاسری کشور ارائه میکند تقدیم میدارم :

۱- غیر نظامی ساختن کابل ومکانیزم پیاده کردن آن.

یك اداره سیاسی برای کابل متشکل از شخصیت های بیطرفی که مورد موافقت طرفین متخاصم باشد بوجود آورده شود. میتوان این اشخاص را از داخل و خارج کشور از بین شخصیت های اجتماعی، سیاسی و تکنوکرات های سابق انتخاب گردد.

۲- وقتی این اداره با اشتراك ۱۲ نفر یا بیشتر از آن که در مورد تعداد نیز به موافقهء دو طرف یعنی جنبش طالبان و شورای دفاع افغانستان تصمیم گرفته می شود تشکیل گردیده وظایف آتی را تحت اجرا قرار میدهد :

الف : هر متارکه یی که توسط نمایندهء سازمان ملل متحد قبل از تشکیل این اداره تأمین شده میباشد با ناظرین سازمان ملل متحد یکجا نظارت مینمایند.

ب : قوای پولیس و ژاندارم را که کاملاً در بین دو جناح قبل الذکر بیطرف باشد تشکیل میکند درین قوتها افسران بیطرف را از بین نظامیان سابق و افسران ژاندارم و پولیس سابق که تا حال در بین دو جناح بیطرفی را حفظ کرده اند استخدام نماید.

ج : بعد از آن که واحد های پولیس و ژاندارم تشکیل شد یك کمر بند امنیتی را به شعاع پنجاه الی شصت کیلو متر از مرکز شهر کابل که محل مینار یادگار استقلال می باشد ایجاد می کند و قوای ژاندارم بیطرف اداره، سیاسی غیر نظامی، کابل را در آن جابجا می سازد این قوا به هیچ فردی اجازه نمیدهد که مسلح به کابل داخل شود یا به کابل سلاح و مهمات را داخل نماید.

قوای پولیس کابل طبق تشکیلات سابق به حوزه های امنیتی وماموریت های سمت قرارگاههای مکروریان و دهمزنگ جابجا شده تؤظیف حفظ امنیت میشوند. قرارگاههای جدید بر حسب ضرورت در ولسوالیهای پغمان ده سبز، بگرامی، چاردهی، چار آسیاب، محمد آغه، سرای خواجه و قره باغ تشکیل گردد.

۲- اداره، کابل زمینه را مساعد بسازد تا دفترهای تنظیم ها، احزاب سیاسی و جنبش های دیگر به کابل انتقال نماید. این انتقال در واقع انتقال فعالیت های سیاسی، مطبوعاتی از پشاور، اسلام آباد مشهد، تهران و تاشکند به کابل از اندیشه یا وسوسه یی را که در باره، مداخله، حلقه های استخباراتی سیاسی و نظامی کشورهای همسایه میباشد کاهش میدهد و فضای بهتری را در روابط منطقه بوجود میآورد.

آغاز مذاکره :

بعد از انجام وظایف قبل الذکر زمینه را برای مذاکرات جدید در بین دو طرف متخاصم فراهم بگرداند به این ترتیب که :

- هیأت های طرفین را در کابل دعوت نماید.
- امنیت هیأت را تأمین نماید.

- در ایجاد فضای بهتر در بین شان توسط میانجی های خود تلاش کند.
- با میانجی ملل متحد یکجا در نزدیك ساختن مواقف دو طرف تلاش لازم را بعمل بیآورد.

اهداف این مذاکره :

۱- انتقال قدرت دولتی چون اداره ء کابل در سایر ولایات.

۲- تأسیس قوه های امنیتی مثل کابل در دیگر ولایات وتأسیس اردوی افغانستان.

٤- توسعه ء سیاسی وحقوقی اداره ء سیاسی کابل به یك اداره مؤقت سیاسی افغانستان.

برای تحقق این اهداف اداره ء کابل صلاحیت وسیع ندارد بناءً لازم است یك شورای بزرگ مشورتی تشکیل شود به این ترتیب که :

الف : ده ده نماینده از دو طرف متخاصم یعنی شورای دفاع افغانستان و جنبش طالبان.

تبصره : در باره ء تعداد میشود در مذاکرات دو طرف با میانجیگری میانجی های سازمان ملل متحد و اداره ء سیاسی کابل تصمیم گرفته شود.

ب : یك یك نماینده از هر ولسوالي، سه سه نماینده از مراکز ولایات ده تن از شخصیت های سیاسی و اجتماعی سابقه دار افغانستان و سران سیاسی تنظیم های جهادی، قوماندان های برجسته ء جهادی به انتخاب اداره ء سیاسی کابل ولی مشروط به موافقت دو طرف انتخاب گردد.

این شورای مشورتی در کابل مستقر گردد و در عوض اداره ء سیاسی کابل بنیاد یك دولت موقت بازهم بیطرف را بگذارد. ازین شورا یك شخصیت بیطرف غیر تنظیمی و غیر حزبی برای دوسال بحیث رئیس دولت اداره ء انتقال قدرت به ملت باشد، تعیین نماید.

از بین همین شورا یا از خارج آن شخصیت های بیطرف مخصوصاً تکنوکراتهای بحیث وزیران تعیین گردند.

البته در قسمت وزارت های دفاع، داخله و امنیت چنین تجویز شود که تشکیلات را

به روی تشکیلات سابق وزارت های مذکور مگر با افزایش، بعضاً مطابق به مقتضیات امروزی اداره، سیاسی کابل ترتیب نماید. وزارت دفاع، امنیت و داخله از شخصیت های بیطرف مگر با توافق دو جناح تعین شوند.

در مورد باقی کدرها چنین عمل شود که :

- لیست افسران و قوماندان های جهادی

- لیست افسران و قوماندان های تنظیم ها و جنبش شمال و طالبان.

- لیست افسران و قوماندان های غیر وابسته به احزاب و تنظیم ها و جنبش ها تهیه شود. کدرها از امتزاج این لیست ها طوری بوجود آورده شود که در تمام مدارج و سطوح افسران و قوماندان های جهادی و تنظیمی و غیر تنظیمی موجود باشد. مگر قدرت عمل را به مفاد اینطرف یا آنطرف نداشته میباشند. زیرا تعادل و توازن به صورت دقیق تأمین میشود.

تبصره : لیست این تعینات از طرف شورای بزرگ مشورتی تائید و تصویب میگردد و بعد از توضیح رئیس مؤقت دولت عملی میگردد. چون سران سیاسی دو جناح و دیگر جناح ها درین شوری حضور میداشته باشند کدام ضرری متوجه شان نمیشود و اندیشه، باقی نمی ماند.

بعد از پیاده شدن این تشکیلات اداره، سیاسی کابل منحل میگردد. حکومت جدید که آنهم بیطرف میباشد و با انجام انتخابات با انعقاد لویه جرگه از بین میرود.

انتقال اجراات کابل به ولایات :

۱- یك یك شورای ولایتی در هر ولایت به این شرح تشکیل میشود :

الف : سران سیاسی محلی.

ب : روحانیون محلی.

ج : موه سفیدان محلی.

د : معاریف و روشنفکران محلی.

این شورا که تعداد آن از بیست نفر تجاوز نمیکند یك یك نفر را از بین خود بحیث

رئیس انتخاب میکنند، این رئیس در عین زمان معاون والی نیز میباشد، چون این هیئت اداری ولایت است که بر انتخابات آینده کنترول میداشته باشد. بناءً والی ها از اشخاص بیطرف تعین میشوند، چون شورای ولایتی بر اعمال والی بیطرف نظارت میداشته باشد که کدام عملی بر ضد اهداف جناح های سیاسی مختلف رخ داده نمیتواند. ولی چون معاون والی رئیس شورای ولایتی تعین میشود، همکاری بین شورای ولایتی و والی تضمین گردیده و مفید واقع میشود. اداره این شورا های ولایتی وظیفه دارند تا تشکیلات ژاندارم و پولیس را مطابق کابل و بر اساس دساتیر وزارت داخله جابجا سازند و قدرتهای سابق که قسماً درین قوای امنیتی و قسماً در اردو مدغم شده میباشد مسؤولیت را به این اداره جدید و قوای امنیتی آن اداره تسلیم میکند. بعد از انجام این وظیفه که همه اهمیت حیاتی دارد و درین مدت زمان اداره کابل در جابجا ساختن مهاجران کابلی به خانه های شان در کابل و دیگر قوت ها در محلات خود کار کرده میباشند زمینه مساعد میشود که:

- حکومت جدید مسوده قانون اساسی را تدوین کند.
- پروژه قانون احزاب سیاسی ترتیب گردد.
- پروژه قانون انتخابات را که از طرف اداره کابل قبلاً تسوید شده میباشد به شورای بزرگ تا بعد از تصویب به ساحه عمل گذاشته شود و پلان و پروگرام انتخابات بعد از سرشماری و توزیع تذکره تابعیت رویدست گرفته شود و قدرت به ملت انتقال داده شود تا ملت در یك انتخابات آزاد وسری نمایندگان خود را تحت نظارت ناظران سازمان ملل متحد انتخاب نماید و رئیس جدید دولت انتخاب شود و حکومت بر اساس اعتماد ملت یعنی شوری بکار خود آغاز کند و لویه جرگه احضار و مسوده قانون اساسی جدید را مطالعه و بعد از تعدیل و تزئید به تصویب برساند. نویسنده فکر می کند که به این ترتیب امکان دارد از حالت جنگ به حالت صلح انتقال صورت بگیرد.

طرحی را که نویسنده ارائه کرده بر اساس طرح ها و پیشنهاد های است که دیگر افغان ها نیز ارائه کرده اند، مگر تفاوت آن اینست که درین طرح جنبه های عملی و

تطبیقی در نظر گرفته شده است. اگر با واقع بینی به این طرح نظر انداخته شود ملاحظه میگردد که سعی بعمل آمده تا آن شك و شبه ای را که در نزد سران تنظیم ها وجود دارد کاملاً از بین ببرد و در عوض فضای عدم اعتماد یك فضای اعتماد و تفاهم بوجود آورده شود مگر متأسفانه تنظیم ها که راه حل مشکل در دست شان می باشد نه در باره این طرح و در بارهء طرح های دیگر ابراز نظری نکرده و نمی نمایند. به این صورت درك می شود که وضع فعلی را برای حفظ قدرت و امتیازات شان مفید می پندارند.

با تأسف که نمایندهء سازمان ملل متحد نوربرت هول نیز در مدت کار خود جز آنکه برای نزدیك ساختن طرف های متخاصم تنظیم ها سعی کرده درباره حقوق ملت افغان و تعین سرنوشت شان توسط خود شان حرفی به میان نیاورده است. و به کشور های مداخله کننده کدام فشار وارد نکرده است، از طرز کار نمایندهء سازمان ملل چنین درك می شود که ملت افغانستان توسط چند تنظیم یا دو طرف درگیر تمثیل می شود در حالیکه چنین نبوده و آرای ملت طور دیگری است باید زمینه برای ابراز رای ملت فراهم گردانیده شود. ما ملاحظه کردیم که یك اقدام قاطع امریکا در بوسنیا صلح را آورد و اینك اقدام عملی نظامی اروپا بحران البانیا را خاتمه میدهد ولی در مورد افغانستان جهان از یکطرف در برابر مداخلات صریح و بی رحمانهء همسایگان ما خاموشی اختیارکرده اند از جانب دیگر کدام اقدام عملی چون بوسنیا و البانیا بعمل نیآوردند و کشورهای که دین بزرگ را که نسبت قربانی بزرگ ملت افغان در پی شکست اردوی سرخ بگردن دارند ایفاء نکردند و در برابر جنایات بشری خاموشی اختیار کرده اند علاوتاً آنهای را که به این آتش پترول میریزند در ورای قراردادهای تجارتی و ساختمانی و حتی با سعی برای حل پرابلم های داخلی و خارجی شان مساعدت کرده اند.

نورستانی های افغان
یعنی اولین مجاهدین الهی

تاحال راجع به مردم نورستان حرفی زده نشده، در هر مصاحبه کنفرانس و سمینار از حل سیاسی مسئله افغانستان دربین جنگ سالاران حرف زده می شود، مردم نورستان که وطن خود را دوست دارند و آرزوی جزء تأمین صلح وحفظ استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ندارند دربین جنگ های برادرکشی اشتراك نکرده و ازخواهشات برای کسب چوکی واقتدار خود داری کرده اند درحالیکه نورستانی ها اولین قیام را علیه اشغالگران شوروی وهمکاران شان آغاز کردند و تا شکست شوروی وسقوط حکومت کمونیستی مبارزهء خود را دوام دادند ولی همینکه حکومت اسلامی درکابل تشکیل گردید دیگر سلاح را کنار گذاشته در انتظار آن شدند تا دولت اسلامی قادر به تشکیل یك حرکت ملی بگردد وحال به حالت عادی برگردد.

سرزمین نورستان به سه حصه تقسیم میشود، شرقی، مرکزي، غربی. شرقی و مرکزی آن مربوط ولایت کنر، غربی آن مربوط ولایت لغمان است. نورستان می تواند چون یك ولایت درتشکیلات سیاسی کشورمشخص ساخته شود، چه تا زمانی این تشکیل بوجود نیاید انکشاف نورستان تحقق یافته نمی تواند زیرا اهالی کنر ولغمان اول به ساحه های مربوط خود شان مبادرت می وزند و بفرهنگ و اقتصاد نورستان اهتمام نمی ورزد. نورستان از لحاظ نفوس به قبایل کانته یا کتی که درقسمت شمال شرق نورستان زندگی دارند و به زبان کیتی سخن می زنند.

شهید جنرال برماچ وشهید جنرال صفر وکیل غرزی، محمد کبیر وکیل غرزی شاروال کابل، محمد اسماعیل وکیل غرزی وکیل درولسی جرگه(پارلمان افغانستان) ازشخصیت

های معروف آن می باشند که خدمات برجسته درافغانستان انجام داده اند. ولی توسط کمونیست ها شهید شدند. قبیلهء کلش یا اشکون که شامل مردم وایگل، دامانی جات نورستان مرکزی و غربی بوده و بزبان اشکونی صحبت مینمایند.

قبیلهء پارون یا پرسون که در نورستان مرکزی مسکون و ازتمام قبایل نورستان کمتر بوده و به زبان پرسونی صحبت میکنند قبیله پارونی بسیار متحد و از معیارهای اخلاقی پیروی می نمایند، درین قبیله قتل، دزدی و زنا و دیگر جرایم وجود ندارد، مردمی اند با سازش و درجوار بدخشان زندگی می کنند.

قبیلهء پارون اولین افغان های بودند که قیام کردند و درفتح ولسوالی جرم بدخشان و قیام بدخشانیان علیه کمونیزم شرکت کردند و دراولین مقام برتعداد چهارده نفر خود را شهید داده اند.

قبیلهء پشه یی که بزرگترین قبیلهء نورستانی بوده و از درهء نور کنرها الی تکاپ واسکین و کوهستان افتاده و به زبان پشه یی صحبت می نمایند، بقول محمد حیدرعلینائی که مطالعات زیادی درین مورد دارد مردمان کوردر یکصدو پنجاه سال قبل ازحملهء امیرعبدالرحمن خان مسلمان شده و در دره های نورستان بادگر نورستانی ها مشغول جهاد بودند چنانچه ملك شرف الدین نیکه پدری محمد حیدرعلینائی و نیکه مادری مولف عبدالحمید مبارز مردم(ارچنو) اشکون را مسلمان ساخته ودر سور دراز آنها به حیث مهاجر نگهداری میکردند. شمی کور دری یکی دیگر از غازیان اگر چه برای پخش اسلام درنورستان آنوقت کوشیده باصدها جوان دیگر درین راه شهید شده اند. سپهسالار غلام حیدرخان چرخی که از بزرگان قوم یوسف زایی بود نورستان را با لشکرکشی مگر بصورت صلح آمیز و از راه تبلیغ مطیع ساخت و باقی مردم آن بدین مبین اسلام داخل شدند.

وضع فعلی مذاهب در نورستان : مردم نورستان پیرو مذهب حنفی و وهابیت

یعنی(سلفی) یا اهل حدیث اند ناگفته نماند که مذهب وهابیت درجریان جهاد توسط اعراب وهابی بر نورستان وارد شده است. مگر حنفی های نورستان در غرب مرکز و قسمت شرقی نورستان زندگی می کنند و شصت فیصد تمام جمعیت نورستان را تشکیل می نمایند.

مردم پارون که درنورستان شرقی و مرکزی بود وباش دارند تماماً به مذهب وهابیت گرائیده اند.

در کوردر مذهبی های پنج پیری سکونت دارند که به امامان عقیده راسخ داشته اما به زیارت و دیگر رسوم مروجه مخالف اند.

تنظیم ها درنورستان: درنورستان حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، محاذ ملی، جبهه نجات ملي، دولت انقلابی اسلامی افضلی که موسس آن دگروال محمد سرور نورستانی(فعلاً این شخص درنزد طالبان محبوس است، می گویند وی را برای جرگه خواسته ومحبوس ساخته اند) سرور نورستانی درزمان نجیب با حکومت وی همکاری کرد مگر بعداً از این کار خود پشیمان شده پیروان خود را درچوکات یك گروه مستقل شکل داد.

جمعیت اسلامی درنورستان اکثریت داشت وی بعداً تنظیم جدید دیگر بوسیلهء مولوی جمبل الرحمن(این شخص درپشاور کشته شد) بنام «الدعوة الی القرآن و سنت» یا سلف صالحین تاسیس و در کنر نفوذ زیاد پیدا کرده است زیرا از پول وافر وهابی های عربستان سعودی برای تبلیغ وهابیت وتوسعهء آن استفاده یی کرده اند. پیروان آن این خط و هدف وی را تعقیب کرده اند . قرار گفتهء یك شاهد عینی که فعلاً افشای نام آن برایش خطر دارد و از آن خودداری می کنم، احزاب اسلامی درابتدای جهاد ازمجاهدین نورستان تمجید میکردند مگر وقتی انقلاب اسلامی و جهاد از نورستان بدیگر نقاط افغانستان صادر شد و نشر گردید و مراکز شان درپشاور تاسیس گردید امدادهای مالی فراوان می رسید دیگر نورستان ومجاهدین نورستان رافراموش کردند

و برای شان سلاح میدادند و کدام نورستانی را که در کدرهای تنظیمی خود جا می دادند چنانچه بعد هم صحبت ازحقوق تاجیك وهزاره وپشتون صحبت شد و اقوامی چون بلوچ ونورستانی و غیره که جز افغانستان واحد مستقل وبا امنیت هدفی نداشته وندارند بفراموشی سپرده شد و اگر ازحکومت پایه وسیع هم صحبت می شود یکی ازهمان اقوام قبل الذکر حرف می زند و دیگر از همان تنظیم های که تا امروز جنگ برادرکشی را ادامه داده اند. البته نورستانی ها اجازه ندادند که درنورستان جنگ های تنظیمی را براه بیندازند و همین علت بوده که از امداد مالی ونظامی به نورستان خودداری شده است.

مدتی برای جلوگیری ازتعلیم وتربیه توسط ملاهای که ضد روشنفکری بودند سعی صورت گرفت و تلاشی هم برای نفاق بعمل آمد مگر فرزندان صالح نورستان چون داکتر دلاور سحری و محمد حیدرعلینایی، دگروال محمد سرور و خلیل جان قوماندان خوشحال و تعداد دیگر از این حرکت منفی جلوگیری بعمل آمد و شورای اسلامی نورستان تشکیل گردید.

مردم نورستان طرفدار صلح وامنیت درکشور بوده و خود را افغان می دانندو تفکیك ونفاق را قبول ندارند وهرچه را ملت افغان فیصله نماید به صلاح کشور می پندارند. نورستانی ها در ورزش زیاد علاقه دارند، فرهنگ خاص داشته وتحول پذیر اند. مگر گوشه بودن و بی اعتنایی کارمندان دولت خاصه ولایات باعث پسمانی نورستان گردیده است مگر مردم آن خداپرست و وطن دوست می باشند.

چون تاحال برای معرفی نورستان جزکتابی که وکیل غرزی نوشته بود ویا دکتور سحری دیگر ذکری نشده بود خاصتاً مقاومت نورستانی های افغان درجریان جهاد مکتوم مانده با استفاده از فرصت درین صفحات از آن ذکری بعمل آمد البته با داشتن فرصت درمورد تحقیقاتی خواهیم کرد.

نتیجه
لویه جرگه خواست ملت است

ملت افغان انتظار داشت که در پایان جهاد آزادی بخش خود از نتایج آن مستفید می شود، ساختمان افغانستان نوین به کمك ایالات متحده امریکا، کشورهای اروپائی و کشورهای خلیج که همه با قربانی بی مانند افغان ها از خوف و تهدید قوای سرخ شوروی نجات یافته اند آغاز میگردد. خرابی ها آباد، شهرها اعمار، شبکه های آبیاری احیاء، سرك های ویران شده ترمیم، خطوط آهن احداث و صنایع برباد رفته دوباره ایجاد خواهد شد. مبارزه با بیسوادی و تطبیق پروژه های سواد حیاتی آن جوانان و کلان سال هایی را که در اثر جنگ، بی سواد و بی حرفه مانده اند با سواد خواهد ساخت و به کارگران ماهر تبدیل خواهد نمود. دوباره درهای مدارس، مکاتب و پوهنتون ها باز گردیده مهاجران افغان از چار گوشهء جهان بسوی وطن شان سرازیر گردیده با فرهنگ های جدید ایکه با خود می آورند فرهنگ کشور ما را بازهم غنی تر خواهند ساخت. پیوند افغانستان را با کشورهای زمان هجرت شان مستحکم تر خواهد گردانید. افغانستان با روابط وسیع با جهان ارتباط گرفته و جبراً چون عضو جامعهء بین المللی بسوی ترقی رهسپار خواهد شد. ولی همهء این تصورات تحقق نیافت آن دوستان زمان جهاد از پیروزی بزرگ مجاهدین افغان در هراس افتادند که اگر این قوت های پیروزمند جهاد با سلاح و قوت های رژیم کابل یکجا شود اردوی بزرگی ساخته خواهد شد و افغانستان چون پرچم دار بزرگ اسلام و آزادی قوی تر از دیروز شده در تعیین سرنوشت این منطقهء جهان تأثیر بزرگی صاحب گردیده از نفوذ قدرت های استثمار گر

خواهد کاست. سرمایه های بزرگ کشورهای اسلامی برای اعمار و رفع نیاز های مردمان خود شان به مصرف خواهد رسید. رژیم های فاسد برده، عرب از بین خواهد رفت و چه و چه خواهد شد. بناءً از سال ۱۹۸۶ که دیگر سقوط شوروی محقق به نظر می رسید مذاکرات و قرارداد ها با مسکو آغاز گردید و توطئه ها علیه مجاهدین افغان براه افتاد. مجاهدین را از روشنفکران، متخصصین و تکنوکرات های با تجربه افغانی ترساندند و جدا ساختند، جنگ ها را در بین گروپ های مختلف شان که توسط سران جاه طلب شان هدایت می شدند دامن زدند چنانچه هفت جنگ کابل ثبوت موفقیت این توطئه ها می باشد. هرچه نقشه برای تجزیه افغانستان کشیدند کارگر نیفتاد همینکه ائتلافی را بین دو مخالف سرسخت حکمتیار و مسعود ملاحظه کردند دیگر بی تاب شدند و نیروی جدیدی چون عکس العمل کوتاه نظری ها و سمت پرستی های استاد ربانی بوجود آمد.

مردم که از تجاوز و چپاولگری و ظلم و خودسری بعضی قوماندان ها و عدم کفایت رهبران سیاسی به ستوه رسیده بودند از نیروهای طالبان چون یك قوه، نجات بخش استقبال کردند. این نیرو که وعده کرده بود که کشور را از تباهی نجات میدهد، عدالت را تحقق می بخشد، وحدت ملی را تأمین می کند، این وعده ها را فراموش کرد و درهای مکاتب را بست پوهنتون را مسدود ساخت، دختران و زنان را از ابتدائی ترین حقوق محروم ساخت. از آن بدتر که زنان افغان را در ملای عام به کیبل کوبید و توهین کرد و به ریش و کله، مردم قیود گذاشت و تلویزیون و موزیك را ممنوع قرارداد، کابل تاریخی دیگر به یك فاتحه خانه تبدیل شد. در حالیکه زنان افغان در طول تاریخ خدمات برجسته، انجام داده اند، کارنامه های زرغونه انا، ملالی پرچم دار میوند و ناهید قهرمان روز سه حوت که در برابر تانك های قوای سرخ ایستاد هرگز فراموش نمیشود.

زنان افغان با فضیلت و با تقوا بوده اند و می باشند و احترام شان بر هر فرد افغان

واجب است. ناگفته نماند که جنبش طالبان بی نظمی ها و بی امنیی های را که در زمان حکومت استاد ربانی وجود داشت از بین بردند ولی برای احیای بنیاد موسسات دولت کاری نکردند. در حالیکه هنوز هم مردمان ما جنگ های شیعه و سنی را که تحت رهبری عبدالعلی مزاری و استاد سیاف بر ضد وحدت ملی و برای منافع اغیار صورت گرفته بودند فراموش نکرده اند و این رهبران را تاریخ محکوم می نماید و بدون تردید هر فرد افغان آنرا فراموش نکرده و چون تلخ ترین و زشت ترین واقعه ثبت کرده در هر لحظه از آن انتباه خواهند گرفت و در راه وحدت قدم خواهند گذاشت. همه فکر می کردیم که جنبش طالبان چون فرزندان علم و معرفت دیگر این گونه نابکاری ها را از بین خواهند برد و لویه جرگه را دعوت خواهند کرد و مسئله زعامت ملی و حکومت را در آن به فیصله خواهد رساند مگر این کار را نکرد و در عوض در یك جرگه ملاها و طالبان امیرالمومنین خود را خود تعیین نمودند و برای تحمیل اداره، خود از زور کار گرفتند تا اینکه کارشان به مقاومت کشید و اینك دیگر در شمال کابل جنگ های چریکی راه توسعه را گرفته و در دره های زیبای غوربند و شبر خون های سرخ به روی برف های سفید نقش می شود و جوانان ما از این طرف و از آن طرف که هردو افغانند، هردو نیروی ملی وطن ما هستند معصومانه و نا آگاهانه از بین می روند تا چند ملا درینطرف و چند آخند و حجت اسلام در آنطرف به قدرت بماند و استفاده بکند ولی فایده اساسی را ازین نفاق و شقاق همسایگان ما ظالمانه بربایند و وطن در راه تجزیه و نیستی رهسپار میگردد. بناءً ملت افغان ازین جنگ ها و طرز اداره استاد ربانی و طرز اداره، طالبان و تنظیم ها بیزارند و آنرا قبول ندارند، ملت افغان می خواهند که لویه جرگه صورت بگیرد و درین لویه جرگه نمایندگان تمام اقشار ملت افغان اشتراك نماید و خود قانون اساسی خود را، زعیم ملی خود را، حکومت خود را، نوع رژیم سیاسی خود را تعیین نماید. البته برای این کار از همه اولتر باید طرح سازمان ملل

متـحد با بی طرف سـاختن و غیـر نظامی ساختن کـابل عـملی گـردد تا فـرصت برای گذاشتن سنگ تهداب بنیاد دولت فراهم گردد و این کار مثبت از کابل آغاز شده کابل چون شهر صلح درهای خود را بروی همه احزاب، تنظیم ها و جنبش ها باز نماید و دریك فضای اعتماد و اطمینان تبادل افکار صورت بگیرد و مذاکره و مناقشه ها به انجام برسد. ثابت است که یك جناح یك رهبر، یك امیر، یك جنرال، یك تنظیم و یك قوم و یك نژاد و یك مذهب بر افغانستان حکومت نکرده و حکومت کرده نمی تواند صرف کسانی به این خطهء باستانی حکومت کرده می توانند که افغان باشند و برای افغان که ملت افغان مرکب از تمام نژادها و اقوام و قبایل کشور ماست خدمت نمایند و از تمام شان نمایندگی کنند بناءً باید طالبان و حزب وحدت و اعضای شورای دفاع افغانستان بدانند که هیچ کدام شان به تنهائی از آمال و آرزوهای مردم افغانستان نمایندگی کرده نمی توانند و به این خاك و این مردم حکومت کرده نمی توانند.

بناءً مسؤولیت تاریخی متوجه ملا محمد عمر آخند، جنرال مسعود است تا از تفکر مثبت کار بگیرند و به این جنگ ها خاتمه بدهند و بدور میز مذاکره بیآیند و همه به اتفاق حقوق ملت را به لویه جرگه که در آن نماینده گان احزاب، شاه سابق، شخصیت های سیاسی مهاجر، نماینده گان نسل جوان مهاجر که در کشورهای مختلف جهان زنده گی دارند و آینده سازان کشور محبوب ما می باشند، اشتراك داشته باشند، بسپارند و خود ها را ازین مسؤولیت تاریخی نجات ببخشند.

خـداوندا تو آن کـن که در پایان کار

تو راضی باشی و ملت افغان رستگار

آمین

عبدالحمید مبارز

پاریس ۱۹۹۷

طبع دوم مارچ ۱۹۹۹

مأخـــذ و منابع

گفتگوی من با شاه	کتاب خاطرات اسدالله عظم وزیر دربار ایران
جهان باغی ها	ژان مارك بلانسی و ارنود دولا گرانژ
خاطرات همایون شاه آصفی	مصاحبه
اساسنامه و اسناد محاذ ملی افغانستان	
روزنامه لوموند	چاپ فرانسه
جریدهء مجاهد ولس	
روزنامهء نیشن	چاپ پاکستان
روزنامه سهار	رر
روزنامه وحدت	رر
نیوز	رر
تلك خرس	نویسنده دگروال یوسف چاپ پاکستان
د افغانستان د موزیمونو عتیقه آثار	
موزیم ملی افغانستان	نویسنده نجیب الله پوپل
جریدهء وفا	ناشر افکار نویسندگان افغانستان آزاد
اطلاعات	نشریه مرکز کلتوری سفارت امریکا چاپ پاکستان
تاریخ احزاب سیاسی افغانستان	چاپ ایران
سیمای وحدت	نشریه حزب وحدت افغانستان شاخهء اکبری
کابل قدیم	نویسنده نیک محمد پوپل
رادیو ها	
گفته های شاهدان عینی	
یادداشت های مؤلف	



معرفی نویسنده

عبدالحمید مبارز شصت و شش سال قبل در یک فامیل نظامی مربوط طبقهء متوسط در باغبانکوچهء کابل تولد شد. وی پس از فراغت از صنف ۱۲ فیلوسیانس لیسهء استقلال به اخذ دیپلوم لسانس از شعبهء روابط بین المللی فاکولته حقوق و علوم سیاسی کابل مؤفق شد. کورس های ژورنالیزم را در کابل به پایان رسانیده و در مرکز تربیهء روزنامه نگاران فرانسه و روزنامه های فرانس سوار و پاری ژور و شعبهء اطلاعات رادیو تلویزیون پاریس ستاژ کرده است.

خدمات

در سال ۱۹۵۷ مدیر مسؤول روزنامه ملی انیس
در سال ۱۹۵۸ معاون ریاست آژانس باختر
در سال ۱۹۶۰ مدیر عمومی روابط فرهنگی ریاست مستقل مطبوعات
در سال ۱۹۶۳ مدیر عمومی روابط عامه وزارت اطلاعات و کلتور
در سال ۱۹۶۶ مشاور پارلمانی وزیر اطلاعات و کلتور
در سال ۱۹۶۷ رئیس آژانس باختر و مبصر سیاسی روزهای جمعه و رادیو افغانستان
در سال ۱۹۷۱ والی بامیان
در سال ۱۹۷۳ والی لوگر
در سال ۱۹۷٤ والی نیمروز
در سال ۱۹۷۷ عضو انجمن تاریخ
در سال ۱۹۸۵ معین سواد آموزی بعداً پناهنده سیاسی در فرانسه

علاوه بر تقدیر نامه ها و مکافات نقدی به اخذ نشان مینه پال دورهء سلطنت اعلیحضرت ظاهر شاه نایل شد. و ژورپومپیدو رئیس جمهور فرانسه نشان شوالیه دولیژیون دولامیریت را به وی اعطا کرده است.

آثار

۱- قانون
۲- حقوق (مونوگراف)
۳- نظم جدید اقتصاد بین المللی (ترجمه)
٤- نهضت های جدید و افکار نوین
۵- طرح حل سیاسی مسئله افغانستان ۱۹۹۰ پاریس
٦- تحلیل وقایع سیاسی افغانستان ۱۹۹٦- پشاور

